

وضعیت سنجی

مجموعه نهم

نویسندگان : ابوالحسن بنی صدر

ژاله وفا

تاریخ انتشار کتاب : آذر ۱۳۹۷

این مجموعه از تاریخ

۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۷ برابر ۱۷ مه ۲۰۱۸

تا

۱۰ آبان ۱۳۹۷ برابر ۱ نوامبر ۲۰۱۸

انتشار یافته است

انتشارات انقلاب اسلامی

وضعیت سنجی

مجموعه نهم

نویسندگان :

ابوالحسن بنی صدر

ژاله وفا

تاریخ انتشار کتاب : آذر ۱۳۹۷

این مجموعه از تاریخ

۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۷ برابر ۱۷ مه ۲۰۱۸
تا

۱۰ آبان ۱۳۹۷ برابر ۱ نوامبر ۲۰۱۸
انتشار یافته است

انتشارات انقلاب اسلامی

فهرست

روش وضعیت سنجی و ویژه‌گی‌های آن ۱۲

وضعیت سنجی دویست و یکم:

عوامل ۴ بعدی موجد بحران آب در ایران -۱ ۱۵

عوامل موجد بحران آب در ایران هم سیاسی است هم فرهنگی هم

اجتماعی و هم زیست محیطی ۱۵

حد اقل ۲۰ عوامل ذیل در ایجاد بحران آب نقش دارند: ۱۶

عواقب و نتایج زیست محیطی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی بحران

آب: ۱۷

تنوع اقلیمی ایران و وجود ۸۰۰۰ گونه گیاهی و قرار گرفتن ایران در مسیر

دو کریدور اصلی مهاجرت پرندگان کره زمین: ۲۳

• وضعیت تالابهای ایران: ۲۴

• خشک شدن دریاچه هامون و ارومیه و نیز دو رودخانه عظیم ایران

کارون و زاینده رود ۲۴

• خشکی و شوری رودخانه‌های کارون و مارون و جراحی و زاینده رود:

..... ۲۶

وضعیت سنجی دویست و دوم :

نقش عامل رشد جمعیت و نا کارآمدی برنامه‌های کشاورزی در بحران آب و

تخریب محیط زیست - بحران آب - ۲ ۲۹

عامل افزایش جمعیت و نیاز بیشتر به مواد غذایی و تاثیرش بر محیط

زیست ۳۰

عامل برنامه‌های نا کارآمد کشاورزی و وجود سیستم کشت و آبیاری نا

کارآمد و کم بازده و تأثیر آن بر محیط زیست ۳۲

نقد نتیجه‌گیری کلانتری بر مبنای نگاه دوم همانا تمرکز بر بهره‌وری در کشاورزی و تولید محصولات استراتژیک و بومی و متناسب با طبیعت و نیاز واقعی مردم و تغییر ساختاری در نگرش به مصرف آب و اتخاذ راهکارهای نو آبیاری.....	۳۶
نقد نگاه کلانتری:	۳۹
مردم را با آمار و وعده وعید نمیتوان سیر کرد:	۴۳
وضعیت سنجی دویست و سوم:	
نقش سوءمدیریت در ایجاد بحران آب و تخریب محیط زیست و اهمیت صرفه جویی در آب مجازی - ۳	۴۹
عامل سوء مدیریت در ایجاد بحران آب و تخریب محیط زیست:	۵۰
نمونه‌هایی از سوء مدیریت:	۵۲
• نقش صنایع فرسوده:	۵۳
عدم برنامه‌گذاری برای استفاده از آب مجازی (Virtual Water) ...	۵۵
• مفهوم تجارت آب مجازی:	۵۷
سد سازیهای بی‌رویه و غیر اصولی و نقش مافیای آب و مافیای ساخت و ساز:	۶۴
هفت اشتباه عمده‌ای که از دید کمیسیون جهانی سدها در سدسازی رخ میدهند و در ایران تکرار شده‌اند:	۶۶
مواضع مسئولان نظام ولایت فقیه در قبال خرابکارها:	۶۸
ساخت سدهایی که در ایران ضررهای جبران ناپذیر ایجاد کرده‌اند: ...	۷۰
به برشماری ۳ نمونه از سد سازیهای غیر اصولی اکتفا می‌کنیم:	۷۲
نقش عامل حکمرانی آب و حقایقه‌ها در حال حاضر در ایجاد بحران آب:	۷۵

- نقش جامعه ملی در ایجاد بحران آب و نتیجه گیری: ۷۸
- طرح سوالهایی از وجدان: ۸۰
- وضعیت سنجی دویست و پنجم:
- توافق مبهم میان دو نماد بی اعتمادی و چرا برای ایرانیان تنها یک انتخاب مانده است؟ ۸۲
- معرفی ترامپ و کیم جونگ اون از زبان لوموند دیپلماتیک و نوول ابسرواتور: ۸۲
- سرنوشتی که توافق های پیشین بر سر فعالیت های اتمی کره شمالی پیدا کردند: ۸۵
- برنده اصلی دیدار، کیم جونگ اون است و ترامپ خود نیز می گوید ممکن است ۶ ماه بعد بیایم و بگویم، فریب خوردم! ۸۶
- آیا تشدید تحریم ها و تهدید به جنگ، کیم جونگ اون را به پای میز مذاکره آورد؟: ۸۹
- آنچه ترامپ بدست آورده یک وعده است، پس چرا از توافق اتمی با ایران که تولید بمب اتمی را برای همیشه ممنوع می کند، خارج شد؟ ... ۹۱
- وضعیت سنجی دویست و ششم:
- اجماع بر نگرانی و بحرانه ها و حذف بدیل درونی؟ ۹۴
- ایرانیان بر نگرانی اجماع کرده اند و آیا عامل این نگرانی جنگ روانی است؟: ۹۵
- بدیل اصلاح طلب از نوع خاتمی نه اما از نوع مافیاهای نظامی - مالی آری: ۹۶
- آیا ایران خود را برای جنگ سایبری با امریکا و اسراییل و کشورهای عرب نفت خیز آماده می کند؟: ۹۹

- جهان وارد جنگ سوم شده است الا اینکه این جنگ فعلاً اقتصادی است
و، در آنچه به ایران مربوط می‌شود، رژیم ولایت مطلقه فقیه اسباب
شکست در این جنگ را فراهم می‌کند: ۱۰۱
- وضعیت سنجی دویست و هفتم:
- رژیم کودتای دائمی ۱۰۵
- دو خبر مهم که ما دریافت کرده‌ایم و هشدارهای مهم که در علن اظهار
شده‌اند: ۱۰۵
- وضعیت سنجی دویست و هشتم:
- دشمن؟! ۱۱۵
- آندره مانوئل لویز ابرادور: مسبب وضعیتی که امریکا دارد نظام حاکم بر
آن و مسبب وضعیت مکزیکی نیز نظام حاکم بر مکزیکی است: ۱۱۶
- دشمن تنها عامل ویران‌گریهای روز افزون طبیعت و اقتصاد و گسترش
فساد و خشونت است! ۱۲۰
- راهکار، بازسازی اقتصاد تولید محور است: ۱۲۳
- وضعیت سنجی دویست و نهم:
- وقتی ابر قدرت، کشور درجه سوم میشود: ۱۲۵
- شاخص‌هایی که بکار می‌روند برای درجه بندی جامعه‌ها و تشخیص
جامعه‌های درجه سوم؟ ۱۲۵
- * این واقعیت که کشورهای مسلط دارند درجه سوم می‌شوند و راهکار
ایران و کشورهای چون ایران: ۱۲۹
- وضعیت سنجی دویست و دهم:
- میان دو سنگ آسیا؟ ۱۳۳
- عوامل تعیین‌کننده توافقات و عدم توافقات: ۱۳۵

علامتهای ضعیفی که خامنه‌ای و دیگران نشان می‌دهند و امکان و احتمال
گفتگو با حکومت ترامپ: ۱۳۹

راه کار، بیرون آمدن از روابط قوا، آنهم از موضع ضعف و انفعال است:
..... ۱۴۱

وضعیت سنجی دویست و یازدهم:

وقتی توپخانه های سنگین زبانی بکار میافتند؟! ۱۴۴

در چرایی تهدید روحانی و تهدید متقابل ترامپ: ۱۴۴

تن ندادن به حل مشکل در درون کشور و با مردم و از طریق مردم: .. ۱۴۷

انقلاب از درون و یا انقلاب از بیرون؟! ۱۵۰

وضعیت سنجی دویست و دوازدهم:

ونزوئلا یا کره شمالی؟! ۱۵۴

قدر نعمت ندانستن و گرفتار وضعیت امروز شدن؟! ۱۵۵

ترامپ می‌گوید آماده گفتگو بدون شرط با ایران است یعنی ایران از همان

راه برو که کره شمالی رفت؟! ۱۵۷

دلار ۱۱ هزار تومانی می‌گوید باید گفتگو کرد وگرنه ایران ونزوئلا

می‌شود: ۱۵۹

دو فشار شدید، یکی در جهت مذاکره کردن و دیگری در جهت مذاکره

نکردن با ترامپ: ۱۶۱

وضعیت سنجی دویست و سیزدهم:

وقتی «مراجع» نیز راهکار را زور میدانند؟! ۱۶۴

امر واقع جهان شمول و مستمر: پناه بردن از قدرت به قدرت از چه رو

است؟! ۱۶۷

راه کار بیرون آمدن از روابط قوا به مدار باز رابطه حق با حق است: .. ۱۷۱

وضعیت سنجی دویست و چهاردهم: بن

بست هست یا نیست؟ ۱۷۳

او می گوید: در کشور بن بست نیست. هرکس بگوید در کشور بن بست

هست یا جاهل است یا خائن؟: ۱۷۳

بن بست و بن بست سازی که ولایت مطلقه فقیه است: ۱۷۹

وضعیت سنجی دویست و پانزدهم:

وقتی زور عریان تنظیم کننده رابطه ها در درون رژیم میشود: ۱۸۳

در سطح منطقه، اتحاد سعودیها و شیخهای سرزمینهای ساحلی خلیج

فارس با اسرائیل، در بهار عربی، شکل قطعی به خود می گیرد: ۱۸۳

نقش زور در تنظیم رابطه ها در رژیم و در جامعه، بطور روزافزون بیشتر

می شود: ۱۸۸

روحانی وقتی می گوید: باید فرماندهی نیروهای مسلح منتخب مردم باشد،

از استراتژی «دولت در سایه» غافل نیست؟: ۱۹۲

وضعیت سنجی دویست و شانزدهم:

تصدیق ناتوانی ناشی از خود گرفتار کردن در بن بست: ۱۹۴

دو جمله، گویای چرایی قفل بودن لبهای روحانی و ناتوانی مفرط او

بخاطر گرفتار شدن در بن بست: ۱۹۴

پاسخهای خالی روحانی به پرسشهای پنج گانه: ۱۹۶

وضعیت سنجی دویست و هفدهم:

تقصیر با «رهبر» است یا میخواهند تقصیر را به پای «رهبر» بنویسند؟ ۲۰۸

جنتی: می خواهند هزینه های برجام و ناکار آمدی ها را به گردن رهبری

بیاندازند: ۲۰۸

- مسئولیت تام وضعیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و طبیعت
ایران با «نظام ولایت» مطلقه فقیه است: ۲۱۲
- وضعیت سنجی دویست هجدهم:
- جنگها، سانسور و سرکوب را تجویز نمی‌کنند، دست کشیدن رژیم از جنگ
همه جانبه با مردم ایران را ضرور می‌کنند: ۲۱۷
- ایران گرفتار جنگهای دائمی است و این امر واقع مستمر از عوامل
تعیین‌کننده بازسازی استبداد است: ۲۱۸
- سانسور و تشدید سرکوبها راه‌کار نیست، پایان دادن به جنگ همه جانبه با
مردم ایران راه‌کار است: ۲۲۰
- تا جنگ در چهار بعد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی با مردم
ایران به پایان نرسد، جنگها و بحرانها با انیران، ادامه دارند: ۲۲۴
- وضعیت سنجی دویست و نوزدهم:
- رژیم ولایت فقیه در حال از دست دادن سه ثبات است: ۲۲۷
- خبرها و هشدارها و اعلان خطرها، گویای شدت گرفتن بلبشو در ایران و
منطقه هستند: ۲۲۷
- ناتوانی روزافزون رژیم آن را از سه ثبات محروم کرده است: ۲۳۰
- وضعیت سنجی دویست و بیستم:
- جنگ از راه ترور و بن‌بستی که خشونت زدایی می‌گشاید: ۲۳۶
- * تهدیدها و تهدیدهای متقابل و وضعی که نمی‌توان پوشاند: ۲۳۶
- جنگها که قرار بود رژیمها را تثبیت کنند، عامل بی‌ثباتی آنها شده‌اند:
- ۲۴۰
- خشونت‌زدایی، روشی است که ایرانیان با بکاربردنش، خود را از گزند
جنگهای نیابتی و ترور حفظ می‌کنند: ۲۴۵

وضعیت سنجی دویست و بیست و یکم:

«ایرانیان از مردم یمن بیاموزند که نان خشکیده می‌خورند»؟! ۲۴۷

از آن زمان که درآمد سرانه خانوارها از هزینه آنها بیشتر شد تا این زمان که

باید از یمنی‌ها درس بگیرند: ۲۴۸

اعلان خطرهای اقتصاددانان و دانشگاهیان: ۲۵۱

وضعیت سنجی دویست و بیست و دوم:

ترس از آینده: ۲۵۹

«وضعیت در آینده بدتر است» و ترس از آینده: ۲۵۹

امرهای واقعی که در رابطه با یکدیگر وضعیت کنونی را می‌شناسانند: ۲۶۲

مدارهای بسته‌ای که شهروندان کشورها در آنها زندانی می‌شوند: ۲۶۵

راه‌کار برای بیرون رفتن از مدارهای بسته ترس و ناامیدی: ۲۶۶

وضعیت سنجی دویست و بیست سوم: «الگوی اسلامی

- ایرانی پیشرفت»؟! ۲۶۹

بلحاظ شکل، «الگو» این‌گویایی‌ها را دارد: ۲۶۹

بلحاظ محتوا، کاستی‌های «الگو» پرشمار هستند: ۲۷۱

نقش عدالت در «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»: ۲۷۳

دوگانگی‌ها و نامعلوم بودن رابطه بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی

و فرهنگی: ۲۷۶

وضعیت سنجی دویست و چهارم: وجدان تاریخی

و جنگ و جنایت ۲۷۹

دلیل تحول وضعیت از بد به بدتر، از جمله، بخاطر به خواب رفتن

وجدان تاریخی است: ۲۷۹

وجدان تاریخی تنها عمل نمی‌کند و اگر وجدانهای اخلاقی و علمی خوب	
عمل نکنند، بیدار نمی‌ماند:	۲۸۳
جهانی که در کام آتش خشونت‌ها فرو می‌رود، بیش از هر زمان نیاز به	
الگو یا بدیل دارد:	۲۸۷
وضعیت سنجی دویست و بیست و پنجم:	
«آینده رژیم و مسئولیت ما.....»	۲۸۹
اندازه برخورداری رژیم از ثباتهای چهارگانه:	۲۹۰
۱. از دست رفتن ثبات در پایه:	۲۹۱
۲. از دست رفتن ثبات در درون رژیم:	۲۹۲
۳. بی‌ثباتی ناشی از جنگ دائمی با مردم ایران:	۲۹۴
۴. بی‌ثباتی ناشی از ناتوانی در برقرارکردن تعادل پایدار با قدرتهای	
انیرانی:	۲۹۶
مسئولیت ما:	۲۹۸

روش وضعیت سنجی و ویژه‌گی‌های آن

وضعیت سنجی نخستین، به تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۹۲ انتشار یافته‌است. و اینک، ما در ۱۵ مهر ۱۳۹۷ هستیم. بنابراین، نخستین ویژه‌گی وضعیت سنجی، وقتی واقعیت نزدیک به همان‌که واقع شده‌است، سنجیده می‌شود، این است که زمان، آینده، بر صحت آن شهادت بدهد. و می‌دهد.

اما برای این‌که زمان صحت آن را تصدیق کند، می‌باید که ویژه‌گی دومی نیز داشته باشد و آن این است که حاصل شناسایی امرهای واقع و در رابطه قراردادن آنها به ترتیبی باشد که امرها خود زبان بگشایند و واقعیت را همان‌سان که واقع شده‌است گزارش کنند. بنابراین، امرهایی که مطالعه می‌شوند، امرهای واقع مستمر باید باشند. شناسایی این امرها، بنوبه خود، به ویژه‌گی‌ها که دارند، باید انجام بگیرد.

بنابراین، زمان و مکان یک وضعیت سنجی، هم زمان و مکانی است که، در آن، وضعیت سنجیده می‌شود و هم زمان و مکان مداومی است که گذشته و حال و آینده را در بر می‌گیرد. بنابراین، ویژه‌گی سوم را نیز می‌یابد و آن این است: یک وضعیت سنجی را هر زمان بخوانی، می‌باید آن را شناسایی وضعیت همان زمان بیایی. چنان‌که پنداری از وضعیتی آگاهت می‌کند که، وضعیت حال حاضر، زمانی است که در آنی.

بدین‌قرار، ویژه‌گی چهارم یک وضعیت سنجی که به روش علمی انجام بگیرد، این است که ساختار رابطه‌ها مستمر باشد. آیا باید بنابراین باشد که ساختارها تغییر نمی‌کنند؟ نه. اما برای این‌که ساختاری تغییر کند، باید امرهای مستمر در رابطه صفت مستمر را از دست بدهند. برای مثال، ولایت مطلقه فقیه و سلطه حزب سیاسی مسلح بر کشور و امرهایی از این دست، دیگر نباشند. باوجود این، رابطه‌های امرهای واقع مستمر، بنابر مداخله رویدادها که می‌توانند امرهای واقع مستمر نباشند، تغییر می‌کنند. اطلاعات و داده‌ها می‌توانند صحیح نباشند. بدین‌خاطر است که وضعیت سنجی به دقتی تا حد وسواس و شکیبایی

بسیار در تناقض‌زدایی از اطلاعات و داده‌ها و شناسایی رویدادهای تغییر دهنده یک وضعیت، نیاز دارد.

بدین‌قرار، کار وضعیت سنج یافتن نتیجه‌ها و پی‌آمدهای قطعی و محتمل است: امرهای واقع در رابطه می‌باید، پیشاپیش، وضعیتی را گزارش کنند که پی‌آمد وضعیت موجود می‌شود. این قسمت کار است که خود محک درستی یا نادرستی یک وضعیت سنجی است. هرگاه روش علمی بکار نرفته باشد، وضعیت سنج یا وضعیتی را مطالعه نمی‌کند که حاصل وضعیت مورد مطالعه است و یا مسائلی را که یک وضعیت پدید می‌آورد را ناگفته می‌گذارد و یا این دو کار را می‌کند و زمان به نادرستی کارش شهادت می‌دهد. بنابراین، ویژه‌گی پنجم وضعیت سنجی این می‌شود: هر وضعیتی آستن وضعیت بعدی است و مسائلی را پدید می‌آورد که باید شناسایی شوند.

و نیز، وضعیت سنجی وقتی هم به بعدی از ابعاد واقعیت اجتماعی می‌پردازد، برای مثال، بعد اقتصادی، نمی‌تواند با غفلت از بعدهای دیگر انجام بگیرد. بدین‌خاطر، هر وضعیت سنجی در برگیرنده بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. بدین‌ترتیب که بعد مورد مطالعه، می‌باید خاصه‌های بعدهای دیگر را نیز گزارش کند. از این‌رو، کار وقتی دقیق است که یک گروه دانا به ابعادهای گوناگون واقعیت اجتماعی انجامش دهند. دست‌کم وضعیت شناس، از آنان، پرسیدنی‌ها را بپرسد. در نگارش این وضعیت سنجی‌ها، شماری از همکاران شرکت کرده‌اند و اغلب آنها را می‌تواند کار جمعی تلقی کرد.

اما وضعیت سنجی برای شناسایی تنها نیست، بلکه باید این امکان را به ما بدهد که راه‌کار و یا راه‌کارهای بایسته را بیابیم و پیشنهاد کنیم. و نیز باید بتوانیم بکاربرنده راه‌کار را نیز بیابیم. هر راه‌کاری را هرکس یا هر مقامی نمی‌تواند بکار برد. و این ویژه‌گی ششم یک وضعیت سنجی به روش علمی است. چنانکه مسئله ساز، مسئله حل کن نمی‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد کس یا جمعی که توانا به بکاربردن یک راه‌کار است یا هستند، بدان تن نمی‌دهد یا نمی‌دهند. از این‌رو است که وضعیت‌های فرآورده ویران‌گری‌ها و آستن ویران‌گری‌ها، استمرار می‌جویند. بدین‌خاطر است که مسئولیت وسایل ارتباط جمعی بسیار سنگین است. زیرا هم باید جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و

داده‌ها و اطلاع‌ها را برقرار کنند و هم توانایی و سئولیت کس و کسانی را مرتب
خاطر نشان کنند که توانا به بکاربردن راه‌کارها برای تغییر هستند.
این ویژه‌گی‌ها و روش‌شناسی در همان حال محکی در اختیار خوانندگان قرار
می‌دهند برای آزمودن وضعیت‌سنجی‌ها که می‌خوانند.

۱۵ مهرماه ۱۳۹۷

ابوالحسن بنی‌صدر

وضعیت سنجی دویست و یکم:

عوامل ۴ بعدی موجد بحران آب در ایران - ۱

ژاله وفا

۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۷ برابر ۱۷ مه ۲۰۱۸

عوامل موجد بحران آب در ایران هم سیاسی است هم فرهنگی هم اجتماعی و هم زیست محیطی

انقلاب اسلامی در هجرت: مشکلات و بحرانهایی که محیط زیست ایران بدان دچار شده است همانند هر پدیده ای تنها یک عامل و علت ندارد. بلکه هم عوامل سیاسی دارد هم اقتصادی هم فرهنگی و اجتماعی و هم زیست محیطی. ایران وطن ما در حال حاضر با چالش های محیط زیستی یعنی بحران تامین آب، بحران ریزگردها و بحران آلودگی هوا مواجه است که بی ارتباط با یکدیگر نیز نیستند.

وضعیت کمبود آب در کشور ایران بعنوان یک معضل محوری محیط زیست ایران، نیازمند بررسی همه عوامل موجد این بحران است. لازم به تذکر است که هر گاه از لفظ بحران نام میبریم به هیچ وجه منظور یک مشکل و معضل کوتاه مدت نیست، بلکه کشور ما همواره با مساله کم آبی روبرو بوده است و راه حل پایا نیز میطلبد. اما بعلمت اینکه کمبود آب مشکلات حادی برای اغلب روستاها و شهرهای ایران و سلامت مردم بوجود آورده است و کشاورزی و

صنایع را با چالشهای زیادی روبرو کرده است، بحران را "بحران آب" می‌خوانیم.

برای اندریافت اندازه حاد بودن مساله به اقرار «وزیر» نیروی دولت روحانی توجه کنیم:

رضا اردکانیان در ۱ اردیبهشت ۹۷ در نشست مدیران ارشد دولت دوازدهم گفت: «با توجه به وضعیت بارشها در تابستان امسال پیش بینی می‌شود ۳۳۴ شهر با جمعیت حدود ۳۵ میلیون نفر در معرض تنش آبی قرار داشته باشند. ۱۶۵ شهر با جمعیت ۱۰/۵ میلیون نفر در وضعیت زرد، ۶۲ شهر با جمعیت ۶/۸ میلیون نفر در وضعیت نارنجی و ۱۰۷ شهر با جمعیت ۱۷/۲ میلیون نفر در وضعیت قرمز و مجموعاً این ۳۳۴ شهر در معرض تنش آبی قرار خواهند داشت.»

بحران آب در کشور هر روز ابعاد وسیع‌تری پیدا می‌کند. همانگونه که ذکر آن رفت علل بحران آب در هر ۴ بعد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و محیط زیستی قابل یافت است و البته وزنه برخی از این عوامل همچون سوءمدیریت و بی برنامه‌گی و عدم اختصاص بودجه ضرور، در نظام ولایت فقیه، و نقش مافیای آب سنگین تراند. البته برخی از محققان نقش تغییرات اقلیمی را در این بحران بسیار پررنگ می‌بینند. اما در ایجاد بحران همه اعم از نظام حاکم و دولتهای بی برنامه و بی‌کفایت و هم جامعه بخاطر میل به مصرف آب بدون آینده نگری، تخریب و کثیف کردن محیط زیست و عدم آگاهی به نتیجه آن همانا آلودگی آب و ... نقش دارند. و بخاطر کوتاهی در رفع آن و عدم اتخاذ روشی سازنده همگی مسئولند.

*** حد اقل ۲۰ عوامل ذیل در ایجاد بحران آب نقش دارند:**

سیاستهای غلط افزایش جمعیت و گسترش شهرنشینی بدون در نظر گرفتن عواقب آن که در نهایت منجر به افزایش مصرف آب نیز می‌گردد، استفاده از

آب بیش از ظرفیت طبیعت یعنی برداشت بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی و کاهش آب‌های سطحی، حفر غیر منطقی و بی‌حساب چاه‌های عمیق آب، سدسازی بی‌رویه و بی‌برنامه و بدون در نظر گرفتن عواقب زیست محیطی آنها، بهره‌وری پایین کشاورزی و جبران آن با مصرف هر چه بیشتر آب، مصرف محور بودن اقتصاد و عدم آموزش روش‌های جلوگیری از هرز آب، فرسودگی صنایع آب‌بر، انتخاب محل نامناسب، همانا استان‌های کم‌آب کشور، برای ایجاد صنایع فولاد، فرسایش خاک، سیاست‌های غلط و نسنجیده در برنامه‌های کشاورزی و کشت محصولات بدون عاقبت‌نگری و میزان نیازشان به آب، فقدان برنامه استفاده از آب‌های تصفیه شده، عدم استفاده از تکنولوژی برای ساختن دستگاه‌های آب شیرین‌کن، عدم تخصیص بودجه کافی برای جلوگیری از تخریب محیط زیست، وجود مافیای آب و سدسازی، مدیریت ناکارآمد و نیز فقدان اختیارات، بنابراین نبود مسئولیت ارگان‌های ذیربط و تسلط دولت بر کل فرایند سیاسی تصمیم‌گیری درباره مدیریت منابع و حکمرانی آب... در بروز بحران آب نقش بس‌مهمی را ایفا می‌کنند.

*** عواقب و نتایج زیست محیطی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی بحران آب:**

بالتبع مساله تنش آبی می‌تواند عواقب و ابعاد اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی زیادی را به دنبال داشته باشد؛ به عنوان نمونه تعطیلی زمین‌های کشاورزی باعث بروز مشکلاتی در اشتغال، معیشت، مهاجرت، بیکاری و حاشیه‌نشینی در شهرهای بزرگ فقر و سوءتغذیه و گرسنگی و گسترش بیمار‌های عفونی و مسری و... می‌شود که تمامی این شاخه‌ها به هم متصل هستند. همچنین تنش آبی هم اثرات زیادی بر سایر ابعاد زیست محیطی دارد. همچون از بین رفتن گونه‌های گیاهی کشور و نیز خشکی تالاب‌ها و دریاچه‌ها و از بین رفتن محیط بومی زیست انواع حیوانات. تخریب تالاب‌ها از جمله منجر به تخریب محیط زیست پرندگان

مهاجر به ایران می‌شود و نیز افزایش ریزگردها. بدین سان، آسیبهایی عظیمی به سلامت مردم وارد می‌شود.

• ایرانیان ذخیره هزار ساله آبهای زیر زمینی را ۳۰ ساله تمام کردند:

محمد درویش عضو هیئت علمی مؤسسه تحقیقات جنگلها و مراتع کشور طی مصاحبه‌ای با خبرگزاری مهر گفت: آبی که ایرانیان در طول ۳۰ سال گذشته از منابع آب زیرزمینی برداشت کرده اند برابر با ذخیره آب سفره‌های زیر زمینی در هزار سال گذشته است. در ۱۵ سال گذشته عمق برداشت آب از ذخیره‌گاه‌های زیرزمینی به پایین ترین سطح خود رسیده و منابع آبی سفره‌های زیرزمینی ایران رو به پایان است.

پانزده سال مورد اشاره وی مربوط میشود به مسئولیت وزارت نیرو در ۸ سال دوره ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی. همچنین دشت رفسنجان - یکی از بزرگترین مخازن آب زیرزمینی مناطق کویری کشور - در سال ۱۳۵۳ با کمتر از ۵۰۰ حلقه چاه به عنوان دشت ممنوعه اعلام شد تا دیگر در آن دشت و بالادست آن چاهی حفر نشود. ولی طبق آمار سال ۱۳۷۹ (دوران ریاست جمهوری خاتمی و وزارت حبیب الله بی طرف بر وزرات نیرو)، تعداد چاه‌های پروانه دار در این دشت ۱۳۷۰ حلقه گزارش شده است. یعنی بیش از دو و نیم برابر تعداد چاه‌های زمان اعلام ممنوعیت دشت! بعلاوه، در بالادست این سفره نیز حفر چاه مجاز ولی مضر به پایین دست تا همین اواخر ادامه داشته است؛ مثلاً در دشت بردسیر.

همچنین حسین آبراهیمی مدرس دانشگاه در مصاحبه با روزنامه خراسان در مهرماه ۱۳۹۰ (همانا در سالهای آخر حکومت احمدی نژاد) معتقد است: در همین سال با وجود این همه دغدغه باز هم برابر اعلام معاونت حفاظت و بهره برداری شرکت مدیریت منابع آب ایران ۳ هزار و ۸۴۱ مجوز حفر چاه برای آب شرب، جابه جایی چاه‌های کشاورزی و کف شکنی آن‌ها صادر و از این محل ۳۱۳ میلیون مترمکعب آب استحصال شده است.

قبل از پرداختن به نقش هر یک و یا چندی از این عوامل، ابتدا لازم است داده هایی نسبت به اقلیم ایران در اختیار خوانندگان محترم قرار دهیم:

■ کشور ما ایران در قسمتی از منطقه خشک و نیمه خشک جهان قرار گرفته است که همواره بارش هایی به اندازه یک سوم متوسط جهانی داشته است. متوسط بارش های سالانه ایران به صورت درازمدت (متوسط نیم قرن اخیر) ۲۵۴ میلیمتر بوده است، که در نقاط خشک فلات مرکزی ایران به ۵۵ میلی متر و در سواحل شمالی کشور به هزار و ششصد میلی متر در سال میرسد. این بارشها در طی سالهای اخیر، روندی کاهشی به خود گرفته است. به طوریکه این رقم در پایان سال آبی ۹۵ - ۹۶ به ۲۴۹/۷ میلیمتر رسید. در حالی که میانگین بارش جهانی که بیش از هشتصد و سی میلی متر است.

پدیده خشکسالی متأسفانه طی اعصار و قرون گذشته همواره در کشور ما رخ داده و آثار و پیامدهای نامطلوب خود را بر ساکنین کشور تحمیل نموده است. به تعبیری می تواند گفت که تاریخ کشور ما با وقوع خشکسالی های وحشتناک عجین بوده است. متأسفانه کشور ما برای مقابله با این پدیده شوم طبیعی برنامه جامع نداشته است. هنوز هم به صورت انفعالی در زمان وقوع این پدیده با آثار و پیامدهای آن ها مقابله می شود.

اما امسال وضعیت متفاوت است. از ابتدای سال آبی جاری تاکنون ۱۰۳/۶ میلیمتر بارش در کشور داشته ایم، این درحالی است که در مدت مشابه سال قبل ۲۰۶/۱ میلیمتر و در مدت مشابه به صورت درازمدت ۲۰۳/۷ میلیمتر بارش در کشور ثبت شده است یعنی کشور با کاهش ۴۹/۷ درصدی بارش های سال آبی جاری نسبت به مدت مشابه سال گذشته مواجه شده است.

■ کم شدن بارش های ایران به معنای کاهش منابع تجدیدشونده آب کشور است. ایران سالانه از ۱۳۰ میلیارد مترمکعب منابع آب تجدیدشونده برخوردار بود، اما در ۲۰ سال گذشته منابع آب تجدیدشونده به ۱۱۰ میلیارد مترمکعب و در ۶ سال گذشته به حدود ۱۰۰ میلیارد مترمکعب کاهش یافته است..

۱- از یک سو کم شدن بارش های کشور دسترسی به منابع آب سطحی را برای سال جاری کاهش داده و از سوی دیگر با برداشت بیش از ظرفیت، از منابع آب زیرزمینی در طی دو سه دهه اخیر، شاهد هستیم که از تعداد ۶۰۹ دشت کشور، ۳۵۵ دشت با کاهش شدید سطح منابع آب زیرزمینی مواجه شده است. در سال ۱۳۴۷ تنها ۱۵ دشت ممنوعه در کشور وجود داشت که این تعداد امروز به ۳۵۵ دشت ممنوعه افزایش پیدا کرده است.

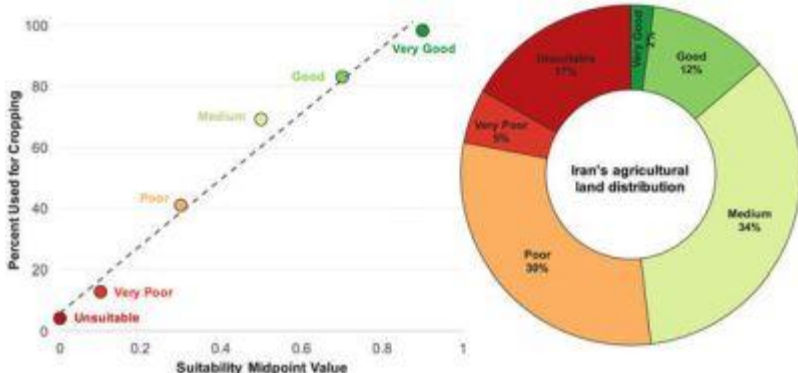
خبرگزاری مهر در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۹۶ گزارش مفصل و جالبی از نشریه نیچر در باره وضعیت زمینهای کشاورزی ایران که در اینجا تنها به بخشهایی از آن اشاره میشود، نشر داده است:

۲- توزیع جغرافیایی زمین های کشاورزی ایران نشان می دهد بخش اعظم فعالیت های کاشت و برداشت ایران در غرب، شمال غرب و بخش های شمالی کشور است. بارش سالانه در این مناطق بیش از ۲۵۰ میلی متر است. با این وجود آبیاری محصول در مناطق با بارش ۲۰۰ یا حتی کمتر از ۱۰۰ میلی متر در سال نیز انجام می شود. این درحالی است که برای حمایت از کشاورزی، سیستم آبیاری کنترل نمی شود و همین امر مشکل کم آبی را حادتر کرده است. هنگامیکه مطلوبیت زمین براساس محدودیت های خاک و توپوگرافیک اندازه گیری شد، ۱۲۰ میلیون هکتار (۷۴ درصد) از زمین های کشور دارای کیفیت ضعیف یا پایین تر برای کشاورزی هستند. زمین هایی با مطلوبیت متوسط حدود ۱۷/۲ میلیون هکتار (۱۱ درصد) از کشور و زمین های با کیفیت بالا (خوب و خیلی خوب) حدود ۵/۸ میلیون هکتار (۴ درصد) از کل کشور را تشکیل می دهند.

خاک های با کیفیت ایران برای کشاورزی (طبقه خوب و بسیار خوب) در باریکه ای از کناره دریای خزر (استان های گلستان، مازندران و گیلان) و همچنین در غرب و شمال غرب (مانند آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه) وجود دارند.

در شمال غربی و غرب مهمترین محدودیت کشاورزی ناشی از ارتفاع زیاد و دره های عمیق است که در رشته های البرز و زاگرس دیده می شود. با این وجود، ایران در یکی از خشک ترین نقاط جهان قرار گرفته که کم آبی به عنوان عامل اصلی محدودیت کشاورزی شناخته می شود. با توجه به شاخص خشکسالی، ۹۸ درصد از ایران را می تواند جزو مناطق خیلی خشک، خشک یا نیمه خشک به حساب آورد. ماههای تیر و مرداد خشک ترین و ماه های دی و بهمن پرآب ترین ماه های سال در ایران هستند. بیش از نیمی از کشور شاهد شرایط آب و هوایی بسیار خشک در ۵ ماه متوالی سال است که از تیرماه آغاز می شود. این الگوی موقت از شاخص خشکسالی عواقب وخیمی برای محصولاتی دارد که در تابستان پرورش می یابد زیرا مقدار آب و نرخ آبی که محصول جذب می کند ممکن است در این ماه ها تامین نشود. به این ترتیب احتمال کاهش محصول یا از بین رفتن آن به شدت افزایش می یابد. در بیش از ۵۰ درصد زمین های ایران، مدت بازه رشد بسیار کوتاه است (۲ ماه و کمتر) . برای هرگونه کشاورزی باید آب برای این زمین ها فراهم شود. تقریباً تمام منطقه مرکزی ایران (یزد، سمنان ، استان مرکزی و اصفهان) و بخش عظیمی از زمین های شرق (خراسان جنوبی و بخش های جنوبی خراسان رضوی) جنوب شرق (سیستان و بلوچستان و کرمان) و جنوب (هرمزگان و بوشهر) برای کشاورزی با آب باران نامناسب هستند. هرچند نیمی از خورستان و سه چهارم استان فارس نیز با توجه به آنچه گفته شد نامناسب به حساب می آیند. در کل منطقه شرق ایران فقط قسمت شمالی خراسان رضوی در کمربندی است که به طور کلی زمین هایی با ملزومات رضایتبخش برای انجام کشاورزی با آب باران دارد.

Suitability of Existing Agricultural Lands in Iran



هرچند مدتهاست کمبود منابع آبی یکی از چالش های افزایش تولید کشاورزی در ایران به شمار می رود ، محدودیت های دیگر از لحاظ مطلوبیت زمین نیز وجود دارد. فشارهای زیست محیطی احتمال گسترش زمین های کشاورزی را می کاهند. ایران به عنوان یکی از اعضای کنوانسیون تنوع زیستی باید به اهداف تنوع زیستی آیچای پایبند باشد. براساس یکی از این اهداف ایران باید تا ۲۰۲۰ میلادی مساحت زمین های محافظت شده خود را به ۱۷ درصد برساند. این رقم تقریباً دو برابر منطقه حفاظت شده فعلی در کشور است. درحال حاضر رشد بیابان ها به خصوص در ایران به یک نگرانی بین المللی تبدیل شده است.

گزارش نشریه نیچر بعنوان راه حل اعلام میکند که تبدیل زمین های بی کیفیت به زمین های قابل کشت، به طور حتم میزان محصولات کشاورزی را بهبود می بخشد. طبق نتیجه یک تحقیق جهانی موخر در این زمینه، با فراهم کردن دوباره شرایط محیطی مناسب برای زمین های کشاورزی، تولید جهانی حتی بدون گسترش زمین، ۳۰ درصد رشد می کند. بااین وجود برنامه گذار نیازمند نقشه بندی دوباره زمین های قابل کشت است، که این امر هم اکنون برای ایران مهیا نیست. باید از عملکردهای نامناسب کشاورزی در زمین های نامناسب جلوگیری شود زیرا این زمین ها محصولی با هزینه کلان تولید می کنند و به

مشکل کم آبی دامن می زنند. از سوی دیگر گسترش زمین در ایران نیز احتمال کمی دارد به ظرفیت تولید غذا در کشور بیفزاید. با این وجود، توزیع دوباره زمین ها می تواند وضعیت کلی کشاورزی ایران را بهبود بخشد.

*** تنوع اقلیمی ایران و وجود ۸۰۰۰ گونه گیاهی و قرار گرفتن ایران در مسیر دو کریدور اصلی مهاجرت پرندگان کره زمین:**

■ فلات ایران که بیش از ۸۰ درصد خاک سرزمینی کشور ایران را در بر گرفته، تنوعی از چشم اندازهای کوهستانی، کوهپایه ای، دشتی، کویری و ... را بوجود آورده است. همین ویژگی باعث شده که کشور ایران علی رغم قرار گرفتن در کمربند خشک و نیمه خشک جهان دارای میکرواقلیم های متنوعی باشد و از اقلیم های خیلی سرد تا خیلی گرم و از خیلی مرطوب تا خیلی خشک در آن یافت شود.

■ قاره آسیا ۱۰۰ هزار گونه گیاهی دارد که ایران با داشتن ۸ اقلیم مختلف آب و هوایی ۸۰۰۰ گونه گیاهی مختلف را در خود جای میدهد و از این رقم ۱۷۲۰ رقم بومی ایران به شمار می رود که یکی از غنی ترین تنوع گیاهی در جهان به شمار می رود، برای مقایسه در انگلستان فقط ۱۰۰۰ گونه گیاهی وجود دارد.

تنوع اقلیم ایران، پستی و بلندیهای فراوان، وجود دو دریای وسیع در شمال و جنوب کشور و گسترش وسیع تشکیلات زمین شناسی دوران سوم زمین شناسی که اغلب شور هستند، باعث شده که انواع مختلفی از تالاب ها، از جنگلهای مانگرو و صخره های مرجانی گرفته تا دریاچه های کوهستانی و دشت های شور کویری در آن شکل بگیرند.

از طرفی ایران در مسیر دو کریدور اصلی مهاجرت پرندگان کره زمین قرار گرفته لذا اهمیت تالاب های ایران در پشتیبانی نظام طبیعی مهاجرت پرندگان بسیار زیاد است.

● وضعیت تالابهای ایران:

■ تالاب ها از جمله مولدترین محیط های جهان هستند تالاب ها از اجتماعات انبوه گونه های پرندگان، پستانداران، خزندگان، دوزیستان، ماهیان و بی مهرگان حمایت میکنند. از بین ۲۰ هزار گونه مختلف ماهی در سطح جهان، بیش از ۴۰ % آنها در آبهای شیرین (تالاب ها) زندگی می کنند. تالاب ها ذخیره گاه های بسیار مهمی از مواد ژنتیکی (وراثتی) گیاهی نیز محسوب می شوند.

■ از ۴۲ نوع تالاب مشخص شده توسط کنوانسیون رامسر در سطح جهان به جز یک نوع تالاب یعنی تورب زارها، بقیه در کشور ایران یافت می شوند که بیانگر تنوع بسیار زیاد تالاب های ایران است. همچنین تعداد تالاب های ایران به واسطه وسعت کشور بسیار زیاد و محدوده تغییرات ابعاد آنها بسیار وسیع است بطوریکه وسعت آنها بین کمتر از چند هکتار تا بیش از ۵۰۰۰۰۰ هکتار در نوسان است.

■ ایران حدود ۲۷۰ تالاب دارد که حدود ۸۰ مورد از آنها آنچنان بزرگ هستند که در زمره تالاب های بین المللی قرار می گیرند. متأسفانه ۲۱ تالاب مساحت خود را کم کم از دست داده اند و منشا گرد و غبار شده اند. همچنین ۷۵ درصد از تالاب های ایران در معرض خشک شدن قرار دارند. از جمله دو تالاب بزرگ شادگان و هورالعظیم تقریباً به خشک زار تبدیل شده اند.

● خشک شدن دریاچه هامون و ارومیه و نیز دو رودخانه عظیم

ایران کارون و زاینده رود

■ با خشک شدن دریاچه هامون در استان سیستان و بلوچستان ایران، مشکلات متعدد زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی در این منطقه بروز کرده است. در

اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۳ و با جاری شدن سیلاب از افغانستان، دریاچه هامون پس از ۱۵ سال ابرگیری شد. با این حال کارشناسان محیط زیست در سیستان و بلوچستان هشدار می‌دهند احیای دریاچه هامون موقتی است و خطر خشک شدن، دوباره این تالاب بین‌المللی را تهدید می‌کند. مشکلات دریاچه هامون در سال‌های اخیر با قطع حق‌آبه این دریاچه توسط سدهایی که در افغانستان ساخته شده‌اند آغاز شد. اما وزارتخانه‌های نظام ولایت فقیه در این مورد توجهی از خود نشان نداده و از دادن حق‌آبه هامون و هدایت آب به آن سو خودداری کرده‌اند. خشک شدن هامون میزان و شدن طوفانهای گرد و غبار را در منطقه افزایش داده است. از سوی دیگر نابودی این دریاچه و خشکی بیش از ۱۵۰۰ رشته قنات یعنی ۹۰ درصد قنات‌های بلوچستان باعث بیکاری و مهاجرت هزاران نفر به مناطق دیگر شده است.

آخرین گزارش در مورد وضعیت دریاچه ارومیه به تاریخ ۲۹ آذر ۹۶ برمی‌گردد که رییس دفتر استانی ستاد احیای دریاچه ارومیه در آذربایجان غربی اطلاع داد که وسعت دریاچه ارومیه در آذرماه امسال نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۲۴۲ کیلومتر کاهش یافته است و وسعت دریاچه ارومیه به یک هزار و ۷۳۴ کیلومتر رسیده است. و این رقم یک سوم مساحت دریاچه در ۱۵ سال گذشته است.

«برنامه توسعه سازمان ملل» طی گزارشی که بهار امسال منتشر کرد، نسبت به خشک شدن این دریاچه به شدت هشدار داد. بر مبنای این گزارش: ۲۰ سال قبل حدود ۳۰ میلیارد متر مکعب آب در دریاچه ارومیه وجود داشت، اما اکنون به حدود ۲/۵ میلیارد متر مکعب رسیده است. طی چند سال گذشته وضعیت دریاچه ارومیه مقداری بهتر شده است، اما هنوز در معرض خطر خشک شدن کامل است. بر خلاف اظهارات مقامات ایران مبنی بر خشک شدن دریاچه ارومیه به خاطر خشکسالی، این گزارش می‌گوید که عامل انسانی، خصوصاً ساخت غیراصولی سدهای متعدد بر رودخانه‌های مشرف به این دریاچه، وضعیت را بحرانی کرده است و اگر دریاچه خشک شود، می‌تواند مانند دریاچه

آرال در آسیای میانه به یک فاجعه تمام عیار انسانی و زیست محیطی تبدیل شود. بر اساس ارزیابی سازمان ملل، خشک شدن دریاچه ارومیه می تواند به طوفان های نمکی و پراکنده شدن حجم عظیمی از نمک به مناطق وسیعی از اطراف دریاچه شود که هم کشاورزی این منطقه را از بین ببرد، هم باعث شیوع بسیاری از بیماری ها، از جمله سرطان شود. این گزارش همچنین می گوید که آب های زیرزمینی شیرین مناطق اطراف می تواند با حفر چاه های عمیق تر به سفره های زیر زمینی آب شور کنار دریاچه برسد و باعث نابود شدن منابع آب مصرفی مردم شود.

• خشکی و شوری رودخانه های کارون و مارون و جراحی و زایند ه رود:

۱- اکنون کف رودخانه کارون که پرآب ترین رودخانه کشور و طولانی ترین رودخانه ای ایران و منطقه به طول ۹۵۰ کیلومتر بود، مشخص و قابل رویت است و آب آن بعثت زدن سد گتوند با صرف چهار هزار میلیارد تومان با مهندسی غلط و بدون کارشناسی بعنوان جنایتی در حق سرزمین ایران ۲۵ در صد شورتر شده است. در ساختن سد گتوند حکومت های رفسنجانی و خاتمی و احمدی نژاد نقش داشته اند. کلانتری وزیر اسبق کشاورزی در دوران رفسنجانی در مورد سد گتوند بر روی کارون می گوید: «مهندس مشاور در پروژه سد گتوند وقتی که وابسته به وزارت نیرو بود در پاسخ به اعتراض به اینکه اینجا گنبدهای نمکی (گچساران) هست، گفت که ما با کشیدن پتوی رسی روی گنبدهای نمکی این را جبران می کنیم و ۱۳۰ میلیارد تومان هم همزمان با احداث سد روی گنبدهای نمکی پتوی رسی کشیدند اما با اولین آبیگیری از سد شهید عباس پور به سد گتوند تمام این پتوها از بین رفت». کلانتری همچنین می گوید: «در دوران احمدی نژاد که تابستان ۹۰ می خواست این سد را افتتاح کند، من این را خدمت ایشان گفتم، اما گفتند اشتباه جا به جا شدن سد در زمان دولت خاتمی اتفاق افتاده است و این کار را زمان آقای حبیب الله بی طرف، آقای اردکانیان انجام

داد. گفتم این اشتباه اول بود ، اشتباه دوم را شما انجام ندهید، به عنوان دفاع از کشاورزان، آب گیری نکنید، آب شیرین را شور نکنید. یعنی با آب شیرین هم این کار را کردیم.» اما هم‌اینک به طور متوسط ۳۵۰ واحد نمک وارد رودخانه می‌شود که اگر این آب شور هم چنان جاری باشد، دیگر کارون منبع آب شیرین نخواهد بود و اکوسیستم و زندگی و سلامت میلیون‌ها نفر از اهالی خوزستان به مخاطره خواهد افتاد و بهمان علت نیز رودخانه‌های مارون و جراحی اکنون خشک شده‌اند.

مرگ زاینده رود هم فقط مرگ یک رودخانه نیست، وجهه تلخ‌تر آن فرورفتن کشاورزان استان اصفهان در فقر است تا حدی که حالا نه تنها محصولی ندارند. کشاورزان اصفهانی سالهاست که هر از چندگاهی تراکتورهای خاک گرفته‌شان را در ورودی شهر ورزنه به صف می‌کشند تا حقایق‌ای را که می‌گویند که پانصد سال پیش شیخ بهایی در طوماری برایشان تعیین کرده، از دولت پس بگیرند؛ تا بتوانند به شغل اجدادی‌شان ادامه دهند و کشاورزی کنند. سند حقایق کشاورزان اصفهان طوماری است که گفته می‌شود شیخ بهایی در سال ۹۲۳ هجری قمری برای حل مساله تقسیم آب این منطقه تنظیم کرده است. در این طومار با محاسبه آمار بارندگی سرچشمه‌های زاینده رود، سهمیه آبی برای باغداران، کشاورزان و ساکنان منطقه در نظر گرفته شده بود. حقایق‌ای که بخشی از آن نصیب صنایع فولاد و ذوب آهن اصفهان شده و بخش دیگرش سالهاست با خط لوله‌ای به یزد رفته است. قرار بود خط لوله انتقال آب به یزد زمانی کارش را آغاز کند که تونل کوه‌رنگ سه افتتاح شده باشد. تونلی که آب را از چهارمحال و بختیاری به اصفهان می‌برد. احداث تونل کوه‌رنگ سه که خود مخالفان سرسختی در دو استان چهارمحال و بختیاری و خوزستان دارد، حدود ۲۰ سال پیش آغاز شد و ناتمام ماند. بر روی پلاکارد یک کشاورز اصفهانی این جمله جلب توجه می‌کند: اصفهان و چهارمحال برادرند با سوءمدیریت مردم را به جان هم نیندازیم!

در شماره آینده به بررسی یک چند از عوامل بحران آب خصوصا سوء مدیریت
مسءولان نظام ولایت فقیه میپردازیم

وضعیت سنجی دویست و دوم :

نقش عامل رشد جمعیت و نا کار آمدی برنامه های

کشاورزی در بحران آب و تخریب محیط زیست-

بحران آب - ۲

ژاله وفا

۰۳ خرداد ۱۳۹۷ برابر ۲۴ مه ۲۰۱۸

انقلاب اسلامی در هجرت :

در شماره قبلی وضعیت سنجی (شماره دویست و یکم) آوردیم که مشکلات و بحرانهایی که محیط زیست ایران بدان دچار شده است، همانند هر پدیده‌ای تنها یک عامل و علت ندارد، بلکه هم عوامل سیاسی و هم اقتصادی هم فرهنگی و اجتماعی و هم زیست محیطی دارد. ایران، وطن ما: در حال حاضر با چالش های محیط زیستی یعنی بحران تامین آب ، بحران ریزگردها و بحران آلودگی هوا و بحران فرسایش خاک و بیابان شدن مواجه است که بی ارتباط با یکدیگر نیز نیستند. حداقل از ۲۰ عامل که در ایجاد بحران آب نقش دارند نام بردیم و ضمن ارائه ویژه گیهای اقلیمی و خشکسالی در ایران، داده هایی نیز در مورد مساحت زیرکشت در ایران بدست دادیم. در این وضعت سنجی، به دو عامل اساسی افزایش جمعیت و نگاه نظام حاکم بدان و نیز عامل برنامه های

ناکارآمد کشاورزی و وجود سامانه کشت و آبیاری ناکارآمد و کم بازده و تاثیر
آن بر محیط زیست می‌پردازیم.

*** عامل افزایش جمعیت و نیاز بیشتر به مواد غذایی و تاثیرش بر**

محیط زیست

تاثیر جمعیت بر زندگی بشر و محیط زیست امری پیچیده و دارای اثراتی چند
جانبه بر تحولات اجتماعی، اقتصادی و محیط زیستی دارد. زیرا به موازات
تحولات و تغییر حجم و ترکیب و توزیع جمعیت در شهرها و روستاها،
ضرورت برنامه ریزی و تطبیق با شرایط جدید زیست و نیازهای تازه تعریف
شده را، برای مردم و دولت نمایان می‌سازد.

سیاست‌های کنترل جمعیت که از سال ۱۳۴۸ در ایران آغاز شد بعد از انقلاب و
با تشویق شخص خمینی برای رشد جمعیت و خصوصاً بعد از جنگ، در سال
۱۳۶۵ مواجهه با رشد جمعیت ایران به میزان $\frac{3}{2}$ درصد رسید و جمعیت از
۳۳ میلیون نفر در سال ۵۵، به ۵۰ میلیون نفر در سال ۶۵ رسید. اما سیاست
کنترل جمعیت از نو در سال ۱۳۶۷ به اجرا گذاشته شد و با حذف بسته‌های
تشویقی برای فرزند سوم از طرفی و تبلیغات مداوم و گسترده و بازگشت به شعار
«فرزند کمتر، زندگی بهتر» باعث شد که در سال ۱۳۷۵ رشد جمعیت از $\frac{1}{3}$
در سالهای آخر حکومت پهلوی به $\frac{2}{1}$ درصد برسد. و علیرضا مرندی، "وزیر"
بهداشت وقت، به‌خاطر اجرای موفقیت‌آمیز این برنامه، از سازمان بهداشت
جهانی جایزه گرفت. اما در تابستان سال ۹۱، علی خامنه‌ای اظهار داشت: "هر
گونه اقدام برای تحدید جمعیت باید پس از رسیدن جمعیت کشور به
۱۵۰ میلیون نفر انجام شود" و حسن قاضی زاده هاشمی "وزیر" دولت
روحانی در تاریخ ۲۱ مهرماه نیز افزود: «بر این اساس یکی از سیاست‌هایی که
همه مردم و دستگاه‌های مختلف از جمله وزارت بهداشت باید از آن حمایت
کنند، سیاست‌های حمایتی و تشویقی جمعیتی است؛ سیاست‌هایی که مورد

تأکید مقام معظم رهبری است، افزایش نرخ باروری برای آینده کشور از اهمیت زیادی برخوردار است"

ومتعاقب آن علی سنگی مدیرکل دفتر سلامت وزارت بهداشت در گفتگو با ایسنا تصریح کرد: «هر خانواده ایرانی باید سه فرزند داشته باشد و در دولت یازدهم به جای ارائه وسایل پیشگیری از بارداری، وزیر بهداشت در یک برنامه ۱۰۰ روزه سیاست‌های جدید جمعیتی را اجرا می‌کند و بر اساس برنامه‌های جدید دیگر به زوج‌های جوان و در ابتدای زندگی، آموزش پیشگیری از بارداری نمی‌دهیم و وسایل پیشگیری را به‌طور رایگان ارائه نمی‌کنیم بلکه بیشتر به آنها آموزش فرزندپروری و فرزندآوری به‌همراه فاصله‌گذاری مناسب و مراقبت‌های اولیه را ارائه می‌کنیم.»

اما از آنجا که ایجاد توازن بین منابع طبیعی و محیط زیستی و رشد جمعیت و به دنبال آن افزایش نیازهای انسانی بعنوان موضوعی اساسی و بنیادی نه مورد توجه شخص خامنه ای قرار گرفت که سیاست‌های کلی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور را تعیین می‌کند و نه برنامه ای سنجیده شده با شرایط، در جهت آماده سازی اقتصاد و محیط زیست برای تصمیمی چنین مؤثر در رشد جمعیت ارائه داد و نه دولت یازدهم خود را مسئول تنظیم چنین برنامه ای دید، سیل مهاجرت از روستاهای کشور به سوی کلان شهرها به قصد دستیابی به امکاناتی از قبیل کار و رفاه و مسکن و... که تصور می‌رود در شهرهای کلان یافت میشوند، افزایش یافت و روستاییان روستاها و محلهای کشت و تأمین مواد غذایی خود را رها کردند و حاشیه نشینی را آغاز کردند. بطوریکه بنا بر آمار رسمی، کشور با ۱۶ میلیون نفر حاشیه نشین و جویای کار و مسکن روبروست و ۷۰ درصد جمعیت ۸۱ میلیونی ایران در شهرها سکنی دارند. اما از آنجا که تأمین بیشتر این نیازهای افزوده شده، به دلیل معیشتی بودن اقتصاد بر منابعی استوار است که عمدتاً از طریق بهره‌برداری از منابع طبیعی صورت می‌گیرد، رشد جمعیت و نوع نابسامان پراکندگی غیر مولد این فرآیندها فشار مضاعفی را بر محیط زیست تحمیل می‌کند. البته هستند بسیاری از کشورها که با افزایش جمعیت

روبرویند اما متناسب با آن به برنامه‌گذاری برای عمران طبیعت و محیط زیست می‌پردازند. متأسفانه در وطن ما، ایران، شیوع ضد فرهنگ مصرف‌گرایی و رکود تولیدی بطور فزاینده‌ای باعث تخریب محیط زیست شده و می‌شود. بنابراین رشد سریع جمعیت در ایران خصوصاً پراکندگی نامناسب آن و تجمع آن در کلن شهرها یکی از ریشه‌های اصلی بحران کنونی آب و توزیع آن در ایران است. چرا که در کشوری چون ایران که طبیعتش از لحاظ اقلیمی مرتب با خشکسالی دست و پنجه نرم میکند، افزایش سریع جمعیت موجب کاهش سرانه آب در دسترس شده و ادامه مهاجرت به کلان شهرها برای رفاه بیشتر، مسلماً بر منابع آب فشار را افزایش می‌دهد. لذا واضح است که افزایش جمعیت بدون داشتن سیاست‌های جدی برای کنترل پراکندگی جمعیت و امکانات و نیز بدون داشتن طرحی عملی در جهت متوقف کردن روند شهرنشینی سرطانی می‌تواند بحران آب را به شدت تشدید کند.

*** عامل برنامه‌های نا کارآمد کشاورزی و وجود سیستم کشت و**

آبیاری نا کارآمد و کم بازده و تأثیر آن بر محیط زیست

اقتصاد متکی به نفت در ایران یکی از عوامل کم شدن روز مره بهره‌وری اقتصادی در بخش کشاورزی است. به طوریکه طبق اعلام معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق بازرگانی صنایع و معادن و کشاورزی در ۱۳۹۶/۵/۱۱، سهم بخش کشاورزی از تولید ناخالص ملی به ۱۰/۷ درصد کاهش یافته است. در حالی که کشاورزی بیش از ۹۰ درصد آب کشور را به خود اختصاص می‌دهد. چهار دهه است که بهره‌وری کشاورزی ایران رشد چندانی نداشته است. بطور نمونه به تولید محصول بر هکتار، در خصوص محصولی نظیر گندم، توجه کنیم که از حدود ۳٫۸ تن بر هکتار در سال ۱۳۸۴ به ۲٫۹ تن در سال ۱۳۹۲ تقلیل یافته است. میزان برداشت محصول گندم در کشوری نظیر مصر نیز معادل ۶٫۸ تن گندم بر هکتار، از ایران بیشتر است. اضافه‌تولید حاصل‌شده در ایران، محصول زیرکشت‌بردن اراضی بیشتر از طریق تأمین آب بیشتر و فشار فزاینده

بر منابع زیرزمینی و سطحی است. و این در حالی است که به قول خلقانی معاون وزیر جهاد کشاورزی : «افزایش هر یک درصد راندمان آبیاری در بخش کشاورزی به قدرت ظرفیت ۳ سد کرج آب برای کشور صرفه جویی به همراه دارد».

تکیه بر مصرف بیشتر آب بجای افزایش بهره وری در کشاورزی ربط مستقیم به تصمیمات سیاسی در مورد حقابه و حفر چاه و قیمت گذاری نشدن منابع آب و یارانه تخصیص یافته به انرژی در ایران دارد که همگی زمینه را برای تولید محصولاتی که واقعاً غیراقتصادی اند فراهم آورده اند که در بخش خود بدان می پردازیم .

• اما دو دیدگاه در مورد نقش بخش کشاورزی در ایجاد بحران آب وجود دارد:

1/ تمرکز بر روی صنعت و دست کشیدن از رشد در کشاورزی و مخالفت با خود کفایی در برخی محصولات همانند گندم یا برنج
2/ تمرکز بر بهره وری در کشاورزی و تولید محصولات استراتژیک و بومی و تناسب با طبیعت و نیاز واقعی مردم و تغییر ساختاری در نگرش به مصرف آب و اتخاذ راهکارهای نو در آبیاری

آقای عیسی کلانتری که خود از ابتدای ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی تا سال سوم حکومت اول محمد خاتمی وزیر کشاورزی بود و اکنون معاون حسن روحانی و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست است و سابقه ای ۱۱ ساله در وزارت کشاورزی و نقش مستقیم در مورد عدم بهره وری در کشاورزی و تخریب محیط زیست داشته است، در زمره کسانی است که معتقد است بعلت مصرف بیش از حد آب در بخش کشاورزی بایستی تمرکز را در اقتصاد بر روی صنعت برد و ایران بعلت شرایط اقلیمی مناسب کشت و کشاورزی نیست. در ذیل به برخی استدلالهای وی توجه کنیم:

«زمانی که کشور با این همه مسایل زیست محیطی، اقلیمی و کمبود آب مواجه است، صحبت از خودکفایی بی معناست. در شرایط فعلی منابع آب کشور به شدت در حال کاهش است و اگر ما دلمان می‌خواهد جزو تولیدکنندگان عمده دنیا باشیم، باید این نکته را مدنظر قرار دهیم که به بهای نابودی چه می‌خواهیم این کار را کنیم.»

«در سال ۸۳ (دوران حکومت آقای خاتمی) به خودکفایی در تولید گندم رسیدیم که این اتفاق هم به بهای فدا کردن سایر محصولات رخ داد. خودکفایی ما در راستای توسعه پایدار نبود، بلکه سلیقه‌ای بود. آن زمان قیمت گندم را ۵۵ درصد بالا بردند و ۶۰۰، ۷۰۰ هزار هکتار کشت بقیه محصولات پایین آمد و برای یک سال خودکفا شدیم. اما بعدها این سیاست را نتوانستند ادامه دهند، چون دیگر پول نداشتند که هر سال قیمت گندم را بالا ببرند. خودکفایی گندم در آن دوره مشکلی از مشکلات کشور حل نکرد، بلکه در درازمدت مشکلاتی به وجود آورد که اقتصاد کل کشاورزی کشور را بر هم ریخت و در نتیجه همان سیاست غلط، جنگ قیمت‌ها در محصولات کشاورزی و رقابت بین محصولات شروع شد. ما در حال حاضر جزو ۱۰ کشور گران قیمت تمام شده در سطح مزرعه هستیم؛ حالا در سطح بازار که جای خود را دارد. شما اگر با دلار ۳۴۵۰ تومانی، قیمت‌های جهانی را تبدیل به ریال کنید، می‌بینید که قیمت تمام شده در ایران از ۹۰ درصد کشورهای جهان بالاتر است؛ زیرا تولید ناخالص داخلی کشور ما از سرانه متوسط جهان کمتر است. یعنی به یک نوعی ما سوء تغذیه را بر مردم تحمیل کردیم؛ نه به علت عدم وجود مواد غذایی، بلکه به علت فقر.»

«در کالاهای اساسی از بعد اقتصادی قیمت تمام شده ما خیلی بالاتر از قیمت‌های جهانی است. بطور نمونه قیمت جهانی گوشت در حال حاضر حدود ۵ دلار است. ۵ دلار معادل ۱۷ هزار و ۵۰۰ تومان است. این رقم در حالی است که ما قیمت گوشتی که از دامدار می‌خریم، ۲۴ هزار تومان است. ۲۴ هزار تومان، ۷ دلار می‌شود. چغندر بدون سوبسید در اروپا با یورو ۵ هزار تومانی،

۳۰ تومان قیمت دارد، اما ما چغندر را از کشاورز ۲۷۰ تومان می خریم. قیمت جهانی شیر کیلویی ۹۰۰ تومان است، اما ما در ایران ۱۴۰۰ تومان می خریم. این تقصیر کشاورز نیست، پتانسیل تولید در کشور وجود ندارد. از کشاورز می خواهیم تولید کند، اما تولید او با قیمت گران اتفاق می افتد و گرانی نیز در ادامه به مصرف کننده تحمیل می شود. این ها تازه قیمت های پایه تولید است. تازه روز به روز هم بهره وری پایین می آید. عملکرد گندم ۹ سال پیش ما حدود ۲۳، ۲۴ درصد بیشتر از امروز بود؛ با این که الان بذرهایی نسبتاً بهتری هم آمده، اما آب های کشور شورتر شده است. ما هر چه آب سفره های زیرزمینی مان کمتر شود، به شدت شوری آب بالا می رود. ما پتانسیل تولید برای خود کفایی در کشور را نداریم؛ نه تنها پتانسیل تولید را نداریم، بلکه سال به سال هم پتانسیل های تولید کمتر می شود، زیرا آب ها کمتر و شورتر می شوند. به عبارتی، کیفیت آب برای تولید محصولات کشاورزی همان قدر مهم است که کمیت آب اهمیت دارد. آب ۵ درصد شورتر بشود، پتانسیل تولید ۲۰ درصد کاهش می یابد».

«این سیاست ها در جهت کمک به بحران آب کشور بود. سیاست دولت از ابتدا حمایت از برنج کاران شمال بود و این مناطق، تنها جایی است که مشکل آب ندارند. قطعات آنها ۵، ۶ هزار متری بود و سیاست دولت این بود که به آنها کمک کند تا در همان قطعات تولید کنند و از بعد اجتماعی و اشتغال کشور هم مهم بود. بر این اساس، برنج شمال را قیمت گذاری کردند؛ قیمت تمام شده به اضافه هزینه زندگی شان. اما دیگر نقاط کشور از این سیاست سوءاستفاده کردند. یعنی اگر قیمت برنج ۷۰۰ دلار است، ما از آنها برای مثال ۳۰۰۰ دلار می خریدیم. بنابراین بقیه برنج کاران کشور از این حمایت دولت از برنج کاران شمال سوءاستفاده کردند. آنها برای مثال، ارزش تولید برنج شان حداکثر ۲ هزار دلار بود در مقابل ۱۸ هزار مترمکعب آبی که مصرف می کردند. یعنی به ازای هر مترمکعب آب، ۱۰ سنت تولید می کردند. در حالی که

قیمت تمام شده آب ما امروز نزدیک به ۳۰ سنت است. بنابراین فقط آب را هدر می‌دهند».

وکلانتری نتیجه‌گیری می‌کند که: کشاورزی در ایران هم اکنون چندان توان اقتصادی برای توسعه سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی ندارد. بودجه لازم برای گذار به کشاورزی پایدار و منطبق با الگوی اقلیمی جدید کشور باید از محل فروش نفت حاصل شود. بنابراین نه ابرهای باران‌زا نه اراضی قابل کشت، بلکه سیاست‌ها و تحولات جهانی حوزه انرژی آینده این بخش را رقم می‌زنند. تداوم کاهش بهای نفت باعث می‌شود نه دولت بتواند آنچه‌آنکه باید و شاید به روستاییان یارانه بدهد و نه سرمایه لازم برای تبدیل کشاورزی ناپایدار، زیانمند و ورشکسته کنونی به یک حوزه پایدار و پویای اقتصادی مهیا باشد.

*** نقد نتیجه‌گیری کلانتری بر مبنای نگاه دوم همانا تمرکز بر بهره‌وری در کشاورزی و تولید محصولات استراتژیک و بومی و متناسب با طبیعت و نیاز واقعی مردم و تغییر ساختاری در نگرش به مصرف آب و اتخاذ راهکارهای نو آبیاری**

قبل از پرداختن به نقد نظرات کلانتری توجه خوانندگان محترم را به یک امر اساسی جلب می‌نماییم: نگاه نوع دوم به هیچ وجه موضوع را امر کارشناسی که مثلاً با افزایش بهره‌وری آبیاری بخش عمده مسئله قابل حل است تقلیل نمی‌دهد. تا مسئولین این نظام گمان کنند که برخی سیاست‌های اتخاذی همچون افزایش جمعیت که در بالا ذکرش رفت، همچنین توسعه بی‌رویه اراضی کشاورزی بدون توجه به بالابردن بهره‌وری، عدم حفاظت از مراتع و دامن زدن به دامداری سنتی و حفر بی‌رویه چاه‌های عمیق و ساختن سدهای مخل و... مورد سرزنش نیست. از طرفی نایستی اثرات عظیم سیاست‌هایی که منجر به کم‌آبی شده را بطور مدام تذکر داد تا مساله به حوزه کشاورزی و سکونت‌گاه‌های انسانی و اینکه کم‌آبی می‌تواند قابل مهار باشد و راه حل تنها در همین حداست تقلیل ندهند.

چرا که از دید نگارنده دامنه فاجعه‌ای که در محیط زیست ایران رخ داده بسیار فراتر از جمعیت روستایی است. در شماره اول این وضعیت سنجی (دویست و یکم) توضیح داده شد که مجموع اراضی کشت آبی و اراضی مورد استفاده در ایران بسیار محدود است. بدان بیفزاییم محلهای سکناى جمعیت ۸۱ میلیونی ایران را (اعم از شهر و روستا) و سواحل دریاها و تمامی مساحتی که مورد استفاده انسان در ایران قرار می‌گیرد کمتر از ده درصد مساحت ۱ میلیون و ۶۰۰ هزار کیلومتر مربع کل کشور را در بر می‌گیرد. بیست درصد مساحت ایران را نیز بیابان تشکیل میدهد. می‌ماند ۷۰ درصد مساحت باقی مانده ایران که عرصه حیاتی و غذای طبیعی و تنوع زیست نباتی و حیوانی را تشکیل میدهد. وقتی حقوق طبیعت را باور نداشته باشیم و عمران طبیعت را بعد از استفاده صحیح و سازگار با حقوق انسان و طبیعت فراموش کنیم ، آنگاه است که با حفر چاههای عمیق غیر مجاز و بی اندازه و سد سازیهای غیر مفید سبب خشک شدن دریاچه ها و تالابها و تقلیل آب رودخانه ها میشویم که هم اکنون رخ داده است . بدین قرار، تنها بر ارتزاق یک گونه از موجودات (انسان) تمرکز شده است (اهمیت دادن به همان ۱۰ درصد مورد استفاده انسان) و آن هم با توزیع نابرابر در آمدها که گسترش فقر را نیز دامن زده است و، در ۷۰ درصد مساحت ایران، به از بین رفتن زمینه تنوع زیستی بی‌توجهی کامل شده است. لذا بایستی سخت مراقب بود که مردم ایران نسبت به این فاجعه حساس شوند . یعنی وجدانی جمعی در این زمینه شکل گیرد که راه حل تنها در بحث بر سرکدام الگوی کشت یا چه نوع سرمایه‌گذاری در کدام سامانه آبیاری نیست، بلکه بایستی توجه کرد که بی‌مسئولیتی مسئولان نظام ولایت فقیه و میل به مصرف گرایی در جامعه ایران و میل به تخریب و تصرف زمینهای کشاورزی و نیز تخریب جنگلها باعث از دست رفتن رطوبت خاک و فرسایش آن و از بین رفتن مراتع و جنگلها و خشکیدن تالابها و دریاچه‌ها و گسترش بیابان‌زایی و محکوم کردن ۷۰ درصد مساحت ایران به مرگ اکولوژیک شده است. این مرگ روندی بس شتابان بخود گرفته‌است.

• برای نمونه به نقش مردم و دو نوع سیاست گذاری اشاره می نمایم:

میدانیم که سرانه جنگل به جمعیت ۸۱ میلیونی ایران یک ششم متوسط جهانی است. با این وجود، هم خواسته های بیجا و هم عدم اهمیت به نقش جنگل در تلطیف هوا و نیز تولید اکسیژن و مواد غذایی و ایجاد محیط متنوع زیست نباتات و حیوانات و... سبب چشم بستن بر تخریب جنگلها شده است. اینست که جنگلها در کام تجارت چوب و استفاده از آنها برای چرا و ... ،رها شده است. از طرفی هم دولت با اتخاذ سیاستهای غلط در چنین کشوری با چنین سرانه کم جنگل، با قرا دادن تعرفه سنگین به واردات چوب، به برداشت چوب را که در ایران هیچ مزیتی نسبی ندارد ، دامن زده است.

آقای ناصر کرمی اقلیم شناس و پژوهشگر محیط زیست از قول آقای چنانه که یک دوره ی طولانی مدیر کل روابط عمومی منابع طبیعی بوده است نقل می کند: آن زمان که آقای احمدی نژاد به سفرهای استانی می رفتند و مردم تقاضاهایی را به شکل نامه مطرح می کردند. این تقاضاها، با پایان سفر جهت پیگیری و اعلام نتایج، بین سازمان های مربوطه تقسیم می شد. در چند سال اخیر، چهار هزار مورد از این تقاضاها مربوط به ما بوده و عیناً در هر چهار هزار مورد، مردم تقاضای تخریب و تصرف داشتند؛ یعنی مردم گفته بودند که: «ای آقای احمدی نژاد، این سازمان جنگلها مثل شمر جلوی ما را گرفته و نمی گذارد برویم در جنگل گاو داری راه بیندازیم! نمی گذارد برویم در جنگل درخت ها را قطع کنیم و جای آن گندم بکاریم...! تو چه رییس جمهوری هستی؟! باید جلوی اینها را بگیری!» پس مطالبه مردم، تماماً تخریب و نابودی بوده است.

این نوع نگرش اگر در میان مردم وجود داشته باشد و نفع کوتاه مدت خود را هدف قرار دهند غفلت از این است که از بین بردن پوشش سبز جنگل با چرای بی رویه خصوصاً آنگاه که با خشکسالی همراه می شود، در جنگل و مراتع علاوه بر کاهش تنوع گونه های جنگلی و مرتعی، فرسایش خاک و کاهش آب های

زیرزمینی، بهم خوردن زنجیره غذایی در طبیعت، از بین رفتن وحوش، شیوع بیماری در جنگل و مراتع، افزایش آتش سوزی در جنگل را نیز به همراه دارد. حال در نظر بگیریم که به نقل از کتاب فروپاشی اثر جرد دایموند، درچین که در زمره کشورهای است که پوشش جنگلی کمی دارد و فقط ۳ درصد جریب جنگل برای هر نفر در مقایسه با میانگین جهانی که یک ششم جریب بری هر نفر است و با پوشش جنگلی فقط ۱۶ درصد از مساحت چین (در مقابل با ۷۴ درصد مساحت ژاپن)، جنگلهای طبیعی آن رو به کاهش بود. پس از سیل‌های بزرگ در سال ۱۹۹۶ که موجب ۲۵ میلیارد دلار خسارت شد و سیل‌های بزرگتر در سال‌های ۱۹۸۸ حدود ۲۴۰ میلیون نفر را (یعنی یک پنجم جمعیت چین را) گرفتار کرد، دولت وادار شد اقداماتی از جمله ممنوع کردن قطع هردرختی در جنگلهای طبیعی انجام دهد و همزمان با کم کردن تعرفه چوب به وارد کردن چوب برای تامین ۴۰ درصد انرژی مصرفی در روستاها پرداخت و موفق شد همانند ژاپن جنگالهایش را حفظ کند.

*** نقد نگاه کلانتری:**

اشکال نگاه کلانتری و هم نظران ایشان، تک بعدی نگری و تمرکز و ایستایی بر روی وضعیت کنونی است. حتی زمانی که ایشان وزیر کشاورزی دوران حکومت‌های رفسجانی و خاتمی بود، نیز نگاهی ایستا داشت. نگاهی که برای حفظ محیط زیست ایرانی به امکانات در چار چوب و محدوده تنگ برنامه های رژیم بسنده می‌کند و آنرا برای این نسل و نسل‌های آینده محتوم فرض می‌کند و ضرورت حفظ «مقام» در این رژیم، مانع از در نظر گرفتن حقوق محیط زیست ایران کهن است. این نوع نگاه نخواهد توانست فراتر از رژیم حاضر چشم اندازی را برای نسل‌های آینده و راه حل متناسب با آن را ببیند. البته ایجاد تغییر در ساختار، شجاعت و بلند نظری را طلب می‌کند که محدوده استبداد آنرا می‌بندد و کور می‌سازد.

شاهد ما تجربه کشورهایی است که در تنگنا گیر کرده ولی نگاهی پویا و آینده نگر داشته و ناممکن ها را ممکن کرده اند. از اینرو بجای خود را ناچار از عمل در محدوده نظام دیدن باورمند بودن به لزوم قطع سیاستهای نا کار آمد نظام و مخالفت صریح در سطح ملی با آنها و خلع ید از کل این نظام و سیاستگذاران آن راه چاره است.

کلانتری خود سیاست خود کفایی در گندم در دوره حکومت خاتمی به قیمت مصرف بیش از حد آب را نقد می نماید. ناگفته نماند که علاوه بر حکومت خاتمی، اکنون نیز دولت روحانی در جشن خود کفایی گندم اقرار می کند که کشور در سال ۱۳۸۳ به خود کفایی گندم رسیده بود. اما در دوره فعالیت حکومت های نهم و دهم این امر به تاخیر افتاد تا اینکه دولت یازدهم پیش بینی خود کفایی دوباره ایران در تولید گندم را تحقق بخشید!

اما روحانی محاسبه نمی کند که این خود کفایی به قیمت هدر رفتن منابع آبی بدست آمده است. آیا ممکن نبود به هدف خود کفایی در تولید گندم با ایجاد بهره وری در کشاورزی نیز دست یافت؟ اما مساله تنها سیاست گذاری این حکومت و آن حکومت نیست بلکه سیاست گذاری های کل نظام فاقد هر گونه آینده نگری و مجموعه نگری است.

چرا که در ذیل موضوع کشاورزی در «برنامه ششم توسعه» آمده است: «دولت موظف است برای حصول اهداف بندهای ششم و هفتم سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی در جهت تأمین امنیت غذایی و نیل به خود کفایی در محصولات اساسی زراعی، دامی، و آبی به میزان ۹۵ درصد در پایان اجرای قانون برنامه و افزایش تولیدات کشاورزی ویژه محصولات دارای مزیت صادراتی، تولید و توسعه صادرات کشاورزی اقدام کند».

این دستور العمل که یک سویه نگر است و نیز دستور العمل توسعه کشاورزی حتی با پسوند حفاظتی آن، خرید تضمینی و به موقع محصولات کشاورزی، افزایش تولید محصولات استراتژیک که از دید خامنه ای، فهرست بلند بالایی را شامل می شود - چهارده محصول کشاورزی، ده محصول دامی و انواع

محصولات باغبانی-، منتزع از واقعیات طبیعت ایران وبدون هیچ گونه تمهید برای حفظ حق آبه های دریاچه ها و تالابها و نیز سیاست حفظ بهای نادر زیر زمینی ایران بر قلم رفته است. از طرفی افزایش زمینهای زیر کشت و توسعه کشاورزی برای رسیدن به واحد یازده میلیون و هشتصد هزار تن گندم که در برنامه دولت روحانی تعریف شده بدون کوشش برای افزودن بهره وری در کشاورزی به نحوی که کمبود بهره وری را با مصرف آب بیشتر جبران نمایند صورت گرفته است. تازه تولید گندم در حکومت دوازدهم با هفت میلیون مازاد مصرف مواجه شده است. و البته این مازاد تولید هیچ مزیت صادراتی برای اقتصاد ایران ندارد چرا که با سوبسیدی که دولت به کشاورزان می پردازد و خرید تضمینی گندم توسط دولت، مزیت صادراتی و رقابتی محصول از میان رفته است. دولت گندم را ۱۲۷۰ تومان می خرد اما به صادرکننده ها با تعهد صادرات، در بورس ۶۳۸ تومان میفروشد تا با قیمت جهانی قابل رقابت باشد. واما این حجم گندم حتی امکان ذخیره سازی هم ندارد چون سیلو های مدرن برای ذخیره سازی گندم مازاد مصرف در کشور وجود ندارد (بازدر برنامه گذاری دولت با کوتاه نگری و عدم پیش بینی و مهیا سازی وسایل و شرایط رو برو هستیم). با این رویه بسیاری از محصولات کشاورزی تولید ایران نسبت به کشورهای دیگر گران تر است و بدون یارانه دولتی اساسا مزیت صادراتی ندارد. نگاه غیرمسئولانه به خودکفایی گندم یا سایر محصولات کشاورزی نشان از بی توجهی مطلق به بحران خشکسالی و تغییر اقلیم دارد. حتی در مناطق کم آب، تغییر الگوی کشت به تولید محصول کم آب بر صورت نگرفته است اما اگر این هدف گذاری خودکفایی در ۱۴ محصول کشاورزی بدان معنا باشد که دولت کشاورزان را تشویق می کند تا محصولات نیازمند آب نظیر گندم را در سراسر کشور کشت و این کشت را بدون در نظر گرفتن آب مصرفی و مزیت نسبی آن محصولات می کند، کارش منجر به این امر شده و می شود که نرخ خالی شدن سفره های آب زیرزمینی ایران امروز بین سریع ترین نرخ ها در جهان قرار داشته باشد. به نحوی که، بنا بر محاسبات متخصصان، ۱۲ استان از ۳۱ استان

کشور « طی ۵۰ سال آینده، به‌طور کامل سفره‌های زیرزمینی‌شان خشک خواهد شد».

در نقد این نوع سیاست‌گذاری یک سویه نگر و غیر مجموعه نگر و نیز قیمت گذاری های از هم گسسته و منتزع از سایر واقعیتهای کشور، توسط حکومتها، در نظام ولایت فقیه، با کلانتری هم نظیریم و البته بخشی از بار آن مسئولیتها به دوش خود او نیز هست. اما اینهمه دلیل نمی‌شود که بگوییم حال که به‌دلیل ارزان نگاه داشتن قیمت آب در ایران، تولیدات کشاورزی در کشور ما به سمت تولید ارزان‌ترین و پرآب‌برترین محصولات حرکت کرده است، پس، چارچوب عمل را ایستا فرض کنیم و در چارچوب نظام ولایت فقیه بدنبال راه حل بگردیم و صد البته نیابیم

از اینرو اصرار کلانتری بر اینکه «کاهش بهای نفت باعث می‌شود نه دولت بتواند آنچنانکه باید و شاید به روستاییان یارانه بدهد و نه سرمایه لازم برای تبدیل کشاورزی ناپایدار، زیانمند و ورشکسته کنونی به یک حوزه پایدار و پویای اقتصادی مهیا باشد»، بجا نیست. راه حل خارج از نظام ولایت فقیه، و در یک جامعه حقوقمند وجود دارد.

این امر که در نظام ولایت فقیه علاوه بر سیاستهای ضد رشد که با استبداد ملازمه دارد، وابستگی اقتصاد به نفت بسیار بالاست و نیز رانت‌خواری مافیاهای نظامی-مالی و وارداتی، سهم عمده بازده اقتصادی و مالی کشور را بخود اختصاص می‌دهند و تخصیص بودجه در جهت توزیع نا عادلانه منابع، بیشترین ضربات را به تولید داخلی زده و می‌زند. اتفاقاً ضرورت تغییر بنیادی این نوع وابستگی و بی‌برنامگی را مبرم‌تر می‌سازد.

از طرفی میزان بهره‌وری آب کشاورزی در ایران به طور متوسط ۳۵ درصد اعلام می‌شود که این رقم برای کشورهای توسعه یافته ۶۵ درصد و برای کشورهای در حال توسعه ۴۵ درصد است و میانگین جهانی بهره‌وری آب در بخش کشاورزی ۱,۱ کیلوگرم محصول به ازای هر مترمکعب آب است؛ آماري که در ایران عملکرد به مراتب پایین‌تری دارد. بر اساس گزارش سازمان خواروبار جهانی

(فائو) بازدهی ۳۰ تا ۴۰ درصدی کشاورزی در ایران (حد متوسط ۳۵ درصد) در مقایسه با کشورهای مشابه، از نظر اقلیم و شرایط اجتماعی و اقتصادی، مانند هند، چین، سوریه، پاکستان، عربستان و لیبی، نیز کمتر است. لذا چاره‌ای جز ایجاد یک وجدان و معرفت ملی بر لزوم تغییر در سیاستها و شکل‌گیری عزمی ملی بر افزایش بهره‌وری در کشاورزی و تفسیر الگوی مصرف و تقویت تولید هماهنگ با حقوق طبیعت نیست. و نباید از یاد برد که هیچ دهقان و کشاورزی بخیل به آینده خود نیست و اگر حیات وی در معرض تهدید قرار نگیرد میل به تخریب محیط زیست خود را ندارد. بقول آقای محسن رنانی «اگر الگوی مصرف مردم در جایی خراب شده است، این حکمرانی غلط آب است که آن را تخریب کرده است. مردم ما برای ۳۰۰۰ سال می‌دانستند چگونه آب را مصرف کرده و به تعادلی پایدار در طبیعت برسند. گراف‌های میزان بارش در کشور حاکی از آن است که طی ۳۰ سال گذشته، میزان بارش در کشور تفاوت چندانی محسوسی با ۳۰ سال پیش از آن نداشته و حتی آسمان نیز بر ما جفا نکرده است. ولی نظامی ناکارآمد و بی‌تدبیر در حوزه حکمرانی آب، براحتی فرهنگ آبی ۳۰۰۰ ساله ما را بر باد داده است.»

*** مردم را با آمار و وعده وعید نمیتوان سیر کرد:**

بایستی در نظر گرفت که هرگاه سیاستها ضربتی و از قبل تدارک دیده نشده باشند به نتیجه مطلوب نیز نمی‌انجامند. مثالی در مورد وضعیت کشاورزان خوزستانی می‌آوریم:

در سال ۹۶ حکومت روحانی برای مواجهه با شرایط تغییر اقلیم از کشاورزان اصفهان خواست تا کشت بهاره و پاییزه را در ازای جبران خسارت متوقف کنند. همزمان طرح انتقال آب زاینده رود به شهر یزد را که در وضعیت قرمز قرار داشت اجرا کرد. سال به سر آمد ولی دولت منابع مالی کافی برای پرداخت پول به هزاران کشاورزی که با سیاست دولت بیکار شده بودند را نداشت و در عین حال مجبور شد از کشاورزان در استان‌های دیگر مثل خوزستان هم بخواهد

که دست از کشت برنج بکشند. سیاست ممنوعیت کشت برنج به دلیل نیاز آبی بالا این محصول تقریباً در بسیاری از استان‌ها از جمله فارس و خوزستان اجرایی شده‌است.

اما کشاورزان خوزستانی برای نپذیرفتن سیاست ممنوعیت کشت برنج دلیل خود را دارند. آنها می‌گویند به دلیل شور بودن زمین‌های خوزستان و نیاز اراضی به زهکشی ناگزیر به کشت برنج هستند. البته حضور ۲۰۰ کارخانه شالی‌کوبی و دغدغه بیکاری هزاران کارگر نیز مزید بر علت است. (سختی معیشت برای کشاورزان خوزستانی و اعتصابات کشاورزان اصفهانی که دست از کشت و کار کشیده که پول آنها از طرف دولت پرداخت نشده است، فشاری است واقعی). مردم را با آمار و وعده و وعید نمیتوان سیر کرد. اولین سئوالی که پیش می‌آید و نقدی که به استدلال کلانتری وارد است این است: چگونه بودجه کافی در اختیار دولت برای تحول در ساختارهای کشاورزی نیست اما بخش اعظم همین بودجه صرف موسسات ضد فرهنگی می‌شود که در نه تنها به تولید فرهنگ نمی‌پردازند بلکه نوع وابستگی‌شان به بودجه دولت خبر از مصرف‌گرا بودن آنها می‌دهد و بودجه‌ای که خرج می‌شود نتیجه‌ای جز تولید ضد فرهنگ از قبیل انواع و اقسام تئوری‌های خشونت‌گرا حاصل نمی‌کند.

چگونه است که دولت همه بودجه عمرانی را صرف بوروکراسی عظیم دولتی و هزینه‌های جاری می‌سازد؟ ولی فراموش میکند که ساختار بودجه از پای بست ویران است؟

مردم از خود سوال می‌کنند: چطور است که کشورهای منطقه اعم از امارات و قطر و عربستان سعودی که شن زار هستند با وجود داشتن اقلیم خشک دچار بحران نشده‌اند؟ چطور است که عربستان سعودی از سال ۱۹۸۰ تا کنون ۲۷ واحد بزرگ شیرین‌ساختن آب را براه انداخته است که روزانه ۳ میلیون متر مکعب آب شیرین تولید و ۷۰ درصد مصرف شهرهای عربستان را تامین می‌کنند، اما نظام ولایت فقیه طی ۴ دهه گذشته برای نمک‌زدایی از آب‌های

خلیج فارس در طول بیش از ۱۲۰۰ کیلومتر سواحل جنوبی ایران و تولید آب شیرین از این منبع هیچ هزینه نکرده و ظرفیتی نیز ایجاد نکرده است؟ ولی ثروت مردم ایران در پای جنگهای منطقه به فنا میرود و بحران هسته‌ای میلیاردها دلار برای ایران هزینه برداشته و سودی که نداشته هیچ، مرتب تحریم‌ها را افزایش داده است؟ و چرا میلیاردها دلاری که صرف بحران هسته‌ای شده است را این نظام نمی‌توانست صرف افزایش بهره‌وری کشاورزی و نیز پیشگیری از هرز رفتن منابع آب و احیای سامانه قنات‌ها که هزاران سال شیوه بومی کار آمد آبیاری بوده است و یا صرف تولید دستگاه‌های نمک‌زدا از آب دریا، پیاده کردن سامانه استفاده مجدد از آب‌های مصرف شده و تصفیه فاضل آب‌ها، پیشگیری از هرز رفتن منابع آب و... کند؟

پس مساله وجود یک نظام فاسد و رانت‌خوار است که منابع و ثروت ملی را حیف و میل میکند و هرز میدهد. با استدلال نبود بودجه برای کار آمد کردن کشاورزی، نمیتوان مردم را قانع به صرف‌نظر کردن از بخش کشاورزی و تولیدات کشاورزی کرد.

عیسی کلانتری خود سیاست اشتباه قیمت‌گذاری را برای محصولات کشاورزی و نداشتن نگاه مجموعه‌ای به کل ایران را در مثال ذیل بیان می‌کند: «سیاست دولت از ابتدا حمایت از برنج کاران شمال بود و این مناطق، تنها جایی است که مشکل آب ندارند. قطعات آنها ۵، ۶ هزار متری بود و سیاست دولت این بود که به آنها کمک کند تا در همان قطعات تولید کنند و از بعد اجتماعی و اشتغال کشور هم مهم بود. بر این اساس، برنج شمال را قیمت‌گذاری کردند؛ قیمت تمام شده به اضافه هزینه زندگی شان. اما دیگر نقاط کشور از این سیاست سوءاستفاده کردند. یعنی اگر قیمت برنج ۷۰۰ دلار است، ما از آنها برای مثال ۳۰۰۰ دلار می‌خریدیم. بنابراین بقیه برنج کاران کشور از این حمایت دولت از برنج کاران شمال سوءاستفاده کردند. آنها برای مثال، ارزش تولید برنج شان حداکثر ۲ هزار دلار بود در مقابل ۱۸ هزار مترمکعب آبی که مصرف می‌کردند. یعنی به ازای هر مترمکعب آب، ۱۰ سنت تولید می‌کردند. در حالی که قیمت

تمام شده آب ما امروز نزدیک به ۳۰ سنت است. بنابراین فقط آب را هدر می دهند».

در واقع وقتی سیاست قیمت گذاری محصولات به نحوی است که بخشی از کشاورزان احساس بی عدالتی می کنند و برای سایر محصولات قیمتهای عادلانه پیشنهاد نمی شود و یا دولت به تعهداتش در قبال خرید محصولات آنان به نفع مافیای واردات عمل نمی کند و دولت فاقد یک سیاست عادلانه و هدفمند و مشخص است و سندیکاها و تعاونی های کشاورزان و دهقانان که می توانند آنان را در سیاستگذاری ها و برنامه گذاریها دخالت و مشارکت مستقیم دهند یا شکل نمی گیرند و یا هستند اما سرکوب می شوند ، نمیتوان به برخی دهقانان صفت «سوء استفاده چی» داد و هدر رفتن آب را تنها به عملکرد بی پشتوانه دانها نسبت داد. از این رو،

*** لزوم ارائه راه حل که در بخش کشاورزی چند نمونه آن در ذیل ذکر میشود شدیداً حس می گردد:**

۱- تغییر نگاه منتزع و یک سویه و یک هدف به نگاهی مجموع بین به تمامی حقوق انسان و طبیعت

۲- تغییر اقتصاد مصرف محور به اقتصادی تولید محور

۳- بکارگیری شیوه های نو و کارآمد در کاشت محصولات کشاورزی. ذکر چند نمونه مفید فایده است. در قدیم منطقه ارومیه کشت غالب میوه انگور بود در حالی که اکنون، سیب، کشت غالب این منطقه است و این محصول نیاز به آبیاری غرقابی دارد که با توجه به شرایط منطقه و بحران دریاچه ارومیه، در طولانی مدت آسیب جدی ای به این منطقه وارد خواهد ساخت. کشت برنج در استان های جنوبی شدیداً آب بر است و کشت هندوانه و خربزه نیز که محصولاتی بسیار آب بر هستند، ابتدا تولید و سپس صادر می شوند که این یعنی صادرات آب به بهایی اندک است. کشت چغندر نیز بایستی از فصل تابستان به فصل پاییز تغییر پیدا کند

■ تغییر الگوی کشت ناکارآمد و جایگزین کردن بذره‌های کم آب بر
■ برنامه‌ریزی کلان و استراتژی‌های بلند مدت ملی برای تولید محصول بر اساس
مقدار آب قابل برنامه‌ریزی و رعایت حق آبه‌ها بطور عادلانه و دخالت دادن
شورا‌های محلی و کشاورزان که خود در تعاونی‌های محلی برای تقسیم آب
شیوه‌های مردمی‌تری را اتخاذ می‌نمایند

■ نو کردن روشهای آبیاری. اکنون بسیاری از زمین‌های کشاورزی در کشور با
روش غرقابی آبیاری می‌شود که آب زیادی مصرف می‌شود که این میزان با
استفاده از روش آبیاری نوین و قطره‌ای حدود یک‌دهم کاهش می‌یابد و
همچنین آب کمتری تبخیر خواهد شد.

■ انتخاب کشت محصولات بومی با فن آوری‌های کارآمد، که کشت آنها
متناسب با شرایط اقلیمی و نیاز مردم است و جلوگیری از واردات محصولات
رقیب

■ فرهنگ سازی در مصرف آب کشاورزی و نیز لزوم طرح برنامه سازمان یافته
مدیریت مصرف

■ افزایش فناوری در کشاورزی و مدرنیزه نوکردن آن با توسل به تجربه بومی
دهقانان و کشاورزان ایران و نیز تجارب سایر کشورها که با شرایط اقلیمی و
فرهنگی ایران سازگاری دارد و از طرف دهقانان قابلیت پذیرش و بکار بردن
دارد که هم در کاهش قیمت تمام‌شده محصولات کشاورزی موثر خواهد بود و
هم به افزایش صادرات به جهت افزایش تولید یاری می‌رساند و هم به
نگرانی‌های ناشی از هدررفت منابع آبی در کشاورزی پایان می‌دهد و هم به
رونق کشاورزی و کاهش سیر صعودی مهاجرت به شهرها و بالتبع عمران طبیعت
و حفظ محیط زیست منجر می‌گردد.

■ مرفه سازی کشاورزان و جوامع روستایی با برسمیت شناختن ماکیت شخصی
آنان بر حاصل کار خود

■ ...

در بخش سوم وضعیت سنجی به سایر عوامل موجد بحران آبی و تخریب محیط زیست می پردازیم.

وضعیت سنجی دویست و سوم :

نقش سوءمدیریت در ایجاد بحران آب و تخریب

محیط زیست و اهمیت صرفه جویی در آب مجازی -

۳

ژاله وفا

۱۰ خرداد ۱۳۹۷ برابر ۳۱ مه ۲۰۱۸

در دو شماره قبلی وضعیت سنجی (شماره ۲۰۱ و ۲۰۲) آورديم که مشکلات و بحرانهایی که محیط زیست ایران بدان دچار شده است، همانند هر پدیده ای تنها یک عامل و علت ندارد، بلکه هم عوامل سیاسی و هم اقتصادی هم فرهنگی و اجتماعی و هم زیست محیطی دارد. ایران، وطن ما، در حال حاضر با چالش های محیط زیستی یعنی بحران تامین آب، بحران ریزگردها و بحران آلودگی هوا و بحران فرسایش خاک و بیابان شدن مواجه است که بی ارتباط با یکدیگر نیز نیستند. حداقل از ۲۰ عامل که در ایجاد بحران آب نقش دارند نام بردیم و ضمن ارائه ویژه گیهای اقلیمی و خشکسالی در ایران، داده هایی نیز در مورد مساحت زیرکشت در ایران بدست دادیم و به دو عامل اساسی افزایش جمعیت و نگاه نظام حاکم بدان و نیز عامل برنامه های ناکار آمد کشاورزی و وجود سامانه کشت و آبیاری ناکارآمد و کم بازده و تاثیر آن بر محیط زیست پرداختیم و راه حلهایی را ارائه دادیم.

در این شماره وضعیت سنجی به مسأله نقش سوء مدیریت در بحران آب و تخریب محیط زیست می‌پردازیم و نمونه‌هایی از این سوء مدیریت را بررسی می‌کنیم و به مسأله اهمیت نقش آب مجازی در تجارت می‌پردازیم.

*** عامل سوء مدیریت در ایجاد بحران آب و تخریب محیط زیست:**

بحران مدیریت به این معنا که مسئولان نظام، درک کامل و صحیحی از آنچه در حوزه مدیریتی و مسئولین آنها می‌گذرد و نیز نتایج و عواقب آن ندارند. از این رو یا دچار بی‌برنامگی هستند و در روزمرگی گرفتار و یا برنامه‌های موقتی و مقطعی نیز با عدم درک صحیح از مسأله و حوزه مدیریتی معطوف به بی‌هدفی می‌شود.

در هر کشوری هر گاه دستگاه‌های متعدد دولتی وظایف مشخص و تعریف‌شده‌ای برای مدیریت آب و منابع آبی کشور دارند و متناسب با آن نیز امکانات لازم را در اختیار دارند. ولی در ایران چنین نیست. از این رو، تحرک خاص و قابل‌ذکری برای حل چالش‌های آبی کشور به چشم نمی‌خورد. مشکل از جمله زاده سوء مدیریت است. در نظام ولایت فقیه چنانچه به مجموعه عملکرد و نیز نظرات ابراز شده از سوی مسئولان مختلف وزارت نیرو و کشاورزی و سازمان محافظت از محیط زیست و زیر مجموعه‌های آنها توجه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که اظهارات آنان در ۳ محور خلاصه می‌شود:

- ۱- هشدار درباره کمبود آب
- ۲- لزوم صرفه‌جویی آب توسط مردم در مناطق شهری که در حد حرف باقی مانده و برنامه‌ای برای صرفه‌جویی نیز ارائه نمی‌شود
- ۳- یارانه آب بایستی حذف شود و قیمت آب بایستی اصلاح شود و افزایش یابد.

در حال حاضر دستگاه‌های متعدد و گسترده و پیر هزینه‌ای تنها مرتبط با بخش آب، از قرار ذیل وجود دارند :

- ۱ - سازمان محافظت از محیط زیست
- ۲ - وزارت جهاد کشاورزی که دارای معاونت تخصصی آب و خاک است
- ۳ - وزارت نیرو که از تشکیلات گسترده‌ای در این خصوص برخوردار است:
 - ۲/۱. بخشی از تشکیلات وزارت نیرو برای بخش آب
 - ۲/۲. ۳۰ شرکت آب منطقه‌ای
 - ۲/۳. ۳۴ شرکت آب و فاضلاب‌های شهری
 - ۲/۴. ۳۰ شرکت آب و فاضلاب روستایی
 - ۲/۵. ۲۰ شرکت بهره‌برداری از شبکه‌های آبیاری و زهکشی
 - ۲/۶. ۱۱۰ شرکت اقماری شرکت مادر تخصصی تولید و ساخت کالای آب و برق

۲/۷. ۱۰ مؤسسه آموزش علمی - کاربردی صنعت آب و برق

۲/۸. شرکت مادر تخصصی توسعه منابع آب - آب نیرو

۲/۹. مؤسسه تحقیقات آب

۲/۱۰. دانشگاه صنعت برق

جالب است که با وجود این دستگاه‌های عریض و طویل، وضع آب کشور بسیار بحرانی است! دستگاه‌های عریض و طویل وزارت نیرو و کشاورزی و سازمان حفاظت از محیط زیست که در واقع در موقعیت اجرایی قرار دارند و برای این منظور بودجه و امکانات را در اختیار دارند در موضع ناظران نشسته و بجای ارائه راه‌حل و تدبیر و برنامه برای حل مشکلات مربوط به آب و محیط زیست و متعاقب آن اقدامات عملی در این خصوص، تنها به بیان نگرانی‌ها می‌پردازند! یعنی اگر قرار باشد مسئولان برطرف کردن مشکل کمبود آب و تخریب محیط زیست را تنها موکول و خلاصه به انتظار بارندگی بیشتر و نیز صرفه جویی در حوزه مصرف شهری کنند، فلسفه وجودی این وزارت خانه‌ها و سازمانهای پیر هزینه چیست؟

جالب اینکه در حالی که وزارت نیرو مسئولیت آب را در کشور برعهده دارد، این وزارتخانه نفوذ چندانی بر بخش کشاورزی که بیش از ۹۰ درصد آب کشور را مصرف می‌کند ندارد و وزارتخانه جهاد کشاورزی و چند سازمان دیگر عملاً بخشی از وظایف مدیریت آب را انجام می‌دهند. نه تنها در برنامه‌گذاری و اجرای برنامه‌ها، هماهنگی کافی، مؤثر و همگرا بین مجموعه عوامل دخیل موجود نیست و این امر به هم پیوستگی مدیریت آب را کاملاً مخدوش می‌کند، بلکه دوگانگی مدیریت تولید و مصرف آب در کشور موجب شده است که وزارت نیرو و وزارت جهاد کشاورزی یکدیگر را به سوء مدیریت متهم کنند. از سوی دیگر فقدان قوانین جامع و همه سونگر که متناسب با تحولات مدیریت آب کشور و نظام بهره برداری از منابع آب به صورت رسمی و قانونی باشد از حلقه‌های مفقود مدیریت آب کشور است.

* نمونه‌هایی از سوء مدیریت :

از نمونه‌های سوء مدیریت در حکومت‌های نظام ولایت فقیه اینکه، به عنوان مثال، بسیاری از صنایع کشور بدون هماهنگی در جایی پایه گذاری شده‌اند که دسترسی کافی به آب ندارند. یا در بخش کشاورزی وظیفه احداث شبکه‌های آبیاری و زهکشی فرعی بر عهده وزارتخانه دیگری است. وزارت نیرو شبکه‌های اصلی پای سدها را می‌سازد اما شبکه‌های فرعی را احداث نمی‌کند. لذا همچنان آبیاری زمین‌های کشاورزی به طریق سنتی انجام می‌شود و اهداف و فواید گرانبهایی که برای ساخت سازه‌های آبی مد نظر بود محقق نمی‌شود. مدیریت عرضه آب بر عهده وزارت نیرو است و پر مصرف ترین بخش آب کشور، بخش کشاورزی است. هیچ دستگاهی این مسئولیت را نمی‌پذیرد که نظارت کند که آب توسط بخش کشاورزی و بخش صنعت بیش از اندازه برداشت نشود. اما وقتی متولی تأمین حق آبه تالاب‌ها و رودخانه‌ها سازمان محیط زیست است پس این متولی‌گری و مسئولیت چیست؟ در واقع این مسئولیت دقیقاً همین

است که باید نظارت کنند تا این آب واقعا به طور کامل به تالاب برسد و جایی دیگر برداشت نشود. ولی سازمان حفاظت از محیط زیست قدرت عرض اندام در مقابل وزارت نیرو را ندارد.

• در ایران مطابق برآورد شرکت آب و فاضلاب، دانشکده محیط زیست دانشگاه تهران:

الف- ۳۵ میلیارد مترمکعب آب در مسیر انتقال هدر میرود. درحالی که این رقم در دنیا ۹ تا ۱۲ درصد است

ب- ۶۰۰ میلیارد تومان بودجه سالانه برای بازسازی شبکه آبرسانی مورد نیاز است

ج- ۴۰ درصد از شبکه آب کشور فرسوده است

د- ۱۳ درصد از کل هدر رفتن آب در ایران به دلیل فرسودگی شبکه است

• نقش صنایع فرسوده:

محمد درویش کارشناس مؤسسه تحقیقات جنگل ها و مراتع در مصاحبه با ایسنا ۱۳ اردیبهشت ۲۰۱۸ می گوید: «فرسودگی صنایع ایران از علت های مهم هدر رفتن منابع آبی در این بخش است. صنایع فولاد ایران هر ساعت هزار مترمکعب آب شیرین استفاده می کنند تا دما را از ۴۵۰ درجه سانتیگراد به ۵۰ درجه کاهش دهند. در دنیا برای این فرآیند فقط ۱۰ مترمکعب آب مصرف می شود نه هزار مترمکعب؛ این یعنی ما با صنایع فشلی مواجه ایم که به شدت از تکنولوژی روز عقب است و این مشکل کم آبی ما نیست همچنین استفاده از نیروگاه های برق آبی «به شدت پرت آب بالایی» دارند نمونه دیگری از سیاست گذاری های سؤال برانگیز است.

این در حالی است که دنیا به سمت استفاده از انرژی های تجدیدپذیر باد و خورشید حرکت می کند ولی متأسفانه فاقد برنامه مدون و زمان گذاری شده برای مجهز شدن به انرژی های تجدید پذیر هستیم. در حالی که ایران خصوصا در

زمینه انرژی خورشیدی دارای پتانسیل بالایی است و نیز امکانات و مکان وسیع (کویر ها)، برای کار گذاشتن تجهیزات انرژی خورشیدی، را دارا می باشد. برداشت از سفره های آب زیرزمینی برای صنایع آب بر مثل پالایشگاه، پتروشیمی، نیروگاه و آلومینیوم مشکل دیگری است گویای سوء مدیریت. چرا که با وجود محدودیت منابع آبی تاکنون فکری برای استفاده از پساب و فاضلاب و همچنین مهار آب های سطحی نشده است. ضمن اینکه هدررفت آب و فرسایش خاک هم بسیار بالا است. مثلا در استان مرکزی چندین حوزه آبریز وجود دارد که هنوز برای مهار آب های آنها فکری نشده و در عین حال بسیاری از روستاهای استان، با تانکر، آب رسانی می شوند. »

دانستنی است که در ابتدای دهه هشتاد خورشیدی در دوره حکومت اصلاحات هشت طرح تولید فولاد برای هشت استان، از جمله خوزستان، یزد، کرمان و خراسان جنوبی در دستور کار قرار گرفت که تقریبا تمام آنها از نگاه کارشناسان جانمایی توجیه اقتصادی و محیط زیستی نداشتند.

محمد خاتمی در آخرین روز دوره خود به همراه اعضای هیات وزیران در «مجلس» حضور یافت و با ارائه گزارشی از عملکرد ۵ سال اخیر حکومت خود (در برنامه سوم توسعه !) خبر از افزایش تولید فولاد و آلومینیوم در کشور داد. اما به این مسأله اشاره نکرد که انتخاب استانهای بی آب و کم آبی مانند اصفهان، یزد، کرمان، خراسان برای ایجاد صنایع فولاد و آلومینیوم ، صنایع سنگین، مجتمع های بزرگ تولیدی و تجاری «آب بر» چه فاجعه ای برای آن استانها ببار آورده است. در واقع درآینه انتخاب این استانها برای مجتمع های بزرگ تولید فولاد و آلومینیوم، دلایل بی کفایتی و نادانی و بعضا تعمدی مسئولان نظام ولایت فقیه برای تخریب محیط زیست و اقتصاد ایران خود را نمایان می سازد. وقتی ایران در خلیج فارس سواحل بطول ۱۴۰۰ کیلومتر (با احتساب جزایر ۱۸۰۰ کیلومتر) دارا می باشد، معلوم نیست چرا عقل سلیمی در حوزه تصمیم گیری وجود نداشته است که از ۱۹ مجتمع فولاد در ایران ۹ واحد صنایع سنگین آب بر را در مناطق خشک و کم آب ایران احداث نکنند و

به مناطقی مانند چابهار، بندرجاسک و سایر کرانه‌های دریای عمان و خلیج فارس منتقل نمایند و یا تأسیسات جدید در این مناطق احداث نمایند.

هر چند هستند کسانی که معتقدند در اوایل قرن بیستم، از کل مصارف آب در جهان، حدود ۶ درصد در بخش صنایع مصرف می‌شده است و هم اکنون این رقم ۴/۵ برابر شده است. به همین نسبت در ایران نیز فقط ۵ درصد از کل مصرف آب، مربوط به صنایع می‌باشد. از اینرو مصرف آب در صنایع ایران در مقابل مصرف آب در بخش کشاورزی رقم ناچیزی است. اما این قبیل استدلالها بستن ذهن به روی راهکارهای جدید است. بعنوان نمونه به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که چرا برای تأمین آب مورد نیاز این صنایع فولاد، راهکارهای دیگر از جمله استفاده از سیستم بازیافت فاضلاب استفاده نمی‌شود؟

مشکل اصلی برداشت از سفره‌های آب زیرزمینی برای صنایع آب‌بر مثل پالایشگاه، پتروشیمی، نیروگاه و آلومینیوم است که با وجود محدودیت منابع آبی تاکنون فکری برای استفاده از پساب و فاضلاب و همچنین مهار آب‌های سطحی نشده است..

جدای از آن بایستی از یاد نبریم که آبی که در صنایع مصرف می‌شود، معمولاً سرعت کیفیت خود را از دست می‌دهد. یا گرمای آن زیاد می‌شود و یا آلودگی شیمیایی و میکروبی پیدا می‌کند. گرمای آب مورد نیاز صنایع را می‌توان با برجک‌های خنک کننده گرفت و آب را دوباره یا چندباره مورد استفاده قرار داد. اما رفع آلودگی شیمیایی یا میکروبی آن بسیار هزینه بر است.

*** عدم برنامه‌گذاری برای استفاده از آب مجازی (Virtual Water)**

آب مجازی میزان آبی است که یک کالا و یا یک فرآورده کشاورزی در فرآیند تولید مصرف می‌کند تا تولید شود. در حقیقت آب مجازی را می‌توان میزان آبی دانست که برای تولید یک کالا مورد نیاز است. مجازی بودن در این جا بدان معنا است که بخش زیاد آب مصرف شده در فرایند تولید، در محصول

نهایی وجود فیزیکی ندارد و در حقیقت بخش بسیار ناچیزی از آب مصرفی در پایان به عنوان آب واقعی در بافت محصول باقی می ماند. بعنوان نمونه، برای تولید یک کیلوگرم از غلات، به شکل دیم و در شرایط جوی مطلوب، بین یک تا دو متر مکعب آب نیاز است و برای تولید همین مقدار غله در شرایط جوی نامطلوب (دما و تبخیر بالا) بین ۳ تا ۵ متر مکعب آب مصرف می شود.

تجارت جهانی کالاهای یک جریان بین المللی از آب مجازی را به وجود می آورد که به آن تجارت آب مجازی گفته می شود. همزمان با آغاز تجارت بین المللی کالاهای جریان آب مجازی از منطقه ای به منطقه دیگر در جهان در حال جریان است. محاسبات انجام شده از جابجایی جریان عظیمی از آب که به شکل مجازی با تجارت کالاهای آب بر در حال جریان است خبر می دهد.

کشورهای خشک و نیمه خشک (از جمله ایران) می توانند با واردات کالاهای آب بر نظیر برخی مواد غذایی، آبی را که برای تولید آن نیاز است را برای استفاده در سایر بخش ها حفظ کنند. انتقال آب حقیقی در حجم زیاد و در فاصله های طولانی به علت مشکلات انتقال و هزینه های بالای آن تقریباً غیرممکن به نظر می رسد، در این حال تجارت مواد غذایی می تواند با انتقال مجازی حجم عظیمی از آب به عنوان همگون سازی توزیع ناهمگون آب به حساب آورده شود. برخی از کشورهای کم آب برای تامین بخشی از این آب با نادیده گرفتن ظرفیت های طبیعی به پمپاژ بیش از حد آب های زیرزمینی و نمک زدایی آب دریا می پردازند. نتایج تحقیقات نشان می دهند که تولید محصولات در این شرایط بیش از پنج برابر گرانتر است. کشورهای کم آب می توانند با دخالت دادن تجارت آب مجازی در سیاست های آبی علاوه بر این که میزان دسترسی خود را به منابع آب جهانی افزایش می دهند از افزایش فشار بر منابع محدود خود نیز بکاهند.

فهمی، کارشناس منابع آبی وزارت نیرو، در باره نقش تجارت آب مجازی می گوید: در حدود سه دهه گذشته (سال ۱۹۸۶ تا ۲۰۱۱ میلادی) میزان صادرات آب مجازی در جهان از ۴۳۸ میلیارد مترمکعب به ۹۸۹ میلیارد

مترمکعب افزایش یافته است. آمارها نشان می‌دهد آمریکا با ۳۴ درصد بیشترین سهم صادرات آب مجازی را به خود اختصاص داده‌است و کشورهای آفریقایی که با بحران کمبود آب دست‌وپنجه نرم می‌کنند با سهم ۳,۸ درصدی در انتهای جدول صادرات آب مجازی قرار گرفته‌اند

فکر می‌کنید چرا اتحادیه اروپا تلاش می‌کند محصولاتی مثل نخ، پارچه و پنبه را از کشورهایی مثل ازبکستان و یا هند تأمین کند؟ یا چرا شرکت قدرتمند اپل آیفون معروفش را در چین تولید می‌کند؟ مگر ساخت یک تلفن همراه چقدر آلودگی دارد؟ یا مگر کارگرهای چینی چقدر ارزان‌تر از ربات‌های هوشمند خط تولیدهای آمریکایی دستمزد می‌گیرند؟

درواقع علت اصلی این است که هر گوشی تلفن همراه هوشمند حدود ۱۵۰۰ لیتر آب مجازی در خود دارد و چین با صادرات میلیون‌ها گوشی آیفون درواقع در سال یک دریاچه بزرگ از آب کشورش را صادر می‌کند! اما این کلاه فقط بر سر کشورهای دیگر نرفته است و ایران هم یکی از قربانیان این اقتصاد آبی شده است. واردات آب مجازی ما ۲,۵ برابر صادرات آن است اما در کشوری با منابع تجدیدپذیر ۱۳۰ میلیارد مترمکعبی در بهترین حالت این رقم حداقل باید به ۵ برابر افزایش یابد

به دلیل مفت بودن آب در ایران، رویه تولیدات کشاورزی در کشور ما به سمت تولید ارزان‌ترین و پربارترین محصولات حرکت کرده و البته این محصولات بیشترین سهم صادرات را نیز به خود اختصاص داده است. به گفته فهمی بررسی‌های اولیه نشان می‌دهد که در میان مدت امکان کاهش ۳۲ درصدی رد پای آب (از جمله آب مجازی) وجود دارد.

● مفهوم تجارت آب مجازی :

مفهوم تجاری آب مجازی بر این نظر استوار است که کشورهای فقیر از نظر آب (آب فقیر)، نیاز غذایی خود را به جای آنکه با ترویج کشاورزی سنتی و

نابود کردن منابع آبی موجود و بسیار کم خود برطرف کنند، از طریق واردات محصولات از کشورهای غنی از آب (آب غنی) تأمین کنند.

از تجارت آب مجازی می‌توان برای ترمیم منابع آب در مناطق خشک و نیمه‌خشک و حفظ تعادل و پایداری منابع آب بهره برد. از همین رو ضرورت دارد با توجه به اثرگذاری تجارت آب مجازی بر عملکرد و سودآوری و پایداری تولید در بخش خصوصی، جنبه‌های مختلف آن از نظر اقتصاد، الگوی کشت، پتانسیل تولید، امنیت غذایی، اشتغال، محیط زیست و... نیز شناسایی و بررسی قرار گیرد.

تبادل آب مجازی در داخل یک کشور تابعی از سیاست‌های داخلی و حمایت از الگوی کشت و تولید محصولات منطقه‌ای و پتانسیل تولید در بین مناطق مختلف یک کشور و تجارت خارجی آن نیز تابعی از سیاست‌های خارجی کشورها برای تأمین نیاز غذایی یا تجارت است.

در اینجا لازم به تذکر است که گاهی این امر شامل همه محصولات کشاورزی نمی‌شود. و محتاج تحقیق و بررسی دقیق هر کشور نسبت به عادات غذایی و نیاز جمعیت به کالری و... می‌باشد. در بسیاری موارد مصرف به اندازه محصولات بومی و نه محصولاتی که هم در تولید آنها آب بسیار مصرف شده (مثل آواکادو که از کالاهای لوکس نیز محسوب میشوند) و از قاره‌های دیگر صادر میشوند و برای انتقال آنها نیز سوخت گران نیز مورد استفاده قرار گرفته است، بسیار عاقلانه تر است و از تخریب محیط زیست جلوگیری می‌کند. بی‌دلیل نیست در کشورهایی که معرفت و اشراف بیشتری به نیازهای محیط زیست وجود دارد مردم به مصرف محصولات بومی و در هر فصل محصولات متعلق به آن فصل بطور فزاینده‌ای گرایش یافته‌اند.

• نمونه مصرف روزانه ۵۲۷۹۰ لیتری آب مجازی:

برای اینکه خوانندگان محترم نگاهی نزدیک به واقعیت نسبت به اندازه آب مجازی موجود در کالاها و مواد غذایی، بیایند گزارش مصرف روزانه ژورنالیست آلمانی توبیاس آفمکولک (Tobias Aufmkolk) برای تعیین میزان مصرف آب مجازی را می‌آوریم:

- صبحانه: یک فنجان قهوه (۱۴۰ لیتر)، ۲۰۰ میلی‌لیتر شیر (۲۰۰ لیتر)، یک عدد تخم مرغ (۲۰۰ لیتر). جمع: ۵۴۰ لیتر.

- میان وعده: یک عدد سیب (۷۰ لیتر)، یک عدد موز (۲۰۰ لیتر)، دو فنجان قهوه (۲۸۰ لیتر). جمع: ۵۵۰ لیتر.

- ناهار: شنیسل ۲۵۰ گرمی (۱۲۰۰ لیتر)، ۲۵۰ گرم سیب‌زمینی (۲۲۵ لیتر)، سالاد کاهو و گوجه فرنگی (۶۵ لیتر)، یک لیوان آب سیب (۳۰۰ لیتر). جمع: ۱۷۹۰ لیتر. (در صورت استفاده از گوشت گاو میزان مصرف آب مجازی تا سه برابر افزایش می‌یافت.)

- عصرانه: یک بسته کوچک شکلات (۲۰۰۰ لیتر). تولید یک کیلو دانه کاکائو به ۲۷۰۰۰ لیتر آب نیاز دارد.

- شام: نان و پنیر (۱۸۰ لیتر)، یک گیلان شراب (۱۲۰ لیتر)، نصف بسته چیپس (۹۰ لیتر). جمع: ۳۹۰ لیتر

مجموع مصرف آب پنهان در خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های یک روز: ۵۲۷۰ لیتر.

به این مجموعه باید سهم استفاده روزانه کالاها و دیگر مانند پوشاک، خودرو، کاغذ، لوازم الکترونیک و غیره را هم اضافه کرد.

پرفسور هانس-گئورگ فرده، پژوهش‌گر کشاورزی معتقد است با در نظر گرفتن وضعیت آب در سراسر جهان، تنها با صرفه‌جویی در آب «مجازی» می‌توان ذخایر موجود را مدیریت کرد. این میزان مصرف را نمی‌توان با کنترل اندازه گرفت زیرا آب مجازی در بسیاری از محصولات مصرفی روزانه پنهان است.

به عنوان مثال، در هر یک فنجان قهوه، ۱۴۰ لیتر آب پنهان است. این میزان کل آبی را در بر می‌گیرد که برای رشد و آبیاری و به بار نشستن گیاه قهوه بکار رفته است. البته قهوه به طور معمول در مناطقی کشت می‌شود که از نظر ذخایر آبی غنی هستند، اما خلاف این وضعیت در مورد محصولات دیگر مانند میوه‌های کمیاب و یا سویا صادق است که جهت مصرف دام از آفریقا و آمریکای لاتین به اروپا وارد می‌شوند. این وضع شامل توت‌فرنگی زمستانی هم می‌شود.

بابک نصیری، در مقاله‌ای، اطلاعات جالب در باره اهمیت صرفه جویی در آب مجازی ارایه داده است:

از مجموع آب‌های کره زمین تنها یک دهم درصد آن، آب شیرین و در دسترس انسان‌هاست. از کل آب‌هایی که سالانه در جهان مصرف می‌شود، ۷۰ درصد در بخش کشاورزی، ۲۰ درصد در بخش صنعت و فقط ۱۰ درصد برای مصارف خانگی به‌کار می‌رود. بدین ترتیب، صرفه‌جویی در بخشی که کمترین سهم را دارد الزاما راه حل اول مناسبی برای حل مشکل کم‌آبی نیست. بلکه در مصرف آب مجازی باید صرفه جویی بیشتر کرد.

آرین هوکسترا، پرفسور مدیریت آب در آغاز قرن حاضر تحقیقاتی را برای انستیتوی آموزشی آب یونسکو در هلند انجام داد و اصطلاح «ردپای آب» را مطرح کرد. ردپای آب تمامی آب مصرف شده توسط یک کشور، مؤسسه یا فرد را محاسبه می‌کند. ویژگی این طرح در آن است که اطلاعات مربوطه به مصرف آب برای تولید هر محصول را با جزییات ارائه می‌دهد. به عنوان مثال، چه میزان آب مصرف، تبخیر یا آلوده شده‌است. این اطلاعات می‌توانند همزمان مورد استفاده مصرف‌کننده و منطقه جغرافیایی تولیدکننده قرار گیرند.

تفکیک آب مصرف‌شده در دسته‌های مجزا می‌تواند برای ارزش‌گذاری‌های بعدی مفید باشد. «آب سبز»، بارش‌های آسمانی است که در خاک نفوذ کرده و توسط گیاهان جذب و تبخیر می‌شود، امری که سازگارترین روش با محیط زیست و برای تولید محصولات کشاورزی دارای اهمیت است. «آب آبی»،

آب‌های سطحی و زیرزمینی است که به رودها و دریاچه‌ها باز نمی‌گردد، برای تولید و آبیاری مزارع به کار می‌رود و ذخایر آن در سطح جهان محدود است. «آب خاکستری» نیز آبی است که در روند تولید، مانند استفاده از کودهای شیمیایی و آفت‌کش‌ها در کشاورزی و به شیوه‌های دیگر در صنعت آلوده می‌شود.

در اروپا، آلمانی‌ها به صرفه‌جویی در مصرف آب شهرت دارند؛ به طور نمونه ظرف‌های کف‌آلود را بدون آب‌کشی با دستمال خشک می‌کنند و هر از گاهی استفاده از حوله نمدار را جایگزین دوش گرفتن می‌کنند. هر چند این حد از صرفه‌جویی از نظر اقتصادی و محیط زیستی بی‌فایده است. در آلمان مصرف روزانه آب به ازای هر نفر از ۱۳۲ لیتر در سال ۲۰۰۰ به ۱۲۱ لیتر در سال ۲۰۱۰ کاهش یافته، که الزاما موجب خشنودی اداره‌های آب و فاضلاب نشده است. چرا که لوله‌های شبکه آب و فاضلاب فاقد حداقل جریان آب ضروری هستند. در مقابل صرفه‌جویی در مصرف آب قابل رویت، آلمان با واردات ۱۲۵ میلیارد متر مکعب آب مجازی بعد از آمریکا و ژاپن در جایگاه سوم قرار دارد. دلیل این امر حجم بالای واردات و مصرف محصولات کشاورزی است. مصرف روزانه آب مجازی هر شهروند آلمانی حدود ۵۰۰۰ لیتر (که نیمی از آن وارداتی است) تخمین زده شده که تفاوتی عظیم با مصرف روزانه ۱۲۱ لیتر آب قابل رویت دارد.

• در چه آبی باید صرفه جویی انجام گیرد؟

مهم‌تر از حجم آب مصرفی، میزان آب «آبی» است که از ذخایر بسیار محدود زمین استفاده می‌شود. به همین دلیل محصولات کشاورزی بهتر است در مناطقی تولید شوند که سهم آب آبی (آبیاری مصنوعی) کمتری دارد. به عنوان مثال در تولید برنج تایلند و هند کمتر از برنج مراکش و پاکستان از ذخایر «آب آبی» استفاده می‌شود. همین‌طور نیز سهم «آب سبز» در تولید شراب فرانسه، اتریش یا آلمان بسیار بالاست، چون تاکنون این کشورها

به طور مصنوعی آبیاری نمی‌شوند. اما برای تولید شراب کشورهای استرالیا، کالیفرنیا یا آفریقای جنوبی، میزان بالایی از ذخایر آب‌های زیرزمینی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

همچنین هرچه زمان استفاده از اجناس مصرفی دیگر مانند پوشاک، موبایل، کامپیوتر و غیره طولانی‌تر باشد، سهم آب مجازی در مصرف سرانه کمتر است. در نتیجه استفاده از اجناس دست دوم، به کاهش سرانه آب مجازی آن‌ها می‌انجامد.

وضعیت سنجی دویست و چهارم:
نقش عوامل سدسازیهای غیر اصولی و مافیای آب و
ساخت و ساز و حکمرانی آب و مسوولیت شناسی
آحاد جامعه در ایجاد بحران آب و تخریب محیط
زیست- ۴

ژاله وفا

۱۷ خرداد ۱۳۹۷ برابر ۷ ژوئن ۲۰۱۸

انقلاب اسلامی در هجرت: در سه شماره قبلی وضعیت سنجی (شماره ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳) متذکر شدیم که مشکلات و بحرانهایی که محیط زیست ایران بدان دچار شده است، همانند هر پدیده‌ای تنها یک عامل و علت ندارد، بلکه هم عوامل سیاسی و هم اقتصادی هم فرهنگی و اجتماعی و هم زیست محیطی دارد. ایران، وطن ما، در حال حاضر با چالش‌های محیط زیستی یعنی بحران تامین آب، بحران ریزگردها و بحران آلودگی هوا و بحران فرسایش خاک و بیابان شدن مواجه است که بی‌ارتباط با یکدیگر نیز نیستند. حداقل از ۲۰ عامل که در ایجاد بحران آب نقش دارند نام بردیم و ضمن ارائه ویژه‌گیهای اقلیمی و خشکسالی در ایران، داده‌هایی نیز در مورد طبیعت ایران بدست دادیم و به بررسی نقش عواملی اساسی همچون افزایش جمعیت و نگاه نظام حاکم بدان،

تعدد ذی‌مدخل‌ها، مدیریت ناهماهنگ، ضعف سیاسی سازمان حفاظت از محیط زیست و فقدان نگرش دراز مدت و نیز عامل برنامه‌های ناکارآمد کشاورزی و وجود سامانه کشت و آبیاری ناکارآمد و کم بازده و سوءمدیریت باعث اجرایی شدن راه حل‌های غیر کارشناسانه بوده که حاصل آن چیزی جز نابودی منابع با ارزش آبی و زیست محیطی نبوده است. به بحران آب و تخریب محیط زیست ایران و نقش آب مجازی پرداختیم و برای پایان بخشیدن به نقش مخرب این عوامل، راه‌حلهایی در خور را نیز ارائه کردیم.

در این قسمت، وضعیت سنجی ۲۰۴، به مسأله نقش سد سازیهای بی‌رویه و غیر اصولی و نیز مافیای آب و ساخت و ساز در ایجاد بحران آب و تخریب محیط زیست و نیز نقش مدیریت آب و بی‌مسئولیتی جامعه در ایجاد این بحرانهای می‌پردازیم:

*** سد سازیهای بی‌رویه و غیر اصولی و نقش مافیای آب و مافیای ساخت و ساز:**

در بین سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ تب سدسازی در دنیا شدت گرفت و همه‌گیر شد. در مدتی کوتاهی رودخانه‌های مهم مسدود و آب‌ها ذخیره شد. اما مدتی طول کشید تا که انسان‌ها متوجه شوند سدها تنها دارای محسنات نیستند و چنانچه بدون سنجش ویژه گیهای طبیعی محیطی ساخته شوند، می‌توانند فجایع زیست محیطی همچون انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری و شوری آب رودخانه‌ها و... حتی مهاجرت اجباری انسانها را نیز سبب شوند. بدین صورت که:

- یک پروژه سدسازی می‌تواند باعث از بین رفتن زیستگاه‌های طبیعی و گونه‌های گیاهی و جانوری شود.
- با ساختن هر سدی احتمال از دست رفتن زمین‌های کشاورزی وجود دارد.

- در خلال پروژه سدسازی، تمام تأسیسات زیربنایی موجود اعم از خطوط راه‌آهن، ساختمانها و جاده‌ها در محل مخزن سد تخریب خواهند شد.
 - بالا آمدن سطح آب زیرزمینی در نواحی پیرامونی می‌تواند منجر به بروز مشکلات مربوط به زهکشی شود.
 - تأثیرات منفی زیبایی‌شناختی در محیط طبیعی محتمل است.
 - یک طرح سدسازی می‌تواند در پایین‌دست تغییراتی مانند تغییر در رژیم جریان آب، انتقال رسوبات، تغییر کیفیت آب و شکل هندسی آبراهه‌ها را به دنبال داشته باشد.
 - در برخی از مواقع نیز مهاجرت را به مردمی که در اطراف سد، زمینهای حاصلخیز خود را از دست داده‌اند تحمیل کند.
- از اینرو، گزینه ساخت سد بطور مطلق بد و یا خوب نیست. چرا که هیچ پدیده‌ای به تنهایی خوب یا بد نیست. آنچه مبنای قضاوت و تصمیم‌گیری در مورد خوبی یا بدی پدیده‌ها قرار می‌گیرد، موقعیت مکانی، زمانی و کلیه عوامل و تأثیر و تأثرات آن پدیده در و از سایر پدیده‌ها است.
- احداث سد در ایران، در سال ۱۹۵۰ آغاز شد. چهارده سد بزرگ ایران با کمک مهندسان و مشاوران خارجی در طول دو دهه قبل از انقلاب ساخته شد. در دوران پس از انقلاب، در ایران ظرفیت و توان سد سازی، قابل توجهی به وجود آمد. با تقویت برخی از شرکتهای طرف قرارداد ۲۰۰ شرکت پیمانکاری، ۷۰ شرکت مشاور و ۳۰ شرکت بزرگ به وجود آمد. همچنین در این مدت صدها واحد تولیدی برق آبی در داخل ایران کمتر از سه دهه تأسیس شد. سدها در ایران علاوه بر ضرورت تولید برق، باید به طور مؤثر مدیریت و کنترل کمبود تقاضای آب، در سراسر ایران را جبران می‌کردند. ایران با احداث ۸۸ سد بزرگ و کوچک در سال ۲۰۰۷ به طور متوسط، نزدیک به دو میلیارد متر مکعب آب به منابع آب کشور در سال اضافه کرد.

مطابق فهرستی که در وبسایت شرکت مدیریت منابع آب ایران منتشر شده، در حال حاضر از ۶۴۷ سد کوچک و بزرگ در ایران بهره‌برداری می‌شود و ۶۸۳ سد دیگر در مرحله اجرا یا مطالعه قرار دارند.

انقلاب اسلامی در هجرت: در رابطه با تب سد سازی‌های اخیر در کشورمان این سوال مطرح می‌شود که تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌های سد سازی تا چه حد بر مبنای مطالعات زیست محیطی و ویژه‌گیهای جغرافیایی محل سد و برنامه‌گذاری بر اساس رشد پایدار انسان و آبادانی طبیعت و نیز در نظر گرفتن راه‌حلهای جایگزین و کم هزینه‌تر و سازنده‌تر انجام گرفت است. و چرا از تجربه ایجاد مشکلات مختلف (همچون سد گتوند بر روی کارون و سد بر روی زاینده رود) درس گرفته نشده است؟

*** هفت اشتباه عمده‌ای که از دید کمیسیون جهانی سدها در سدسازی رخ میدهند و در ایران تکرار شده‌اند:**

کمیسیون جهانی سدها (WCD) که از سال ۱۹۹۷ در کشور سوئیس آغاز به کار کرده‌است، در طول سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۷ کار بسیار پیچیده ارزیابی اساسی و بازبینی جامع پیامدهای گوناگون شش دهه فعالیت‌های سدسازی در جهان را به انجام رسانده و نتایج آن را ارائه نموده است. این کمیسیون موانع دستیابی به توسعه پایدار و در فرآیند تصمیم‌گیری طرح‌های توسعه منابع آب، چارچوب جدیدی را براساس پنج محور ارزشی و هفت اولویت راهبردی پیشنهاد می‌کند.

پنج محور ارزشی این کتاب شامل مساوات، کارایی، تصمیم‌گیری مشارکتی، مفاهیم توسعه پایدار و مسوولیت پذیری است.

هفت اولویت راهبردی برای تصمیم‌گیری در مورد احداث سدها، عبارتند از کسب رضایت عمومی، ارزیابی جامع تمام گزینه‌های جایگزین، توجه به وضعیت سدهای موجود، حفظ پایداری حیات رودخانه‌ها و معیشت مردم،

شناخت حقوق مردم و تقسیم منافع طرح بین آنها، تضمین اجرای تعهدات و استفاده از رودخانه‌های مشترک برای صلح، توسعه و امنیت.

در ایران اما تا چه میزان مساوات، کارایی، تصمیم‌گیری مشارکتی و توسعه پایدار به عنوان اصول راهنما مورد توجه تصمیم سازان سدسازی در ایران بوده‌است؟ و تا چه میزان از راهبردهای کسب رضایت عمومی، ارزیابی جامع تمام گزینه‌های جایگزین، توجه به وضعیت سدهای موجود، حفظ پایداری حیات رودخانه‌ها و معیشت مردم، شناخت حقوق مردم و تقسیم منافع طرح بین آنها پایبند بوده‌ایم؟

انتخاب رودخانه اشتباه برای ساخت سد، بی‌توجهی به تغییرات جریان آب پایین‌دست، غفلت از تنوع زیستی و از بین بردن زنجیره اتصال غذایی موجودات آبی و حیوانات اطراف آن، سیاست‌ها و محاسبات اقتصادی اشتباه، ناتوانی در جلب رضایت عمومی مردم منطقه، سوءمدیریت در برآورد خطرات و تأثیرات و در نهایت ساخت و ساز بی‌رویه سد، هفت اشتباهی هستند که این کمیسیون آنها را معرفی کرده‌است.

در طی ۵۰ سال گذشته که با شتاب به سدسازی اقدام شده‌است، می‌توانستیم با استفاده از گزینه‌های جایگزین به اندازه نزدیک به ۶۵۰ سد ساخته شده در ایران، برای نیاز مصرفی، آب تأمین کنیم. این شیوه‌های جایگزین دارای هزینه‌های اقتصادی، اجتماعی و محیط زیستی بسیار کمتری هستند؟

هدر رفت آب در شبکه‌های کشاورزی حدود ۷۰ درصد می‌باشد. با احتساب مصرف سالانه آب در بخش کشاورزی که حدود ۸۶ میلیارد مترمکعب تخمین زده می‌شود، حتی اگر هدر رفتن آب در این بخش را ۵۰ درصد نیز لحاظ کنیم، با برنامه ریزی برای جلوگیری از این اتلاف می‌توان سالانه ۴۳ میلیارد مترمکعب آب استحصال کرد و در اختیار بخش کشاورزی قرار داد. این میزان تقریباً برابر با حجم ذخیره بیش از ۱۰۰ سد می‌باشد. سؤال اصلی این است که چرا برای این گزینه‌های جایگزین برنامه‌گذاری نمی‌شوند؟ چرا برنامه الگوی مصرف بهینه آب کشاورزی که در سال ۱۳۷۷ در هیأت وزیران به تصویب

رسیده است و می تواند به جای احداث ۱۰۰ سد عملکرد داشته باشد، به اجرا گذارده نمی شود؟

کشورهای دیگر من جمله امریکا از اشتباهات خود درس گرفتند. رودخانه های کشور آمریکا در مجموع جزو کنترل شده ترین سامانه های هیدرولوژیک در ابعاد خود در کل جهان هستند. این کشور تا سال ۲۰۰۲ کل میزان روان آب سالانه اش را در پشت بیشتر از ۷۶ هزار سد نگهداری می کرد اما بیشتر از ده سال است که پروژه ای تحت عنوان حذف سدهای زیان آور در این کشور اجرایی شده است.

*** مواضع مسئولان نظام ولایت فقیه در قبال خرابکارها:**

ویژه نامه آب و برق ضمیمه روزنامه ایران در آذر ماه ۱۳۸۸ از قول پرویز فتاح "وزیر" نیروی پیشین، می نویسد: «ما طبع مان بلند است و مدام می خواهیم سد بسازیم. ممکن است بپرسید که چرا شما هم به این تعداد سد در حال ساخت افزوده اید؟ در این جا دیگر عوامل کمی از کنترل وزارت نیرو خارج است. سفرهای استانی هیات دولت، تقاضای نمایندگان مجلس، و تقاضاهای استانی در به وجود آمدن تصمیم به سدسازی بسیار دخیل بوده است.»

در واقع آقای "وزیر" اعتراف می کند ساختن سدها و سازه های آبی بکار تصویربرداری و به نمایش عمومی گذاشتن آنها و ارضای حس خودنمایی مقامات سیاسی نظام ولایت فقیه می آمده اند. نمایش تصاویری از عظمت سدها، تأسیسات عظیم انتقال آب و بیرون پاشیدن آب از دریچه سدها، بهترین شیوه برای مسئولان این نظام بوده تا خود را "سردار سازندگی" و یا "خادم" ملت تبلیغ نمایند. نمایش این تصاویر همواره توجیهی برای ادعای حرکت کشور به سوی توسعه بوده است و همه جناح های سیاسی نیز تابع منطق خاصی از این قاعده پیروی کرده اند.

حال برهمگان معلوم شده است که استبداد نمی تواند موافق رشد باشد و تاوان خطاهای مکرر استبدادیان را مردم و نسلهای آینده بایستی بپردازند. از آن گذشته آقای "وزیر" از اینکه با صراحت بگوید در پشت اصرار بر سدسازیهای غیر اصولی و بی رویه، آنهم با وجود مشکلات عدیده، مافیای ساخت و ساز و مافیای آب قرار دارد، طفره می رود. مجلس نظام ولایت فقیه نیز نظارت نمی کند و با اظهار بی اطلاعی، از مسئولیت می گریزد.

سیدراضی نوری، عضو کمیسیون کشاورزی، آب و منابع طبیعی مجلس نظام ، به خبرنگار جام جم (شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۴) گفته است: «سدها در مکانها و موقعیتهایی باید ساخته شود که همه مردم به حقابه خودشان برسند. اگر این اتفاق عملی شود، دیگر شاهد ریزگردها و همچنین مشکلاتی از این قبیل نخواهیم بود. ما به عنوان مجلس گزارش کاملی در این خصوص که کدام یک از سدهای قبلی نامناسب بوده و سدهای جدید قرار است چه مشکلی را از کشور حل کنند، در اختیار نداریم».

از طرفی حمید چیت چیان، "وزیر" نیرو در حکومت یازدهم، چند ماه پس از آغاز بکار، گفته بود: ظرفیت ذخیرگاه سدهای ایران یک و نیم برابر میزان آب های جاری است. در شهریور سال ۱۳۹۲ نیز، او با انتقاد از "سدسازی بی رویه در مسیر رودخانه های کم بازده"، اعلام کرد چنین پروژه هایی حتی اگر اجرای آن آغاز شده باشد متوقف می شود.

"وزیر" پیشین نیرو در حالی از سیاست های گذشته در زمینه سدسازی انتقاد می کند که تقریباً در تمام سه دهه ی قبل از تصدی این مقام، به عنوان معاون وزیر با این وزارت خانه همکاری کرده است.

متهم کردن فعالان محیط زیست به جاسوسی و ناگزیر شدن کاوه مدنی، معاون محیط زیست، به خوداری از بازگشت به ایران بعلت تهدید به توقیف شدن، محرز می سازد که عزم مافیای مالی- نظامی که بر ۶۰ درصد پول در جریان کشور مسلط است، عزم بر تخریب محیط زیست ایران و بیابان کردن آن است. هرکس با این عزم مقابله کند، عنوان جاسوس پیدا می کند و احتمالاً در

زندان، خودکشی‌اش می‌کنند. در واقع آب و زمین، از طریق مافیایها با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند. دکتر زهرا جواهریان، مدیرکل دفتر توسعه پایدار و اقتصاد سازمان محیط زیست، می‌گوید: **اعمال سیاست‌های نادرست و ناهم‌آهنگ مدیریت منابع آب در ایران نیز در خشک‌شدن برخی از مناطق این کشور بی‌تاثیر نیست. این امر تا کنون به خشک‌شدن ۲۹۷ دشت از ۶۰۰ دشت ایران انجامیده است.** این سیاست‌های نادرست بلحاظ زمین و آب، از نظر منافع مافیایها درست هستند. وگرنه، وزارت‌خانه‌های آب و نیرو و کشاورزی، سیاست‌های نادرست را اتخاذ نمی‌کردند و باوجود مشاهده اثرات آنها، از اعمال آنها دست بر می‌داشتند.

برای فهم اصرار بر ساختن سد گتوند که به عنوان “پرهزینه‌ترین” سد ایران شناخته شده‌است، بایستی بدانیم چه نهادهایی در آن دخیل هستند. کارفرما: شرکت توسعه منابع آب و نیروی ایران. مشاور: شرکت مهندسی مشاور مهتاب قدس (وابسته به آستان قدس رضوی) و پیمانکار: گروه سپاسد (وابسته به قرارگاه خاتم الانبیا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

کاوه مدنی معاون سابق سازمان محیط زیست معتقد است: «همان بلایی که با چاه‌ها بر سر ما آمد، در سدسازی‌ها نیز تکرار شد. با توجه به طبیعت ایران، بهترین سیستم برای تأمین آب، قنات بوده و هست. اما چون حفر قنات‌ها زحمت داشت و تکنولوژی حفر چاه نیز به سرعت توسعه پیدا کرد، چاه‌های عمیق به وجود آمد و نتیجه آن کاهش بی‌سابقه ذخایر آب زیر زمینی و به دنبال آن فرونشست دشت‌ها بود که اکنون روز به روز بیشتر از پیش اثرات و خطراتش را نشان می‌دهد.»

*** ساخت سدهایی که در ایران ضررهای جبران ناپذیر ایجاد کرده‌اند:**

سدسازی‌ها در ایران را با ادعای دامن زدن به توسعه انجام می‌دادند. افرادی که هم‌اکنون سیاست سدسازی را قبول ندارند هشت سال پیش طرفدار این روش بودند و از اینکه سدسازی باعث رونق اقتصادی و ایجاد اشتغال در منطقه‌شان می‌شود خوشحال بودند.

"گتوند" یکی از همین سدسازی‌های بدون مطالعه است. سد گتوند با قرار گرفتن در محلی نامناسب خود به بحران تبدیل شده‌است. آب سدی که قرار بود حیات بخش باشد اکنون شور شده و حیات جلگه خوزستان یکی از بزرگترین خاک‌های حاصلخیز ایران را با تهدیدی جدی مواجه کرده‌است. بسیاری از روستاییان با شور شدن خاک زمین‌هایشان، چاره جز ترک زمین‌های آبا و اجدادی و آوارگی نداشته‌اند.

حکومت‌های متعدد از حکومت رفسنجانی و حکومت خاتمی و احمدی نژاد گرفته تا حکومت کنونی از طرح‌های سدسازی سنجیده نشده حمایت و از ساخته شدن آنها پشتیبانی مالی و برای ساخت آنها جواز صادر کرده‌اند. بدین‌سان، بسیاری از روستاهای بالا دست و پایین دست را نابود کرده‌اند. و چون برنامه‌گذاری مناسبی برای روستاییانی که زمین‌هایشان نابود شد، نداشتند لاجرم بسیاری از آنها به سمت شهرها مهاجرت کردند. این امر غیر از آسیبی که به بخش تولید کشاورزی وارد کرد، مسائلی همچون خالی‌السکنه شدن روستاها و پرجمعیت شدن شهرهای کم تولید و پر مصرف و حاشیه‌نشینی و ... را هم پدیدآورد.

بهانه توسعه کشاورزی و صنعت و افزایش جمعیت باعث شد تا بر سر دشت‌های حاصلخیز در خوزستان، شهریار، ورامین، میناب، مسیله، کربال، گاوخونی و ارومیه با ساخت سدهایی چون زرینه‌رود، کرخه، سیمره، داریان، کرج، جاجرود، قم رود، زاینده‌رود، گتوند، درودزن، سیوند، ملاصدرا، استقلال میناب و ... بلایی بیاورند - ما مردم نیز با سکوت خود اجازه دادیم - که اثرات آن آرام آرام در حال بروز و ظهور است

پرفسور علی یخکشی فارغ‌التحصیل رشته سیاست و مدیریت منابع طبیعی از دانشگاه ژرژ آگوست گوتینگن) آلمان و پایه‌گذار رشته دانشجویی محیط‌زیست در ایران، معتقد است: «علم هیدرولوژی ثابت کرده که در هر سد پشت دریاچه ۱۰ درصد از آب تبخیر می‌شود، یعنی اگر ما ۱۰ سد هم حجم داشته باشیم، در هر سال به اندازه یک دریاچه پشت سد آب از دست می‌دهیم چرا که این آب تبخیر می‌شود. سدها نه تنها آب رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و تالاب‌ها را می‌گیرند بلکه حتی باعث افت سطح آب زیرزمینی هم می‌شوند. در مناطقی که ما شاهد سدسازی در ابعاد وسیع هستیم، پوشش گیاهی با ریشه کم عمق رشد نمی‌کند و زمین رفته‌رفته عریان می‌شود و در نهایت هم مجال برای فرسایش اعم از بادی و آبی مهیا می‌شود. مجموع این عوامل دست به دست هم می‌دهد و باعث می‌شود که باغدار و کشاورز هر کدام به نوبه خود چاه‌های عمیق‌تر در زمین‌هایشان حفر می‌کنند و بالطبع سطح آب زیرزمینی را باز هم پایین‌تر می‌برند. نتیجه اینکار هم که امروز کم و بیش بر همه مشخص است: بیابان‌زایی و شکل‌گیری چشمه‌های گرد و غبار. اینکه ما سد را در جایی بزنیم که ارزیابی زیست‌محیطی نشده یا اگر هم ارزیابی شده صرفاً به منظور توجه بوده، حتماً مشکل‌ساز خواهد بود. اگر سدی روی گسل زده شود، احتمال وقوع زلزله را هم به دنبال خواهد داشت و متأسفانه شاهد این حرف‌ها را در زلزله آذربایجان شرقی دیدیم.»

*** به برشماری ۳ نمونه از سد سازه‌های غیر اصولی اکتفا می‌کنیم:**

۱- سد "گتوند" جنایتی در حق سرزمین ایران:

ماجرای ساخت سد گتوند خوزستان و چالش تپه نمکی گچساران شاید یکی از نام‌آشنا‌ترین تأثیرات سدسازی در سال‌های اخیر باشد. طرحی که هدف از آن تولید انرژی برق آبی به میزان ۴/۵۰۰ گیگاوات در سال عنوان شد اما به واسطه نزدیکی به تپه نمکی موسوم به گچساران عملاً با مشکلات جدی مواجه شد.

متأسفانه اتخاذ تدابیری نظیر ساخت دیوار حائل موسوم به تپه رسی نیز نتوانست مانع حل نمک در آب شود. گزارشها حاکی است که میزان نمک حل شده در پایین‌ترین عمق دریاچه پشت سد اکنون به رقمی نزدیک به ۳۰۰ گرم در هر لیتر رسیده. این معضلی است که نه تنها اکوسیستم و زمین‌های زراعی پایین دست را متاثر می‌سازد بلکه حتی می‌تواند برای توربین‌های سد نیز بشدت مشکل‌آفرین باشد.

نفوذ نمک به آب پشت سد گتوند، منجر به شوری آن شده و رود کارون را در معرض یک فاجعه‌ی زیست محیطی قرار داده است

■ سد شفارود استان گیلان یکی دیگر از پروژه‌های سدسازی است که با انتقادهای جدی از جانب کارشناسان محیط‌زیست مواجه شده‌اس:.

مدیرکل دفتر ارزیابی سازمان حفاظت محیط‌زیست در مصاحبه با خبرگزاری مهر به تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۹۴ از مخالفت این سازمان با ساخت سد شفارود به دلیل تخریب بیش از ۱۷۵ هکتار از جنگلهای هیرکانی خبر داد. حمید جلالوندی در گفتگو با خبرگزاری مهر گفت: «وزارت نیرو نیز در راستای توضیحات و مشکلاتی که این سد با شرایط فعلی برای عرصه‌های طبیعی و زیست محیطی منطقه ایجاد می‌کند، اعلام آمادگی کرده تا امکان‌سنجی کرده و گزینه‌های فنی جدید برای اصلاح ساختار این سد را بررسی کند.» جلالوندی افزود: «تنها تأمین آب شرب و کشاورزی با رعایت ملاحظات زیست محیطی به همراه اصلاح ساختار سد می‌تواند مشکلات را به حداقل برساند در حالیکه تأمین آب مورد نیاز برای صنعت آن هم از طریق نیروگاه بالادست به هیچ عنوان با موازین زیست محیطی در این منطقه سازگار نیست.» منطقه اکولوژیکی جنگلهای هیرکانی به طول تقریبی ۸۰۰ کیلومتر و عرض متوسط ۲۷ کیلومتر، از آستارا در شمال غربی دریاچه خزر آغاز و تا منطقه گلی داغی واقع در منتهی‌الیه شرقی امتداد پیدا می‌کند. این منطقه که از آن تحت عنوان یک منطقه اکولوژیکی خاص یاد می‌شود، در حقیقت بازمانده جنگل‌های پهن‌برگ دوران

سوم زمین‌شناسی است که عمر متوسط آن را بیشتر از یک میلیون سال تخمین زده‌اند.

۱- نگاهی به آثار مخرب ۲۴ سد اطراف دریاچه ارومیه و تاثیر سدسازی در سرنوشت متفاوت دو دریاچه در ایران و ترکیه:

مجموع نگرانی‌های کارشناسان محیط زیست در مورد دریاچه ارومیه بیشتر به دلیل تجاربی است که در گذشته رقم خورده. بعنوان مثال بررسی‌ها نشان می‌دهد که عدم رعایت حقابه دریاچه ارومیه یکی از دلایل وقوع این بحران زیست‌محیطی است و این مسأله‌ای است که در مقیاس متفاوت می‌تواند در سایر اکوسیستم‌ها نیز رقم بخورد. طرح حفاظت از تالابهای ایران در گزارشی که به سال ۱۳۹۲ منتشر ساخت و در آن شرایط پایه دریاچه ارومیه را تشریح کرد، متذکر شده‌است که ساخت و بهره‌برداری بیش از ۲۹ سد در حوضه آبریز دریاچه ارومیه با ظرفیت ۱۷۱۲ میلیون مترمکعب به انضمام ۱۶ طرح سدسازی در دست اجرا و ۱۷ طرح سدسازی در دست مطالعه به ترتیب با ظرفیت‌های ۱۵۰۰ و ۶۵۷ میلیون مترمکعب در همین حوضه در دستور کار قرار دارد. در این گزارش همچنین آمده: «طی چند دهه اخیر، پروژه‌های متعدد توسعه و بهره‌برداری از منابع آب مبتنی بر احداث سد و کنترل جریان‌های سیلابی اجرا شده‌است و همزمان کشاورزان نیز با احداث چاه‌های کم‌عمق تا عمیق، بهره‌برداری از ذخایر آب زیرزمینی را توسعه داده‌اند. مجموع این موارد به معنای تاثیرات مخرب هم بر روی تالاب و هم بر روی دریاچه است.»

مرتضی حقوقی عضو هیئت رئیسه جامعه مهندسين مشاور و رئيس كميته محيط زيست اين جامعه در خبري گفته است توسعه زمين‌هاي كشاورزي در اطراف درياچه اروميه و نيز افزايش تعداد سدهاي اين منطقه علل اصلي خشك شدن درياچه اروميه‌اند. او در اين اظهار نظر كارشناسي به مقايسه درياچه اروميه و درياچه وان تركيه نيز پرداخته و گفته است: اگر گرم شدن زمين و اقليم به طور كلي، موجب خشك شدن درياچه اروميه شده باشد، اين وضع بايد دامن‌گير درياچه وان هم مي‌شد. در اين دو دهه، ۲۲ سد در حوضه اروميه احداث شده كه

البته ۸ سد به بهره‌برداری رسیده و مابقی در مرحله مطالعه و اجرا هستند. در منطقه آبریز دریاچه ارومیه در آذربایجان شرقی، ۳۶ سد احداث شده و ۲۲ سد به بهره‌برداری رسیده است. همه این سدها را وزارت نیرو احداث نکرده، بلکه تعداد زیادی از آنها، سدهای کوچک‌تری هستند که از سوی وزارت کشاورزی احداث شده و مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. ۴ سد هم در کردستان ایجاد شده و یا در دست احداث است.

پیروز حناچی دبیر شورای عالی شهرسازی و معماری نیز گفته است: اگر چه عوامل مختلفی در وضعیت کنونی این دریاچه دخیل است اما در گزارش‌های وزارت نیرو آمده است که در رودخانه‌های منتهی به دریاچه ارومیه ۴۴ سد زده شده و در برنامه است که این تعداد به ۹۰ سد برسد. حناچی با اعلام اینکه مابقی این سدها یا در دست اجرا بوده و یا اینکه در نوبت ساخت قرار دارد، ادامه داد: به طور حتم با وضعیت کنونی دریاچه ارومیه، این طرح‌ها مورد بازنگری قرار می‌گیرد اما در حال حاضر شرایط دریاچه ارومیه رو به وخامت رفته است. وی این را هم افزوده است که امروز برطرف کردن مشکل دریاچه ارومیه با تحمیل هزینه‌های بسیار و تخریب سدها امکان‌پذیر می‌شود. بنابراین بهتر بود که از همان ابتدا حداقل دخالت در طبیعت انجام می‌گرفت و این موضوع باید نقشه راه دستگاه‌های اجرایی در انجام وظایف اجرایی باشد. وی چندی پیش نیز در خبری گفته است در سال‌های اخیر با سدسازی جلوی منابع تأمین‌کننده آب دریاچه ارومیه یعنی رودها و سیلاب‌ها گرفته شده و سدسازی عمده‌ترین دلیل خشک شدن این دریاچه است. در حال حاضر دریاچه ارومیه در بدترین وضعیت صد سال گذشته قرار دارد و از سال ۷۵ به بعد نزدیک به ۳۰ میلیارد مترمکعب آب از دست داده‌ایم.

*** نقش عامل حکمرانی آب و حقایق‌ها در حال حاضر در ایجاد بحران آب:**

حکمرانی آب یعنی نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اداری‌ای که دست‌اندرکار مدیریت منابع آب هستند. مدیریت منابع آب پیش از آنکه تکیه بر سازه‌های آبی، مقولات فنی، تجهیزات یا منابع مالی داشته باشد، دربرگیرنده نظامی سیاسی- اجتماعی برای سامان دادن به تصمیم درباره چگونگی مواجهه با منابع آب، مدیریت منابع و شیوه‌های صرف کردن سرمایه‌ها برای بهره‌برداری است.

لذا مقوله اراده معطوف به تصمیم‌گیری سیستماتیک و کارآمد در راستای اهداف از قبل سنجیده و تعریف شده آنهم بر مبنای قوت‌ها و ضعفها و حساسیتها و ویژه گیهای محیط طبیعی و نیز تخصیص منابع و بودجه و تحلیل تأثیرهای ناشی از سیستم تصمیم‌گیری و مساله رعایت حقایقه‌ها و عدم پیش‌خور کردن منابع و بکارگیری میزان عدالت در تصمیم‌گیریهای درون نسلی و بین نسلی، ربط مستقیم به حکمرانی آب پیدا می‌کند.

متأسفانه بجای اینکه در این تصمیم‌گیری خود مردم حضور و نقش داشته باشند، دستگاه بوروکراتیک دولتی - که فساد در آن همچون سرطانی ریشه دوانده‌است - ازسوی کنشگران سیاسی نظام حاکم و "نمایندگان" قلابی نظام حاکم، تحت فشار قرار گرفته و بدون مشورت با ذینفعان، تابع سیاست منطقه‌گرایی و تلاش برای خرید رأی دستیاران ولایت مطلقه فقیه، گشته و زیر فشار سیاسی شدید، عامل اجرای طرح‌های سازه‌ای در حوزه آب و کشاورزی شده‌است.

تعداد بسیار زیاد سدهای ساخته‌شده و منابع صرف‌شده برای آب‌رسانی و تأمین آب و زیرکشت بردن اراضی بیشتر، محصول فشارهای نمایندگان بر دستگاه بوروکراتیک بوده‌است

علاوه بر آن دولت از این امکان خود برای دست‌اندازی به منابع آب و پشتیبانی کردن از سایر تصمیم‌هایی که غالباً برآمده از ناکارآمدی هستند استفاده کرده‌است

دشت‌ها، رودخانه‌ها، آبخوان‌ها و سایر منابع آبی و منابع مرتبط بر اثر مالکیت دولتی به «سرمایه‌های بی‌دفاع» تبدیل شده‌اند. خصوصاً که این دولتها نماینده

واقعی ملت ایران نیستند. تغییر نظام حکمرانی آب و حقآبه‌ها را بدون بررسی‌های عمیق و جامع منطقه‌ای و بدون انجام این بررسی‌ها توسط متخصصان امور آب و محیط زیست آنهم بدون دخالت دان نظر کشاورزان و دانستن مسایل آنها، نمی‌توان ارائه داد. اصل برداشتن واسطه در این تصمیم‌گیریها است. اگر به فرض، بهره‌برداری از دشت‌ها، رودخانه‌ها یا منابع آب زیرزمینی با مشارکت واقعی مردم و با در نظر گرفتن نظرات و حقوق طبیعت و کشاورزان انجام می‌گرفت، چه بسا احتمال داشت نظامی نظیر قنات شکل بگیرد که مبتنی بر صیانت از منابع عمل می‌کرد. ایران در این ایجاد این نظام تجربه و سابقه چند هزار ساله دارد.

از اینرو تحولی عظیم در حوزه تصمیم‌گیری و اعمال مدیریت منابع آب در کشور با رعایت حقوق انسان و طبیعت بایستی رخ دهد که شامل اعمال سیاست‌های یکپارچه‌نگری، اصلاح سامانه توزیع آب به خصوص توزیع آب زیرزمینی در بخش کشاورزی است. سامانه‌ای به منظور بهره‌برداری از منابع آب زیرزمینی متناسب با حقوق انسان و طبیعت که، در آن، با رعایت شرط حجم آب قابل برنامه‌گذاری (که بر مبنای مطالعه درست و اصولی و اجرای مدل‌های بهره‌برداری و برنامه‌گذاری منابع آب در حوضه آبریز تهیه شده باشد)، آب زیرزمینی به صورت عادلانه و با رعایت ساز و کار مشخصی قابل استفاده برای همه مالکان زمین‌های کشاورزی مورد بهره‌برداری قرارگیرد. در شرایط کنونی، کشاورزان دارای پروانه بهره‌برداری حق برداشت آب با حجم مشخصی را دارند که (البته ممکن است تخلفاتی نیز توسط بهره‌برداران دارای پروانه در قالب اضافه برداشت انجام شود) این حجم باید کنترل شود و تاکنون در این امر موفق عمل نشده است. اما در نقطه مقابل افراد فاقد پروانه بهره‌برداری اقدام به برداشت غیرمجاز از آب چاه‌های عمیق می‌کنند.

بنابر ساختار غلط مذکور در کشور و نقش رانت، برنامه‌های حفاظتی بر اساس حفظ حقوق انسان و طبیعت شکل اجرایی به خود نگرفته‌اند. از اینرو جهت‌یابی کلی در باره رعایت حقابه‌های طبیعت و کشاورز این است که در

یک اقتصاد تولید محور وزارت کشاورزی بایستی با در نظر گرفتن توان اقتصاد ملی و توانایی‌ها و ویژه‌گی‌های اقلیمی ایران و نقاط قوت و ضعف آن و نوع نیازها و سلاقی ملی، بتواند سالانه برنامه‌گذاری کند که از هر نوع محصول چه میزان نیاز است و چه میزان در کشور میتوان بدون صدمه زدن به طبیعت یعنی با رعایت جبران نیاز طبیعت، تولید کرد. کدام فرآورده‌های کشاورزی دارای مزیت نسبی و ارزش افزوده مناسب هستند و کدام بهره‌بردار چه میزانی از محصول را با توجه به مقدار آب مصرفی باید تولید کند. بهره‌برداران متقاضی آب نیز براساس حجم آب قابل برنامه‌گذاری در دشت، مقدار استاندارد آب مورد نیاز برای تولید واحد محصول، سطح زیر کشت و شرایط اقلیمی منطقه، آب مورد نیاز را برای تولید محصول مورد نظر دریافت کنند. با این روش، مقدار واقعی تولید هر یک از محصولات در کشور مشخص خواهد شد. بنابراین افزایش ظرفیت تولید محصولات کشاورزی باید با به کارگیری روش‌های نوین کشاورزی (مانند کشاورزی گلخانه‌ای و سامانه‌های آبیاری پیشرفته) انجام شود نه اینکه با مصرف هر چه بیشتر آب، کمبودها در تکنولوژی و ضعف در نیافتن روش‌های نوین و کارآمد کشت و آبیاری را جبران کرد. درحقیقت ایران، در مسیر تأمین تقاضای مواد غذایی، باید میان تمایل به امنیت غذایی و حفظ منابع آبی توازن برقرار کند.

*** نقش جامعه ملی در ایجاد بحران آب و نتیجه گیری:**

در وضعیت سنجی‌هایی که در زمینه بحران آب در ایران انجام دادیم، ملاحظه کردیم که بحران آب و تخریب محیط زیست محصول علل متنوع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است و این تنوع، نتیجه گستردگی و مجموعه زیرساخت‌ها، نهادها، سازمان‌ها، کنشگران و کنش‌هایی است که حول مقوله آب شکل گرفته‌اند. حتی برخی از عوامل فنی همچون عقب‌ماندگی فنی

در کشاورزی و فقدان کارآمدی در صنایع و خدمات که مسبب فشار در بخش کشاورزی شده، ماهیتی سیاسی دارند.

مجانای بودن تقریبی منابع آبی - بویژه منابع آب زیرزمینی - و پایین بودن قیمت انرژی، این امکان را فراهم کرده است که آب از عمق ۳۰۰ متری استحصال شود و در مناطق کوهستانی تا ارتفاع ۶۰۰ متر پمپاژ و صرف کشت محصولاتی شود که ارزش افزوده ندارند و به واقع کشت آنها غیراقتصادی و حتی به شرط صادرات، به معنای صادرات آب مجازی هستند. یا بقول محمد درویش عضو هیئت علمی مؤسسه تحقیقات جنگل ها و مراتع کشور: «در کشوری زندگی می کنیم که به طور متوسط ۱۰ هزار مترمکعب آب در هر هکتار برای کشاورزی استفاده می شود و این یکی از بالاترین رقم ها در دنیاست و آن وقت نیشکری کشت می کنیم که برای تولید آن در هر هکتار ۳۵ هزار مترمکعب آب مصرف می شود»!

پس ملاحظه می کنیم که در پشت این تصمیم گیرها منافع مقطعی و نا کار آمدی و فقر علمی و نیز تقدم مصلحت و منافع موقت اقلیتی بر حقوق پایدار همه مردم و طبیعت، نهفته است.

وقتی بدانیم پیشروی بحران آب تا حدی که امروز رسیده، محصول ندانستن نیست بلکه هم نظام حاکم و مدیریت ناتوان و بی کفایت هم نتوانسته است بحران را کنترل کند و هم بعلت آلودگیش به فساد و اتخاذ شیوه رانت خواری و مقدم دانستن آن بر حقوق مردم و طبیعت، نخواسته است بحران را کنترل کند، آنگاه سؤال اصلی که پیش می آید این می شود که جای عوامل فرهنگی و اجتماعی کجاست و نقش صاحبان اصلی این مرز و بوم یعنی ملت ایران در شکل گیری این بحران چیست؟

خوانندگان محترم می دانند که وقتی انسان از حقوق خود غفلت کرد، خلائهایی بوجود می آیند که زور در قالب تصمیم گیریهای بی خردانه و نسنجیده و مخرب، آن را پر می کند و محل عملی برای عقل جمعی باقی نمی گذارد.

نقش مردم ایران و تک تک آحاد آن در این غفلت از حقوق و حق رهبری و تصمیم‌گیری خود در رابطه با حفظ محیط زیست و تأمین آب بعنوان حیاتی تری عنصر، بسیار اساسی است و نباید بر آن چشم بست. در طول سالهایی که منفعت بر حقوق غلبه مصلحت جویانه داشته و عدالت درون نسلی و بین نسلی رعایت نشده، هدف‌گذاری متناسب با حقوق تاریخی نسلهای آینده انجام نگرفته، **جای خالی حضور رهبری جمعی مردم ایران به چشم می‌آید.** این ضعف فرهنگی بایستی با آگاهی بخشیدن توسط کسانی که حس مسئولیت نسبت به خود و وطن خود دارند بسرعت جبران شود.

خلاصه‌کردن تقصیرها در تصمیم‌گیریهای غلط مسئولین نظام و منحرف کردن نگاهها از مسئولیت جمعی، مسئولیت اساتید دانشگاهها و دانشجویان و فرهیختگان و معلمان جامعه در راه نینداختن نهضتی علمی برای یافتن راه‌حلهای اجرا پذیر برای بحران آب و تخریب محیط زیست، سبب غفلت از اهمیت مشکل و هرچه فراخ‌تر شدن پهنای خودکامگی سودجویان گشته‌است. در این موقعیت و وضعیت، پرسیدنی است که آیا به اجراگذاران راه‌کارهای درخور، یعنی سازگار با حقوق انسان و طبیعت هنوز ممکن است؟.

البته بوده‌اند و هستند بسیار دیده‌بانان دلسوز و متخصص و مستقل و آینده‌نگر که نسبت به تخریب محیط زیست ایران بموقع هشدار و انذار داده‌اند و صدای اعتراض خود را بلند کرده‌اند. اما هنوز وجدان ملی بر ضرورتا قدام عاجل برای نجات ایران از بیابان شدن، پدید نیامده و این وجدان ایرانیان به تصمیم بعمل برنیانگیخته‌است.

* طرح سوالهایی از وجدان:

- هر ایرانی بایستی از خود و جوان خود بپرسد که سهم من در بوجود آمدن شرایط کنونی چه اندازه است ؟

- من نسبت به تخریب محیط زیست خود تا چه حد بی تفاوت رفتار کرده‌ام و یا هنوز بی تفاوت هستم؟ و تا چه حد سرنوشت طبیعت ایران را با زندگی خود و فرزندانم گره خورده می‌یابم؟
- تا چه میزان هم بموقع و هم رسا به تخریب محیط زیست اعتراض کرده‌ام و یا از حقوق فعالان حوزه محیط زیست دفاع کرده‌ام و به وارد کردن اتهام جاسوسی به آنها و زندانی کردنشان اعتراض کرده‌ام؟
- در ریختن و رها کردن زباله و یا مواد شیمیایی در رودخانه‌ها، سواحل، جنگلها، مسیرهای بین راه و مناطق شهری و روستایی، چقدر سهیمم؟
- در مصرف آب و نفت و گاز و بنزین و مواد غذایی و... همه نعمات، تا چه حد اندازه نگاه داشته‌ام و الگوی اندازه نگاه داشتن بوده و هستم؟ و تا چه حد بعنوان مصرف کننده
- و آیا بمثابة تولید کننده در رعایت اندازه و نیز رعایت حقوق انسان و جامعه ملی و طبیعت و اکنون نیز نسبت به جلوگیری سریع از ادامه این تخریب احساس مسئولیت مینمایم؟
- با این سؤاها مدتی وجدان فردی و ملی خود را درگیر کنیم و در خلوت بدانها فکر کنیم به امید اینکه حاصل این درگیری قضاوتی عادلانه بگردد و وجدان همگانی به خطر پدید آید و عزم ملی راسخی را برای متوقف کردن این خیانت عظیم به مرز و بوم کهنسال خود و نسل خود و نسلهای آینده، برانگیزد.

وضعیت سنجی دویست و پنجم: توافق مبهم میان دو نماد بی اعتمادی و چرا برای ایرانیان تنها یک انتخاب مانده است؟

۲۴ خرداد ۱۳۹۷ برابر ۱۴ ژوئن ۲۰۱۷

در ۱۲ ژوئن ۲۰۱۸ برابر ۲۲ خرداد ۱۳۹۷، توافق مبهمی میان ترامپ، رئیس جمهوری امریکا و کیم جونگ اون، در رژیم کره شمالی که ولایت مطلقه با او است، به امضاء رسید. واکنش های مقامات دولت ها از قدم معنی دار و مثبت توأم با احتیاط، تا منفی (سخنگوی وزارت خارجه رژیم ولایت مطلقه فقیه)، بودند. اما مطبوعات معتبر غرب، هم بی اعتمادی را ابراز کردند، هم برخی از اینکه رئیس جمهوری امریکا چنین فرصت طلایی در اختیار کیم جونگ اون قرار داده است، ابراز شگفتی کردند، و شماری هم اعتراض کردند. بدین سان، بی اعتمادی همگانی است. چرا که دو امضاء کننده، نماد بی اعتمادی هستند. هر دو در به زیر امضای خود زدن، شهره اند و محرک هر دو، نیازِ بلافاصله است:

* معرفی ترامپ و کیم جونگ اون از زبان لوموند دیپلماتیک و نوول ابسرواتور:

لوموند دیپلماتیک (ژوئن ۲۰۱۸) در مقاله ای به معرفی ترامپ و کیم جونگ اون پرداخته است:

• ترامپ به قلم ترامپ: «بساز و بفروش پیشین نیویورکی به شرط بندی های خطرناک، تحقیر قانون و درگیری سخت با شرکای تجاریش، عادت دارد. اما این بار، صلح در تمامی یک منطقه مورد تهدید قرار گرفته است.

آقای دونالد ترامپ خط سیر حرفه ای خود را بر این اصل استوار کرده است که همه چیز قابل مذاکره مجدد می باشد. وقتی که ساختن یک ساختمان به پایان می رسید، او با استناد به کیفیت پایین کارهای انجام شده (و یا هر بهانه دیگری) از احترام گذاشتن به تعهدات خویش سرباز می زد. پس از آن، او شرایط جدیدی بر مقاطعه کاران پروژه اش تحمیل می کرد. بعنوان مثال می گفت: «من فقط ۷۵ درصد مبلغ قرارداد امضا شده را می پردازم». یا این، و یا هیچ. آنهایی که پیشنهاد او را رد می کردند، چاره دیگری به جز شکایت بردن به دادگاه و پذیرش خطر روال قضایی پر هزینه و نامطمئن در برابر وکلای مدافعی که همانند ترامپ حيله گر و سرسخت بودند را نداشتند. ترامپ در کتاب خود (Think Like a Billionaire مثل میلیاردرها فکر کنید)، که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد، به خوانندگانش توصیه می کند که «همیشه به صورت حساب ها اعتراض کنید». از بد حساب بودن او فروشندگان و بانک ها آگاهی داشتند و بسیاری از آنان از معامله کردن با او اجتناب می کردند.

در کتاب دیگرش، «در زندگی و تجارت، جاه طلب و بی ترحم باشید» (Think Big and Kick Ass : In Business and Life)، که در سال ۲۰۰۷ انتشار یافت، او می گوید: «از له کردن حریف و به جیب زدن منافع» و از به تمسخر کشیدن بانک هایی که نتوانستند وام اهدایی به او را پس بگیرند، لذت می برد. «این مشکل آنهاست و ربطی به من ندارد. من به آنها گفته بودم که نبايستی به من وام می دادند». دویچه بانک، تنها مؤسسه بزرگی که به معامله با شرکت ترامپ ادامه می دهد، تجربه تلخی آموخت: سال ۲۰۰۸، در بحبوحه بحران مالی، این بانک از بساز و بفروش به دلیل ۴۰ میلیون دلار پرداخت نشده، به دادگاه شکایت کرد. ترامپ به نوبه خویش دست به ضد حمله زد و از بانک تقاضای ۳ میلیارد دلار غرامت کرد. استدلال او این بود:

مشکلات نقدینگی او ناشی از بحران مالی است و دویچه بانک یکی از مسئولین این بحران به حساب می آیدبانک مورد بحث، ناچار شد به او ۵ سال دیگر مهلت بدهد (۲). رئیس جمهور آینده به سرعت متوجه شد که تهدید به شکایت کردن می تواند اثر بازدارنده داشته باشد. تخمین زده می شود که او در ۳۵۰۰ پرونده قضایی بعنوان شاکی و یا متهم دخیل است.»

این سؤال سخت بجا است: کسی که در ۳۵۰۰ پرونده، یا شاکی است، یا متهم، و سوء پیشینه دارد، با وجود سوء پیشینه چگونه رئیس جمهوری امریکا شده است؟

• باز لوموند دیپلماتیک همان تاریخ، از زبان افکار عمومی جهان و ژرژ دبلیو بوش - که رژیم کره شمالی را یکی از محور شر خواند - و ترامپ، به معرفی کیم جونگ اون می پردازد:

- او که در تمامی جهان، دیکتاتوری بدکردار و سبک مغز و مودی شمرده می شد و ژرژ دبلیو بوش، رژیم خانواده کیم را محور شر خواند، انسانی که ترامپ او را «آدمک موشک» می خواند، ظرف چند روز رئیس دولتی مسئول، همردیف و هم سطح طرف گفتگوش، رئیس جمهوری امریکا، شد.

• اما هفته نامه نوول ابسرواتور (۱۲ ژوئن ۲۰۱۸) عهد شکنی های خانواده کیم را خاطر نشان می کند: از جنگ بدین سو، طرح ها برای اتحاد دو کره، از پی یکدیگر، تهیه، اما بلا اجرا گذاشته شده اند:

- در ۱۹۹۲، توافق آشتی ملی به امضاء رسید. در سال ۲۰۰۰، «دیدار تاریخی سران» کره شمالی و کره جنوبی انجام شد و بنابر اتحاد صلح آمیز دو کره شد. در ۲۰۰۷، اجلاس سران دومی برگزار شد. بار دیگر، فکر نزدیک شدن دو کره مقبول افتاد. کره شمالی به همه این توافقات خیانت و آنها را نقض کرد. از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸، کره جنوبی ۸ میلیارد دلار به کره شمالی کمک کرد، بدان امید که رژیم کره شمالی نرم شود. بدان کمک «پرتو خورشید» نام دادند و هدف از آن این بود که مردم کره شمالی از گرسنگی بدر آیند. اما رژیم کره شمالی آن پول را خرج تولید بمب اتمی کرد. این بار نیز کره شمالی در بازاری

که فریب ها، کالای آتند، کالا می فروشد (خلع سلاح اتمی کامل شبه جزیره کره) و ترامپ خریدار این کالا است. باید دید کیم جونگ اون از این خلع سلاح کامل چه می فهمد. زرادخانه اتمی کره شمالی و موشک های توانا به حمل سلاح هسته ای، بهترین تضمین ها برای ماندن او بر قدرت هستند. او متعهد نشده است آزمایش های اتمی و شلیک موشک ها را رها کند، پذیرفته است به حال تعلیقشان در آورد. طرفه اینکه او برای نشان دادن حسن نیتش، از هیأت های نمایندگی خارجی خواست در مراسم بستن محل آزمایش های اتمی شرکت کنند. الا اینکه این مرکز، بنابر تحقیق یک محقق چینی، از زمان واپسین آزمایش در سپتامبر سال پیش، بخاطر انفجارهای انجام گرفته در آن، خطرناک شده بود و تأسیسات آن باید برچیده می شدند.

*** سرنوشتی که توافق های پیشین بر سر فعالیت های اتمی کره شمالی پیدا کردند:**

- پیش از این هم ۴ بار بین دو کشور، توافق امضاء شده است؛ در سال ۱۹۹۴ پیونگ یانگ و واشنگتن توافقنامه دو جانبه ای را امضا کردند که بر اساس آن، کره شمالی متعهد شد تا در ازای تأسیس نیروگاه های اتمی، برنامه هسته ای نظامی خود را متوقف کند.
- در ۲۰۰۳، حاصل گفتگوهای ۶ کشور (چین، ژاپن، کره جنوبی، کره شمالی، روسیه و آمریکا) این شد که کره شمالی، فعالیت های اتمی نظامی خود را رها کند. این گفتگوها پی گرفته شدند و در گفتگو از ۱۳ تا ۱۹ سپتامبر سال ۲۰۰۴، توافقی بعمل آمد که «عمل در برابر عمل» نام گرفت. بنابر عادی سازی روابط کره شمالی با آمریکا و کره جنوبی و ژاپن شد.
- در سال ۲۰۰۷، به رغم تحریم های شدید آمریکا، کره شمالی اولین آزمایش موشکی خود را بعمل آورد. باز گفتگو شد و در ۱۸ ژوئیه سال ۲۰۰۷، کره

شمالی موافقت کرد تمام برنامه های اتمی خود را به ازای دریافت کمک های اقتصادی و فنی، تعطیل کند.

• در سال ۲۰۰۹، کره شمالی از مذاکرات ۶ جانبه خارج شد و برای دومین مرتبه، بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی را از این کشور اخراج کرد و به آزمایش های موشکی و هسته ای خود ادامه داد. در این تاریخ، کره شمالی از قرارداد منع گسترش سلاح هسته ای خارج شد.

• در ۲۹ فوریه ۲۰۱۲، آمریکا و کره شمالی، توافق جدیدی به نام «توافقنامه روز جهش» را بعمل آوردند. کره شمالی متعهد شد برنامه غنی سازی اورانیوم و آزمایش های موشکی خود را به حال تعلیق درآورد و نظارت بین المللی بر برنامه هسته ای خود را بپذیرد؛ و در عوض، آمریکا کمک غذایی، به میزان ۲۴۰ هزار تن، به پیونگ یانگ بفرستد. اما این توافقنامه نیز، بجایی نرسید. به استناد این سوابق، و با توجه به متن مبهمی که دو طرف امضاء کرده اند و هر دو نماد بی اعتمادی هستند، مطبوعات غرب بدبینی خود را آشکارا نشان می دهند:

*** برنده اصلی دیدار، کیم جونگ اون است و ترامپ خود نیز می گوید ممکن است ۶ ماه بعد بیایم و بگویم، فریب خوردم!:**

• روزنامه گاردین (۱۲ ژوئن ۲۰۱۸)، در سرمقاله خود، از توافق ترامپ - کیم جونگ اون، این ارزیابی را بعمل آورده است:

در ملاقات ترامپ با کیم جونگ اون، دیکتاتور کره شمالی برنده شد. او با نقشه وارد شد و بیشترین امتیازها را گرفت و کمترین امتیازها را داد. وضعیت خود را مستحکم کرد. ستایش های پر شکوهی از طرف ترامپ دریافت کرد. قول پایان بخشیدن به مانورهای نظامی آمریکا - کره جنوبی را گرفت، و اعتماد به نفس خود را بسیار تقویت کرد. نتیجه این ملاقات که قرار بود به خلع سلاح

اتمی کره شمالی منجر شود، تبدیل به خوش آمدگویی به کره شمالی بهنگام ورود به باشگاه کشورهای دارای بمب اتمی شد.

طرفه اینکه ترامپ به او قولی داد که نه وزارت دفاع آمریکا از آنها خبر داشت، و نه کره جنوبی، و آن پایان بخشیدن به مانورهای نظامی آمریکا - کره جنوبی بود!

برداشت ترامپ از دیدار و توافق، اگر شوکه آور نبود، بسیار مضحک بود.

• لوموند و نوول ابسرواتور، با گاردین هم نظر هستند و فرستاده لوموند (۱۲ ژوئن ۲۰۱۸) به سنگاپور خاطر نشان می کند که ترامپ، خود نیز، احتمال می دهد فریب خورده باشد و ممکن است ۶ ماه بعد بیاید و بگوید فریب خورده است.

• نوول ابسرواتور (۱۳ ژوئن ۲۰۱۸): گفتگوی مجله با بارتلمی کورمنت Barthélémy Courmont مدیر تحقیق در مؤسسه روابط استراتژیک بین المللی فرانسه و معلم دانشگاه را انتشار داده است:

● نوول ابسرواتور: سؤال اول اینست: آیا اجلاس سران آمریکا و کره شمالی موفق بود، یا خیر؟

• بارتلمی کورمنت: از منظر چهره پردازی دو شرکت کننده در اجلاس که بنگریم، بی تردید موفقیت آمیز بود. برد با کیم جونگ اون بود، زیرا ترامپ نخستین رئیس جمهوری آمریکا است که حاضر شد با دیکتاتور کره شمالی بر سر یک میز بنشیند. دست او را بفشارد و در برابر دروین ها، به روی او لبخند بزند و با او بیانیه مشترک امضاء کند. ترامپ نیز می تواند به آمریکا باز بگردد و بگوید یخی را شکسته است که رؤسای جمهور پیشین نتوانسته بودند، بشکنند. با وجود این، برد کیم جونگ اون بزرگ تر است. زیرا ۲۵ سال بود که پیونگ یانگ (پایتخت کره شمالی) تقاضای دیدار دو به دو با آمریکا را می کرد و پاسخ منفی می شنید. در سال ۲۰۰۰، سخن از آن بمیان آمد که بیل کلینتون، رئیس جمهوری وقت آمریکا با کیم جونگ ایل (پدر کیم جونگ

اون) دیدار کند. اما دیدار سر نگرفت. پس جونگ اون از عهده کاری برآمده که پدر و پدر بزرگ او از عهده اش بر نیامده بودند.

● نول ابسرواتور: سود امضای سند به چه کسی می رسد؟

• بارتلمی کورمنت: سند می گوید و به روشنی که سودش، به رژیم کره شمالی رسیده است. توقعاتی که امریکا، پیش از امضای سند، مطرح کرد، برآورده نشدند. امریکا خواسته بود تأسیسات اتمی یکجا و بطور کامل و برگشت ناپذیر برچیده شوند و قابل راستی آزمایی باشند و اسلحه های اتمی کره شمالی نابود شوند. در سند، سخنی از این دو خواست، نیست. آنچه هست، همان است که کره شمالی همواره مطرح کرده است: **خلع سلاح اتمی شبه جزیره کره، شدنی است، اما از امروز به فردا، شدنی نیست و بدون گفتگوهای مهم و امتیاز دادن و گرفتن، ممکن نیست.**

کیم جونگ اون از دونالد ترامپ قول شفاهی (در کنفرانس مطبوعاتی ترامپ اعلان کرد به تمرین های نظامی مشترک پایان داده می شود) گرفت؛ و قولی که ترامپ داد، همگان را شگفت زده کرد. زیرا از آن، هیچ سخنی بمیان نبود. امریکا می گفت بر موضع خود سخت استوار است. ۲ روز پیش از آن، پمپئو، وزیر خارجه اش گفته بود: اگر کره شمالی شرائط امریکا را نپذیرد، توافقی بعمل نخواهد آمد. کره شمالی شرائط را نپذیرفت، و توافق بعمل آمد؛ و در سندی که امضاء شد، از موشک نیز سخنی بمیان نیامد.

این سند، بسیار شبیه موافقت نامه ۱۹۹۴ است. آن توافق نامه را کدو Kedo (سازمان توسعه انرژی شبه جزیره کره) خواندند. بنابر آن، بنا بود کره شمالی برنامه اتمی خود را رها کند، در ازای آن، امنیتش تضمین بگردد. آن زمان، کره شمالی هم به مواد غذایی نیاز داشت، و هم به نیرو. اما در عمل، جز امریکا که به تعهد خود عمل کرد و مواد غذایی به کره شمالی فرستاد، بقیه به آن عمل نکردند.

• روزنامه نیویورک تایمز (۱۳ ژوئن) به قلم داوید سنجر، یکی از سر دبیران خود، توافق ترامپ - کیم جونگ اون را ارزیابی کرده است: «رییس جمهوری آمریکا در توافق یک صفحه ای که با رهبر کره شمالی امضا کرد، کمتر از چیزهایی را دریافت کرد که پدر و پدر بزرگ کیم جانگ اون هم پیشتر، به رؤسای جمهوری قبلی آمریکا وعده داده بودند: در سال ۲۰۰۵ هم پدر کیم جونگ اون، به جرج دبلیو بوش وعده داد همه فعالیت های اتمی خود را متوقف کند، به پروتکل الحاقی بپیوندد، و به آژانس بین المللی انرژی هسته ای اجازه نظارت بر مراکز هسته ای خود را بدهد وعده هایی که بسیار دقیقتر و عینی تر از آن چیزی بودند که دیروز در توافق نامه یک صفحه ای میان ترامپ و کیم جونگ اون، رد و بدل شد.»

• یک چند از نمایندگان کنگره آمریکا، از ۲ حزب دموکرات و جمهوری خواه، نگرانی خود را بابت منزلت بخشیدن به رژیم کره شمالی و پذیرفتن در باشگاه دارندگان بمب اتمی و به سرنوشت توافق های پیشین دچار شدن این توافق مبهم و خالی از زمان بندی و ... ابراز کرده اند.

*** آیا تشدید تحریم ها و تهدید به جنگ، کیم جونگ اون را به پای میز مذاکره آورد؟:**

لوموند دیپلماتیک (۱۲ ژوئن، مقاله ای زیر عنوان «سیاست پرتو خورشید»، نوشته سونگ ایل کوون و مارتین بولارد) پاسخ دقیقی به این پرسش می دهد:

اینکه آقای ترامپ و طرفدارانش دیدار ۱۲ ژوئن را حاصل سیاست فشار در حداکثر خود می دانند، جای تعجب ندارد. زیرا از ادعای خود (تحویل صلح به زور) ابراز رضایت می کنند. می گویند: بدون تهدید کره شمالی به فرو

ریختن سیل آتش بر آن، کجا رژیم کره شمالی تن به دیدار و توافق می داد. اما اگر این افسانه واقعیت می داشت، سال ها پیش باید سلسله کیم را وادار به تسلیم می کرد. درست بعکس، نخستین آزمایش موشکی کره شمالی در ۱۹۹۳، انجام شد. آن آزمایش بعد از آن انجام شد که امریکا از گفتگو با پدر بزرگِ جونگ اون، کیم ایل سونگ، امتناع کرد. ژرژ بوش نیز کره شمالی را یکی از ۳ کشوری خواند که «محور شر» را تشکیل می دهند. در سال های ۲۰۰۲ - ۲۰۰۳، بوش، کره شمالی را تحریم کامل کرد. نتیجه این شد که کیم جونگ ایل، پدرِ حاکم کنونی کره، برنامه تولید سلاح هسته ای را به اجرا گذاشت. فرزند او، کیم جونگ اون، به اجرای برنامه تولید سلاح هسته ای و موشک های توانا به حمل آنها، سرعت بخشید، درحالی که ۲ رئیس جمهوری پیشین کره جنوبی، به توصیه باراک اوباما، رئیس جمهوری وقت امریکا، درها را به روی کره شمالی بسته بودند. اوباما رها کردن تولید بمب اتمی را پیش شرط امریکا می دانست. این شرط گذاری را به غلط، «شکیبایی استراتژیک» نام نهادند. وزیر پیشین اتحاد دو کره، در حکومت کره جنوبی، نیک توضیح می دهد: «شکیبایی استراتژیک، سیاست نبود. نمی شد انتظار داشت کره شمالی، بدون ما به ازاء، سلاح اتمی خود را نابود کند. ریشخند زمانه را ببین! آن تحریم و در انتظار به نتیجه رسیدنش نشستن، به کره شمالی فرصت داد تکنولوژی اتمی خود را کامل کند.»

نه تهدید، که رها کردن «سیاست یا همه و یا هیچ» از سوی امریکا، سبب شد رهبر کره شمالی به پای میز مذاکره بیاید. ترامپ که از پشت کردن به سیاست رئیس جمهوری پیشین اظهار خرسندی می کند، در پوشش تشدید فشار، از سیاست گام به گام است که پیروی می کند. پمپئو، وزیر خارجه اش می گوید: هر قدم که بر می داریم، اهمیت دارد. هدف همان است: خلع سلاح اتمی کامل شبه جزیره، خلع سلاحی برگشت ناپذیر و قابل راستی آزمایی. بدین سان، ترامپ از شدت تحریم و تهدید کاسته است. زیرا خلع سلاحی که پیش شرط بود را هدف

گردانده است. با تأسف باید گفت که این زرادخانه اتمی کره شمالی است که امریکا را وادار کرد پیش شرط را رها کند، و تن به گفتگوی دو به دو بدهد»

بدین سان، ترامپ که برغم تحریم ها و مانور نظامی و تهدید به جاری کردن سیل آتش بر کره، تن به قبول موضع کره شمالی داد، قرارداد با ایران را بدترین قراردادها می داند و گرفتن ۱۰۵ تعهد از ایران راضیش نمی کند و در کنفرانس مطبوعاتی خود نیز بار دیگر، گردانندگان رژیم ولایت فقیه را به مذاکره برای رسیدن به توافقی که سود همه در آن باشد می خواند. سیاست یک بام و دو هوای او از چه رو است؟

*** آنچه ترامپ بدست آورده یک وعده است، پس چرا از توافق اتمی با ایران که تولید بمب اتمی را برای همیشه ممنوع می کند، خارج شد؟**

نخست به سراغ یک مقام رسمی برویم و ببینیم عمل ترامپ را، در آنچه به رژیم کره شمالی برخورد از سلاح هسته ای و دارای موشک توانا به حمل این سلاح مربوط می شود، با عمل او در خارج شدن از توافق وین بر سر برنامه اتمی ایران فاقد سلاح هسته ای و موشک توانا به حمل آن، چگونه مقایسه می کند:

• لوموند (۱۲ ژوئن) قول ناتالی لوازو Nathalie Loiseau ، وزیر امور اروپایی فرانسه را اینسان نقل می کند: «سیاست یک بام و دو هوای واشنگتن تأسف آور است. او با کره شمالی توافقی را امضاء کرد که هیچ چیز آن روشن نیست. پس چرا از توافق اتمی با ایران خارج شد. این توافق را ایران محترم شمرده و بدان عمل کرده است. حال اینکه امضای سندی به اتفاق کیم جونگ اون که تا داشتن سلاحی اتمی نیز پیش رفته است، در عمل،

پاداش دادن به کسی است که تمامی قراردادهای بین المللی را زیر پا گذاشته و نقض کرده است.»

بدین سان، از دید یک مقام رسمی نیز، عمل ترامپ پاداش دادن به کیم جونگ اون بخاطر داشتن بمب اتمی و تنبیه کردن ایران بخاطر عمل به توافق وین است. افزون براین،

• با توجه به این مهم که امریکا پذیرفته است شبه جزیره کره خلع سلاح اتمی بشود، یعنی امریکا نیز چتر اتمی خود را از سر کره بردارد -یکی از هدف های عمده چین نیز برآورده می شود- و در همان حال پذیرفته است که شبه جزیره کره، ۲ کشور دارد، هرگاه بنابراین باشد که در همه جای یک منطق بکار رود و به قرارداد منع گسترش سلاح هسته ای هم عمل شود، توافق اتمی و موشکی با ایران نیز باید در برگیرد، خلع سلاح اتمی منطقه خاورمیانه و ممنوعیت موشک های دور برد توانا به حمل سلاح های هسته ای در منطقه را، به سخن دیگر، اسرائیل نیز باید خلع سلاح شود. افزون براین،

• ترامپ، کسی که امضای خود زیر بیانیه ۷ کشور را در هواپیما پس گرفت و در ۳۵۰۰ پرونده، یا شاکی یا مشتکی عنه است، فاقد اعتبار لازم برای طرف قرارداد شدن است. اگر هم فاقد اعتبار نبود، بنابر اینکه قدرت نمی تواند به تعهدی وفا کند که دیگر با توقعاتش سازگار نیست، کشوری چون ایران، نمی تواند توافق با قدرت های خارجی را جانشین راه حل داخلی مسائل خود کند.

با توجه به وضعیت داخلی (بیابان شدن کشور، شدت گرفتن بحران بیکاری و فقر، اقتصاد مصرف محور ویران گر و استبدادی که به همان میزان که فلج می شود، خشن تر و انعطاف ناپذیرتر می شود) و با توجه به وضعیت خارجی آن، گرفتاری در ۷ جنگ که مرگبارترین شان جنگ

اقتصادی است، وضعیت، دیگر آن وضعیتی نیست که مشکل با جانشین رژیم ولایت مطلقه فقیه شدن رژیم وابسته به غرب حل شود. در این وضعیت، انتخاب موجود، دیگر انتخاب میان بد و بدتر نیست، انتخاب میان بهترین زندگی، زندگی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی یا به نظاره مرگ حیات ملی نشستن است. هرگاه نسل امروز تصمیم به گزینش بهترین زندگی را بگیرد، به سراغ بدیلی می رود توانا به متحقق کردن بهترین زندگی. بدین موضوع بس مهم، به تکرار خواهیم پرداخت.

وضعیت سنجی دویست و ششم:

اجماع بر نگرانی و بحرانشا و حذف بدیل درونی؟

۳۱ خرداد ۱۳۹۷ برابر ۲۱ ژوئن ۲۰۱۸

- چند امر واقع گویای شدت بحرانی هستند که ایران هم اکنون در آن است:
- بنابر سنجش افکاری، ۹۸/۹ درصد مردم ایران نگرانند؛
- اینک روحانی و مسئولان اقتصاد نیز اعتراف می کنند که تورم در حال شدت گرفتن است؛
- گزارش - تحلیل خبرگزاری فارس، متعلق به سپاه پاسداران در این باره که حکومت خاتمی به حکومت بوش «نامه ای ننگین» نوشته است، بخاطر انتشار نامه ای به امضای ۱۰۰ تن که در آن، امضاءکنندگان خواستار گفتگوی رژیم با ترامپ و حکومت او شده اند، دست آویز شده است. در واقع، این سپاه و مافیاهای نظامی - مالی هستند که می گویند، در محدوده رژیم، اجازه وجود پیدا کردن بدیل را نمی دهند؛
- «بهمن حجم نقدینه» شتابان، اقتصاد کشور را به زیر می گیرد و آن را خرد و خمیر می کند: روزانه ۱۰۰۰ میلیارد تومان بر حجم نقدینه افزوده می شود؛
- بحران دلار نیز برجاست و این بار روحانی به کسانی اعتراض می کند که برای وارد کردن کالا، از بانک مرکزی ارز به قیمت هر دلار ۴۲۰۰ تومان می خرند و آن را در بازار آزاد می فروشند! بر آن تب قیمت سکه طلا و تب قیمت بنا و خودرو و... نیز افزوده شده اند؛

- دستگاه ولایت مطلقه فقیه بر انعطاف ناپذیری خود می‌افزاید و با دستگیری ها و اعدامها، در تشدید جو ارباب می‌کوشد. در همان حال، بی‌کاری روزافزون و آسیب‌های اجتماعی نیز فراگیر می‌شوند؛
- مسئول محیط زیست در حکومت روحانی، موسی کلانتری، می‌گوید: ۷۰ درصد مردم کشور با مشکل بی‌آبی روبرویند. کارشناسان هشدار می‌دهند که زمین ایران گرفتار زمین لرزه بی‌صدا است و آن فرو نشستن زمین است. حتی بنای ارک شیراز و بنای ضریح حضرت عبدالعظیم نیز خم شده‌اند و این امرهای واقع در همان حال که مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند، یکدیگر را پدید آورده‌اند:

* ایرانیان بر نگرانی اجماع کرده‌اند و آیا عامل این نگرانی جنگ روانی است؟:

- بنابر سنجش افکاری که در ایران انجام گرفته و عباس عبدی از آن سخن گفته است، تنها ۱/۱ درصد مردم ایران نگران نیستند. ۹۸/۹ درصد نگران هستند. از آنها، تنها ۶ درصد بر این نظرند که در آینده از شدت نگرانی کاسته می‌شود و ۹۴ درصد براین باورند که بر شدت آن افزوده می‌شود.
- روحانی می‌گوید از اسباب نگرانی هیچیک وجود ندارد. بلکه نگرانی القایی است و وسائل ارتباط جمعی که از خارج از ایران بسوی ایران برنامه‌ها پخش می‌کنند، آن‌را در ایرانیان القاء می‌کنند!
- اما نگرانی، با هفت امر واقع دیگری که فهرست شدند مجموعه می‌دهد و تازه همه امرهای واقع نیز نیستند، هیچیک القایی نیستند و امور واقعی هستند که مقامات حکومت روحانی نیز وجودشان را تصدیق می‌کنند. هرچند امور واقعی که یکدیگر را ایجاب و ایجاد می‌کنند، نیازمند تصدیق مقامات حکومت نیستند.

• با وجود این، «نمایندگان» مجلس می‌گویند آنها را تهدید کرده‌اند که اگر به لایحه «مبارزه با تأمین مالی تروریسم» (که خامنه‌ای در ۳۰ خرداد، در دیدار با «رییس» و «نمایندگان» مجلس با تصویب شدن آن مخالفت کرد اما افزود که مجلس خود دو قانون وضع کند یکی در باره مبارزه با پولشویی و دیگری در باره مبارزه با تأمین مالی تروریسم) رأی بدهند، بر سر آنها این و آن بلا را خواهند آورد. علی مطهری می‌گوید: مرکز مشهد است. در واقع، به قول آفتاب نیوز، مشهد مرکز ستیز با حکومت روحانی شده است. محمد رضا خباز، معاون پارلمانی پیشین رییس جمهوری (در مصاحبه با شفقنا)، می‌گوید بحران ساز، دولت پنهان است که ۲۰ سال پیش، در حکومت خاتمی بوجود آمده است. در حقیقت، حجم عظیم نقدینه را به بازارهای ارز و طلا و مسکن و خودرو روان کردن، بحران سخت پدید می‌آورد و کسانی می‌توانند این سیل را بسوی این بازارها سرازیر کنند که حجم عظیم نقدینه را در اختیار دارند و این کسانی جز تشکیل دهندگان مافیاهای نظامی - مالی نیستند:

*** بدیل اصلاح طلب از نوع خاتمی نه اما از نوع مافیاهای نظامی - مالی آری:**

• خباز می‌گوید: وقتی نامزد کسانی که «دولت سایه» را تشکیل داده‌اند (یعنی ناطق نوری)، در انتخابات، از خاتمی شکست خورد، آنها متشکل‌تر شدند و شروع به کارشکنی در کار حکومت خاتمی کردند. خاتمی می‌گفت هر ۹ روز یک توطئه بر ضد حکومتش می‌کنند و یک بحران می‌سازند. این کسان در نهادهای انتخابی نیستند ولو در مجلس کسانی را دارند. در نهادهای انتصابی هستند. او نمی‌خواهد بگوید که در بیت خامنه‌ای و سپاه و قوه قضایی و دستگاه تبلیغاتی و زیر چتر حمایتی خامنه‌ای هستند. راستی این است که مافیاهای حکومت خامنه‌ای/هاشمی رفسنجانی بود که شکل گرفتند. هم در آن دوره بود که «سرداران» سپاه برای «ورود در اقتصاد» تشویق هم شدند. نخست

مافیاهایی قوت گرفتند که نظامی - مالی نبودند و بعدها عنوان مافیاهای سنتی را یافتند. هاشمی رفسنجانی را «پدرخوانده» می‌نامیدند و... اما در حکومت خاتمی، بدین خاطر که سپاه تکیه گاه خامنه‌ای و مأمور تضعیف حکومت خاتمی بود، مافیاهای نظامی - مالی قوت گرفتند و جانشین مافیاهای «سنتی» شدند. این تحول شوم بطور مستمر در نشریه انقلاب اسلامی، مطالعه شده است. حجم عظیم نقدینه‌ای که حکومت ایجاد می‌کند، در اختیار این مافیها است. و این مافیها با اتکا به حزب سیاسی مسلحی که از سپاه ساخته‌اند، نه تنها با مصونیت کامل بحران از پی بحران می‌سازند، بلکه مدار را می‌بندند تا که در درون رژیم نیز، امکان پیدایش بدیلی که در استقلال نسبی از مافیاهای نظامی - مالی و حزب سیاسی مسلح کشور را اداره کند، پدید نیاید.

• خبرگزاری فارس، در ۲۲ تیرماه ۱۳۸۹، یک سال بعد از کودتای خامنه‌ای از راه تقلب بزرگ در انتخابات ریاست جمهوری، گزارشی را در باره «نامه ننگین» خاتمی به بوش (رییس جمهوری وقت امریکا) منتشر کرد. اینک، به دنبال انتشار خبر دیدار خاتمی با خامنه‌ای، آن گزارش راست و دروغ، موضوع روز شده است:

- عنوان گزارش - تحلیل خبرگزاری این است: «گزارشی از نامه ذلت بار و ننگین ۲۰۰۳ دولت خاتمی به رئیس جمهور امریکا». خبرگزاری متعلق به سپاه دروغ گزارش می‌کند. زیرا خاتمی به بوش نامه‌ای نوشت تا ذلت بار و ننگین باشد یا نباشد. ماجرای ارسال پیشنهاد به امریکا را نخست نشریه انقلاب اسلامی فاش کرد. وقتی علنی شد، معلوم شد که گزارش انقلاب اسلامی دقیق بوده است: صادق خرازی پس از کسب موافقت خامنه‌ای و خاتمی، به اتفاق تیم گل‌دیم، سفیر سوییس در تهران، متنی را تهیه می‌کنند و متن را به تصویب خامنه‌ای و خاتمی می‌رسانند و از طریق حکومت سوییس، تسلیم وزارت خارجه امریکا می‌کنند. متن می‌گوید: ایران در باره حل و فصل همه مسائل فی مابین، آماده مذاکره است. ایران بر حل و فصل همه مسائل صادقانه مصمم است.

- بوش مست پیروزی در دو جنگ افغانستان و عراق بود و پیشنهاد را مورد اعتناء قرار نداد. چرا که او نیز در منطقه به دشمن نیاز داشت و نمی‌توانست ایران را بمثابه دشمن از دست بدهد.

- خبرگزاری فارس در گزارش خود مدعی شده بود که دیگ‌چنی، معاون رییس جمهوری وقت امریکا نیز سفر محرمانه‌ای به ایران کرده و بخاطر بیماری قلبی که داشته، در ایران بستری نیز شده است. بنابر گزارش، خامنه‌ای نیز به سفر دیگ چنی اشاره کرده و گفته است بدون اطلاع او، دیگ چنی به ایران آمده بوده است. دروغگو کم حافظه می‌شود. زیرا با وجود این که فرودگاه‌ها در دست سپاه و واواک هستند، چگونه ممکن است خامنه‌ای از ورود معاون رییس جمهوری امریکا به ایران، خبر پیدا نکند!! تناقض دیگر موجود در گزارش خبرگزاری فارس این‌که، هم رییس جمهوری امریکا معاون خود را محرمانه به ایران می‌فرستد و هم پیشنهاد حل و فصل مسائل فی‌مابین را در سطل آشغال می‌اندازد!؟

• علت دوم بازطرح آن گزارش راست در پوشش دروغ (بی‌اطلاع و مخالف جلوه دادن خامنه‌ای) انتشار نامه‌ای به امضای ۱۰۰ تن از ایرانیان است. امضاءکنندگان از رژیم خواسته‌اند با حکومت ترامپ وارد گفتگو شود. این واقعیت که مسئله راه‌حل داخلی دارد و مراجعه باید به مردم ایران بشود تا مگر مشکلی که رژیم ساخته است، از رهگذر گفتگو، وسیله سنگین‌تر شدن تعهدها که به دست و پای مردم ایران می‌گذارند، نشود، بجای خود، اما نامه دست‌آویز سران سپاه و مافیاهای نظامی - مالی شده است برای تیر خلاص خالی کردن در سر بدیل درونی. بنابراین، در این رژیم، «بدیل خامنه‌ای جز خامنه‌ای نمی‌تواند باشد» به سخن دیگر، بدیل مافیاهای نظامی - مالی خود آنها هستند. و آنها از وجود بحران اقتصادی شدیدی که خود پدید آورنده‌اند و از هفت جنگی که استراتفور احتمال می‌دهد جنگ سایبری و بسا جنگ نظامی هم برآن افزوده شود، برای ایجاد شرائط مناسب‌تر برای بسط ید خود بر دولت استفاده می‌کنند:

*** آیا ایران خود را برای جنگ سایبری با امریکا و اسرائیل و کشورهای عرب نفت خیز آماده می‌کند؟:**

استراتفور (۹ ژوئن ۲۰۱۸) که مؤسسه تحلیل‌گری است که ارتباطش با سیا از پرده بیرون افتاد، گزارش - تحلیلی را منتشر کرده‌است که زمینه ساز جنگ پیش‌گیرانه می‌تواند باشد. چکیده گزارش - تحلیل این‌است:

- ایران ابزارهای پرشمار برای جنگ سایبری دارد که می‌تواند در مقام مقابله، برضد رقبای خود بکار برد. به احتمال بسیار زیاد، تهران از ابزار در اختیار برضد اسرائیل و امریکا و دولتهای کشورهای نفت خیز واقع در ساحل خلیج فارس (خصمهای ایران که برضد منافعش در منطقه عمل می‌کنند) استفاده خواهد کرد. اما از ورود به جنگ سایبری با کشورهای اروپایی خودداری می‌کنند. بخاطر اهمیتی که برای برجا ماندن توافق وین که امریکا از آن خارج شده است، فائلد چنین می‌کند.

در گذشته نزدیک، ایران ظرفیتهای سایبری خویش را توسعه بخشیده‌است. مهم‌ترین حمله سایبری ایران، در ۲۰۱۲ به شرکت نفت آرامگو در عربستان انجام گرفت. در سال ۲۰۱۷ به شرکت پتروشیمی عربستان حمله کرد و در ۲۰۱۲، چهل و دو بانک امریکایی را مورد حمله قرار داد. برای انجام این حمله‌ها، ایران از گروه‌های مزد بگیر و یا هکرها که تشخیص و تعیین رابطه شان با ایران مشکل است، استفاده کرده است. این احتمال وجود دارد که ایران از آنها بار دیگر استفاده کند. ارتش سایبری ایران و سلاح هک کردن غیر رسمی در اختیار سپاه پاسدارانند. بنابراین دولت می‌تواند وارد جنگ سایبری نیز بگردد. شیخ‌نشین‌های خلیج فارس در برابر این حمله آسیب‌پذیرترین‌ها هستند. اما حمله‌های سایبری سخت سران رژیم را قانع نمی‌کند. بخصوص که فایده قرارداد وین بسیار کم شده‌است.

• سخت سران رژیم خواستار ضربه‌هایی به متحدان امریکا و اسرائیل هستند. این ضربه‌ها می‌توانند در افغانستان و غزه و یمن وارد شوند:

– در افغانستان، ایران می‌تواند از روابطی که با طالبان دارد، استفاده کند و توان ضربه زدن آنها به قوای امریکا مستقر در افغانستان را افزایش دهد. طالبان، با اطمینان از پیروزی نظامی خود، می‌توانند پیشنهاد امریکا برای حل مشکل افغانستان از راه گفتگو را نپذیرند.

– ایران همچنان می‌تواند به حمایت از حوثی‌ها در یمن ادامه دهد. به آنها در بیشترکردن توان موشکی‌شان کمک کند. گرچه ایران تکذیب می‌کند اما برکسی پوشیده نیست که از راه دادن تجهیزات و تعلیم افراد به حوثی‌ها در جنگ با کشورهای مؤتلف که متحد امریکا هستند، کمک می‌کند.

– بر ضد اسرائیل، ایران می‌تواند از روابطی که با حماس و بیشتر از آن با جهاد اسلامی فلسطین دارد برای حملات ایذایی در مرزهای جنوبی اسرائیل، استفاده کند. چون اسرائیل مرزهای غزه را بسته است، ایران با مشکل بزرگی برای رساندن تجهیزات نظامی به این منطقه روبرو است. باوجود این، حمایت ایران از مبارزان فلسطینی بسود او است. زیرا دولتهای سعودی و امارات متحده عربی را ناگزیر می‌کند، اسرائیل را بخاطر خشونت‌هایی که بر ضد فلسطینی‌ها بکار می‌برد، محکوم کنند. در همان حال، گروه‌های فلسطینی دیگر را از گرایش به همکاری با اسرائیل باز می‌دارد. متحدان امریکا در منطقه را نیز ناگزیر می‌کند از امریکا بخواهند به اسرائیل فشار بیاورد. رژیمی چون رژیم اردن را هم متزلزل می‌کند.

– بخاطر ارزش استراتژیک سوریه برای ایران، دولت ایران بسا در کوتاه مدت، سر فرو بخواباند و از درگیری از نوع درگیری ماه مه با اسرائیل، پرهیز کند. اما اگر اسرائیل بخواهد سرداران سپاه را بکشد و دامنه برخورد نظامی را به سراسر سوریه و لبنان و بسا خود ایران گسترش دهد، ایران در حمله به مرز شمالی اسرائیل، تردید نخواهد کرد. قوای امریکا و متحدانش در سوریه نیز از حمله‌های چریک‌های تعلیم یافته توسط ایران و حتی قوای خود ایران مصون نخواهند ماند.

- و نیز، ایران می‌تواند برای حمله به سفارتها و کنسولگری آمریکا و اسرائیل و دیگر هدفهای استراتژیک در هرجای جهان، از گروههای مسلح هوادار خود استفاده کند. ایران از این نوع حمله‌ها در گذشته بعمل آورده است. از جمله حمله به اتوبوس توریستهای اسرائیلی در بلغارستان در ۲۰۱۲ و حمله به قوای آمریکا مستقر در عربستان در سال ۱۹۹۶ و مرکز جامعه یهودیان آرژانتین در ۱۹۹۲ و...

- و ایران توانایی آن را دارد که تنگه هرمز را مسدود کند. استراتفور نتیجه می‌گیرد که ایران بخاطر گفتگوهایی که با اروپایی‌ها دارد می‌کوشد به اقدامی که ریسک آن زیاد باشد، دست نزند. فعلاً پا را از عملیات ایزدایی که نتوان به ایران نسبت داد و آمریکا و اسرائیل بهانه واکنش شدید بدست نیاورند، فراتر نمی‌گذارد. اما این‌را نیز می‌داند که کار را می‌توانند بر او سخت کنند، پس آماده می‌شود برای رویارویی.

گرچه گزارش - تحلیل استراتفور حق دادن به جانب مثلث آمریکا و اسرائیل و دولت سعودی است، اما جو سنگین جنگی که می‌تواند به جنگهای پیشین افزوده شود، نیز یک واقعیت است. این جو البته از عوامل مهم تشدید جنگ اقتصادی، بنابراین، وقوع امرهایی هستند که یک چند از آنها را در آغاز وضعیت سنجی آورده‌ایم:

*** جهان وارد جنگ سوم شده است الا اینکه این جنگ فعلاً اقتصادی است و، در آنچه به ایران مربوط می‌شود، رژیم ولایت مطلقه فقیه اسباب شکست در این جنگ را فراهم می‌کند:**

با توجه به وضع تعرفه‌های گمرکی بر واردات توسط ترامپ و دست زدن به عمل متقابل توسط اتحادیه اروپا و چین، از دید اقتصاددانان و نیز ناظران سیاسی، جهان وارد جنگ سوم، اما اقتصادی، شده است. در این وضعیت،

سیاست مالی و ارزی رژیم کماکان زمینه سازی برای شکست ایران و البته به حداکثر رساندن رانت رانت‌خواران است:

• سیاست مالی و ارزی رژیم ولایت فقیه:

بودجه دولت همراه با سیاست اعتباری نظام بانکی که نظام غیر بانکی غیر رسمی - که اینک سیاست اعتباری نظام بانکی را تابع خود کرده است - و این دو، همراه با رژیم استبدادی که جامعه را تابع اقتصاد دولت و این اقتصاد را تابع اقتصاد مسلط خارجی می‌کند و این سه همراه سلطه مافیاهای نظامی - مالی بر اقتصاد و این چهار همراه تمایل «بخش خصوصی» به فعالیتهای اقتصادی پر سود و کم خطر، عامل چندین ویران‌گری هستند:

۱. افزایش روزانه حجم نقدینه که در حکومت روحانی سه برابر گشته است و روزانه ۱۰۰۰ میلیارد تومان بر حجم آن افزوده می‌شود. این حجم هنگفت نقدینه ایجاد قدرت خرید عظیم و متمرکزی - از جمله بخاطر توزیع بس نابرابر درآمدها - می‌کند که چون بهمن شتابان اقتصاد کشور را به زیر می‌گیرد و خرد و خمیر می‌کند؛

۲. تورم یکی از ویران‌گریهای آن است: «قیمتهای برخی اقلام مواد غذایی نیز، ظرف یک هفته، ۵۰ درصد افزایش یافته است». تورم بالا همراه با رجحان نقدینه یا قدرت خریدی که در کمین سودآورترین فعالیت اقتصادی است، سبب بالا رفتن نرخ بهره می‌شود که بنوبه خود، فعالیتهای تولید محور را کم سود و بسا زیان‌بخش و فعالیتهای سوداگرانه را تا بخواهی سودآور می‌کند.

۳. باز شدن دروازه‌ها بروی واردات و افزایش میزان قاچاق، در نتیجه، فشار به منابع ارزی و غیر قابل مهار شدن بهای ارزهای خارجی. در ۳۰ خرداد، «سران سه قوه» تصمیم گرفتند بانک‌ها برای وارد کردن

کالاهای غیر ضرور، ارز ندهند. این تصمیم ره بجایی نمی‌برد. زیرا بهای ارز تابع عوامل دیگر نیز هست:

- نیاز بودجه به تأمین کسر خود از راه فروش ارزی به قیمت بالا و

- کاهش ارزش پول ملی و

- اثر تحریمها که برخلاف تبلیغ رژیم که گویا سبب تمایل به تولید می

شود، بخاطر سیاست درهم شکستن مقاومت اقتصاد، از عوامل فرار

سرمایه‌ها از فعالیتهای تولید محور و حتی از کشور می‌شود و

- فرار سرمایه‌ها ناشی از فقدان امنیت و منزلت و نیز جو سنگین جنگ

و

- نیاز اقتصاد قاجاق محور به ارز؛

۵. رانت‌خواری بخاطر سودآور و بی‌خطر کردن فعالیتهای اقتصادی

کوتاه مدت، ویران‌گری بزرگ دیگری است که خود مجموعه‌ای از

ویران‌گریها است:

۶. بیش از اندازه فربه شدن یک اقلیت کوچک و تشدید فقر اکثریت

بزرگ و مهم‌تر از همه؛

۷. تحمیل اقتصاد مصرف محور به جامعه که بیابان شدن کشور و فروش

روزافزون منابع طبیعی و بی‌کاری روزافزون و فرار مغزها و سرمایه‌ها یک‌چند

از عوارض آن است.

این واقعیت‌ها امور واقع مستمر اقتصاد ایران از دوران قاجار بدین‌سو،

بخصوص از دوره پهلویها بدین‌سو هستند. دو نوبت کوشش شد عوامل بالا با

عوامل مساعد اقتصاد تولید محور بگردد. یکی در حکومت مصدق و دیگری

در دوران مرجع انقلاب، در حکومت موقت و بخش اول ریاست جمهوری بنی

صدر، به یمن برنامه عملی که او تدوین کرده بود و در حدی که شرائط آن روز

امکان می‌داد، به اجرا گذاشته شد. هردو کوشش بر اثر دو کودتا، یکی کودتای

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دیگری کودتای خرداد ۱۳۶۰، متوقف شدند و دو رژیم استبدادی پهلوی و ولایت مطلقه فقیه اقتصاد مصرف محور را باز ساختند. مجموع این امور واقع عامل نگرانی مردم کشور هستند و نه تبلیغات وسائل ارتباط جمعی که از بیرون از مرزها امواج تبلیغاتی را بسوی ایران روان می کنند. زمین و اقتصاد ایران، در موقعیتی هستند که اگر تمامی استعداد و توان مردم کشور بکار نیفتند، در کام مرگ فرو می روند. بنابراین، انتخاب، انتخاب میان بهترین زندگی و مرگ است نه میان زندگی نیمه جان و مرگ. برای یافتن بهترین زندگی، ایرانیان باید به حقوق پنج گانه خویش عمل کنند تا همه سرمایه ها را بحد مطلوب برسانند و آنها را در کشاندن زمین و اقتصاد از کام مرگ، بکار اندازند. از این رو، بدیلی که ایران امروز بدان نیاز دارد نه در درون رژیم پیدا می شود و نه وابستگان به بیگانه ای هستند که در بازسازی استبداد و فرورفتن زمین و اقتصاد ایران بکام مرگ، نقش درجه اولی بازی کرده اند. نیاز ایران به بدیلی است که نماد استقلال و آزادی و همه دیگر حقوق است.

وضعیت سنجی دویست و هفتم:

رژیم کودتای دائمی

۰۷ تیر ۱۳۹۷ برابر ۲۸ ژوئن ۲۰۱۸

بحران از پی بحران ایجاد کردن با هدف ایجاد زمینه برای تصرف کامل دولت توسط مافیاهای نظامی - مالی، کار امروز تنها نیست. از گروگانگیری تا امروز، دولت، گرفتار کودتای دائمی است. صعود قیمت دلار به ۹۰۰۰ تومان، ولو عوامل اقتصادی داخلی و خارجی مساعد با آن وجود دارند، ولو سیل نقدینگی جاری است، اما توجه اقتصادی ندارد، توجه سیاسی دارد. اجتماعات هم خود انگیزه نمی نمایند. نظرها هم که اظهار می شوند، هشدارها و اخطارهای یک طرف به طرف دیگر هستند. پنداری عوامل ایجاد می شوند برای آنکه پیش از مرگ خامنه ای، دولت و کشور به مهار کامل مافیاها در آیند. ایجاد «پایتخت دوم» در مشهد و اجتماع مرتب شماری از سران سپاه با ریسی و علم الهدی در این شهر و این واقعیت که نقدینه و ارز در ید مافیاهای نظامی - مالی هستند، برای تصرف دولت است. عواملی که در این وضعیت سنجی شناسایی می شوند، می گویند: ایرانیان اگر به جنبش همگانی روی نیاورند و در این جنبش، استقلال و آزادی و حقوق دیگر روش و هدف نشوند، کشور می تواند در کام خطری رود که آسان نتوان آن را از کامش بیرون کشید:

*** دو خبر مهم که ما دریافت کرده ایم و هشدارهای مهم که در علن اظهار شده اند:**

دو خبر مهم که ما دریافت کرده‌ایم:

■ در جلسه‌ای با حضور برخی سران که اخیراً تشکیل بود، بحث برکناری روحانی به جد مطرح شد. صحبت از جایگزینی او با یک رییس جمهور موقت نظامی و سرکوب شدید معترضان، بمیان بود. جلسه به نوعی جلسه هماهنگی بود. شواهد و قرائن محیطی نیز حاکی از صحت خبر است. موج جدید اعتراضات برای ممکن کردن این کودتا است. شنیده می‌شود که کامیون داران نیز به زودی اعتصاب را از سر میگیرند.

در این وضعیت، اگر جنبش عمومی نشود و اگر هوشیارانه ادامه پیدا نکند فاجعه ببار می‌آید. اعتصابها در بیراهه‌اند و نتیجه آن کاهش پتانسیل مردم در وضعیت بد معیشتی و گردن نهادن به یک دولت نظامی است که کمی اوضاع را بسامان کند. در آستانه فروپاشی اقتصادی هستیم. اگر جلو ایجاد این طرح گرفته نشود، ایران سرنوشتی نامعلوم پیدا می‌کند.

■ در وضعیت سنجی ۲۰۵ در گزارش/تحلیل استراتفور، آمده بود که کشتن سران سپاه توسط اسرائیل سبب می‌شود ایران وارد عمل بگردد. خبری که از عراق و سوریه به ما رسیده است، حاکی است که اشاره استراتفور، اطلاع سربسته ای است از طرح اسرائیل و امریکا و دولت سعودی: فهرستی از سرداران سپاه که «مزاحم» توصیف شده‌اند، تهیه شده برای اینکه ترور شوند. هدف طرح تغییر رژیم از درون است. به ترتیبی که رژیم با مقاصد امریکا و اسرائیل و دولت سعودی سازگاری کامل پیدا کند. خبر دیگری که این خبر را تکمیل می‌کند این است که شماری «ایرانی» تعلیم داده شده و به درون کشور نفوذ داده شده‌اند. اما این خبر می‌تواند پوششی باشد برای خبر دیگری که مافیاهای نظامی - مالی بنا بر حذف آن دسته از سران سپاه دارند که با طرح آنها برای تصرف کامل دولت موافق نیستند.

■ اینک بنگریم که موضع گیرها چه اندازه این دو خبر مهم را تأیید می‌کنند:

• در ۴ تیر، رحیم صفوی، فرمانده پیشین سپاه و مشاور کنونی خامنه‌ای می‌گوید: اگر دولت نباشد کشور بهتر اداره می‌شود. او دروغ بزرگ دیگری نیز گفته است که این است: «مقام معظم رهبری از همان ابتدا به مذاکره با آمریکا خوش بین نبودند و این مسئله را اعلام کردند، اما به دلیل همان پابندی به قانون اساسی کشور به دولت اجازه دادند وارد مذاکرات برجام شوند؛ حالا اگر دولت راه اشتباه رفته است گناه حضرت آقا چیست؟ خُب این دولت انتخاب مردم بوده است». بنابر این دروغ، مقصر مردم هستند. نه خامنه‌ای نماینده برای گفتگو با فرستاده او یا ما به مسقط فرستاد و نه از نرمش قهرمانانه سخن گفت و نه با قرارداد وین موافقت کرد!! او در باره قانون اساسی نیز دروغ می‌گوید زیرا بنابر آن، تعیین دستور کار در سیاست خارجی با خامنه‌ای است. یکی از عوامل سرنوشتی که آن توافقی پیدا کرده است، نیز خامنه‌ای است. هم بخاطر از بین بردن توان مقاومت اقتصاد کشور در ۸ سال حکومت احمدی نژاد و هم بخاطر جلوگیری از عادی شدن رابطه، بنابراین، اخذ تعهد متقابل از امریکا.

• در ۴ تیر، ظریف می‌گوید: گمان نبرید اگر روحانی و حکومت او برود و اصول‌گرایان بیایند، توانا بکاری می‌شوند.

• در ۵ تیر ۹۷، محمد دهقان، نایب‌رئیس فراکسیون ولایی مجلس گفته‌است: اگر خدای نکرده همچنان تردیدها و نگاه به غرب وجود دارد و دولت همچنان معتقد است تنها راهکار حل مشکلات، عقب‌نشینی است و دوباره می‌خواهند تجربه تلخ گذشته را تکرار کنند، ادامه حضور دولت، خیانت به کشور است و باید کار را به اهلش واگذار کند که این کار تنها خدمت به کشور است.

• در ۴ تیر، امیر خجسته، «نماینده» همدان و رئیس فراکسیون مبارزه با مفاسد اقتصادی، گفته است: «ما ۱۰ تا ۱۵ روز به دولت فرصت می‌دهیم تا برنامه‌های خود را برای مقابله با توطئه‌های دشمن در جنگ اقتصادی به مجلس ارائه کند و اگر نتواند، ما استیضاح وزرای اقتصادی دولت و موضوع عدم کفایت رئیس‌جمهور را در مجلس کلید خواهیم زد و صد البته این استیضاح و عدم کفایت نه با اهداف سیاسی، بلکه به دلیل

ناتوانی در حوزه اقتصادی است. این خواسته مردم است و ما از آن یک درصد نیز عقب نشینی نخواهیم کرد».

• در ۳ تیر، حسین موسویان که در گذشته در تیم مذاکره کننده و حامی حکومت روحانی بوده و اینک در امریکا است، گفته است: «برای ایجاد اجماع و وحدت داخلی نیاز به درک درست از شرایط داخلی و خارجی کشور، فداکاری و از خود گذشتگی است. با این وضع، مشکلات اقتصادی فعلی مردم و منافع کلان ملی کشور دو قربانی اصلی اختلافات فعلی جناح‌های سیاسی داخلی هستند. بزرگان نظام باید قبل از هر چیز در این مورد چاره‌اندیشی کنند؛ حتی به قیمت یک خانه تکانی اساسی در دولت یا حتی استعفای دولت فعلی و برگزاری انتخابات زودرس، زیرا استمرار وضع فعلی تا دو سال دیگر ممکن است موجب لطمات غیر قابل جبران شود.»

• در ۵ تیر، زیبا کلام خطاب به دولت در سایه، یعنی مافیاهای نظامی/مالی گفته است: کار روحانی که تمام شد با ترامپ چه می‌خواهید بکنید؟ او وضعیت روحانی و حکومت او را این‌گونه می‌بیند: «برای فلج کردن دولت اگر هر یک از این موارد یعنی حضور دست‌هایی یا تهدیدات آمریکا یا بی‌کفایتی‌های خود دولت را در نظر گیریم، در هر صورت، کاری از دست دولت روحانی برنمی‌آید. بنابراین در هر حالتی (استعفا یا عدم آن) تغییری به وجود نخواهد آمد زیرا کار دولت آقای روحانی تمام شده و باید تمام قدرت را به تندروها واگذار کند.»

• و این گزارش در باره تظاهرات سوم و چهارم تیر ۹۷ : تظاهرات دیروز و امروز، تصمیمی بود که از طرف اصناف گرفته شده بود که بدون تردید مخالفان روحانی در آن نقش داشتند. نسل جوان از این گروه به آن دامنه بیشتری بخشیدند. هیچ شعار سیاسی نمی‌داند جز شعار سوریه و لبنان را رها کن، فکری به حال ما کن. در نزدیکی مجلس برخورد شد. امروز نیز بر اساس اطلاعات مأخوذ از صنف‌های مختلف، همه در باره بالا رفتن قیمت دلار و بازایستادن صرف

ثروتهای کشور در جنگهای منطقه، شعار می‌داند. پس از حمله قوای سرکوب، ناسزا هم گفتند. به قوای سرکوب حمله نیز کردند. یک ویدیو، در بالاترین گذاشته شده است که بنابر آن، مردم شعار روح شاد رضا شاه سر داده‌اند. دروغ محض است شعار را بر روی فیلم میکس کرده‌اند. قبلاً نیز در ورزشگاه آزادی، بهنگام بازی پرسپولیس و سپیدرود، مردم علی کریمی را تشویق می‌کردند و این دروغ زنان همان کار را با آن فیلم کردند. آن بار، بلافاصله، آنها که در استادیوم بودند، تکذیب کردند.

• بنابر آفتاب نیوز، (۶ تیر ۹۷)، شعار داده شده‌است و جماعت شعاردهنده «رضاشاه روح شاد» را این‌سان معرفی می‌کند: «این جماعت آنقدر بی‌پروا شده‌اند که عده‌ای را با شعارهای بی‌سابقه رضا شاه روح شاد و مرگ بر مفت‌خور، روانه مجلس می‌کنند و آنها نیز با مشایعت پلیس آزادانه مانور می‌دهند. این جماعت دقیقاً همان دسته و گروهی هستند که در نماز جمعه تهران و راهپیمایی‌ها حضور دارند و پایان تکبیرشان مرگ بر غارتگر بیت‌المال است. همه آنها را به‌خوبی می‌شناسند و ظاهراً ماموریت جدیدشان ریشه‌کنی دولت با سوءاستفاده از شرایط حاد اقتصادی است

بهررو، اینگونه حرکتها چون جدا جدا انجام می‌شوند، ولو درجا از دست محرکها خارج می‌شوند و بمحض اینکه خارج می‌شوند، سرکوب می‌شوند، مردم را از نفس می‌اندازند و آماده تن دادن به حکومت سرداران سپاه می‌کنند.

راستی این است که هرگاه مردمی نخواهند وسیله کودتای جدیدی در درون رژیم شوند، راه کار نه سکوت گزیدن و دست به هیچ کار نزدن که هم‌آهنگ شدن نیروهای محرکه سیاسی جامعه در برانگیختن جنبش همگانی است. این جنبش است که می‌تواند به فشار قدرتهای خارجی به ایران نیز پایان ببخشد.

• در ۵ تیر ۹۷، ایسنا گزارش کرده است: مهدی کوچک‌زاده در آخرین روز نمایندگی‌اش در مجلس نهم خود را طراح «طرح عدم کفایت روحانی»

معرفی کرد و گفت که در آن زمان کسی با او همراهی نکرده اما پس از ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ که به روایتی با هدف تضعیف دولت از مشهد و از جانب طیفی از اصولگرایان نزدیک به جبهه پایداری کلید خورده بود، این زمزمه ضعیف، آرام آرام جان گرفت و کار به آنجا رسید که نیمه اسفندماه همان سال احمد سالک از جمله اعضای جبهه پایداری در مجلس، نسبت به نحوه برخورد رییس جمهوری با منتقدان دولت انتقاد کرد و رسماً از تربیون مجلس خطاب به روحانی فریاد زد: «اگر این روند را دنبال کنید، پای استیضاح شما با اجرای عدم کفایت سیاسی‌تان را وسط می‌کشیم.»

• دانستی است که در ۱۶ دی ماه ۱۳۹۶، روزنامه وقایع اتفاقیه، اطلاع داده بود که «رد پای درخواست استعفای روحانی به مشهد می‌رسد». برابر اطلاع جدیدی که ما دریافت کرده‌ایم، علم‌الهدی و دامادش ریسی و مافیاهای نظامی/مالی، فعالیت‌هایشان را دوچندان کرده‌اند. این جماعت تنها به تصرف قوه مجریه قانع نیست، جانشینی خامنه‌ای را «حق خود» می‌دانند و تصرف سه قوه را شرط لازم برای از آن خود کردن «رهبری» می‌دانند. دو برادر لاریجانی را هم مزاحم می‌دانند. تسلط بر قوه قضایی از اولیت برخوردار است. زیرا برای سرکوبها بدان نیاز است.

* ماهیت کودتاچیان را ناتوانی مطلق آنها گزارش می‌کند:

بدین‌سان، موضع‌گیریها و رویدادها دو خبر مهم، بخصوص خبر اول را تصدیق می‌کنند. اما خبرها و رویدادها و موضعگیری‌ها واقعیت‌های زیر را از پرده بیرون می‌اندازند:

۱. رژیم ولایت مطلقه فقیه، رژیم بحران سازی و کودتای مداوم است. اگر اقتصاد ایران، اقتصادی مصرف محور و طبیعت ایران بیابان شده است، بخاطر

این است که بدون بحران، رژیم کودتای مداوم برجا نمی ماند و مافیاهای نظامی/مالی که با تخریب نیروهای محرکه برای رساندن رانت خواری به حداکثر، نقدینه و ارز و طلا و آب و ... و نیروی مسلح و دستگاه تبلیغاتی را از آن خود کرده اند، اینک خود را در وضعیتی می بینند که اگر دولت را تصرف نکنند، خود باید تن به انحلال بدهند.

۲. دولت واقعی یعنی دستگاه ولایت مطلقه فقیه و حزب سیاسی مسلح و مافیاهای نظامی/مالی و دستگاههای سرکوب اگر نبودند، بدیهی است مردم ایران بهتر زندگی می کردند. اما اگر دولت واقعی و این تشکیل دهندگان وجود دارند، بدین خاطر است که برای مردم نقشی غیر از تسلیم شدن قائل نیستند و مردم کم و بیش این نقش را بازی کرده اند. از دی ماه بدین سو، مافیاها «اجتماعات قابل مهار» را برضد حکومت روحانی به راه می اندازند اما هربار مهار از دستشان بدر می رود و اجتماعات را سرکوب می کنند. هدف تصرف کامل دولت یعنی دستگاه ولایت مطلقه فقیه و قوای سه گانه ای است که از دید آنها باید «یکدست بگردد». در هر کودتا، «یکدست کردن دولت» دست آویز اصلی بوده است. ناتوانی بزرگ کودتاچیان در این است که مردم را رویاروی خویش می بینند و روشی را در پیش گرفته اند که مردم مخالف، تن به تسلیم بدهند. بنابراین، اگر تن به تسلیم ندهند، این دولت واقعی است که سقوط می کند.

۳. ناتوانی بزرگ سوم آنها این است که اگر اقتصاد ایران مصرف محور شده و اگر طبیعت ایران بیابان گشته و اگر از گروگانگیری بدین سو، ایران در محاصره اقتصادی است و هم اکنون گرفتار هفت جنگ است، بخاطر این است که گروه بندیهای مافیایی بر دولت و اقتصاد و سیاست خارجی ایران مسلط شده اند. دوره احمدی نژاد دوره حاکمیت آنها بود و در آن دوره بود که از روی قرار و قاعده، اقتصاد ایران را ویران کردند تا که در برابر تحریمها توان مقاومت نداشته

باشد. بنابراین، این گروه‌بندیها توانا به اداره اقتصاد کشور و رها کردن سرزمین ایران از کام بیابان نیستند. بخصوص که حیات آنها در گرو مصرف محور ماندن اقتصاد و رانت‌خواری است.

۴. ناتوانی چهارم این گروه‌بندی‌ها این است که حوزه‌های دینی حیات خویش و بسا حیات دینی جامعه را در جدایی از ولایت مطلقه فقیه می‌بینند و هم اکنون در حوزه قم، ضرورت رها کردن قم از اسارت رژیم ولایت مطلقه فقیه نظر اکثریت گشته است. اما مخالفت حوزه‌های دینی با مافیاهای نظامی/مالی و حزب سیاسی مسلح قطعی‌تر است. زیرا آن حوزه‌ها، به حق، این مافیاهای را عامل وضعیت کنونی کشور می‌دانند. از این رو است که این گروه‌بندیها که مخالفان درون رژیم آنها را «دولت در سایه» می‌خوانند، می‌دانند که بدون در اختیار داشتن کامل دولت، نخواهند توانست «رهبر» دلخواه خود را جانشین خامنه‌ای کنند.

۵. ناتوانی پنجم این گروه‌بندی‌ها این است که در سیاست خارجی - که این گروه‌بندیها با استفاده از تحریمهایی که هنوز به اجرا در نیامده‌اند، بحران سخت را ساخته‌اند- این گروه‌بندیها که خامنه‌ای در رأس آنها قرارداد، ایران را گرفتار هفت جنگ کرده‌اند. آنها بودند که مانع عادی شدن روابط با غرب شدند که می‌توانست مابه‌ازای تن دادن به تعهدها و بزعم روحانی و حکومت او، موجب رونق اقتصادی گردد.

راستی این است که یک عامل تشدید کننده بحران، دستیابی به پولهای خارج شده از توقیف و حاصل از فروش نفت هستند. چرا که تبدیل به سرمایه نمی‌شوند و تبدیل به نقدینه می‌گردند و نقدینه عامل بحران است. این واقعیت را بهنگام امضای قرارداد وین خاطر نشان مردم ایران کردیم و امروز مردم می‌بینند که درگرداب مهیب بحران گرفتارند.

بدین قرار، این گروه‌بندیها توانا به تغییر سیاست خارجی کشور نیز نیستند زیرا باز موجودیت خود را از بحران‌های شدید و مداوم خارجی دارند. و

۶. این گروه‌بندیهای مافیایی، ناتوانی‌های بالا را نیک می‌شناسند. بدین‌خاطر است که دست به قمار بزرگ زده‌اند. قمار تصرف کامل دولت یعنی ولایت مطلقه فقیه و سه قوه. چرا که مطمئن هستند ناتوانایی‌های برشمرده آنها را از پا درخواهد آورد. در ۶ تیر، خامنه‌ای حامی روحانی شد و روحانی هم گفت استعفاء نمی‌دهد. روشن است که خامنه‌ای میانه رو نشده‌است و روحانی است که تسلیم‌تر شده‌است.

بدین قرار، در محدوده رژیم، رویارویی با این گروه‌بندی‌ها ممکن نیست. با خارج کردن رویارویی از درون بسته رژیم و آوردنش به سطح جامعه است که می‌توان دولت سایه را از میان برداشت.

در این وضعیت، آن بخش از رژیم که خود را در معرض حذف شدن می‌بیند، چون خود روحانی و حکومتش، از بیان واقعیت‌هایی که این وضعیت سنجی و وضعیت‌سنجی‌های پیشین، آنها را توضیح می‌دهند، ناتوانند. بحران شدید اقتصادی و بلایی که بر سر توافق وین آمده نیز به گروه بندی‌های مافیایی فرصت داده است که مخالفت جمهور مردم با خود و مجموعه رژیم را مخالفت آنها با تنها روحانی و حکومت او جلوه دهند. از این‌رو، هرگاه مردم کشور فرصت را برای شرکت در جنبش همگانی مغتنم شمارند، بخش مهمی از بدنه رژیم، حتی سپاه پاسداران - اکثریت آن نگران سرنوشت کشورند - به آنها خواهند پیوست و امکان رهایی کشور از دولت واقعی، یعنی دستگاه ولایت مطلقه فقیه و ستون‌پایه‌های آن، فراهم می‌شود. بسا بتوان حیات ملی را نجات داد.

وضعیت سنجی دویست و هشتم:

دشمن!؟

۱۴ تیر ۱۳۹۷ ۵ ژوئیه ۲۰۱۸

وقتی به حقوق خویش عمل نمی‌کنیم، خلاءها پدید می‌آوریم و این خلاءها را زور پر می‌کند. زور هم تخریب می‌کند. تخریب بزرگ و اولش، تخریب عقل‌ها است. کار عقل وقتی به دو حق استقلال و آزادی عمل می‌کند، خلق است. هرگاه از استقلال و آزادی خود غافل بماند، خلاء را قدرت (= زور) پر می‌کند و عقل خلاق، عقل توجیه‌گر می‌گردد. توضیح این‌که عمل به حق نیازمند توجیه نیست. چرا که دلیل حقانیت حق در خود آن است. حال این‌که دلیل ناحق یعنی عمل تخریبی در بیرون آن است. از این‌رو، دست زدن به تخریب، نیازمند توجیه می‌شود. در رابطه کشورها با یکدیگر نیز، خلاء را زور پر می‌کند. از این‌رو، بکار برندگان زور، هر ویرانگری را به دشمن نسبت می‌دهند. نه تنها مقام‌های رژیم ولایت مطلقه فقیه چنین می‌کنند، بلکه ترامپ نیز همین رویه را در پیش گرفته است. **هر دو نسبت به واقعیتی بس مهم تجاهل می‌کنند: ویران‌گریها در درون، بخاطر خلاءهای در درون است. خلاءها را زور پر می‌کند و زور ویران می‌کند.** قدرت به هر شکل که درآید، ضد رشد است زیرا وجودش گزارش می‌کند خلاء را و خلاء با زور ویران‌گر پر می‌شود. در هر کشور، به میزانی که به حقوق عمل نمی‌شود، استبداد بیشتر و میزان تخریب نیز بزرگ‌تر است. بدین خاطر است که ادعای مبلغان مافیاهای نظامی

– مالی در باره ضرورت دولت نظامی که فساد را از میان بردارد و چرخ زندگی را به راه بیاندازد، دروغ بزرگ است. زیرا وجود خود آنها گویای شدت تخریب است که فساد نوعی از آن است. مقایسه دو راهکار، یکی راهکاری که رییس جمهوری منتخب مکزیک – در ۱ ژوئیه ۲۰۱۸ به ریاست جمهوری انتخاب شد– آندره مانوئل لویز اُبرادر *Andrés Manuel López Obrador* و راهکار ولایت مطلقه فقیه – که مسبب وضعیت امروز کشور است – بس آموزنده است:

*** آندره مانوئل لویز ابرادور: مسبب وضعیتی که امریکا دارد نظام حاکم بر آن و مسبب وضعیت مکزیک نیز نظام حاکم بر مکزیک است:**

سخن رییس جمهوری منتخب مکزیک را که چکیده کنیم، این جمله می شود: ترامپ چون از پس حل مشکلات داخلی امریکا بر نمی آید که نظام حاکم بر آن است، می خواهد میان امریکا و مکزیک و کشورهای دیگر مدار بسته ای ایجاد کند و مشکلهای جامعه امروز امریکا را به پای آنها بنویسد. اما ما نباید خویشان را در این مدار زندانی کنیم. ما باید استقلال خویش را پاس بداریم و با امریکا به راه دشمنی نرویم، یعنی بدانیم مسائل داخلی ما که سبب می شود مکزیکی ها به امریکا مهاجرت کنند را خود باید حل کنیم. هرگاه هم ما و هم امریکا چنین کنیم، دیگر در مدار بسته ای زندانی نمی شویم و مجبور نیز نمی شویم، یکدیگر را عامل وضعیتی بدانیم که داریم. او می داند و می گوید: وقتی با یکدیگر مدار بسته بوجود می آوریم، در واقع، برای یکدیگر مسئله ساز نیز می شویم. بنابراین، اگر هم حکومت ترامپ نخواهد از مدار بیرون رود، ما خود باید چنین کنیم.

نوشته او را لوموند دیپلماتیک (۱ ژوئیه ۲۰۱۸) که در آوریل ۲۰۱۷ نوشته شده است، باز نشر کرده است. نکات آموزنده دیگری از نوشته او می آوریم:

- دو سالی پیش از آن که آقای دونالد ترامپ به ریاست جمهوری امریکا برسد، او و مشاورانش، آغاز به مطالعه با قرار و قاعده حالت روحی مردم امریکا کردند. از نظرگیرترین احساسات امریکاییان، احساس فریب و حالت تحریک ناشی از احساس آزار شدن و خشم و غم و ناامیدی بودند. مطالعه به تشخیص درمانی انجامید که بکار ترامپ در برنده شدن در انتخابات و رییس جمهوری امریکا شدن می آمد: عامل وضعیت روحی که امریکاییان پیدا کرده اند، مسلمانها و مکزیکی ها هستند. اگر سه میلیون مکزیکی را از امریکا اخراج کنیم و مانع از ورود مکزیکی ها به امریکا شویم و اگر از کشورهای مسلمان کسی را به امریکا راه ندهیم، مشکل حل می شود.

هم پیش از آنکه او به ریاست جمهوری امریکا برسد، مسلم بود که تبلیغات ضد مکزیکی و ضد مسلمان او بر هیچ تحلیل اقتصادی، بنا ندارد. بلکه سود سیاسی او موجب شده است که او برای مسائل امریکا، مقصر خارجی پیدا کند. هم احساسات ملی گرایی را بسود خود برانگیزد و هم بجای درمان واقعی، درمانی را تجویز کند که در بیمار احساس تسکین ایجاد می کند اما بیماری را تشدید می کند.

- محتوای پیام او و فونونی که در تبلیغ بکار می برد و چند و چون تبلیغش، از موضع مسلط، ملهم از «نظریه فضای حیاتی» (نام کتاب هیتلر است و او نیز یهودیان را دشمن و مسبب شکست آلمان در جنگ جهانی اول و وضعیت اسفبار اقتصادی آلمان جلوه داد) است که در قرن نوزدهم فردریک راتزل، جغرافی دان آلمانی ساخته بود. بنابراین نظر، کشورگشایی و امپریالیسم از زمانی که به دولت امکان می دهد رفاه مردم خویش را تأمین کند، موجه می شود. همان طور که در سالهای ۱۹۳۰، شدت تورم در آلمان و نگرانی شدید آلمانی ها را هیتلر دستمایه کرد و روی به تصرف کشورها آورد.

• آقای ترامپ می گفت و می گوید: «وقتی مکزیک اتباع خود را به کشور ما می فرستد، بهترین ها را نمی فرستد، افرادی مثل من و شما را نمی فرستد. افرادی را می فرستد که مسئله دارند و این مسئله ها را به کشور ما می آورند. برای ما مسئله مواد مخدر را می آورند، مسئله آسیب های اجتماعی را می آورند، مسئله تجاوز به زنان را می آورند». پس باید در مرز خود با مکزیک دیوار بکشیم و خرج این دیوار را هم مکزیک پردازد!

اما حقیقت این است که مکزیک هیچ کس را روانه امریکا نمی کند. صدها هزار تنی که کشور را ترک می کنند، بخاطر تحصیل روزی، این کار را می کنند. اغلب از خشونت و وضعیت اقتصادی فاجعه بار می گریزند. بنابراین، راه حل مشکل نه دیوار که فساد و خشونت زدایی و اقتصاد را از کام فاجعه خارج کردن است. این کاری است که ما مکزیکی ها باید در کشور خود انجام دهیم: مکزیک نه مستعمره و نه تحت الحمایه یک قدرت خارجی است. در هر شرائطی، ما بر حق خود که استقلال در برابر کاخ سفید است، تأکید می کنیم. رئیس جمهوری امریکا هرکس که می خواهد باشد، ما باید استقلال خود را حفظ کنیم. از این رو، ما از رئیس جمهوری خواستیم در برابر آقای ترامپ موضع قاطعی اتخاذ کند و او نکرد.

• ما دو کار پیش رو داریم که مقدم بر کارهای دیگر هستند:

۱. باید امریکاییان را متقاعد کنیم که قربانی تبلیغ عوام فریبانه ای هستند که هدفش غافل کردن آنها از وسعت بحران اقتصادی است که بدان گرفتارند. ما باید برای امریکاییان روشن کنیم که مکزیکی ها بطور خاص و دیگر خارجیان بطور عام مسئول وضعیتی نیستند که اینک امریکاییان در آنند. وضعیت اقتصادی که کارگران و کشاورزان و یا رؤسای کارفرمایی ها با آن روبرویند، حاصل انتخاب های سیاسی بدفراجم است. فرآورده انحصار امتیازها توسط یک اقلیت و توزیع نابرابر ثروتها - هم در امریکا و هم در مکزیک - است. در لوس آنجلس و ... و شیکاگو و نیویورک، باید به مردم امریکا توضیح

بدهیم که اگر کار ندارند و اگر مزد بخور و نمیر می گیرند و اگر شرائط زندگیشان این اندازه بد است، مسئول آن حکومت امریکا است. برای مثال، بعد از بحران اقتصادی ۲۰۰۸، حکومت امریکا برای نجات بنیادهای مالی امریکا (بانکها و...)، از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۳، ۱۶۰۰۰ میلیارد دلار به آنها پول پرداخت کرد. البته به زیان مردم زحمتکش و قشرهای متوسط امریکا. به این ترتیب که دولت امریکا برای کاستن از بار وامهایش، ۸۵ میلیارد دلار از خدمات دولتی به مردم کاست. وضعیت چنان شد که در فاصله ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۲، جمعیت عظیمی برابر ۱۵ میلیون و ۲۸۷۶۸۷ تن از خانه های خود اخراج شدند. حقیقت دیگری که آقای ترامپ به مردم امریکا نمی گوید، اینست که ۸ درصد تولید ناخالص امریکا حاصل کار مکزیکی های مقیم امریکا است.

۲. و باید به مکزیکی ها اهمیت کاری را که در امریکا انجام می دهند را حالی کنیم. و نیز، اثر مشکلاتی که کشورما در ۳۰ سال اخیر بدانها گرفتار بوده است را بر زندگی آنها، برایشان روشن کنیم.

بدین قرار، علت مهاجرت از مکزیک اینست که حکومت های مکزیک، از پی یکدیگر، نئولیبرالیسم را مرام خود کرده اند. اینست که شکست برنامه های اقتصادی شان سبب فرار بخشی از مردم از کشور شده است. هیچ ملتی نمی تواند در برابر رکود اقتصادی بمدت ۳۰ سال دوام بیاورد. بر آن، خشونت و فساد را - در این دو، مکزیک از قهرمانان بین المللی است - باید افزود. سازمان شفافیت بین المللی، در میان ۱۷۶ کشور جهان، مکزیک را در ردیف ۱۲۳ قرار داده است. »

و ما ایرانیان می دانیم که هنوز مکزیک بلحاظ فساد و خشونت به گرد ایران نمی رسد. حال این بیان منتخب مکزیکی ها را مقایسه کنیم با بیان خامنه ای و دستیاران او:

* دشمن تنها عامل ویران‌گریهای روز افزون طبیعت و اقتصاد و گسترش فساد و خشونت است!:

بدیهی است که مقامات رژیم فساد و خشونت را فرآورده نظام سیاسی - اجتماعی نمی‌دانند و آن را «موردی» تبلیغ می‌کنند و نیز نمی‌پذیرند که دولت عامل تخریب اقتصاد تولید محور و جانشین کردن آن با اقتصاد مصرف و رانت محور است و نمی‌پذیرند که استبداد عامل بیابان شدن کشور است. وقتی هم مسئولان محیط زیست هشدار می‌دهند، توقیف می‌شوند و هنوز در توقیف هستند. عامل گرانی ارز و طلا و ... دشمن (= امریکا) است و حتی ابرهای ایران را هم اسرائیل می‌دزدد! نه رژیم پهلوی حاضر شد بپذیرد ساختار استبدادی دولت - که هم حاصل ساختار قدرت محور نظام اجتماعی است و هم مانع بکار افتادن نیروهای محرکه و باز شدن نظام اجتماعی و حقوق محور شدن آن است - عامل اقتصاد مصرف محور بس ویرانگری است که از دوران قاجار بدین سو، به ایران تحمیل شد. در دوران پهلوی نظام‌مند گشت و تحمیل کننده این اقتصاد، اقلیت حاکم و دولت نظامی تحمیلی بود و هست. روشن است که این اقلیت و دولت استبدادی بودند و هستند که پای قدرت خارجی را بمیان آوردند و می‌آورند و میان ایران و آن قدرت، مدار بسته مسلط - زیر سلطه ایجاد کردند و می‌کنند. برای گشودن این مدار و خارج شدن از آن، به انتظار آقای ترامپ نمی‌توان نشست زیرا او مأموریت خود را در بازسازی این مدار بسته با همه دیگر کشورهای جهان می‌داند که آماده‌اند سلطه امریکا را بپذیرند. پیش از آنکه به راهکار در اختیار مردم بپردازیم، چند نمونه از موضع‌گیریهای تازه را می‌آوریم:

- زنکته، «وزیر» نفت: اگر می‌گذاشتند چهار قرارداد دیگر نظیر قرارداد با توتال را می‌بستیم و میزان صادرات نفت را به ۴ میلیون بشکه در روز می‌رساندیم، دیگر امریکا نمی‌توانست ما را تحریم کند.

• غلامرضا جلالی، رییس سازمان پدافند غیرعامل، گفته است: اسرائیل و یکی از کشورهای همسایه در تیم‌های مشترکی «ابره‌ای در حال ورود به ایران را غیر بارور می‌کنند. علاوه بر این، ما با بحث ابر دزدی و برف دزدی نیز مواجه هستیم. این تهدیدات دائما در حال تغییرند و با تهدیدات سایبری قابل مقایسه اند!»

• در ۱۷ بهمن ۹۷، سیف، رییس بانک مرکزی، وضعیت اقتصادی را عالی توصیف کرده و آمریکا را عامل گرانی دلار خوانده است و به خود نیز زحمت نداده است بگوید اگر وضعیت اقتصادی عالی باشد، آمریکا چگونه می‌تواند سبب تب قیمت دلار شود. او می‌گوید: «در مجموع، نگاهی به روند متغیرهای اقتصادی نشان می‌دهد که نوسانات اخیر نرخ ارز ارتباط معنی داری با تحولات متغیرهای کلان اقتصادی ندارد. همانطور که در سال ۱۳۹۴ نیز علیرغم کاهش شدید قیمت نفت، برخلاف سایر کشورهای صادرکننده نفت، بازار ارز عمدتا به واسطه استحکام متغیرهای بنیادین اقتصاد و افق مناسب انتظاری آسیب ندید و تحت تاثیر قرار نگرفت؛ لذا علت نوسانات اخیر ارزی را باید در جای دیگری جست و جو کرد که همان مقوله روابط سیاسی و انتظارات مرتبط با آن است. واقعیت این است که آمریکا به ویژه بعد از روی کار آمدن رییس جمهور جدید، با بهره‌گیری از جایگاه خود در اقتصاد جهانی، آرامش اقتصاد ایران را نشانه گرفته و با سناریوی ایجاد التهاب تصنعی و تزریق نگرانی در ذهن فعالان داخلی و خارجی به دنبال تضعیف سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران و عدم انتفاع کشورمان از فرصت‌های پسا برجام است».

• پس از آن که سه برابر شدن قیمت دلار به سیاست ترامپ و تحریمهایی که قرار است از مرداد ماه اعمال شوند، نسبت داده شد، علیرضا محجوب، «نماینده» مجلس گفت: «وزارت خزانه داری آمریکا با اعلام اینکه ۲۲ میلیارد دلار ارز کشور در دست مردم است، به دنبال باطل کردن این اسکناس هاست.

اگر دونالد ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا به اطلاعات بنیادی برسد، ابتدا این اسکناس‌ها را مشکوک و بعد باطل اعلام می‌کند».

لا بد این تدبیری است که عقل‌های زورمدار، برای منصرف کردن خریداران از خرید دلار و ناگزیر کردن دارندگان دلار به فروش آن، سنجیده‌اند. به این ترتیب، هم ترامپ سبب گرانی دلار می‌شود و هم به یاری دولت ولایت فقیه می‌آید برای «پایان بخشیدن به بحران دلار»!!

• روحانی در سوییچ (۲ ژوئیه ۲۰۱۸) گفته است: «آمریکایی‌ها مدعی شده‌اند که می‌خواهند به طور کامل جلوی صادرات نفت ایران را بگیرند. آنها معنی این حرف را نمی‌فهمند، چرا که این اصلاً معنی ندارد که نفت ایران صادر نشود و آن وقت نفت منطقه صادر شود. اگر شما نتوانستید این کار را بکنید نتیجه‌اش را خواهید دید».

بدین‌سان، او تهدید می‌کند. در همانحال اعتراف می‌کند که وابستگی بودجه و اقتصاد ایران به نفت، بیشتر از گذشته شده است. اقتصاد نه حاصل برنامه‌گذاری برای اقتصاد تولید محور و مستقل، که حاصل رابطه با قدرتهای اقتصادی بیگانه است. در همان سخنرانی، او نه تنها کاستی‌هایی که سبب شده‌اند تحریم امریکا مؤثر شود را نمی‌بیند، بلکه اقتصاد ایران را اقتصادی در شکوفایی - البته باز بر اثر توافق وین بر سر برنامه اتمی ایران - می‌بیند که اینک در معرض تحریم امریکا قرار گرفته است.

بدین‌سان، موضع مقامات رژیم ولایت مطلقه فقیه، ضد موضع رئیس جمهوری جدید مکزیک است. این موضع دروغ است، زیرا نفس تحریم گویای وجود خلاءهایی است که تحریمها با استفاده از آنها، اقتصاد را زیر ضربه‌های ویران ساز می‌گیرند. بحران اتمی را امریکا ایجاد نکرد، رژیم ولایت مطلقه فقیه ایجاد کرد و امریکا از آن برای وارد کردن فشار هرچه بیشتر به ایران سود جست. اقتصاد مصرف محور را استبدادیان پیشین (پهلوی‌ها) و پسین (ملاتاریا که اینک جای به مافیاهای نظامی - مالی سپرده و خود همدست آن شده است)، در مدار بسته رابطه مسلط

- زیر سلطه با اقتصادهای مسلط، ایجاد کرده است و این اقتصاد است که کمترین مقاومت در برابر تحریمها را ندارد. گرچه رژیم خود، با هرچه بیشتر رانت محور کردن این اقتصاد، هرگونه توانایی مقاومت آنرا از میان برده است.

*** راهکار، بازسازی اقتصاد تولید محور است:**

نظر آندره مانوئل لویز اُبرادُر ، رئیس جمهوری جدید مکزیک را که دقیق کنیم، این می شود: غرب در طول چند قرن سلطه گری، در همان مدار بسته که صاحب امتیازان جامعه های زیر سلطه به اتفاق غربی بوجود آورده اند منابع این کشور را به غرب جریان داده و امروز، سرزمین های خالی از منابع و جامعه های فقیر را برجا گذاشته اند. اقلیت ثروتمند این جامعه ها نیز ثروتهای خود را به غرب انتقال داده اند. در نتیجه، فقر عامل برانگیزنده موجهای مهاجرت گشته است و این موجها، دست آویز گرایشهای راست و راست افراطی در جامعه های غربی شده و این گرایشها با زبان فریب، انتخاب کنندگان را که چشم انداز زندگی را یأس آور می بینند، فریب می دهند. قشرهایی از مردم نیز به این گرایشها رأی می دهند. در حقیقت، نظام سرمایه داری سلطه جو، عقول را از خود، بمثابه بزرگ ترین ویرانگری که تاریخ بخود دیده است، غافل می کند.

بنابراین،

۱. راه کاری که حتی نجات غرب از نظام ویران گر نیز در گرو بکار گرفتن آن است، خارج شدن از مدار بسته مسلط - زیر سلطه و رها کردن نظام سرمایه داری و بنای اقتصادی دیگر، اینبار در خدمت رشد انسان و آبادانی طبیعت است. خوانندگان این وضعیت سنجی به خود خدمت کرده اند اگر برنامه عمل موجود در سایت بنی صدر و سایت انقلاب اسلامی را بخوانند و به مردم و کشور خود خدمت کرده اند اگر مردم کشور را از آن، آگاه کنند.

۲. نه تنها آندره مانوئل لوپز اُبرادُر ، رییس جمهوری جدید مکزیک بجا به اهمیت استقلال در برنامه‌گذاری اقتصاد توجه کرده است، بلکه در کشورهای غرب برخوردار از اقتصاد مسلط نیز روز به روز بیشتر پی برده می‌شود که راه رشدی که غرب رفته و بقیه دنیا را بدان کشانده، بیراهه بوده است و فرجامی جز مرگ ندارد. اقتصاددانان مروج نئولیبرالیسم به کنار، آنها که با سیاست‌گذاری اقتصادی سر و کار دارند، بطور روزافزون، به راه‌کاری پی می‌برند که رشد بر پایه استقلال و آزادی است. باز خوانندگان به خود خدمت می‌کنند که اگر جلد‌های اول و دوم کتاب رشد نوشته بنی‌صدر را بخوانند و به مردم خود خدمت می‌کنند اگر آنها را از ناممکن بودن رشدی آگاه کنند که بر پایه استقلال و آزادی نباشد. در نتیجه،

۳. کشورهای فقیر که اقتصادهای زیر سلطه دارند، نیازمند آنند که در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، استقلال و آزادی شهروندان کامل‌تر بگردد. به سخن دیگر، نقش زور در تنظیم رابطه‌ها به صفر میل کند. بدین‌قرار، دولت نظامی و بدیل وابسته به قدرت بیگانه، نه تنها راه‌حل نیستند، بلکه زهری هستند که بیماری که اقتصاد ایران و طبیعت آن است را در جا می‌کشد. بر هر ایرانی است که مرتب تکرار کند که وضعیت امروز او حاصل استبداد مدرن (پهلوی‌ها) و استبداد دینی (رژیم ولایت مطلقه فقیه) است تا وجدان بر وضعیتی که در او است، او را بر زور زدایی مصمم کند و به یمن زور زدایی، مشارکتش را در نجات اقتصاد و طبیعت ایران از مرگ، کارآگرداند.

وضعیت سنجی دویست و نهم:

وقتی ابر قدرت، کشور درجه سوم میشود:

۲۱ تیر ۱۳۹۷ برابر ۱۲ ژوئیه ۲۰۱۸

به ریاست جمهوری امریکا رسیدن ترامپ بیانگر این واقعیت است که امریکا بمثابه یک ملت، انسجام خود را از دست داده است. سیاست داخلی و خارجی او سبب تشدید گسست‌ها و قطعی‌تر شدن شاخص‌های عبور به کشور درجه سوم شده است. پیشاروی وضعیتی که امریکا در آن است، سیاست بایسته، از سوی کشورهایی چون ایران که باید فرصت را برای رشد شهروندان و آبادانی طبیعت خود فراهم کند، کدام است؟:

*** شاخص‌هایی که بکار می‌روند برای درجه بندی جامعه‌ها و تشخیص جامعه‌های درجه سوم؟**

شارل هوگ اسمیت Charles Hugh Smith در نوشته خود که به تاریخ ۹ ژوئیه ۲۰۱۸ انتشار داده است، شاخص‌هایی را برشمرده است که بدانها، کشورهای درجه سوم شناخته می‌شوند و از خوانندگان نوشته خود می‌خواهد این شاخص‌ها را خود در مورد امریکا بکار ببرند و ببینند که یک کشور درجه سوم شده است. اما نباید پنداشت که این شاخص‌ها را تنها او بر قلم آورده است. نامزدهای ریاست جمهوری نظیر اوباما و حتی همین ترامپ نیز یک چند از آنها را دستمایه تبلیغات انتخاباتی خود کرده بودند. وسائل ارتباط جمعی امریکا نیز به نظرگیرترین آنها پرداخته‌اند. واقعیت امروز، انحطاط ابر قدرتی که امریکا

است را بنی صدر در سالهای اول ۱۹۷۰ وقتی جریان نیروهای محرکه در سطح جهان را مطالعه می کرد، در باره امپراطوری روسیه و امریکا، دریافته و توضیح داده بود. اما شاخص ها:

۱. تمرکز شدید ثروت و تأسیسات مالی و صنعتی و کشتزارها در دست یک اقلیت. هرگاه بخواهیم شاخصی را دقیق تر کنیم که نویسنده به قلم آورده است، باید بگوییم این انحصار نیروهای محرکه، از جمله «نیروی کار» توسط این اقلیت است که جامعه امریکایی را گرفتار وضعیت کنونی کرده است؛

۲. زیرساختها که همگان از آن استفاده می کنند، فرسوده و خرج بازسازی آنها به کنار، خرج مرمت آنها نیز سنگین است. اقلیت ثروتمند به جای آنکه خرج بازسازی این زیر ساختها را پردازد، برای خود، زیر ساختهای ویژه ساخته است:

۳. اقلیت مالی و نخبگان سیاسی برای خود وسائط نقلیه خاص، تجهیزات بیمارستانی و بهداشتی خاص، تأسیسات آموزش و پرورش و پرورش خاص ایجاد کرده است. این نخبگان، سوار قطار و اتوبوس نمی شوند. فرزندان خود را به مدارس خصوصی می فرستند. پزشکان و درمانگاه ها و بیمارستان های خاص خود را دارند. اینان با جامعه امریکایی بریده اند. حتی محلهای مسکونی خود را با دیوار محصور کرده اند:

۴. نه تنها خانه های خود را از خانه های مردم جدا کرده اند، بلکه بناهای دولتی و غیر آن که محل کار افراد این اقلیت هستند، با شکوه و از بقیه جدا هستند. حتی موزه ها و ورزشگاه ها و تفریح گاه ها که مورد مراجعه این اقلیت هستند، جز آنها هستند که عامه مردم به آنها مراجعه می کنند؛

۵. دو طبقه هستند که نسبت به یکدیگر فعال هستند اما عمل این بر آن تحت مهار سخت است: ثروتمندان که در جماعت های مهار شده حاضر می شوند و بر همه بنیادهای عمومی و خصوصی نظارت دارند و مقرراتی که این بنیادها باید از آنها پیروی کنند را تحمیل می کنند و آنها که زندگی قسطی می کنند و به نظام بانکی و مؤسسات اولی ها مقروض دائمی هستند و تقریباً هیچ

چیز ندارند. اولی‌ها دستیارانی دارند که فن‌سالاران و دیوان‌سالاران و پادوها هستند. اینان رابط اولی‌ها و دومی‌ها هستند و مأموریت آنها تأمین منافع اولی‌ها است؛

۶. کارتل‌ها و انحصارها که اقلیت ثروتمند بدانها، ثروتهای متعلق به همگان را از آن خود می‌کنند، به این اقلیت امکان داده‌اند که وسائل ارتباط جمعی را از آن خود کنند: گوگل در انحصار نزدیک به کامل آنها است. فیس بوک در انحصار نزدیک به کامل آنها است. مطبوعات و رادیو - تلویزیون در انحصار نزدیک به کامل آنها است. کارتل خدمات بهداشتی از آن آنها است. نظام بانکی متعلق به آنها است. دفاع ملی هم در ید کارتلی است که متعلق به آنها است. امنیت ملی هم در ید کارتل متعلق به آنها است. آموزش عالی نیز در اختیار کارتل متعلق به آنها است. مؤسسات اعطای وامهای دانشجویی نیز متعلق به آنها است. بدین‌سان، هر مؤسسه و بنیاد که نقش کلیدی دارد توسط کارتل یا انحصارات نزدیک به کامل مهار می‌شود و بکار آن اقلیت در بهره‌کشی از ملت می‌آید؛

۷. اقلیت «نخبه» حداکثر خشونت را از طریق قوای سرکوبگر دولت در سرکوب کردن و به حاشیه راندن و یا نابود کردن هر جنبش مخالفی بکار می‌برد. دو نظام حقوقی وجود دارد. یکی برای اقلیت نخبه‌ها (اگر ۱۰ میلیارد دلار به جیب بزنند و لو بروند، ۱۰ میلیون جریمه می‌پردازند و بخاطر تقلب نیز تحت پی‌گرد قرار نمی‌گیرند زیرا با استفاده از کاستی‌ها و تبعیض‌های موجود در نظام حقوقی، مانع از آن می‌شوند که تقلب به حساب شخص نوشته شود). اما نظام حقوقی دوم برای همه دیگر مردم است که از حمایتی و امتیازی برخوردار نیستند: ۱۰ سال زندان برای داشتن مواد مخدر اندک، دستگیر شدن بخاطر داشتن پول در خودرو و متهم شدن که چون پول در خودرو خود داری پس کار تو خرید و فروش مواد مخدر است. چون سیاه هستی، چون مسلمان هستی، چون آسیایی هستی، مجرمی و...؛

۸. بنیادهای دولتی که بسود اقلیت نخبه و به زیان همه دیگر مردمان می چرخد با قدرت نامحدود برای اخذ مالیات و عوارض و جریمه و... از مردم عادی. اگر هم کسی از این مردم دیر پرداخت کند، جریمه می شود. یک دستگاه اداری منحط که کاری جز در مهار اقلیت نخبه نگاهداشتن ملت نمی کند.

۹. البته دیوان سالاران و فن سالارن حقوق و مزایای بالا دریافت می کنند و خود را نسبت به آن اقلیت، فرمانبر و نسبت به عموم مردم فرمانروا می انگارند.

ایران امروز را که با این شاخص ها بسنجیم، می بینیم، در میان کشورهای درجه سوم، بسا در شمار بدترین ها است. الا این که براین شاخص های ۹ گانه، دو شاخص که بسا مهم ترین شاخص ها هستند را - که از قلم افتاده اند- باید افزود:

۱۰. در نظام سرمایه سالاری جهانی، اقلیت هایی که سالاریها را اداره می کنند، در سطح جهان، شبکه ای را تشکیل می دهند که تمامی سازشها و ستیزها در محدوده این شبکه انجام می گیرند. اگر این شبکه وجود نداشت، در محدوده هر کشور، اقلیتی که بتواند بر اکثریت بزرگ سلطه بجوید، پدید نمی آمد. در حقیقت، این شبکه است که بر پایه روابط قوا میان کشورها، برپا است و روابط قوا در هر کشور را میان اقلیت صاحب همه چیز و اکثریت فاقد همه چیز، بسود اقلیت، محکم برقرار می کند. افزون براین،

۱۱. اقلیت های حاکم در کشورهای زیر سلطه از طریق صادر کردن نیروهای محرکه است که با اقلیت ها در کشورهای برخوردار از موقعیت مسلط، رابطه برقرار می کنند و از حمایت شبکه جهانی برخوردار می شوند. اقلیت های حاکم بر کشورهای دارای موقعیت مسلط، بخشی از نیروهای محرکه را در فعل پذیر نگاه داشتن اکثریت بزرگ بکار می برند. از این رو، ترس از هم پاشیدن نظام جهانی و از دست رفتن موقعیت مسلط را در اکثریت القاء

می‌کند. این ترس و ترسهای دیگر مجموعه‌ای را پدید می‌آورند که بخاطر غفلت اکثریت بزرگ از استقلال بمثابه جفت آزادی، فعل پذیرش نگاه می‌دارند.

*** این واقعیت که کشورهای مسلط دارند درجه سوم می‌شوند و راهکار ایران و کشورهای چو ایران:**

نخست بدانیم که تقسیم جامعه‌ها به یک اقلیت باچیز و یک اکثریت بی چیز، امر واقع مستمر است. ارسطو، فیلسوف یونان دوران باستان، برای آن، توجیه نیز ساخته بود: در جامعه‌ها دو اقلیت و یا اکثریت وجود دارند که هر یک داشته‌ای برای جامعه دارند. یک اقلیت ثروتمند است و این داشته را برای جامعه دارد. یک اقلیت نجبا و اشراف هستند که داشته نجابت به او اجازه می‌دهد جامعه را خوب اداره کند و یک اکثریت بزرگ که آن دو داشته را ندارد اما آزادی دارد. این آزادی به او امکان می‌دهد به استخدام ثروتمندان درآید و از شایسته‌ترین نجیبان اطاعت کند (قانون‌گزار عادل = ولایت فقیه). خود او ناگزیر شد بپذیرد که آن دو اقلیت یک اقلیت هستند و باز خود او گفته است که منطق صوری را برای آن ساخته است که اقلیت، اکثریت بزرگ را اداره کند و از او بهره‌کشی کند. اما چرا جامعه‌ها باید چنین باشند؟ پاسخ او به این پرسش این بود که طبیعت نخبه‌ها را برای فرمان دادن و اکثریت بزرگ که عوام هستند را برای فرمانبری خلق کرده است!

بدیهی است نظر او نقد شد و هنوز نیز نقد می‌شود. در حقیقت، از باستان تا امروز، راه کارهای بسیار برای تغییر ساختار نظام‌های اجتماعی پیشنهاد شده اند. شماری از آنها بعمل نیز در آمده‌اند. باوجود این، امروز، جامعه‌هایی چون جامعه امریکا در مقام مسلط و جامعه‌هایی چون جامعه ایران در موقع زیر سلطه، گرفتار اقلیت منحط و منحط‌گردان هستند. نیک که در راه کارهای ناکام بنگریم، کاستی مهمی را در آنها می‌یابیم:

۱. در واقعیتی که جامعه‌ها هستند که تأمل کنیم، مشاهده می‌کنیم که ارسطو، و از او تا امروز، پیشنهادکنندگان راه‌کار از این مهم غافل بوده‌اند که آزادی جفتی دارد که غفلت از آن، آزادی را میان تهی می‌کند. فیلسوفان معاصر توجه داشته‌اند که مدعای ارسطو در باره آزادی اکثریت، راست نیست. زیرا این آزادی میان تهی است. میان تهی است زیرا اکثریت جز در فروش خود بمثابه نیروی کار و تن دادن به اطاعت از حاکمان، این «آزادی» نمی‌تواند بکاربرد. اما علت میان تهی بودن این آزادی این است که از جفت خود، استقلال، بریده است. نکته تازه و بس مهم این که استقلال واقعیت پیدا می‌کند به در اختیار داشتن امکان‌ها. پس برای این که شهروندان از جفت استقلال و آزادی غافل نشوند و مستقل و آزاد زندگی کنند، امکان‌ها و نیروهای محرکه می‌باید بر میزان عدل در اختیار همگان قرار گیرند. بنابراین، اگر ارسطو نمی‌خواست از استقلال غفلت کند، باید می‌پذیرفت که اقلیت بناحق همه آنچه که به همگان تعلق دارند را به مالکیت خصوصی خود درآورده است. این اقلیت، با این کار و با برقراری رابطه قوا با اکثریت، خود را با وجود داشتن امکان‌ها و نیروهای محرکه، از آزادی، بنابراین، از استقلال محروم کرده است. اکثریت بزرگ چون امکان‌ها و نیروهای محرکه لازم برای برخورداری از استقلال را در اختیار ندارد، آزادی میان تهی پیدا می‌کند که او را در موقعیت برده قرار می‌دهد.

امر مهم دیگر این که چون اولاً خلاء را زور پر می‌کند و ثانیاً اکثریت بزرگ می‌پذیرد که با اقلیت کوچک برابر نیست، در ذهن او، خلاء استقلال، با زور پر می‌شود. این دروغ را باور می‌کند که اگر زورداشته باشد، آزادی نیز دارد و چون آن را ندارد، باید از زورمندان اطاعت کند. این سان به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت، معتاد می‌شود. هر بار هم که جنبش می‌کند، گمان می‌برد، زور از آن همگان شده است.

غافل از این که همگانی شدن بکاربردن زور، درجا، سبب بازسازی اقلیت صاحب همه چیز و اکثریت فاقد همه چیز می شود. بدین خاطر است که خشونت در اشکال گوناگون، از جمله آسیبهای اجتماعی، جامعه ها را فرا می گیرد. بدین قرار، راه کاری که بکار همه جامعه ها می آید، توزیع امکانات و نیروهای محرکه در سطح هر جامعه به ترتیبی است که همگان بتوانند مستقل و آزاد زندگی کنند. آگاه کردن همگان از واقعیت که جفت آزادی زور نیست، زور ضد آزادی است. جفت آزادی، استقلال است. برخورداری از استقلال ایجاب می کند که او خواستار در اختیار همگان قرارگرفتن امکانات و نیروهای محرکه بگردد. بکاربردن قواعد خشونت زدایی نیز ضرور است زیرا ترک اعتیاد قرون، در گرو خشونت زدایی مداوم است. از این جا،

۲. راهکار اول چشم بینا را بروی راه کار دوم می گشاید: این واقعیت که امریکا بمثابه ابر قدرت گرفتار فراگرد انحطاط است را، نیم قرن پیش از این، بنی صدر خاطر نشان اهل خرد و عبرت کرد. بارها در باره آن با مردم ایران صحبت کرد و در این باره بسیار نوشت. امروز، این واقعیت برکسی پوشیده نیست. الا اینکه نیاز اقلیت حاکم بر اکثریت بزرگ در ایران و کشورهای مانند ایران، آن را به امریکا نیازمند نگاه داشته است. انقلاب ایران، اقلیت حاکم وابسته را راند. یعنی ایران از شبکه جهانی که اقلیت های حاکم تشکیل داده اند، خارج شد. اما بازسازان استبداد، با گروگانگیری و جنگ و ... اقلیت حاکم شدند و به عضویت شبکه جهانی درآمدند. با توجه به انحطاط امریکا، راهکار همان بود که پیش از انقلاب، در برنامه جامع شامل بُعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، پیشنهاد شد. خمینی که در فرانسه، به استناد آن برنامه جامع، می گفت برنامه داریم، در ایران، خود و دستیارانش مانع اول اجرای آن شدند. جامعه امروز ایران و هر جامعه دیگری در موقعیت ایران، باید بداند که راهکار، پایان دادن به سلطه اقلیت عضو شبکه جهانی بر کشور است. این

جامعه‌ها با این کار، به جامعه امریکایی که اینک دارد جامعه درجه سوم می شود، کمک می کنند در پایان بخشیدن به سلطه اقلیت منحط بر خود. و بسا دوران ویرانگری سرمایه سالاری نیز به پایان می رسد.

وضعیت سنجی دویست و دهم:

میان دو سنگ آسیا؟

۲۸ تیر ۱۳۹۷ برابر ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۸

روز دوشنبه ۱۶ ژوئیه ۲۰۱۸، برابر ۲۵ تیر ۱۳۹۷، در هلسینکی، ترامپ و پوتین دیدار کردند. در توصیف این دیدار، روزنامه‌های طراز اول غرب (لوموند و گاردین و نیویورک تایمز که پوتین را در هر حال برنده مذاکره می‌دانند و روش ترامپ را افتضاح آمیز ارزیابی می‌کنند و بوستون گلاب و واشنگتن پست که کار ترامپ را من ستایی و خود را جانشین غرور ملی کردن ارزیابی می‌کند. وال استریت ژورنال که می‌نویسد: وقتی ترامپ می‌گوید اول امریکا، مقصودش این است: اول ترامپ. و حتی فاکس نیوز)، به اتفاق، پوتین را مسلط و ترامپ را تحت سلطه پوتین توصیف کردند. نه تنها رئیس دموکراتها در سنای امریکا که دو سناتور جمهوریخواه نیز ترامپ را ضعیف و سخنان او را در کنفرانس مطبوعاتی خفت‌بار و کاری که یک رئیس جمهوری نباید بکند، شمردند. و پل رایان، رئیس جمهوری‌خواه مجلس نمایندگان، از ترامپ خواست بفهمد که روسیه متحد امریکا نیست و گفت تردید ندارد که روسیه در انتخابات ریاست جمهوری امریکا دخالت کرده است. دان کتس Dan Coats مدیر اطلاعات ملی آمریکا - که ترامپ به این مقام نصبش کرده است - در پاسخ به اظهارات ترامپ گفت: نظر جامعه اطلاعاتی امریکا در باره مداخله سیاسی

روسیه در امریکا روشن بوده است و از این پس نیز در باره این مداخله اطلاع رسانی واقع‌بینانه خواهد کرد.

ترامپ دخالت روسیه در انتخابات امریکا را که بسود خود او انجام گرفته بود، محکوم نکرد. در عوض، اف.بی.آی و سازمان اطلاعات امریکا، سیا، را سرزنش کرد. او گفت سیا به او در این باره گزارش کرده است اما من هیچ دلیلی برای باور کردن آن نداشتم. بدین‌سان، او قول پوتین را تصدیق و قول اف.بی.آی و سیا را تکذیب کرد. بیشتر از آن، قوه قضایی امریکا را هم به سخره گرفت. اتحادیه اروپا را دشمن امریکا خواند و روسیه و چین را هم «بنوعی» دشمن امریکا خواند. با توجه به اینکه مسلمانان را هم دشمن امریکا خوانده بود، بنابراین، بخاطر منزوی نشان دادن و منزوی کردن امریکا، مورد سرزنش شدید قرار گرفت. سناتور مک کین، جمهوری‌خواه، ترامپ را بدین‌خاطر که از منافع امریکا دفاع نکرده است، ضعیف و کار او را «خطایی تراژیک» توصیف کرد. دیگران، این صفتها را به ترامپ دادند: خفت‌بار، بریده از واقعیت، انزجارآور، زشت‌کاری و وحشتناک، ناوطن پرستانه، یک شرمساری ملی و ضعیف و خطرناک و خائن و... و در بازگشت به امریکا، ترامپ که خود را با طوفان انتقادات روبرو دید، ناگزیر شد بگوید می‌خواسته است بگوید دلیلی در باور نکردن به گزارشهای دستگاههای اطلاعاتی امریکا ندارد. غافل از اینکه این جمله تناقض‌آمیز، بنابراین دروغ است. زیرا این جمله را در پاسخ ادعای مدعی می‌گویند و در آن کنفرانس، مدعی پوتین بود که انکار می‌کرد.

اما واقعیتی که وسائل ارتباط جمعی اروپا و امریکا و نیز مقامات اروپا خاطر نشان می‌کنند، این است: اروپا و امریکا، به اتفاق، روسیه را بخاطر مداخله در اوکراین و ضمیمه کردن شبه جزیره کریمه، مورد تحریمهای اقتصادی قرار دادند و به انزوا در آوردند. اینک، ترامپ سیاست امریکا در قبال روسیه را احمقانه و این سیاست را دلیل بدی روابط دو کشور، تا لحظه دیدار خود با پوتین، ارزیابی می‌کند. افزون بر این، عامل سیاست پوتین که جدایی افکندن میان اروپا و امریکا و متلاشی کردن اتحادیه آتلانتیک است می‌شود. نتیجه این است که

رشته‌ها پنبه می‌شود، سهل است، پوتین دست بالا را نیز پیدا می‌کند. دست بالا را پیدا می‌کند زیرا بنابر سرمقاله لوموند (۱۷ ژوئیه)، هدف پوتین جدا کردن امریکا از متحدانش بود و مک‌مستر، دومین مشاور امنیتی ترامپ به او نسبت به این هدف پوتین هشدار داده بود. باوجود این، ترامپ پیش از رفتن به هلسینکی گفت تنها است. بر تصدیق لوموند باید افزود: **در مواردی، ترامپ تنها در برابر روسیه‌ای قرار گرفت که، در آن موارد، با آسیا و اروپا تعامل دارد.**

نوشتند و گفتند که علت ضعف ترامپ، وجود «پرونده اسرار افetzاح‌آمیز» او در دست پوتین است. در کنفرانس مطبوعاتی، در این باره هم از پوتین پرسش شد. گرچه او وجود چنین پرونده‌ای را تکذیب کرد و از روزنامه‌نگاران خواست این دروغ را از سر بدر کنند، اما اگر ترامپ خویشتن را در موضع ضعف قرار نمی‌داد، این پرسش از ذهن پرسش‌کننده نیز خطور نمی‌کرد. بدین‌سان، وقتی رئیس‌جمهوری «تنها ابر قدرت» جهان، در گفتگو، تحت سلطه پوتین قرار می‌گیرد، می‌توان فهمید که توافقه‌ها و عدم توافقه‌های احتمالی میان این دو، کدام‌ها هستند:

*** عوامل تعیین‌کننده توافقه‌ها و عدم توافقه‌ها:**

در سخنان ترامپ و پوتین که تأمل کنیم، می‌بینیم در مواردی که پای قدرت‌های رقیب (اروپا و چین) به میان نیستند، توافق دو طرف نمایان‌تر است:

- در مورد امنیت اسرائیل و وضعیت در سوریه با توجه به این‌که سیاست اروپا با سیاست امریکا همسو است، پوتین از لزوم همکاری سخن می‌گوید و ترامپ برای «ایران» شاخ و شانه می‌کشد: ما که داعش را از میان برداشتیم، نمی‌گذاریم ایران از موقعیت سوء استفاده کند. طرفه اینکه پیش از روسها، «ایران» در سوریه حضور داشت و منتقدان سیاست روسیه می‌گویند (علی‌خرم، نماینده سابق رژیم در سازمان ملل و سفیر سابق در لیبی و چین): «ما نگاه به شرق را

بارها امتحان کرده ایم. روسیه هر جایی که خواسته است مشکلاتش را با غرب حل کند از ایران استفاده کرده است. این کشور هیچ وقت قابل اعتماد نبوده است، مثال‌های فراوانی وجود دارد. آخرین آن مربوط به سوریه است. ایران از روسیه برای حضور نظامی در سوریه دعوت و لابی کرد، به روسیه پایگاه داد، اجازه استفاده از فضای ایران برای ارسال موشک به سوریه را داد حالا که روسیه در سوریه بر کار سوار شده است، حرف خروج ایران از سوریه را مطرح می‌کند.» (دیپلماسی ایرانی، ۲۵ تیر ماه ۹۷).

بدین قرار، معامله بر سر سوریه، میان روسیه و آمریکا محتمل است و این احتمال قوی است. این معامله اگر سر بگیرد، به زیان ایران سر می‌گیرد. چرا که در مورد سوریه، این «ایران» است که تنها است. دورتر خواهیم دید که هم ولایتی، فرستاده خامنه‌ای به مسکو و هم «نماینده» مجلسی که از روسیه قدر دانی کرد. روسیه، بدین خاطر که نمی‌گذارد ایرانیان از گرسنگی بمیرند (دریافت نفت در ازای مواد غذایی!) و هم خامنه‌ای این ضعف مفرط را اظهار کرده‌اند.

• در مورد قرارداد وین (برجام)، وضعیت دیگر است: چین و اروپا نمی‌خواهند تابع آمریکا شوند. اروپا و ژاپن نیز قرارداد مبادله آزاد کالاها و خدمات را امضاء کردند و گفتند این کار را کردند تا که ترامپ درس بگیرد. بنابراین، هرگاه روسیه بخواهد با آمریکا معامله کند، از شرق و غرب خود تحت فشار قرار می‌گیرد. بخصوص که با اروپا در حال تعامل برای خنثی کردن تحریمهای آمریکا تا حد ممکن است:

لوموند (۱۶ ژوئیه ۲۰۱۸)، گزارشی را زیر عنوان «اروپایی‌ها تقاضای آمریکا را برای منزوی کردن ایران رد کردند»، انتشار داده است. نکات عمده این گزارش اینها هستند:

۱. فدریکا موگرینی، مسئول سیاست خارجی اروپا اعلان کرد که وزیران خارجه ۲۸ کشور عضو اتحادیه اروپا، بر سر «ابزار حقوقی» برای حمایت از کارفرمایی‌های اروپایی که در ایران عمل می‌کنند، در برابر مجازاتهای

امریکا، توافق کردند. در این روز، اروپاییان تقاضای امریکا را برای منزوی کردن اقتصادی ایران رد کردند. ما تمامی تدابیر لازم را برای آنکه ایران بتواند از تمامی امکانات اقتصادی در پی لغو تحریمها، استفاده کند، سنجیده‌ایم.

این «ابزار حقوقی» که قانون بلوکه کردن تحریمهای امریکا برضد ایران است، در ۶ اوت ۲۰۱۸ که مرحله اول تحریمهای امریکا عملی می‌شود، به اجرا گذاشته می‌شود. مرحله دوم تحریمها، در ۴ نوامبر، روز انتخابات میان دوره‌ای کنگره امریکا به اجرا گذاشته خواهند شد. از سال ۱۹۹۶ بدین سو، عدم رعایت تحریمها که امریکا برضد کشوری وضع می‌کند، بنابر اصل «قابل اجرا در جهان»، هر فرد و یا شرکت غیر امریکایی را قابل مجازات از سوی امریکا می‌گرداند. بدین خاطر است که شرکت توتال تصمیم گرفت از ایران خارج شود. امریکا تقاضای اروپا را برای معاف کردن شرکتهای اروپایی از مجازات بخاطر معامله با ایران، رد کرد.

۲. با وجود این، موگرینی می‌پذیرد که عمل به قانون بلوکه کردن تحریمهای امریکا، مشکل است. زیرا وزنه اقتصاد امریکا در اقتصاد جهان نادیده‌گرفتنی نیست. من در موقعیتی نیستم که بگویم آیا کوششهای ما کفایت می‌کنند اما هر کار در توان داریم را برای جلوگیری از مرگ توافق اتمی با ایران، خواهیم کرد. زیرا پی‌آمدهای مرگ این توافق برای همه فاجعه بار خواهد بود.

لودریان، وزیر خارجه فرانسه، نیز گفت: «ضرور است همه کار بکنیم تا که ایران بتواند نفت خود را بفروشد. **اتحادیه اروپا و چین و روسیه در جستجوی سازوکاری مالی هستند که صدور نفت ایران را تضمین کند.**»

بنابر داده‌های اتحادیه اروپا، بخش نفت ایران، در سال ۲۰۱۷، ۵۰ میلیارد دلار درآمد از آن ایران کرده است. صادرات گاز ایران ناچیز است. در سال ۲۰۱۷، ایران ده میلیارد مترمکعب گاز صادر کرده است. اروپا ۲۰ درصد از نفت صادره ایران را می‌خرد. کمیسر اروپایی انرژی بر روی سازوکاری کار می‌کند که به اروپا امکان دهد به خرید نفت ایران ادامه دهد. پولی که در معامله

نفت بکار می‌رود، نه دلار که یورو است. مبادلات پولی میان بانک مرکزی اروپا و بانک مرکزی ایران انجام می‌گیرد.

بدین‌سان، در همان روز دیدار ترامپ با پوتین، اروپا اعلان می‌کند که تقاضای ترامپ را برای به انزوای اقتصادی درآوردن ایران رد می‌کند و می‌گوید به اتفاق روسیه و چین درکار ایجاد سازوکاری است که تحریم‌های امریکا را بلوکه کند. گرچه موگرینی می‌گوید کار مشکل است، اما رفتار اروپا دست پوتین را پر می‌کند. بدین خاطر، موضع او، در آنچه به توافق وین مربوط می‌شود، روشن و صریح است: توافق وین توافق خوبی است و من نگرانی خود را بخاطر خروج امریکا از آن به او اظهار کردم. در برابر، ترامپ به این بسنده می‌کند که «باید جلو بلندپروازیه‌های اتمی ایران را گرفت». پس از کنفرانس مطبوعاتی مشترک، ترامپ گفته است: توافق اتمی وین برای روسیه و کشورهای خوب است که با ایران تجارت دارند، برای امریکا، در نتیجه برای بقیه دنیا بد است! بدین‌سان، معامله امریکا و روسیه بر سر توافق وین، بخلاف معامله بر سر سوریه، مشکل است. باوجود این،

• **توافق بر سر مناطق نفوذ:** با توجه به ضعیف شدن امریکا، حتی در خاورمیانه که تا جنگ در سوریه، قلمرو نفوذ و سلطه امریکا بود و اجازه نمی‌داد روسیه، وقتی هم یکی از دو ابر قدرت دنیا بشمار بود، جاپایی برای خود ایجاد کند، اینک ناگزیر است برای روسها منطقه نفوذ بشناسد. نگرانی اروپاییان (لوموند ۱۷ ژوئیه) اینست که ترامپ با نادیده گرفتن «متحد تاریخی خود»، یعنی اروپا، در باره اروپای شرقی نیز با روسیه معامله کند.

بدین‌سان، خود را در روابط قوای منطقه‌ای و بین‌المللی زندانی کردن، ایران را در ضعیف‌ترین موقعیت قرار داده‌است و در دو معامله مهم، یکی بر سر سوریه و دیگری بر سر قرارداد وین، بازنده است. با وجود وضوح روابط قوا، رژیم

ولایت مطلقه فقیه کدام راه کار را در پیش می گیرد؟ تن به گفتگو با حکومت ترامپ می دهد؟

*** علامتهای ضعفی که خامنه‌ای و دیگران نشان می دهند و امکان و احتمال گفتگو با حکومت ترامپ:**

• در ۲۵ تیر، یک روز پیش از گفتگوهای پوتین - ترامپ، خامنه‌ای روحانی و وزیران او را نزد خود خواند. اعتماد خود را به حکومت روحانی اظهار کرد و در آنچه به سیاست خارجی مربوط می شود، گفت: «البته طرف‌های اروپایی موظفند تضمین‌های لازم را در خصوص برجام بدهند اما نباید اقتصاد کشور را به این موضوع گره زده و معطل آن شود». او بر «لزوم گسترش روزافزون دیپلماسی و ارتباطات خارجی»، تأکید کرد و افزود: «به جز موارد معدودی همچون امریکا، روابط کشور با شرق و غرب باید هر چه بیشتر تقویت شود و تحرک عملیاتی و هدفمند دیپلماسی افزایش یابد».

غافل از اینکه نفس تشکیل هیأت وزیران به اتفاق رئیس جمهوری در حضور او و سخن گفتن او از ضعف اقتصادی، یعنی این که «ایران»، در روابط قوا، موضعی جز موضع فعل‌پذیر نمی‌تواند اتخاذ کند. این موضع را دیگران، با صراحت بیشتری بازشناخته و، بدان، گفتگو بدون خط قرمز را توجیه کرده‌اند:

• در ۲۲ تیرماه ۹۷، ولایتی که پیام خامنه‌ای و روحانی را برای پوتین برده بود، در آنچه به سوریه مربوط می شود، موضع ضعیف اتخاذ کرد: هر زمان مقامات سوریه و عراق بخواهند، ایران از این دو کشور، خارج می شود. در عوض، از وعده پوتین به سرمایه‌گذاری در ایران، تا مبلغ ۵۰ میلیارد دلار سخن گفت. سخن او حتی اگر هم مقام روسی نمی‌گفت نمی‌تواند سخنان او را تصدیق کند، بخاطر وجود تناقض‌ها در آن، دروغ بود. از جمله این تناقض که وقتی ترامپ تهدید می کند که فروش نفت ایران را به صفر خواهد رساند، مسئله اول، تضمین فروش نفت ایران و نه جانشین شرکتهای اروپایی شدن در سرمایه

گذاری در بهره برداری از منابع نفت و گاز ایران است. اگر ایران نتواند نفتی را که هم اکنون استخراج می‌کند، صادر کند، سرمایه‌گذاری جدید در نفت، یعنی زیان را چند برابر کردن. البته بعد معلوم شد، احتمالاً روسها وعده داده‌اند در ازای دریافت نفت، مواد غذایی به ایران بدهند.

در این باره، اطلاعی بدست آورده‌ایم که قول کمیسر اقتصادی اروپا است حاکی از این که کار ایران می‌تواند به همان سختی شود که کار عراق بعد از شکست صدام از قوای امریکا و متحدانش شد: منحصر شدن فروش نفت در ازای غذا و دارو.

- اما خرم در همان مصاحبه با دیپلماسی ایرانی، توضیح می‌دهد: دیپلماسی وقتی کارآیی دارد که خط قرمزی درکار نباشد. خط قرمزهای رژیم از جمله گفتگو بر سر موشک و برنامه اتمی برای برآوردن خواست ترامپ هستند.
- به دنبال «وزیر» بهداشت که نسبت به سخت و سخت‌تر شدن وضعیت اقتصادی کشور هشدار داد، خادمی، «نماینده» مجلس (۲۵ تیر ۹۷) و عضو کمیسیون انرژی، گفت: «در حال حاضر وضعیت ما به گونه‌ای است که باید بین بد و بدتر یکی را انتخاب کنیم، باید بین اینکه نفت به روسیه بدهیم و در قبال آن مواد روزانه‌مان را تامین کنیم و یا اینکه اصلاً نتوانیم مواد اولیه مورد نیازمان را هم تامین کنیم، یکی را انتخاب کنیم. در شرایطی که به ما اجازه نمی‌دهند نفت بفروشیم و کالای مورد نیازمان را وارد کنیم، ممنون روسیه هم هستیم که به ما کالا می‌دهد تا از گرسنگی نمیریم».

بدین قرار، وضعیت، وضعیت از گرسنگی مردن یا نمردن است. ضعفی تا این حد شدید که اظهار نیز می‌شود، ایران را در موقعیت فعال قرار نمی‌دهد در موقعیت فعل پذیر قرار می‌دهد. آیا در این موقعیت، گفتگو از موضع ضعف اجتناب‌ناپذیر است؟ آیا یکبار دیگر رژیم «نرمش قهرمانانه» را رویه می‌کند؟

• **خامنه‌ای جواز گفتگو را صادر کرده و روحانی و ظریف را هم مأمور مذاکره کرده است:** سخنان او در باره شرق و غرب (غیر از مورد امریکا) بر لزوم گفتگو صریح هستند. بنابر اطلاع واصل، اجازه گفتگو با پادرمیانی با امریکا را نیز داده است. روحانی به سوییس و اتریش سفر کرد. در آن سفر، او تهدید نیز کرد که اگر صدور نفت ایران به صفر برسد، دیگران نیز نمی‌توانند نفت صادر کنند. سوییس حافظ منافع امریکا در ایران است و چند نوبت نیز واسطه گفتگو بوده است. یکبار نیز، سفیر سوییس و صادق خرازی پیشنهادی را تهیه کردند و به تصویب خامنه‌ای و خاتمی رساندند و حکومت سوییس آن را برای وزارت خارجه امریکا فرستاد. اما رییس جمهوری وقت امریکا، بوش (پسر)، به آن اعتنایی نکرد. مراجعه خامنه‌ای و روحانی به پوتین نیز او را در موقع واسطه قرار می‌دهد. بخصوص که حکومتش به اتفاق اروپا و چین در کار ایجاد سازوکار برای بلوکه کردن تحریمهای امریکا است. بنابراین، دو مجرای گفتگوی غیر مستقیم باز است.

*** راه کار، بیرون آمدن از روابط قوا، آنهم از موضع ضعف و انفعال است:**

۱. خواه گفتگو در حال انجام باشد و یا انجام بگیرد و خواه انجام نگیرد، ایران در وضعیتی نیست که ضعیف و ضعیف‌تر نشود و به تعهدهای جدید گردن نگذارد.

ترامپ گفته است: «اگر ببینید در ایران چه خبر است. دارد از هم می‌پاشد و در همه شهرهایشان شورش شده است. تورم دارد به سقف می‌رسد». اما حقیقت این است که جنبش اعتراضی سیاسی در دیماه، انجام شد. بعد از خروج امریکا از توافق وین، جنبش سیاسی کشوری جای خود را به جنبش در این و آن شهر در مضیقه آب سپرده است. به سخن دیگر، سیاست ترامپ هم عامل بازدارنده جنبش است و هم کار انتقال فشار اقتصادی به مردم را برای رژیم

ولایت مطلقه فقیه بسیار آسان می‌کند. بنابراین، پیش و پس از تن دادن رژیم به تعهدهای جدید، بهای کمرشکن را مردم ایران خواهند پرداخت. از این رو،

۲. هرگاه ایران نخواهد بهای کمرشکن را بپردازد، راه کار، بیرون آمدن از روابط قوا است. یکبار دیگر، باید خاطر نشان کرد که راهکار، اصل قرارداد موازنه عدمی در سیاست خارجی است. این واقعیت را بطور مستمر خاطر نشان کرده ایم و باز خاطر نشان می‌کنیم:

۲/۱. ایران باید استقلال خویش را بازیابد یعنی امکانات و نیروهای محرکه‌ای را بازیابد که امکان می‌دهند از روابط قوا، در سطح منطقه و سطح جهان خارج شود. بدون بازیافتن استقلال، آزادی در ضد خود که زورگفتن و زورشنیدن است، ناچیز می‌شود. این بازیافتن ممکن می‌شود وقتی:

۲/۲. شهروندان ایران از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق خود بعنوان جامعه جهانی برخوردار شوند و طبیعت سرزمین آنها حقوقش را بیابد. دو حق استقلال و آزادی که از یکدیگر جدایی ناپذیرند، در همه حقوق پنج‌گانه مشترک هستند. اما استقلال، عمل به حقوق و توانایی را که حاصل می‌شود از برخورداری از امکانات و نیروهای محرکه ایجاب می‌کند. هرگاه ایرانیان از استقلال و آزادی، بنابراین از حقوق پنج‌گانه برخوردار شوند، در سطح جهان، جامعه الگو می‌گردند. بدیهی است غیر قابل تحریم می‌شوند. کسی چون ترامپ کجا می‌تواند چنین جامعه‌ای را تحریم کند؟ بدین قرار،

۲/۳. راهکار، جامعه حقوق‌مندان گشتن و جانشین کردن دولت قدرتمدار و زور محور با دولت حقوق‌مدار و کارگزار و خدمت‌گزار جامعه حقوق‌مندان است.

۲/۴. اینک که اسناد اتمی ایران در ید اسراییل است، پوشاندن «برنامه اتمی» از مردم ایران، جز این نمی‌گوید که نیاز رژیم به بحران، نیازی حیاتی است و از اینکه مردم ایران می‌باید بهای کمرشکن بحران را بپردازند، باک ندارد. اگر نه، تنظیم چند سیاست، سیاست جمعیتی و سیاست اقتصادی با هدف

باز یافتن اقتصاد تولید محور و سیاست انرژی و سیاست خارجی منطبق با حقوق پنج گانه، کار اول دولت می شد. منابعی که انرژی از آنها تحصیل می شود، تعیین و بر وفق اقتصاد انرژی، تدابیری که باید به اجرا گذاشته شوند، سنجیده می شدند. بدین سان، شفافیت جای گزین ابهام کنونی می شود و تحریم و منزوی کردن و به چپاول بردن نیروهای محرکه، ناممکن می شوند. جریان سیل آسای استعدادها به خارج از کشور متوقف می گردد و فرزندان این سرزمین، توان خویش را در ساختن ایران مستقل و آزاد بکار می برند.

برخواننده است که **برنامه عمل** را در سایت انقلاب اسلامی در هجرت و یا سایت بنی صدر بخواند.

وضعیت سنجی دویست و یازدهم :

وقتی توپخانه های سنگین زبانی بکار میافتند؟!

۰۴ مرداد ۱۳۹۷ برابر ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۸

* در چرایی تهدید روحانی و تهدید متقابل ترامپ:

■ نخست پمپئو، وزیر خارجه ترامپ بود که تهدید کرد (یک شنبه ۲۲ ژوئیه ۲۰۱۸، در اجتماع «ایرانیان» = یهودیان پولدار و عناصر سر سپرده). ترکیب اجتماع «ایرانیان» می گوید و به فریاد آن دموکراسی که امریکا برای ایران می خواهد، از چه قماش است. از قماشی است که، در آن، تنها دست نشاندگان امریکا مجاز خواهند بود ایران را اداره کنند. چرا که در امریکا نیز، ایرانیان مقیم امریکا آزادی حضور در اجتماعی را ندارند که وزیر خارجه امریکا در باره سیاست امریکا در مورد کشورشان سخن می گوید. دعوت شدگان نیز حق پرسش «نامطلوب» را ندارند.

و سپس روحانی بود که خطاب به ترامپ گفت: با دم شیر بازی مکن! صلح با ایران مادر صلح ها و جنگ با ایران مادر جنگها است. تنگه هرمر یکی از تنگه هایی است که ما در اختیار داریم.

سخنان روحانی تهدید با هدف منصرف کردن ترامپ و حکومت او از «به صفر رساندن صدور نفت ایران» بود. پس از آن، او امریکا را تهدید به واکنش کرد و گفت: ایران خواهان زندگی در صلح است. اما چرا ترامپ بدان شدت به او پاسخ داد؟ نخست تهدید ترامپ را بخوانیم:

■ دیگر هرگز امریکا را تهدید نکنید وگرنه گرفتار پیآمدهایی می شوید که کمتر کشوری در طول تاریخ، گرفتارشان شده است. ما دیگر آن کشوری نیستیم که لغوگویی های شما، در بردارنده تهدید به خشونت و مرگ را تحمل کند. مواظب باشید!

این که دو طرف چرا توپخانه سنگین تهدید زبانی را بکار انداخته اند، موضوع این وضعیت سنجی است. اما واکنش بی ربط ترامپ به سخنان روحانی، موضوعی است که روزنامه های مهم غرب، از جمله لوموند، بدان پرداخته اند. پیش از نقل توضیح لوموند خاطر نشان کنیم که واکنش ترامپ بدین خاطر بی ربط است که تهدید روحانی از موضع دفاع بعمل آمده است. اگر صدور نفت ایران به صفر برسد، چنین و چنان خواهیم کرد. واکنش نسبت به تهدید از موضع دفاع، تهدید به نابودی از آن نوع که در طول تاریخ کم دیده شده است، نیست. اما لوموند (۲۴ ژوئیه ۲۰۱۸) در جستجوی دلایل تهدید ترامپ شده است:

• ترامپ می کوشد موضوع را عوض کند. پیش از این، او در مورد کیم جونگ اون نیز همین لحن را بکار برده بود. در مورد ایران هم بطور مرتب می کوشد امید به تغییر رژیم ایران را برانگیزد. ناظران سیاسی بسیاری از خود می پرسند آیا او دارد همان روش را بکار می برد که با کره شمالی بکار برد؟ اما ناظران امریکایی که از نزدیک ترامپ و رفتارهایش را زیر نظر دارند، علت این تهدید شدید را منصرف کردن توجه ها از رفتار بس آشتی جویانه اش با پوتین در کنفرانس هلسینکی و نیز ناکامی از سیاستش در قبال کره شمالی می دانند. آرون داوید میلر، دیپلمات امریکایی پیشین که در حکومت های دموکرات و جمهوریخواه، گفتگوهای دیپلماتیک را تصدی می کرده است، می گوید:

«رفتار احساس حرمان و غم ناشی از فقدان پیشرفت در گفتگوها با کره شمالی و عصبانی از واکنش های منفی نسبت به کنفرانس هلسینکی، ترامپ را بر آن داشته است که دق و دلی خود را سر روحانی خالی کند و توجه عموم را از موضوعی که رویه اش در قبال پوتین و ... است،

منصرف و منحرف کند. تهدید با حروف درشت، جز یک واقعیت را بازگو نمی‌کند و آن این است که امریکا در قبال ایران، فاقد سیاست است.»

• رُب مالی Rob Malley، رییس گروه بحران بین‌المللی، نیز بر این است که تهدیدهای ترامپ جدی گرفته نمی‌شوند. او در حقیقت، می‌خواهد توجه مولر، دادستان مستقل، مأمور رسیدگی قضایی به مداخله روسیه در انتخابات ریاست جمهوری امریکا را از آن منصرف کند.

• در ۲۳ ژوئیه، واشنگتن پست خبر داد که ترامپ، بخاطر بجایی نرسیدن سیاستش در قبال کره شمالی، سخت حرمان زده و غم زده است و در خلوت آترا بروز نیز می‌دهد. ترامپ، در جا، به خبر واکنش نشان داد. آن را « fake news » دروغی که راست جلوه داده می‌شود توصیف کرد و نوشت بسیار خوشحال نیز هست. کار پیش می‌رود و دلیلی ندارد که بخاطر سریع پیش رفتنش عصبانی باشد.

ناظران، این تهدیدهای زبانی را بیهوده‌گویی بچه‌گانه توصیف کرده اند و در واقع نیز چنین است.

اما واکنش روحانی، اعتراف به واقعیتی از کار درآمد: حق با پمپئو است و ما همه از یک قماش هستیم. معاونش نیز از نمایش وحدت خبر داد. در چرایی اتخاذ این لحن از سوی روحانی که نافی «اعتدال و امید» او و گویای از خود بیگانه شدنش در احمدی نژاد و شباهت جویش به خامنه‌ای است، نظرهای گوناگون اظهار شده‌اند:

• روحانی مشی رهبر شدن را در پیش گرفته است و باید اقتدار گرایان رژیم را راضی کند. در این باره، اطلاعاتی نیز دریافت کرده‌ایم که از صحت آن مطمئن نیستیم و آن اینکه اروپاییها پیشنهاد کرده‌اند خامنه‌ای، بعد از کوهلر، از کار کناره جوید و روحانی جای او را بگیرد و یک میانه‌رو واقعی هم رییس

جمهوری بگردد تا جو افکار عمومی در غرب تغییر کند و بتوان به بحران پایان داد.

- با توجه به این واقعیت که قوای اصلی (سپاه و ارتش و نیروهای انتظامی و اقتدارگرایان که مقامهای کلیدی را در اختیار دارند) در اختیار روحانی نیستند، روحانی برای آنکه بحران را خود تصدی کند، صلاح را در این می‌بیند، بجای آنها، خود عمل کند.

- کسانی نیز دو وضعیت، یکی وضعیت کره شمالی و دیگری وضعیت ایران را مقایسه کرده و رد و بدل شدن تهدیدها را زمینه‌سازی برای گفتگوی دو طرف امریکایی و رژیم ولایت مطلقه فقیه، دانسته‌اند.

- کسانی نیز کار روحانی را کاری از روی ناچاری ارزیابی کرده‌اند. اینک که «اعتدال و امید» راه بجایی نبرده است، او چاره‌ای جز هم‌آواز شدن با سخت‌سران رژیم ندارد.

اما دو واقعیت مهم از دید ناظران و ارزیابی‌کنندگان گریخته‌اند:

*** تن ندادن به حل مشکل در درون کشور و با مردم و از طریق**

مردم:

- در سخنان طولانی روحانی، اشاره‌ای به این مهم که مردم ایران تصمیم‌گیرنده اند و مشکل باید در درون و از راه مراجعه به مردم کشور حل شود، نیز نمی‌توان یافت. در عوض، مردم موظف می‌شوند که یک‌پارچه از رژیم ولایت مطلقه فقیه، سازنده و ادامه دهنده بحران اتمی، حمایت کنند. وگرنه، بازیکه دست ترامپ شمرده خواهند شد. راهکاری که در سر دارد و در زبانی گنگ، بر زبان می‌آورد، راه حلی است که با قدرتهای خارجی، از راه جستجوی آن رابطه‌قوایی که رژیم را بر پا نگاه دارد. با وجود این، تهدیدهای او بوضوح می‌گویند که رژیم، خود را در بن‌بست می‌بیند و راهکاری ندارد. چرا که اگر راهکار داشت، بجای تهدید، از آن سخن می‌گفت. امیدوار است که تهدید کردن به

بستن «تنگه‌ها»، واسطه‌ها که اروپایی‌ها و روسها و بسا چینی‌ها و چرانه، عربها، باشند، دست بکار شوند و مانع از آن گردند که امریکا صدور نفت ایران را به صفر برساند. در درون نیز، زور باوران رژیم را با خود یار می‌کند و با توجه به تصدیق و تأیید موضع او توسط خامنه‌ای و سران سپاه، اگرهم این روش بجایی نرسید، روحانی خواهد گفت: ملاحظه می‌فرمایید که این روش جواب نداد! اما تا آن زمان که معلوم شود روش خامنه‌ای و سران سپاه جواب نمی‌دهد، فشار شدید تحریمها را مردم باید تحمل کنند. هم اکنون که مرحله رجز خوانی است، بهای دلار و سکه، نسبت به تهدیدهای زبانی، با گران‌تر شدن واکنش نشان می‌دهد. تورم شدت می‌گیرد. مشکلات آب و ریزگرد و بی‌کاری و فقر و آسیب‌های اجتماعی، راه‌حل نمی‌جویند و تشدید می‌شوند. چرا رژیم بجای تن دادن به رعایت حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی ایرانیان و حقوق طبیعت، خود را در وضعی قرار می‌دهد که مجبور از «نرمش قهرمانانه» دیگری و تسلیم مصیبت‌بار تری به غرب شود؟

زیرا تن دادن به حقوق مردم، تن دادن به انحلال استبداد مطلقه است. اما تن دادن به تسلیم در برابر بیگانه، حفظ رژیم است که اوجب واجبات است. این رویه رژیم تا این زمان، کارآ بوده است، زیرا مردم ایران هم فشارهای سنگینی را که رژیم مدام به آنها منتقل می‌کند، تحمل کرده‌اند و هم به حقوق خویش عمل نکرده و هم از رژیم رعایت آنها را مطالبه نکرده و هم از تن دادن به فشارها، باز نایستاده‌اند. هرگاه مردم ایران دو کار، یکی عمل به حقوق و مطالبه رعایت آنها و دیگری شانه به زیر بار فشارها ندادن را بکنند، راه‌حل داخلی جانشین راه‌حل خارجی می‌شود. مردم ایران باید بدانند فعل‌پذیری روش زندگی کردن نیست، تن دادن به مرگ در ذلت است. بنابراین، مردم کشور می‌توانند آن نکنند که ترامپ انتظار دارد، بلکه آن کنند که با تغییر وضعیت خود، منطقه را به تغییری راه‌بر شوند که این بخش از آسیا را نیز از سلطه امریکا و روس بدر می‌برد.

در حقیقت، راه‌حلی که رژیم پیش رو دارد، هم بسیار کم‌شمار و هم معلوم هستند:

• **راه‌حل گفتگو به روش ترامپ - کیم جونگ اون:** به دنبال مبادله آتش توپخانه زبانی، ترامپ گفت آماده‌ایم با ایران به توافقی واقعی برسیم. اما این راه‌حل، با توجه به خطر به صفر رسیدن صادرات نفت ایران، نمی‌تواند دراز مدت باشد. باید در کم‌ترین زمان به نتیجه برسد. نتیجه نیز از پیش معلوم است: برآورده شدن توقعات ترامپ: تعهد دائمی به تولید نکردن بمب اتمی و ممنوع شدن از داشتن موشک‌های دوربرد و دست و پای خود را از منطقه جمع کردن و قطع کمک و نیز رابطه با سازمان‌هایی که آمریکا و اسرائیل آنها را تروریست می‌خوانند. اما تن دادن به این خواستها، رژیم ولایت مطلقه فقیه را در نظر مردم منطقه و مردم ایران، نماد خفت و ذلت می‌کند. رژیم در موقعیت رژیم کره شمالی نیست و چنین تسلیمی برایش مرگبار است. با این حال، این آسان‌ترین راه‌کار است.

• **راه‌حل مقابله از راه بستن «تنگه‌ها»:** یکی از این تنگه‌ها تنگه هرمز است. بستن آن، فشاری به آمریکا وارد نمی‌کند جز بلحاظ افزایش قیمت‌ها. چرا که آمریکا دارد مازاد تولید پیدا می‌کند. اما به اقتصادهای دیگر خریداران نفت کشورهای واقع در حوزه خلیج فارس، صدمه شدید وارد می‌کند. با توجه به جنگ اقتصادی که آمریکا با اروپا و چین و ژاپن به راه انداخته است، بستن تنگه هرمز ترامپ را راضی یا ناراضی می‌کند؟ اقتصاد نگون بخت ایران چه اندازه توان تحمل بسته شدن تنگه هرمز را دارد؟ سرانجام این راه‌حل چه می‌شود؟ جنگ نظامی به دنبال جنگ اقتصادی؟ یا بازگشتن به میز مذاکره و تن دادن به مطالبات ترامپ؟

• **راه‌حل حفظ قرارداد وین با برخورداری از حداقل صادرات نفت برای زندگی بخور و نمیر:** این راه‌حل در دوره خامنه‌ای - احمدی نژاد تجربه شده است. پایان آن، تن دادن به «نرمش قهرمانانه» بود. در آن دوره ایران روزانه یک میلیون بشکه نفت صادر می‌کرد. چون پیش از برقرار شدن تحریم‌های

شدید، از فروش نفت به قیمت بشکه‌ای ۱۱۶ دلار، ارزش کافی بدست آورده بود و می‌توانست تحریمها را دور بزند، فشاری که رژیم به مردم تحمیل می‌کرد، تا زمانی قابل تحمل بود. از زمانی بعد، تورم ۴۰ درصد شد و فشار طاقت شکن گشت.

• **امید بستن به رأی دادگاه لاهه:** رژیم به دادگاه لاهه شکایت برده‌است و بنابر قول وسائل ارتباط جمعی رژیم، رییس دادگاه به وزیر خارجه امریکا نامه نوشته‌است که تا صدور حکم دادگاه، از هر اقدامی خودداری کنید. پیش از این، بهنگام ملی کردن نفت، انگلستان به همین دادگاه شکایت کرد. مصدق در دادگاه حاضر شد و از حق ایران در ملی کردن صنعت نفت دفاع کرد. دادگاه نیز بسود ایران رأی داد. اما رأی دادگاه سبب نشد که انگلستان از فروش نفت ایران جلوگیری نکند و سپس، انگلیس و امریکا، به دستکاری شاه و زاهدی، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کودتا کنند و حکومت ملی مصدق را ساقط کنند. اگر دادگاه حکم بسود «ایران» بدهد و ترامپ نیز حکم دادگاه را اجرا کند، تازه وضعیت همان می‌شود که اروپا پیشنهاد می‌کند: اجبار در زندگی در محدودیت اقتصادی.

• **راه حل پنجم تن دادن است به انقلابی از درون** (تسلیم شدن به هدفهای بیست‌گانه انقلاب، از جمله ولایت جمهور مردم) و یا انقلابی از بیرون:

*** انقلاب از درون و یا انقلاب از بیرون؟:**

پمپئو، وزیر خارجه امریکا، در جمع دست نشانده‌هایی که غیرتشان به ارباب امریکایی از ارباب بیشتر است، به نفی انقلاب ایران پرداخت وقتی وضعیت امروز را حاصل آن خواند. با این دروغ، نقش امریکا در بازسازی استبداد، از راه طراحی گروگانگیری و برانگیختن صدام به حمله به ایران و تحریمهای مداوم و کودتاها توسط عوامل «ایرانی» را، پوشاند: او نگفت که نخستین کودتا، به نخست‌وزیری رساندن بختیار و قرار و مدار در کنفرانس «سران هفت

کشور ثروتمند جهان» در گوادولوپ، بر حفظ نظام با حمایت از حکومت بختیار گذاشته شد. او نگفت کودتای دوم، توسط بختیار، در شب ۲۲ بهمن انجام گرفت و به شکست انجامید. او نگفت کودتای سوم، کودتای نوژه، باز توسط بختیار انجام گرفت و ناکام شد. او نگفت چراغ سبز به صدام برای حمله به ایران، توسط حکومت امریکا داده شد و باز، این بختیار و اویسی و براون، وزیر خارجه اسبق انگلستان، و چراغ سبز امریکا بودند که به صدام اطمینان دادند که ارتش ایران توانا به مقاومت نیست و با حمله ارتش او، ارتش ایران از پا در می‌آید و تسلیم می‌شود. او نگفت که طرح تجزیه ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه را وزارت دفاع امریکا و نیز اسرائیلی‌ها در همان تاریخ تهیه کرده بودند و هدف حمله نظامی عراق به ایران، تجزیه ایران بود. او نگفت: ارتشبد جم مراجعه و پیشنهاد کرده بود امریکا به کردها پول و اسلحه بدهد تا با رژیم ایران بجنگند و این افسر ارشد «ایرانی» از امریکا خواسته بود خوزستان را تصرف کند و بگذارد روسها نیز شمال ایران را تصرف کنند و بختیار را در خوزستان حکومت ببخشد تا بتدریج، قلمرو آمریش توسعه پیدا کند.

او نگفت، باوجود شکست کودتای شب ۲۲ بهمن، برژنسکی، مشاور امنیتی کارتر، همچنان بر اقدام به کودتا اصرار می‌ورزید. او نگفت اگر کودتای شب ۲۲ بهمن روی نمی‌داد و تحول بدون خشونت انجام می‌شد، انقلاب گرفتار خشونت‌گری نمی‌گشت. او نگفت بدون آن کودتا و ترورهای روزها و شبهای بعد از آن، طرح محرمانه دکتر ابراهیم یزدی امکان اجرا نمی‌یافت و «نهادهای انقلاب» یا ستون پایه‌های جدید استبداد بر ستون پایه‌های موجود افزوده نمی‌شدند. او نگفت اگر گروگانگیری در امریکا طراحى و در ایران اجرا نمی‌شد، کودتاها در درون نظام جدید، روی نمی‌دادند و استبداد وابسته بازسازی نمی‌شد. او نگفت معامله محرمانه جمهوریخواه‌ها بر سر گروگانها با خمینی و دستیاران او (اکتبر سورپرایز)، از عوامل تعیین کننده کودتای خرداد ۶۰ بود. او نگفت که ایجاد و ادامه جنگ در سود انگستان و امریکا و اسرائیل بود و

این دو قدرت و دستیارشان در منطقه، اسباب ایجاد و ادامه‌اش را، از جمله با فروش محرمانه اسلحه به دو طرف (ایران گیت‌ها)، فراهم کردند. او نگفت در طول چهل سال، یک طرف بحرانها امریکا بوده‌است و نقش این قدرت در بازسازی استبداد، واقعیتهایی نیست که بتوان انکارش کرد. او نگفت فرق است میان نقد انقلاب و نفی انقلاب و فرق است میان فرآورده‌های استبداد بازسازی شده با انقلابی که نخستین قربانی بازسازی استبداد شد. **او نگفت ظرف چهل سال، امریکا در کار فاسد کردن ایرانیان سیاسی کار و منحصر کردن بدیل، به بدیل وابسته است و این جنایت بسا مهم‌ترین خدمت امریکا به ادامه حیات استبداد ملاتاریا است که اینک استبداد مافیاهای نظامی- مالی گشته است.**

او نگفت از ژانویه سال جاری مسیحی که ترامپ گفت این آخرین بار است که، برابر قرارداد وین، تعلیق تحریمها را امضاء می‌کند، جنب و جوش وابسته‌ها برای بدیل سازی، از نو، آغاز گرفت. از آنجا که بدیلی از نوکران را نمی‌توان به افکار عمومی امریکا و بقیه جهان قبولاند، نیاز به بدیلی مقبول، در محدوده وابستگی، است. **پس، نخست محدوده است که باید تعیین شود. در حقیقت، سه محدوده بیشتر وجود ندارند: محدوده رژیم ولایت مطلقه فقیه و محدوده وابستگی به امریکا و متحدانش در منطقه (اسرائیل و دولت سعودی و...) و فراخنای استقلال و آزادی، یعنی بیرون از رژیم و درون ایران، بنابراین، مستقل از هر قدرت انیرانی. نفی انقلاب، درجا، فراخنای استقلال و آزادی و بدیل جانبدار نظام اجتماعی باز بر پایه استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی است که حذف می‌کند. بنابراین، دو محدوده بیشتر باقی نمی‌ماند. محدوده درون رژیم که محل فعالیت «اصلاح طلبان» است که آنها هم، نه از راه اتفاق، انقلاب را نفی می‌کنند، از راه مساوی کردنش با خشونت‌گری که متصدی نخستش خود آنها بودند. در محدوده دوم، جز بدیل وابسته نمی‌تواند واقعیت بجوید. نه تنها بدین خاطر که با نفی انقلاب، به رژیم استبدادی و وابسته شاه سابق مشروعیت می‌بخشد، بلکه بدین خاطر نیز که بجای نقد انقلاب**

یعنی یافتن کاستی‌های آن و جبران کاستی‌ها تا که انقلاب به هدفهای خویش برسد و بجای نقد بازسازی استبداد با هدف شناسایی عوامل درون نظام جدید و عوامل بیرون آن که بازسازی را ممکن کردند، دست کم بخشی از عوامل بیرون از نظام جدید را محور بدیل رژیم می‌گرداند و با نفی نقش اول مردم، «انقلاب هدایت شده» را روش منحصر می‌کند. اگر «انقلاب هدایت شده» توسط قدرت سلطه‌گر، در پرده بود، پمپئو آن را از پرده بیرون انداخت.

در حقیقت، نفی‌کنندگان انقلاب، از حل تناقض ناتوان بودند. توضیح اینکه از سویی انقلاب را نفی می‌کردند و مردمی که خودانگیخته انقلاب کردند را مردمی نادان و بی‌شعور و «گله‌گوسفند» توصیف می‌کردند و از سوی دیگر، - در ظاهر- از همان مردم می‌خواستند به عمل برخیزند و به عمر رژیم ولایت مطلقه فقیه پایان ببخشند. این تناقض جز با راهکار «انقلاب هدایت شده» قابل حل نبود. پمپئو چون انقلاب را نفی کرد، چاره نداشت جز نهان را آشکار کند و بگوید:

«بله، حتماً، من همیشه به آن‌هایی که فکر می‌کنند این امر غیرممکن است یا فکر می‌کنند که افق زمانی، قرن‌ها و نه ساعت‌ها، خواهد بود، یادآوری می‌کنم که اوضاع تغییر می‌کند. لحظات تعیین‌کننده‌ای وجود دارند. وقت‌هایی وجود دارند که، در آنها، اموری اتفاق می‌افتد که غیرمنتظره و پیش‌بینی‌نشده هستند. انقلاب ما، یکی از آنها خواهد بود».

بدین‌سان، نوعی از انقلاب مطلوب است و آن «انقلاب ما»، یعنی انقلابی است که توسط امریکا رهبری شود و ایران را بطور کامل به مدار وابستگی بازگرداند. سخنان او در این باره صریح هستند. او جز این نمی‌خواهد که رژیم بطور کامل در مدار وابستگی به امریکا عمل کند. «انقلاب ما» ی او همین است. آیا جز بدین‌خاطر است که این قسمت بسیار مهم از سخنان او را ترجمه‌کنندگان سانسور کردند؟

ایستادگان بر تجربه انقلاب که می‌کوشند با از پیش پا برداشتن موانع - که عمده استبداد بازسازی شده است - ، هدفهای انقلاب را متحقق بگردانند، اینک روشن می‌بینند که تقلای چهل ساله سلطه‌گران برای کشاندن آنها به مدار وابستگی کدام هدف را تعقیب می‌کرده است. اینک می‌بینند که تهدید به حذف در صورت تن ندادن به وابستگی و سیمای «بدیل مقبول» کدام هدف را تعقیب می‌کرده است. اینک می‌بینند چهار دهه ضدیت مثلث زورپرست با عمل کنندگان به دو حق استقلال و آزادی و دیگر حقوق و ایستادگان بر این دو حق و حقوق دیگر، کدام هدف را تعقیب می‌کرده است. زورپرستان «ایرانی» و سلطه‌گران بدین خاطر که جز قدرت را نمی‌بینند، گمان می‌برند یا باید وابسته گشت و یا حذف شد. نمی‌توانند ببینند که آن زندگی که واقعی است، زندگی در استقلال و آزادی است و آن زندگی را ایستادگان بر دو حق استقلال و آزادی و دیگر حقوق می‌کنند و ایران اگر بخواهد بزید، در استقلال و آزادی است که می‌تواند بزید.

وضعیت سنجی دویست و دوازدهم:

ونزوئلا یا کره شمالی؟

* قدر نعمت ندانستن و گرفتار وضعیت امروز شدن؟!*

■ ظریف، گفته است وضعیت امروز اقتصاد می گوید اگر توافق وین انجام نمی گرفت، وضعیت امروز همان زمان پدید می آمد. او مخالفان توافق را سرزنش کرده است که قدر نعمت را ندانستند. بدیهی است که عقل قدرتمدار او، در مدار بسته ای که مدار قدرت است، جز آن یا این را نمی تواند ببیند و نمی بیند. وگرنه نخست از خود می پرسید: او که تعهدنامه را امضاء کرد، چرا از امریکا خواست توافق را امضای قطعی کند؟ مگر نه خود او پذیرفت حکومت امریکا مختار باشد و تحریمها را به حال تعلیق درآورد و هر سه ماه یکبار تمدید کند؟ او نباید می دانست که هر قدرت مسلطی، هر زمان که لازم ببیند، همان کار را می کند که ترامپ کرد؟ او نباید می دانست که در خود رژیم ولایت مطلقه فقیه، دولت واقعی حاکم بر دولت تدارکاتچی می تواند توافق وین را از اعتبار بیاندازد؟

اما پرسشی که او و حکومت، مقدم بر همه، خامنه ای باید بدان پاسخ دهند این است؟ وقتی بنابر انصراف از تولید سلاح هسته ای بود، چرا برای بحرانی که خود آنرا ایجاد کرده اند، راه حل در درون و از راه مراجعه به مردم را برنگزیده اند؟ وقتی کشور اورانیوم ندارد و وقتی برای تولید برق، امکانه های دیگر در اختیار دارد، چرا باید برای حفظ «اعتبار نظام»، ۱۰۵ تعهد بپذیرند و تازه امریکا رییس جمهوری پیدا کند که بگوید آن تعهدها کافی نیستند؟ چرا ظریف از این راهکار سخن نمی گوید؟ زیرا در مدار بسته ای که کلید قفل آن در دست خامنه ای است، البته به این راهکار نمی توان و نباید اندیشید؟

۱- خطاب به سفیران ایران در کشورهای جهان، محسن هاشمی، فرزند علی اکبر هاشمی رفسنجانی - رفسنجانی، یکی از عوامل اصلی ادامه جنگ به مدت ۸ سال و نوشاندن جام زهر شکست در پایان آن و امضای قطعنامه ۵۹۸، بود -، پس از مقایسه وضعیت امروز (جنگ اقتصادی) با وضعیت ۳۰ سال پیش (روزهای پایانی جنگ ۸ ساله)، می‌گوید:

«فشار تحریم‌ها که از نیمه دوم سال افزوده خواهد شد، این شرایط را سخت‌تر خواهد کرد و ما را به این نکته واقف می‌کند که **نجات ایران در گرو تصمیم امسال ما است، تصمیم سختی که سی سال قبل توسط مسئولان کشور گرفته شد و صلیح پایدار، پر فایده و کم هزینه را برای ایران و نظام جمهوری اسلامی به ارمغان آورد.**»

راستی این است که امروز نیز، چون ۳۰ سال پیش، رژیم خود را در بن‌بست قرار داده و باید به تصمیمی که قدرت خارجی می‌گیرد، تن در دهد. او «نجات ایران» - در حقیقت، نجات رژیم ولایت مطلقه فقیه - را در گرو تصمیمی چون تصمیم آن روز می‌بیند. آن روز، ایران به قطعنامه ۵۹۸ که ۵ کشور دارای حق وتو در شورای امنیت تهیه کرده بودند، تسلیم شد. پس امروز نیز باید به تصمیم ترامپ تسلیم شود.

۳۰ سال پیش، رژیم خمینی به تسلیم تن در داد. آن واقعیت که فرزند آن پدر نمی‌گوید این است که خمینی و پدر او و خامنه‌ای باید به مردم ایران توضیح می‌دادند چرا در خرداد ۶۰ کودتا کردند؟ چرا پیشنهاد غیر متعهدا را که شورای عالی دفاع و خمینی پذیرفته بودند، با کودتا و با ممانعت از آمدن هیأت عدم تعهد که حامل موافقت رژیم صدام با آن پیشنهاد و پایان جنگ بود، پیروزی مسلمی را از مردم ایران دزدیدند و جنگ را به مدت ۸ سال ادامه دادند و از آن پس نیز، ایران را در حلقه آتش، تا به امروز، نگاه داشتند؟ **آنها با حکومت تاجر چه رابطه‌ای داشتند که سبب شد آلن کلارک، وزیر دفاع او، در دادگاه ایران گیت انگلیسی بگوید: جنگ در سود انگلستان و غرب بود، اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم؟**

چرا هیچگاه به این پرسش اساسی، اساسی از منظر حیات ملی، پاسخ نداده اند؟ زیرا اگر پاسخ می‌دادند و حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش را می‌پذیرفتند، باید جای خود را به منتخبان واقعی مردم ایران می‌دادند. مردم ایران از بیراهه بازسازی استبداد خیانت و جنایت و فساد پیشه، به راست راه متحقق کردن هدفهای انقلاب باز می‌آمدند. و امروز نیز بحرانی نبود که لازم باشد یکبار دیگر، جام زهر تسلیم را سرکشید. اما مردم ایران نیز به جد توضیح نخواستند و رژیم به بحران سازی ادامه داد و اینک باز باید جام زهر را سرکشد:

*** ترامپ می‌گوید آماده گفتگو بدون شرط با ایران است یعنی ایران از همان راه برو که کره شمالی رفت؟!:**

■ در ۳۰ ژوئیه ۲۰۱۸، در کنفرانس مطبوعاتی مشترک با نخست وزیر ایتالیا، ترامپ گفت:

«البته که حاضریم با آنها ملاقات کنیم. هروقت که بخواهند. نمی‌دانم آنها آماده باشند. هیچ پیش‌شرطی نداریم. هروقت بخواهند. هم برای آنها خوب است، هم دنیا. این کار را از موضع قدرت یا ضعف انجام نمی‌دهم، فکر می‌کنم ملاقات کردن کار مناسبی است.»

■ لوموند (۳۱ ژوئیه) در باره این قول ترامپ، مقاله مفصلی را انتشار داده است. چکیده آن این است که ترامپ همان روش را با ایران بکار می‌برد که با کره شمالی بکار برده بود: رساندن فشار به حداکثر و ناگزیر کردن ایران به تسلیم شدن به شرائط خود.

لوموند توضیح می‌دهد که روحانی همان اقتدار را ندارد که کیم جونگ اون دارد. کره شمالی واسطه ای داشت که کره جنوبی بود و حامی ای چون چین داشت. اما ترامپ اروپا را تحقیر کرده است. از این‌رو، اروپا نمی‌تواند واسطه شود. می‌ماند پوتین. سخنگوی وزارت خارجه ایران نیز می‌گوید: امریکا قابل اعتماد نیست و شرائط گفتگو با حکومتی غیر قابل اعتماد فراهم نیستند.

❖ در همانحال، پاره‌ای از روزنامه‌های عرب زبان (از جمله المستقبل ۳۱ ژوئیه) بر این باورند که برغم تکذیب ایران، از طریق عمان، تماس با امریکا برقرار شده است و بن علوی، وزیرخارجہ عمان بعنوان واسطه به امریکا، سفر کرده است. هرگاه وزیرخارجہ عمان پیام رژیم را رسانده باشد، سخنان ترامپ روشنی کامل پیدا می‌کند. زیرا پاسخی علنی می‌شود به پیامی محرمانه: آماده گفتگو هستیم بدون شرط و از موضع نه قوی و نه ضعیف، از موضع برابر. سه ماه به انتخابات مجلس امریکا بیش نمانده است و نظرسنجی‌ها نیز بسود دموکراتها هستند. بنابراین، صرف یک دیدار بسود جمهوریخواه‌ها است. پمپئو گفته است: «اگر ایران بتواند بپذیرد که وارد توافق هسته‌ای جدیدی شود، دونالد ترامپ آماده است که با این کشور مذاکره کند». وسائل ارتباط جمعی رژیم این سخن را شرط دانسته‌اند. رئیس جمهوری امریکا می‌گوید بدون شرط و وزیرخارجہ‌اش می‌گوید با شرط. اما، ترامپ، در همان دعوت به گفتگو بدون پیش شرط گفته است: تا که آن توافق بد را با توافق خوب جانشین کنیم. تازه سخن پمپئو را می‌توان تخفیف قائل شدن شمرد.

❖ طرفه این که این روزها وسائل ارتباط جمعی رژیم به «فاجعه ونزوئلا» و رسیدن میزان تورم به یک میلیون در صد می‌نویسند. پرداختن به روشی که حکومت چاوز و جانشین او در پیش گرفتند و این فاجعه اقتصادی را بیار آورد. این همان حکومت است که رژیم ستایش‌گرش بود و در کمک به آن، در ونزوئلا، خانه‌سازی می‌کرد و «رئیس جمهور» (احمدی‌نژاد) در مراسم سوگواری چاوز شرکت کرد. پیام این‌گونه نوشته‌ها روشن است: باید میان ونزوئلا شدن و کره‌شمالی شدن یکی را انتخاب کنیم. جام زهر را بنوشیم و «نظام ولایت مطلقه فقیه» را حفظ کنیم چرا که «حفظش اوجب واجبات است»!

اما آیا پیام دلار ۱۱ هزار تومانی نیز همین است و یا ضد این است؟

*** دلار ۱۱ هزار تومانی می گوید باید گفتگو کرد وگرنه ایران ونزوئلا می شود :**

دلار ۱۱ هزار تومان، یعنی بیشتر از سه برابر شدن قیمت آن، ظرف سه ماه، دلیل اقتصادی ندارد. نه شدت تورم و نه کاهش شدید واردات در کار است تا آن را توجیه کند. اما ساختار سیاسی - اقتصاد کشور آن را توجیه می کند:

- وجود ۱۵۰۰۰۰۰ (یک میلیون و پانصد هزار) میلیارد تومان نقدینه و انتشار این شایعه که دولت می خواهد اسکناس چاپ کند.

- دلارگران دو نیاز دولت را بر می آورد: یکی تأمین کسر بودجه و دیگری جمع کردن نقدینه ای که دولت خود، روزمره، به اقتصاد تزریق می کند. بدیهی است اخذ «مالیات» غیر مستقیمی چنین سنگین، تا بخواهی طاقت شکن است.

- توزیع بسیار نابرابر این نقدینه که سبب می شود بخش عمده آن در اختیار مافیاهای نظامی - مالی قرار گیرد.

- در سطح کشور، مناطق بزرگی از مدار توزیع نقدینه و مصرف فرآورده هایی که وارد می شوند، بیرون هستند. تمرکز حجم نقدینه در تهران و چند شهر بزرگ و نیز تمرکز جمعیت و مصرف در این شهرها، خود از عوامل ایجاد کننده فرصتهای رانت خواری هستند.

- بخش مهمی از اقتصاد که خصوصی نیست، از مهار حکومت خارج است. طرفه این که جعفری، «فرمانده» کل سپاه به روحانی طعنه می زند که چرا به متصدیان اقتصاد کشور غضب نمی کند. او می داند که روحانی اگر این توان را داشت، به سرداران سپاه غضب می کرد و اقتصاد را از دست سپاه و مافیاهای نظامی - مالی خارج می کرد. سپاه تنها نیست، «اموال رهبری» و بنیاد مستضعفان و آستان قدس و بازار غیر رسمی پول که عملاً بر نظام بانکی حاکم شده و بانک مرکزی را از اتخاذ سیاست و اجرای آن بمقدار زیاد ناتوان کرده است، نیز هستند.

- نظام بانکی در اقتصاد مصرف و رانت محور است که عمل می کند، بنابراین، هم در ایجاد فرصتهای رانت خواری و هم در رانت خواری شرکت می کند.
- شرکتهای دولتی نیز بدین خاطر که زیان ده هستند و کسری خود را با اخذ وام از نظام بانکی، تأمین می کنند، نقش اندکی در تبدیل پول به سرمایه و نقش مهمی در ایجاد فرصتهای رانت خواری - خود چنین فرصتی هستند - دارند.
- چشم انداز اقتصاد باوجود تشدید تحریمهای امریکا که تاریک است. بنابراین، کاهش درآمد ارزی دولت بعلاوه افزایش قیمتها مساوی می شود با گران شدن دلار و طلا

- مصرف محور بودن اقتصاد که سبب می شود در اختیار دارندگان حجم عظیم نقدینه، فرصتهای رانت خواری ایجاد کنند. در حقیقت، سوداگرها کارشان این است که در اقتصادها، عنصر یا عناصر ضعیف را می یابند و به آن یا آنها حمله می کنند. سوداگران همین کار را با اقتصاد ایران می کنند. بخصوص که ضعف پول ملی نه تنها آشکار است، بلکه روز به روز تشدید می شود.

- و بخش مهمی از دولت (دستگاه ولایت فقیه و ابواب جمعی آن) از مهار دولت خارج و بر آن حاکم است. و این پدیده فرآورده ولایت مطلقه فقیه و آن بخش از دولت است که تابع مستقیم او است. استبدادهای توتالیتر گرفتار این بیماری کشنده می شوند. این امر که فرمانده سپاه به رییس جمهوری تحکم می کند و قیم مردم می شود و می گوید مردم به رییس جمهوری ایران اجازه دیدار با رییس جمهوری امریکا و حتی رؤسای جمهوری آینده امریکا را نمی دهند، یعنی این که حکومت توانا به اجرای توافقی که می کند - حقیقتی که مطهری در باره اجرا نشدن «برجام» برزبان آورد -، نیست و توانا به اتخاذ سیاست و اجرای آن نیز نیست. صدا و سیما و بقیه شبکه تبلیغاتی دولت حاکم بر دولت نیز برضد حکومت تبلیغ می کند.

باوجود این ساختار، دولت نه می تواند نقدینه ایجاد نکند و نه می تواند فرصتهای رانت خواری (از یاد نبریم که رانتهای حداقل ۴۰ درصد و به قولی -

قول توکلی وقتی نامزد ریاست جمهوری بود - ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی رانت است) را از میان بردارد و نه می‌تواند سیاست اقتصادی به معنای تحول اساسی اقتصاد مصرف و رانت محور به اقتصاد تولید محور را اتخاذ و اجرا کند. بنابراین، محکوم به سرنوشت ونزوئلا با شدتی بسیار کمتر و تحت دو فشار شدید است:

*** دو فشار شدید، یکی در جهت مذاکره کردن و دیگری در جهت مذاکره نکردن با ترامپ:**

۱. فشار شدید در جهت مذاکره کردن با امریکا: ساختار اقتصاد ایران توأم با فقر گسترده - خط فقر هر خانوار ۵ میلیون تومان - و بی‌کاری روزافزون عامل فشار عظیم به حکومت است برای ورود در گفتگو و نوشیدن جام زهر دیگر به شرحی است که از قول محسن هاشمی آمد. غیر از محسن هاشمی، ۱/۱. ناطق نوری نیز گفته است: نباید مذاکره با امریکا را رد کرد تا نگویند ایران به دنبال جنگ و خشونت است. ذوق زده هم نشویم، پیشنهاد ترامپ در شورای امنیت ملی بررسی شود؛

۱/۲. روزنامه جمهوری اسلامی نیز بر همین نظر است و به صدا و سیما اعتراض می‌کند که چرا بر ضد حکومت روحانی تبلیغ می‌کند.

۱/۳. وزیر خارجه عمان می‌گوید عمان آماده ایفای نقش میانجی است. و ناطق نوری احتمال می‌دهد که او این نقش را بازی می‌کند. و

۱/۴. ترامپ ضعیف‌ترین رئیس جمهوری امریکا برای گفتگو است. هم به دلیل ضعفش در درون امریکا و هم و بخصوص بخاطر بیزاری افکار عمومی جهان از او و اعلان جنگ اقتصادی که به اروپا و چین و ژاپن کرده است. و هم بدین خاطر، که به قول لوموند (همان مقاله) نیز، آلترناتیو وابسته، امکان جانشین رژیم شدن را ندارد و ترامپ مجبور است با همین رژیم معامله کند.

۲. اما هرگاه نقدینه نزد مافیاهای نظامی - مالی متکی به حزب سیاسی مسلح و دستگاه ولایت مطلقه فقیه حاکم، جمع باشد و آنها با استفاده از نیاز دولت تحت حکم خود (قوه مجریه یا حکومت و مجلس. زیرا قوه قضایی بطور رسمی ابواب جمعی دولت حاکم = ولایت مطلقه فقیه است) به پول برای تأمین کسر بودجه، عامل تشدید بحران اقتصادی شده باشند، دولت را در گروگان دارند و می‌توانند مانع از گفتگو با امریکا شوند. هم اکنون،

۲/۱. جعفری، «فرمانده» سپاه، در ۹ مرداد ۹۷، گفته است: «مردم ایران اجازه مذاکره با شیطان بزرگ را نمی‌دهند. این آرزو را به گور خواهید برد که با مقامات ایران دیدار کنید. حتی رؤسای جمهور بعدی امریکا هم آن را نخواهند دید. دولت و ملت مقاومت خواهند کرد».

۲/۲. بنابر اطلاعی که پیش‌بینی کننده کودتای ترکیه (خانم ادموندز) انتشار داده است، همزمان با فشار اقتصادی شدید، تعدادی از سران نظامی را امریکا خریده است و وقتی تمام شرائط فراهم شد، باید کودتا کنند. صحت و سقم این خبر به کنار، اطلاع، تصدیق قول لوموند در باره ناتوانی آلترناتیو وابسته به امریکا است.

۲/۳. به قول روزنامه جمهوری اسلامی (۹ مرداد)، صدا و سیما هم بر ضد حکومت روحانی تبلیغ می‌کند. در حقیقت، جوسازی می‌کند تا گفتگو با امریکا تابویی ناشکستی بگردد.

۳. به گروگان گیرندگان حکومت، وقتی می‌توانند مانع از گفتگو بگردند، که مردم ایران به امثال جعفری اجازه دهند نقش قیم آنها را بازی کند. و نیز عوامل ناگزیر کننده حکومت به گفتگو و جام زهر سرکشیدن وقتی مؤثر واقع می‌شوند که مردم ایران نقش مرده در دست مرده‌شوی را بازی کنند. بنابراین، در وضعیت کنونی، نقش مردم تعیین کننده است. هرگاه مردمی حقوق خویش را بشناسند و به این حقوق

عمل کنند و صاحب سرنوشت خویش بگردند، وضعیت یکسره تغییر می کند. این بار امریکا است که در جایگاه واقعی خود قرار می گیرد که جایگاه بدهکار به ایران بابت گذشته سیاه سیاستش در ایران و اموالی است که بالا کشیده و بابت سلطه گریش بر منطقه می باشد. اگر مردم ایران تصمیم به زندگی در استقلال و آزادی و برخورداری از حقوق، بگیرند، بدیل ایستاده بر استقلال و آزادی را سخنگوی خویش خواهند کرد و وضعیت دیگر خواهد شد.

وضعیت سنجی دویست و سیزدهم:

وقتی «مراجع» نیز راهکار را زور میدانند؟

۱۸ مرداد ۱۳۹۷ برابر ۹ اوت ۲۰۱۸

نخست مکارم شیرازی و به دنبال او، دوتن دیگر، معروف به «مراجع تقلید دولتی»، خواستار «شدن» که «قوه قضاییه» در مورد فساد شدت عمل به خرج بدهد.

• از قرار، بر اینان معلوم نیست که وقتی به جای حقوق، ترکیب زور با پول و علم و فن و... رابطه‌ها را تنظیم می‌کند، فساد فراگیر می‌شود. وقتی فساد فراگیر می‌شود، قوای سه‌گانه دولت نیز فاسد و فساد گستر می‌شوند. بنابراین، قوه قضایی هم فاسد و هم فسادگستر می‌شود. بنیاد دین نیز از فساد مصون نمی‌ماند و از رهگذر توجیه‌گری قدرت، از خود بیگانه می‌شود. قدرت، بخصوص دین است که از خود بیگانه می‌شود. چرا که باید روزمره بکاربردن ترکیب زور با پول و... را توجیه کند.

• از قرار بر اینان معلوم نیست که وضعیت امروز را بکار بردن ترکیب زور با پول و... بوجود آورده و بنیاد دین هم بجای بیان حقوق و فراخواندن بدانها، توجیه‌گر بکار بردن ترکیب زور با پول و... شده است. هنوز هم نمی‌خواهند بدانند که ایجاد کننده این وضعیت، قدرت، یعنی رابطه‌ای است که میان اقلیت حاکم و جمهور مردم برقرار است و آن ترکیب در این رابطه بکار می‌رود. پس، اصلاح وضعیت را از آن خواستن، نه کم و نه بیش، دروغ گفتن به مردم به قصد

فریب آنها است. در این دروغ گفتن به قصد فریب، آنها تنها نیستند، دو رأس دیگر مثلث زورپرست نیز شریک هستند. آنها هم این دروغ را القاء می کنند که قدرتی «از نوعی دیگر» درمان کننده درد بی درمانی است که قدرت بر سر مردم ایران و وطن بیابان شده آنها آورده است. نه تنها دروغ می گویند وقتی درمان درد قدرت پدید آورده را قدرت می باوراندند، بلکه دروغ می گویند که قدرت انواع خوب و بد دارد. دروغ بزرگ ترشان این دروغ است. چرا که رابطه ای که در آن ترکیب زور با پول و... بکار می رود، مدار بسته تخریب است. قدرت زاده تخریب است و با افزودن مداوم بر حجم تخریبها برجا می ماند. دروغ می گویند که چاره جز فرار از قدرت به قدرت نیست. راست این است که رابطه قوای فرد با فرد در قاعده هرم اجتماعی برقرار می شود. بنابراین، تولید کننده اقلیت حاکم اکثریت بزرگ است. کسی که دین را بیان حق می داند، خود باید الگوی زندگی در مدار باز حق با حق بگردد و در سطح اکثریت بزرگ، مروج عمل به حقوق و رهاشدن از مدار بسته ای بگردد که در آن، ترکیب زور با پول و علم و فن، ویرانی بر ویرانی می افزاید و ویران گرترین را که اقلیت حاکم است، تولید می کند.

- از قرار، بر اینان معلوم نیست که وقتی امامان جمعه، در لباس روحانی، به دروغ، ایجاد کننده وضعیت غیر قابل تحمل را این و آن شخص می شمارند، دروغ می گویند. چرا که ایجاد کننده این وضعیت، ساختاری است که ولایت مطلقه فقیه و حزب سیاسی مسلحی که سپاه شده است محور آن هستند. طرفه این که بدون احساس شرم می گویند: اقتصاد را به سپاه بسپارید تا اصلاحش کند. می گویند فاسدکننده اقتصاد و سیاست و فرهنگ و روابط اجتماعی، صاحب اختیار کل اقتصاد بگردد!

- از قرار، برای اینان مشکل است دو دوره نهضت ملی کردن نفت و بهار انقلاب ۵۷ را با استبداد پهلوی و استبداد ملاتاریا - که اینک استبداد مافیاهای نظامی - مالی است مقایسه کنند و دریابند که راه حل مسئله اقتصادی چنین ویران،

زور نیست. دریابند که نه اقتصاد بدون بازسازی آن، یعنی منقلب کردنش به اقتصاد تولید محور، بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی، می تواند فساد زدایی شود و نه بعدها های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی می توانند فساد زدایی شوند. دلیل روشن آن اینکه در حال حاضر، بلحاظ اقتصادی، وجود مافیاهای نظامی - مالی می گوید که سپاه و نیروهای انتظامی و دیگر سازمانهای تحت امر «ولی فقیه» فاسدترین ها هستند. آیا اگر آن ۳۰ - که حالا می گویند ۴۴ - میلیارد دلار که پول از کشور خارج شده است را غیر از مافیاهای نظامی - مالی خارج کرده بودند، اسم و رسمشان محرمانه می ماند؟ غیر آنها کسانی هستند که وابسته به آنها نباشند و بتوانند این اندازه پول از کشور خارج کنند؟

• طرفه این که «مراجع» بسود بخشی از دولت که ریشه فساد است وارد عمل می شوند و «نماینده ولی فقیه» در سپاه، به آنها پاسخ می دهد: سپاه و بسیج آماده «نقش آفرینی» در قلمرو اقتصاد هستند! این نماینده اسمش حاج صادقی است و نامه او در ۱۵ مرداد ۹۷ منتشر شده است:

"با اهداء سلام و تحیات در حالیکه چالش های متعدد نظام جمهوری اسلامی از ابتدای انقلاب تاکنون در پرتو رهبری دایمانه امام راحل (قدس سره الشریف) و رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) و هدایت و حمایت مراجع عظام تقلید و نیز ایثار و جانفشانی ملت عزیز ایران، به حول و قوه الهی مرتفع شده و نظام با سربلندی و عزت و اقتدار به مرحله چهل سالگی خود رسیده است، وجود مشکلات اقتصادی ناشی از عوامل و فشارهای بیرونی و سوء مدیریت برخی از مسئولان، در شأن مردم و زببنده نظام ولایی نیست. در طول تاریخ تشیع، مراجع معظم تقلید، همواره ملجا و از حامیان اصلی مردم بوده و دغدغه دینداری و معیشت آنان از مهمترین خواسته های علما بوده است. حضرتعالی نیز که همیشه حامی مردم متدین ایران اسلامی بوده اید، اخیراً در خصوص اصلاح امور با تغییر عناصر و تکیه بر توانمندی های داخلی و اقتصاد مقاومتی و نیز محاکمه سریع و قاطع مفسدان و غارتگران

تذکراتی فرموده اید، که یقیناً مایه دلگرمی ملت بوده و زمینه ساز جدیت مسئولان برای حل معضلات است؛ انشاءالله. اینجانب بر خود لازم می‌دانم ضمن اعلام آمادگی فرزندان انقلاب اسلامی در سپاه و بسیج برای نقش آفرینی و کمک در حل مشکلات جاری عرصه اقتصاد کشور و مقابله با توطئه های دشمنان خارجی و بدخواهان داخلی، از مواضع حکیمانه حضرتعالی صمیمانه سپاسگزاری و حمایت نموده ...

عبدالله حاجی صادقی نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی "بدینسان، «مرجع» غافل از ساختار ویران‌گر و فسادگستر، راهکار را سرکوب می‌داند و از زور به زور پناه می‌برد و «نماینده رهبر» نیز، اعلان آمادگی می‌کند تا زور سپاه و بسیج را در «نقش‌آفرینی» بکار اندازد! چرا چنین است؟:

*** امر واقع جهان شمول و مستمر: پناه بردن از قدرت به قدرت از چه رو است؟:**

اما تنها نماینده «رهبر» در سپاه نیست، خاتمی هم از قدرت به قدرت پناه می‌برد. استدلال او یکی از مهم‌ترین چرایی‌های پناه بردن از قدرت ویران‌گر به قدرت ویران‌گر را در اختیار می‌نهد: او انقلاب و شورش و فروپاشی را همانند می‌کند وقتی می‌گوید: «یکی از القائات خطرناک این است که نظام جمهوری اسلامی در حال فروپاشی است. این یک جنگ روانی است و نظام فرو نمی‌پاشد. زیرا علاوه بر ابزارهای مختلفی که برای حفظ خود دارد، همچنان در میان بخش‌های قابل توجهی از جامعه پایگاه دارد. مطالبه بخش‌های بسیار بزرگتری از جامعه نیز همچنان انقلاب، شورش و فروپاشی نیست، بلکه زندگی امن و برخوردار و آرام است و اگرچه ممکن است اعتقادی به جمهوری اسلامی هم نداشته باشند، اما خواهان آرامش و امنیت و برخورداری هستند». بدین‌سان، او انقلاب را که قربانی بازسازی استبدادی است که خود او نیز از عملة آن بوده است، بجای این استبداد که اینک بعنوان پاسدار آن وارد

میدان شده است، در شمار شورش و فروپاشی، ضد ارزش و مقصر می‌گرداند. به این اندازه نیز بسنده نمی‌کند، از خامنه‌ای مسبب وضعیت امروز به خامنه‌ای پناه می‌برد و از او می‌خواهد: «با همه وجود از رهبری معظم درخواست می‌کنم که با فرمان و دستورات خود مسائل و مشکلاتی که امروز کشور را دچار چالش کرده حل فرمایند و معتقدم با وجود همه تحریم‌ها و مشکلات موجود، این کشور می‌تواند به مراتب بهتر از این اداره شود!»

بدین‌سان، یک دلیل از دلایل فرار از قدرت به قدرت، قربانی را مقصر کردن و قدرت ویران‌گر را حلال مشکلات شمردن و بدان روی آوردن و قدرت را محور شناختن است. کسی چون خاتمی نیز قدرت را نه ویران‌گر که فعال مایشاء، بنابراین، توانا به ساختن می‌داند. اگر نه، به خامنه‌ای روی نمی‌آورد و تدابیر پانزده‌گانه خود را انتشار نمی‌داد و در شمار تدبیرها، برخورداری ایرانیان از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق آنها بعنوان عضو جامعه جهانی و نیز حقوق طبیعت در حال بیابان شدن ایران را هم لحاظ می‌کرد.

هرگاه از «مراجعی» که بکاربردن زور را راهکار انگاشته‌اند، بپرسیم: مگر نه وضعیت امروز را قدرت پدید آورده‌است، از چه رو، راهکار را اعمال قدرت می‌شمایید؟ کسانی که کارشان باید فراخواندن مردم به عمل به حقوق و روی نهادن به معنویت باشد، چرا بطور مداوم، دست به دامن قدرت می‌شوند؟ آیا نمی‌دانند قدرت بمثابة مدار بسته‌ای که در آن، ترکیبی از زور و پول و ... بکار می‌رود، خداوند را بی‌محل می‌کند؟ آیا نمی‌دانند که رجوع به قدرت انکار خداوند و فراخواندن همگان به انکار آن است؟ چرا دین را در توجیه‌کننده قدرت از خود بیگانه می‌کنند؟

دلیلی که از زبان این و آن «روحانی» شنیده شده است، اینست که قدرت، «بنفسه»، نه خوب و نه بد است. خنثی است. بستگی دارد به این که صالح آن را بکار ببرد یا طالح. اگر صالح بکار ببرد (ولایت مطلقه فقیه = بسط ید بر

جان و مال و ناموس مردم)، در خیر مردم بکار می‌برد ولو مردم ندانند و از بکار رفتن زور در باره خود، ناراضی شوند. بدین‌سان دلیل دوم و بسا رایج‌ترین دلیل ها در سطح جهان و در طول تاریخ، این دروغ است. برای این که این دروغ پذیرفته گردد، عقل‌ها را از رابطه یا مدار بسته‌ای غافل نگاه می‌دارند که، بدون آن، ترکیب زور با پول و... نه بوجود می‌آید و نه کاربرد پیدا می‌کند بنابراین که در مدار بسته رابطه قوا، ترکیب زور با پول و...، تنها در تخریب بکاربردنی است، قدرت نه سازنده و نه خنثی که مخرب است. بسا بر اثر تکرار، عقلهای خود آنها نیز پرستش‌گر اسطوره قدرت می‌شوند که، برایش، تعریف روشنی نیز، ندارند.

بدین‌سان، قدرت بی‌طرف و خنثی است، دلیل دیگر فرار از قدرت به قدرت در همه جامعه‌ها و در طول تاریخ بوده است و هست.

■ گرچه ایرانیان خو کرده‌اند به این که بگویند «ایرانی تابع زور است»، اما این دروغ که انسان، بنابر سرشت، خشونت‌گر و خشونت‌طلب است، امر واقعی مستمر و جهان شمول است. امثال مصباح یزدی این نظر را به عاریت گرفته‌اند تا خشونت‌گری رژیم ولایت فقیه را توجیه کنند. بنابر این نظر که باوری همگانی گشته است، با نبود دولت بمثابه قدرت متمرکز، انسانها یکدیگر را خواهند درید. به سخن دیگر، مفری وجود ندارد. باید از قدرت به قدرت پناه برد. بن‌مایه اصلاح‌طلبی گنگ و مبهم‌گریزان از تعریف روشن، این باور دروغ است: تنها کار شدنی، اصلاح قدرت بمعنای کم‌آزارتر کردن آن است.

بدین قرار، از دید باور کننده به این دروغ، انسان نمی‌تواند حقوقی داشته باشد که ذاتی حیات او باشند. چرا که پذیرفتن این حقوق، خشونت‌گری و خشونت‌طلبی ذاتی را بی‌اعتبار می‌کند.

■ «من حق دارم» نان و آب نمی‌شود. یا زور داری، نان و آب داری و یا زور نداری، سر بر بستر مرگ بنه. مگر نه فردوسی گفت:

جهان تا جهان جای زور است و بس

مکافات بی زور گور است و بس؟

این دروغ نیز رایج ترین دروغها در سطح جهان است و تا بخواهی باورمندان دارد. فردوسی نیز از زبان زور باوران گفته است و نظر خود او نیست و اگر هم باشد، نظری غلط است. بخاطر شیوع این باور و این واقعیت که نظام های اجتماعی قدرت محور هستند، رابطه ها بیشتر رابطه های قوا و تنظیم کننده این رابطه ها نیز ترکیبی است که زور بن مایه آن را تشکیل می دهد.

بدین قرار، باور به زور بعنوان تنها و یا «عامل اصلی» نان و آب داشتن، سببی دیگر از سبب های پناه بردن از قدرت به قدرت است.

این تصور که قدرت صاحب دارد و صاحب آن نیز اقلیتی است که بر اکثریت مسلط است؛ در طول تاریخ چنین بوده است و جبری است که نمی توان از آن گریخت، نیز امرواقعی جهان شمول و مستمر است. در جهان امروز، مبارزه کنندگان با سلطه این اقلیت نیز، براین باورند. اما اگر آنها واقعیت را بشناسند، روش خویش را تغییر می دهند. راستی این است که تمکین کردن به حکم زور، توجه می خواهد و قدرت، طرز فکر توجه کننده خود را به همگان القاء می کند. **در حقیقت، اقلیت «صاحب قدرت» را اکثریت بزرگ می سازد.** چرا که رابطه های قوا و مدار های بسته ای که این رابطه ها هستند، در سطح فرد با فرد بوجود می آیند و ترکیب زور و پول و... که در این رابطه های بکار می روند، منتجه می دهند که مالکیت امکانات و نیروهای محرکه توسط اقلیت است. و چون قدرت میل به تمرکز و بزرگ شدن دارد، نابرابری روزافزون است و نقش قدرت در تنظیم رابطه ها فراگیرتر می شود.

این علتها و علت های دیگری که خوانندگان می توانند بیابند و بر این ها بیفزایند، به آنها می گوید: چرا در جهان دیروز و امروز، در علم سیاست، تعریف سیاست بکاربردن تدابیر برای به چنگ آوردن قدرت و حفظ آن و بکاربردن در **بعمل درآوردن** برنامه ای شده است. «بعمل درآوردن»، خود، می گوید که حتی از

دید «دانشمندان دانش سیاست» نیز، قدرت یا وسیله و یا فعال مایشایی فرض می‌شود. که اگر داشتی می‌توانی هرکار خواستی بکنی!

*** راه کار بیرون آمدن از روابط قوا به مدار باز رابطه حق با حق است:**

۱. «زورداری نان و آب داری» از خود بیگانه شده «توانایی‌ها داری که اگر بکارشان بری، نان و آب داری» است. توانایی حاصل فعال کردن استعدادها و عمل کردن به حقوق ذاتی حیات است. در روابط قوا، توانایی تخریب می‌شود. بدون این تخریب، زور جانشین حق در تنظیم رابطه‌ها نمی‌شود؛

۲. از پیش از انقلاب، در رد نظر لنین که می‌گفت: هدف هربارزه سیاسی تصرف قدرت است، سیاست روش زیستن در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی تعریف و پیشنهاد شد. هرگاه این تعریف امکان اجرا می‌یافت، یعنی استبداد بازسازی نمی‌شد، ایرانیان الگوی زیستن در مدار باز رابطه حق با حق و جامعه برخوردار از جمهوری شهروندان می‌گشتند. امروز، در ایران و جهان، راهکاری جز رهاشدن از مدار بسته روابط قوا و حقوق را تنظیم کننده رابطه‌ها کردن، وجود ندارد. بجای فرار از قدرت به قدرت، باید از مدار بسته قدرت به مدار باز حق با حق درآمد. برای شدن شدن این راه کار،

۳. اکثریت باید از تولید و بازتولید اقلیت مالک امکانات و نیروهای محرکه باز ایستد. بداند که در آنچه به حاکمیت اقلیت بر اکثریت بزرگ مربوط می‌شود، «ماهی از قاعده می‌گردد و نه از سر که رأس هرم اجتماعی است». بنابراین، در سطح قاعده هرم اجتماعی است که باید گذار از مدار بسته به مدار باز انجام بگیرد. به زبان عمل، در سطح اکثریت بزرگ است که «اعمال قدرت» باید

جای به برخورداری هرچه بیشتر از استقلال و آزادی و دیگر حقوق بسپارد. و از آنجا که برخورداری هر انسان از استقلال، نیازمند برخورداری او از امکانات و نیروهای محرکه است، برخورداری از امکانات و نیروهای محرکه باید همگانی بگردد. اما تحقق این امر بس مهم در گرو جانشین شدن رابطه‌های زور با زور با رابطه‌های حق با حق است.

۴. اما به اجرا گذاشتن این راهکار از دولت که قدرت متمرکز است بر نمی‌آید، از آنهایی بر می‌آید که الگوی زندگی در مدار باز حق با حق بشوند و مروج سیاست بمعنای مجموعه تدابیر برای زیستن در استقلال و آزادی و رشد کردن بر میزان عدالت اجتماعی بگردند. بدیل و نیروی محرکه انقلاب بمعنای درآمدن از مدار بسته به مدار باز، اینان هستند.

وضعیت سنجی دویست و چهاردهم:

بن بست هست یا نیست؟

۲۵ مرداد ۱۳۹۷ برابر ۱۶ اوت ۲۰۱۸

در ۲۲ مرداد ۱۳۹۷، خامنه‌ای «حکم»ها صادر کرد. غافل بود از این که این حکم‌ها وضعیت کشور را همان‌سان که هست، در منظر دید قرار می‌دهند:

*** او می‌گوید: در کشور بن بست نیست. هرکس بگوید در کشور بن بست هست یا جاهل است یا خائن؟:**

خامنه‌ای می‌گوید:

«در کشور هیچ بن‌بستی وجود ندارد زیرا مشکلات کشور شناخته شده است و برای همه آن‌ها نیز راه‌حل‌های شناخته شده‌ای وجود دارد. فقط باید مسئولان کمر همت ببندند. هرکسی که اعلام کند ما به بن بست رسیده‌ایم، یا جاهل است و یا حرف او خائنانانه است»

اما «حکم» او می‌گوید او خود خویشتن را جاهل یا خائن می‌خواند. چرا

که

۱. می‌گویند: هم مشکلات کشور شناخته شده است و هم برای همه آنها راه حل شناخته شده‌ای وجود دارد. اما او نمی‌داند که بن‌بست تنها وقتی وجود ندارد که مشکل و راه حل هر دو شناخته نباشند (چون سرطان که وقتی شناخته می‌شود که کار از کار گذشته باشد) و یا مشکل معلوم باشد و راه حل نامعلوم باشد. بن‌بست سخت‌تر وقتی وجود دارد که مسئله شناخته باشد و راه حل نیز شناخته باشد اما توانایی بکار بردن راه حل نباشد و یا بهنگام بکار بردن، در روش ویرانگری از خود بیگانه شود. چرا این بن‌بست سخت‌تر است؟ زیرا

وقتی ایجاد کننده مسئله خود مأمور حل آن می‌شود، بهترین راه حلها را چنان بکار می‌برد که مسئله حل نمی‌شود، پیچیده‌تر هم می‌شود و مسئله‌های دیگر هم بر مسئله حل نشده و پیچیده‌تر شده، می‌افزاید. مسائلی که امروز کشور با آنها روبرو است، بدین‌سان پدید آمده و برهم افزوده شده‌اند. چند بحران بزرگ را مثال می‌آوریم:

• گروگانگیری که وسیله معامله‌ای پنهانی شد و میلیاردها دلار زیان بار آورد و بحران جنگ را زاید و این دو بحران، هنوز حل نشده، بحران اتمی را زاییدند و مسئله‌های بسیار بار آورده‌اند و می‌آورند: محور سیاست داخلی و خارجی شدن امریکا و افتضاح اکتبر سورپرایز و افتضاح‌های ایران‌گیت‌های امریکایی و اروپایی. در امریکا، دادگاه‌ها به محکوم کردن ایران به پرداخت غرامت بابت گروگانگیری ادامه می‌دهند. جنگ ایران و عراق هنوز به قرارداد صلح راه نبرده است. سهل است، هم اکنون ایران گرفتار ۷ جنگ است: نظامی در سوریه و جنگ بواسطه، در سوریه و عراق و یمن، ترور، جنگ مذهبی، جنگ دیپلماتیک، جنگ تبلیغاتی، جنگ اقتصادی که اینک در منتهای شدت است. بر این جنگها، جنگ روانی نیز افزوده شده است.

• بیابان شدن کشور در دوران پهلوی‌ها آغاز شد. در بهار انقلاب، برنامه بیابان زدایی به اجرا گذاشته شد. آن برنامه، با برنامه «سدسازی» جانشین شد. اینک سدها خود مسئله‌های مهم گشته‌اند (شور شدن آب کارون یکی از آنها است و

پیدایش مافیای آب، یکی دیگر از آنها است). در حکومت روحانی بنابر بر سرسبزکردن بیابانها شد و اینک، معاون او در امور محیط زیست می‌گوید: ۵۰ سال دیگر، ایران بدون آب خواهد شد.

- مسئله نفت که در بهار انقلاب قیمت هر بشکه آن سه برابر شد و تولید و عرضه نفت به بازار جهانی کاهش یافت. زیرا بنابر حفظ منابع و جذب نفت و گاز در اقتصاد تولید محور شد. با کودتا، اقتصاد، باز مصرف محور شد و ایران نه تنها همچنان صادر کننده نفت خام و وارد کننده بنزین است، بلکه میزان اتلاف فرآورده‌های نفتی، بخاطر فرسودگی تأسیسات، در افزایش است و بخاطر بهره برداری غلط از منابع نفت، بخش مهمی از منابع غیر قابل استخراج می‌شود.

- اقتصاد مصرف محور که ملاتاریا - از جمله خامنه‌ای - با کودتا برضد انقلاب و دموکراسی، برنامه تبدیل آن را به اقتصاد تولید محور، متوقف و آن را به فرصتهای رانت‌خواری‌های بزرگ تبدیل کرد، مسئله‌های فراوان ایجاد کرده است و این مسئله‌ها مرتب برهم افزوده می‌شوند:

- وابستگی اقتصاد به صدور نفت و گاز و ورود کالاها. راغفر به درستی می‌گوید: دلار ۹ هزار تومانی، صنعت کشور را می‌خواباند، زیرا این صنعت به واردات متکی است.

- افزودن مستمر - در طول مدتی که از کودتای خرداد ۶۰ می‌گذرد، خامنه‌ای یا «رییس جمهوری» و یا «رهبر» بوده است - بر حجم نقدینه وقتی تولید داخلی آن را نمی‌طلبیده اما رانت‌خواری و تأمین کسر بودجه می‌طلبیده‌است. اما این نقدینه عظیم، بنابر قولی، ۶۰ درصد آن و بنابر قولی ۷۰ تا ۸۰ درصد آن در دست بخشی است که به یک اعتبار دولتی است و به اعتباری دیگر نه. در واقع، در دست مافیاهای نظامی - مالی است و بحرانهای مالی و پولی و ارزی را آنها ایجاد می‌کنند.

- افزایش مستمر بر بیکاری و صدور استعدادها از کشور.

- افزایش مستمر بر تورم

- افزایش مستمر فقر کشور و فقر مردم کشور و برهم افزوده شدن نابرابریها
- برقراری رژیم تبعیض‌ها که زنان و قشرهای زحمتکش کشور قربانیان ردیف
اول آن هستند.

- افزایش مستمر برآسیبها و ناهنجاریهای اجتماعی که اعتیاد یکی از آنها است
• بحران اتمی که به عقد قرارداد وین انجامید و ۱۰۵ تعهد بر عهده ایران نهاد
اما حل نشد، سهل است، بحرانی شدید ببار آورده است که خامنه‌ای را مجبور
می‌کند، به مردمی که گرفتار هشت جنگ - از جمله جنگ اقتصادی که از حمله
نظامی به ایران ویران‌گرتر است - هستند، اطمینان بدهد جنگ نخواهد شد!!
در خود رژیم، چه بلاها بر سر «برجام» (همان قرارداد وین) آوردند که بهانه
ها شدند برای ترامپ؟

۲. اما چرا رژیم مسئله ساز بجای عملی کردن راه حل مسئله، آن را در پیچیده‌تر
کردن مسئله و ایجاد مسئله‌ها بکار می‌برد؟ زیرا رژیم استبدادی، از جمله
بدین خاطر مسئله ساز است که امر داخلی را خارجی و امر خارجی را
داخلی می‌کند. بن‌بستی که، در آن، مسئله‌ها ساخته و برف انبار می
شوند، فرآورده داخلی کردن امر خارجی و خارجی کردن امر داخلی
است. سه نمونه:

• بحران اتمی بدین خاطر بوجود آمد که «برنامه اتمی» پنهان از چشم مردم
ایران، به عمل درآمد. وقتی ماجرا لو رفت، رژیم ولایت مطلقه فقیه بر آن نشد
که پنهان را آشکار و این امر داخلی را با مردم ایران حل کند. آن را همچنان تا
امروز، از مردم کشور پنهان نگاه داشته و وسیله تنظیم رابطه با شرق و غرب
کرده است. بدین‌سان، راه حل وجود داشته اما رژیم، بخاطر نیاز شدیدش به
خارجی کردن امر داخلی، توانا به عملی کردن آن نبوده و خود و کشور را گرفتار
بن‌بست کرده است. خامنه‌ای می‌گوید:

«برجام نمونه واضح همین مسئله بود. تازه بنده خیلی سخت گیری می‌کردم.
البته خطوط قرمزی هم که مشخص کردیم رعایت نشد. جمهوری اسلامی هر

وقت به آن اقتداری برسد که هوچیگری آمریکا رویش تأثیری نگذارد، میتواند با آمریکا مذاکره کند. امروز چنین چیزی نیست. بنابراین مذاکره با آمریکا را ممنوع میکنم».

بدینسان، تا زمانی که «جمهوری اسلامی اقتدار پیدا کند»، بحران اتمی ادامه دارد و کشور در بن‌بست است. بدیهی است به عقل زورمدار او نمی‌رسد که توانایی - و نه اقتدار - درجا، از راه حل داخلی مسئله داخلی، حاصل می‌شود و اینگونه حل برای آمریکا بهانه‌ای برجا نمی‌گذارد و باج دادن به این و آن قدرت خارجی را هم بی‌محل می‌کند.

• محور کردن آمریکا در سیاست داخلی و خارجی کشور یا داخلی کردن امر خارجی: با گروگانگیری، خمینی آمریکا را محور سیاست داخلی و خارجی کشور کرد. جانشین او، بدین‌خاطر از همان بیراهه می‌رود که، بدون این محور، استبداد خیانت و جنایت و فسادگستر استقرار نمی‌جست و ادامه حیات نمی‌دهد. اما این محور کردن قدرت خارجی در سیاست داخلی و خارجی کشور، مانع بزرگی است که حل مسئله‌های موجود را ناممکن و مسئله‌سازی را ممکن و روزمره می‌کند. یک‌چند از مسئله‌ها که ساخته و بطور مستمر، پیچده کرده است:

- سپاه پاسداران که در آغاز صفت موقت داشت و بنابود از انقلاب پاسداری کند، در «تسخیر سفارت آمریکا در تهران» نقش تعیین‌کننده بازی کرد و امروز حزب سیاسی مسلح با حوزه عمل در داخل و خارج کشور است و بخش عمده ای از اقتصاد و ارز و نقدینه در ید او است و مافیاهای نظامی - مالی یکی از مسئله‌هایی است که ساخته است.

- ایران در حلقه پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی قرار گرفته است.

- تحریم‌ها که امر واقع مستمر شده‌اند.

- باج‌گذار روس و چین و هند و... شدن ایران. قرار داد در باره دریای خزر، یکی از این باج‌ها است.

- باج دادن به شیخ‌های خلیج فارس و سعودیها و عراقیها با در اختیار آنها گذاشتن بهره‌برداری از منابع نفت و گاز خلیج فارس که مشاع هستند.
- گرفتار هشت جنگ شدن و
- جانشین رشد انسان و آبادانی طبیعت شدن رشد غارت منابع کشور و بزرگ شدن شمار استعدادهای مهاجر از کشور.
- دائمی شدن ناامنی‌ها، بنابراین، ناممکن شدن تبدیل پول به سرمایه و گریز سرمایه‌ها از کشور.
- زیانهای مالی عظیم که بطور مستمر بر آنها افزوده می‌شود که ناشی از تحریمها و جنگها و تنش‌های شدید هستند.
- سیاست خارجی باید تابع سیاست داخلی باشد. اما در حال حاضر، سیاست داخلی تابع سیاست خارجی است.
- اقتصاد که بر اثر توضیح و تشریح مداوم، اینک خامنه‌ای می‌پذیرد که وضعیت بدی دارد و مسئله‌ای داخلی است، با تحمیل حکومت رجایی و بخصوص بعد از کودتای خرداد ۶۰، امری خارجی شد و ماند. توضیح این که در بهار انقلاب، برنامه اقتصاد تولید محور به اجرا گذاشته شد. با گروگانگیری و سپس جنگ و کودتا، به اقتصاد مصرف محور باز گردانده شد و امری خارجی گشت. نه تنها به این خاطر که صدور نفت و گاز و ورود کالا محور آن را تشکیل می‌دهند، بلکه عمده بدین‌خاطر که دولت را نسبت به جامعه ملی خارجی و این جامعه را، در معیشت خود، به بودجه دولتی وابسته کرده است. داخلی کردن امر خارجی و خارجی کردن امر داخلی، سبب شده‌است که بطور مستمر بر حجم بودجه دولت افزوده شود. و این خود مسئله‌ها ساخته و این مسئله‌ها برهم افزوده شده‌اند. راه حلها نیز وجود دارند اما این رژیم توانا به بکار بردن آنها نیست. یک‌چند از این مسئله‌ها:
- کسر روزافزون بودجه تا بدانجا که امروز بودجه دولت ترکیب می‌شود از کسری که با افزودن بر حجم نقدینه تأمین می‌شود و ارزش حاصل از درآمد نفت و گاز که باید هرچه گران‌تر فروخته شود.

– نیاز دولت به تأمین بودجه از راه فروش ارز که مسئله‌ای است سازنده مسئله گرانی مستمر ارز و ایجاد رانتهای بزرگ برای اقلیت صاحب امتیاز. چنانکه می‌گویند: ظرف دوماهی که قیمت دلار تب کرد، دارندگان دلار و طلا ثروت خود را سه برابر یافتند و مردم کشور فقر خود را سه برابر جستند!

– تبعیض در هزینه‌های بسود «اولیت‌های نظام» (هزینه‌های داخلی و خارجی لازم برای ادامه حیات رژیم) که سبب کاهش مداوم بودجه عمرانی گشته و بخشی از بودجه هم که بعنوان بودجه عمرانی تصویب می‌شود، در عمل، به زخم بودجه عادی زده می‌شود. بدین‌خاطر، طرح جلوگیری از خشکاندن دریاچه ارومیه، بودجه نیافت و طرحهای نیمه تمام نیز بودجه نیافته‌اند.

– هزینه کردن بسیار نابرابر بودجه دولت که سبب رها شدن بخش مهمی از روستاها و شهرهای کوچک و تراکم جمعیت در شهرهای مصرف‌کننده گشته است.

– افزایش مداوم حجم اعتبارات بانکی که به سرمایه تبدیل نمی‌شوند و در رانت خواری بکار می‌افتند.

– افزایش مداوم نرخ بهره. در نتیجه این همه،

– کاهش مداوم ارزش ریال و گریز سرمایه‌ها از تولید.

بدین‌قرار، رژیم ولایت مطلقه فقیه در بن‌بستی ساده نیست. در بن‌بستی است که دستگاه تولید مسئله‌ها است. خامنه‌ای به وجود مسئله‌ها و نیز راه‌حل‌ها اعتراف می‌کند. راه حل‌ها که بطور مستمر از سوی خط استقلال و آزادی، ارائه می‌شوند اما رژیم ولایت مطلقه فقیه توانا به اجرای آنها نیست یا آن را در روش تخریب از خود بیگانه می‌کند. چنانکه برنامه اقتصاد تولید محور انتشار یافت اما خامنه‌ای آنرا مثله کرد و بدان «اقتصاد مقاومتی» نام نهاد. چرا مثله کرد؟ زیرا ولایت مطلقه فقیه مانع اجرای برنامه اقتصاد تولید محور است:

*** بن‌بست و بن‌بست‌سازی که ولایت مطلقه فقیه است:**

وقتی همه اختیارها در یک شخص جمع می‌شوند، در نتیجه، در سلسله مراتب دولتی و نیز اجتماعی، میان مسئولیت و اختیار، تناسب وجود ندارد، نظام دولت و نظام اجتماعی گرفتار بن‌بست و مسئله‌سازی می‌شوند. و نیز وقتی برای حق حد تعیین می‌شود، قدرت دست بالا را پیدا می‌کند و قدرت ویرانی بر ویرانی، بنابراین، مسئله بر مسئله می‌افزاید. این دو قاعده مهم را توضیح دهیم:

۱. چرا وقتی میان مسئولیت و اختیار تناسب وجود ندارد، بن‌بست پدید می‌آید و این بن‌بست دستگاه تولید مسئله‌ها = ویرانی‌ها می‌شود؟ زیرا
۱/۱. عدم تناسب مسئولیت با اختیار وقتی واقعیت پیدا می‌کند که اختیار در قدرت یعنی اجازه بکار بردن ترکیب زور با پول و علم و فن و... از خود بیگانه می‌شود. ولایت مطلقه فقیه خامنه‌ای را از اختیار مطلق برخوردار کرده‌است بی آنکه او در برابر مردم مسئول باشد. تعریف اختیار به قدرت هم از آغاز، توسط خمینی انجام گرفته است. هم از راه از خود بیگانه کردن تعریف کلمه ولایت که شرکت در رهبری است با برخورداری از استقلال و آزادی و بر وفق دوستی و برابری و هم از راه قائل شدن به «بسط ید بر جان و مال و ناموس مردم». یکبار دیگر خاطر نشان کنیم که اگر از روز اعمال ولایت فقیه تا امروز، یکبار نیز، ولایت فقیه جز در اعمال زور - سخنان ۲۲ مرداد خامنه‌ای هم بکار بردن زور است - بکار نرفته است، بخاطر آن است که کاربرد دیگری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. **نمی‌تواند داشته باشد زیرا عمل به حق نیازمند ولایت مطلقه نیست و عمل به ناحق، یعنی تخریب، بدان نیاز دارد.**

۱/۲. قدرت مطلق که کار بردی جز در تخریب ندارد، راه بر دولت از همه سو می‌بندد. چرا که هم «رهبر» و بخش بزرگی از دولت که تحت امر مستقیم او است تخریب می‌کنند و هم هر راهکاری برای ساختن با این مانع که راه را از همه سو می‌بندد، روبرو می‌شود و هم مسئله‌ها که می‌سازد، حل نمی‌شوند و برهم افزوده می‌شوند. بدین‌سان، بن‌بست، ولایت مطلقه فقیه است. آیا چون خامنه

ای بن بستی را انکار می کند که خود او بمثابة «رهبر» است، یا جاهل است یا خائن؟ در حقیقت، او تهدید می کند تا کسی نتواند از بن بست بگوید و بنویسد که ولایت مطلقه فقیه است و این بن بست دستگاه مسئله سازی و ویرانگری است و بدهکاری که او است، دائم خود را طلبکار بنمایاند.

۲. برای مثال، وقتی گفته می شود حق که آزادی است، محدود است، در جا، قدرت که محدود کننده است، حاکم بر حق می شود. راست بخواهی، آزادی را از هر سو فرا می گیرد و آن را از خود بیگانه می کند: آزادی فرد قدرت او در قلمرو فردی خویش تعریف پیدا می کند. کار به ناحق کردن حق، یعنی از خود بیگانه کردن آزادی در قدرت (= مدار بسته رابطه قوا و ترکیبی که در این رابطه بکار می رود) محدود نمی شود، حقوقی که اگر همراه حق که آزادی است نباشند، آزادی بکار بردنی نمی شود، نیز سانسور و اگر نشد، انکار می شوند. از خود بیگانه کردن حق و سانسور و انکار حقوق دیگر، انسان ها را در همان وضعیتی گرفتار می کند که انسان عصر ما بدان گرفتار است. انسانهای عصرهای پیشین گرفتار بودند. توضیح این که آزادی بمثابة حق انتخاب کردن نیازمند توانایی، یعنی استقلال در گرفتن تصمیم، بنابراین، توانایی انتخاب است. این توانایی حاصل نمی شود مگر این که هر شهروند از امکانات و نیروهای محرکه برخوردار باشد (حق برخورداری از امکانات و نیروهای محرکه).

بدین قرار، اگر مردمی تواندایی انتخاب کردن، یعنی استقلال را نداشتند و به پای صندوقهای رأی رفتند، بدون داشتن آزادی انتخاب به پای صندوقهای رأی می روند. بدین سان، آنها که می گفتند و می گویند: تا وقتی انتخاب میان شیطان و بچه شیطان وجود دارد، من رأی می دهم و آنها که می گویند ما تحول طلب هستیم، از این رو، با صندوقهای رأی قهر نمی کنیم، نخست خود را می فریبند. در حقیقت، وقتی توانایی یا استقلال وجود ندارد، مداری که انسانها در آن عمل می کنند، مدار گریز

از قدرت به قدرت یا همان مدار بسته بد و بدتر است. آیا زندانی در این مدار، در بن بست نیست؟ کار اول او نباید بیرون آمدن از بن بست باشد؟ رژیم ولایت مطلقه فقیه، بنابر نظریه ولایت مطلقه فقیه، مردم را مکلف به اطاعت از «رهبر» می‌شمارد و تکلیفها را جانشین حقوق شهروندان می‌گرداند، مدار عمل شهروندان را مدار بسته اطاعت از اوامر و نواهی قدرت می‌کند. یعنی آنها را محکوم به زندگی در بن بست می‌گرداند که، در آن، باید ویران کرد و ویران شد. کار اول، بیرون آمدن از بن بست یا مدار بسته فرار از قدرت به قدرت، به سخن دیگر، رهاشدن از ولایت مطلقه فقیه و درآمدن به فراخنای زندگی حقوقمندان نیست؟

وضعیت سنجی دویست و پانزدهم:

وقتی زور عریان تنظیم کننده رابطه ها در درون رژیم

میشود:

۰۱ شهریور ۱۳۹۷ برابر ۲۳ اوت ۲۰۱۸

در سطح منطقه و در سطح کشور، سهم زور در ترکیب زور با پول و علم و فن و... بیشتر می شود. گاه زور سهم عناصر دیگر را ناچیز می کند. در فلسفه و علم سیاست، بحث بر سر این است که آیا چون همه رابطه ها رابطه های قوا هستند، همه چیز، هر پندار و گفتار و کرداری سیاسی است؟ فوکو، فیلسوف فرانسوی، همه بیانها (= ایدئولوژی ها و دین ها و نظریات سیاسی که خود را ایدئولوژیک نمی انگارند) را بیان قدرت می دانست زیرا بکار تنظیم رابطه قوا و بکاربردن ترکیب فوق در این رابطه می آیند. در منطقه ما و در کشور ما، نه تنها رابطه های قوا دارند فراگیر می شوند، بلکه سهم زور در تنظیم این رابطه ها دائم در افزایش است. چند نمونه:

*** در سطح منطقه، اتحاد سعودیها و شیخ های سرزمین های
ساحلی خلیج فارس با اسرائیل، در بهار عربی، شکل قطعی به
خود می گیرد:**

یک روزنامه نگار امریکایی بنام David D. Kirkpatrick که بگاه جنبش مردم مصر برضد رژیم مبارک در مصر ناظر جنبش و پیروزی آن (سقوط

رژیم مبارک و نخستین انتخابات ریاست جمهوری مصر) و سپس کودتای السیسی با حمایت امریکا (البته عدم خواست اوباما شخصا و قلیلی از دمکراتها)، و اسرائیل و سعودیها و شیخها بوده است، کتابی با این عنوان انتشار داده است: *Into the Hands of Soldiers: Freedom and Chaos in Egypt and the Middle East*. کتاب توضیح می دهد چرا اسرائیل دشمن دموکراسی است وقتی قرار باشد در کشورهای منطقه مستقر بگردد، بلکه توضیح می دهد چگونه، با شرکت در اتحاد با سعودیهای و شیخهای نفتی، در موفق گرداندن کودتا برضد دموکراسی، شرکت می کند. نکاتی گویا از نقش اتحاد اسرائیل و سعودیها و شیخها در کودتای مصر:

- اسرائیل در کودتای خونین ۲۰۱۳ نظامیان مصری به فرماندهی السیسی شرکت داشت. سبب استقرار رژیم در مصر شد که سرکوب گرتترین رژیمها است. برخی از شخصیتهای امریکایی، از جمله شخص باراک اوباما، رئیس جمهوری وقت امریکا سعی کردند از دموکراسی نوپا حمایت کنند. اوباما تهدید کرد که کمک نظامی سالانه ۱/۳ میلیارد دلاری به مصر را قطع می کند. اسرائیل و لابی حامیش در واشنگتن وارد عمل شدند و مانع از عملی شدن تهدید شدند. لئون پانتا، رئیس وقت سیا، می گوید: ژنرال عبدالفتاح السیسی، مرد قوی مصر، می گفت: تهدید اوباما بلوف است. زیرا مطمئن بود که اسرائیل و لابییش در واشنگتن مانع از عملی شدن تهدید می شوند.

- در کنگره امریکا نیز، دموکراسی نوپای مصر، بی کس بود. در کنگره امریکا، اسرائیل بود که حامیان بسیار می داشت. کنگره، خود را دوست اسرائیل می دانست و در مورد مصر نیز، از دیدگاه اسرائیل حمایت می کرد.

- اسرائیل تنها نبود، در منطقه متحدانی داشت که عبارت بودند از سعودیها و شیخهای نفتی که جانبدار رژیم نظامی در مصر بودند. فرماندهان نظامی امریکا، نظیر جیمس ماتیس و مایکل فلین، با السیسی و ژنرالهای مصری دیگر، دوستی شخصی داشتند. هیلاری کلینتون، نخستین وزیر خارجه در حکومت اوباما نیز رژیم نظامی را عامل ثبات می دانست. با وجود

این، اگر اسرائیل به حمایت از کودتای مصر وارد عمل نمی‌شد، در حکومت اوباما، اقلیتی که شامل اوباما نیز بود، می‌توانست از دموکراسی نوپا در مصر حمایت کند.

• کیرک پاتریک، نویسنده کتاب، شش سال صرف تحقیق در باره کتاب خود کرده است. در کتاب نشان می‌دهد چه سان جوانان شجاع که جنبش ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ را به ثمر رساندند و مبارک و رژییم او را روانه کردند، با حمایت از کودتا در ۲۰۱۳، بر ضد محمد مرسی، عضو اخوان المسلمین که به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، دست‌آورد خود را بر باد دادند. کتاب مرسی و حکومت یک سال و سه روزه او را نیز نقد می‌کند. او حاضر به دادن امتیازهای بزرگ نبود اما چندین بار مخالفان را دعوت به گفتگو کرد اما آنها از پذیرفتن دعوت او سرباز زدند.

انقلاب اسلامی در هجرت: امر واقعی که نویسنده خاطر نشان می‌کند که انفعال اکثریت بزرگ و شرکت در زمینه سازی برای کودتا توسط کسانی که در انقلاب شرکت داشتند، امر واقعی مستمر و جهان شمول است. همین امر واقع از عوامل موفقیت دو کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و خرداد ۱۳۶۰ شد. با وجود این، بدون مجموعه‌ای از این امر واقع و امرهای واقع دیگر، بخصوص سه امر، یکی قدرت محوری اقلیت صاحب امتیاز و دیگری وابستگی آن به قدرت خارجی - که بدون آن، نمی‌تواند موقعیت مسلط و امتیازهای خود را حفظ کند - و سومی اسلحه بدستان و چماقداران و «بدکاره‌ها» از زن و مرد، هیچ کودتایی موفق نمی‌شود. در مورد مصر، اخوان المسلمین در انقلاب، نقش تعیین کننده نداشتند. فقدان بدیل، سبب شد که نامزد آنها، با حداقل رأی، به ریاست جمهوری برسد. پس از رسیدن مرسی، نامزد اخوان به ریاست جمهوری، ترس از تکرار تصرف قدرت توسط ملاتاریا در ایران، در مصر، بشدت القاء شد و بروز تمایل اخوان المسلمین به تصرف دولت، این ترس را واقعی گرداند و این خود زمینه ساز کودتا شد.

• نویسنده کتاب و دستیار مصری او، در قاهره، شاهد اجتماع یک‌صد هزار نفری مسالمت جویانه، در حمایت از مرسی در اوت ۲۰۱۳ بوده‌اند و دیده‌اند قوای مسلح ۱۰۰۰ تن از آنها را کشته‌اند. او دیده است که هیچ روزنامه نگار غربی، برغم اصرار مصریان برای این که بیایند و کشتار را ببینند و گزارش کنند، در محل نبوده‌اند.

• کیرک‌پاتریک، تصویر بدی از جون کری بدست می‌دهد. کری به مرسی واقعی نمی‌نهاد و بی‌اطلاعی او از مصر، بهت‌آور بود. او حامی کودتایان بود. کری در مصاحبه با کیرک‌پاتریک، هیچ ندامتی از حمایت خود از رژیم‌هایی که ۳۰ تا ۶۰ هزار زندانی سیاسی دارد، ابراز نکرد.

• مصر امروز، به بمب ساعت شمار می‌ماند: اقتصادش گرفتار رکود است. چرخ دولت می‌چرخد به یمن میلیاردها دلار کمک سعودیها و شیخهای نفتی. کتاب مدلل می‌کند چگونه و چرا رژیم سیسی غرق فساد است و ناتوان از پرداختن به مسائل واقعی که مردم مصر گرفتارشان هستند. سرکوب وحشیانه اخوان المسلمین که از خشونت پرهیز داشت، سبب شده است که اسلام‌گرایان، بخصوص جوانانشان، به خشونت روی آورند. گروه‌های مسلح، بطور مرتب در صحرای سینا عملیات مسلحانه انجام می‌دهند. این نیروی هوایی اسرائیل است که، با هم‌آهنگی با رژیم السیسی، بطور مرتب به این گروه‌ها حمله می‌کند.

• نویسنده تأکید می‌کند که مردم مصر مانند هر مردم دیگری هم توانایی برخورداری از آزادی و دموکراسی را دارد و هم خواهان آن است. من شاهد بودم که هزاران تن بخاطر یافتن جامعه آزادتر و برخوردارتر از عدالت اجتماعی، جان باختند. بدین‌خاطر که شکست خوردند، خواست آنها از اعتبار نیفتاده است. امروز می‌توان با اطمینان گفت که عمر استبداد دیرین کوتاه است.

بدین‌سان، اتحاد شومی که اینک با استفاده از نیاز شدید رژیم ولایت مطلقه فقیه به بحران، ایران را گرفتار ۸ جنگ کرده است، دیرگاهی است که تشکیل شده است و برای آن تشکیل شده است که کشورهای منطقه را در بند استبداد

وابسته و در لبه پرتگاه تجزیه نگاه دارد. اگر این کتاب امروز چاپ شده است، روزنامه (تا زمان چاپ کاغذی) و سپس سایت انقلاب اسلامی، هم از زمان ورود این اتحاد به عمل، در لیبی و سوریه و مصر و یمن و عراق، نسبت به خطر آن برای ایران، هشدار داده است آیا شنیده شد؟ نه. چرا؟ زیرا رژیم فرآورده بحران (گروگان‌گیری و جنگ) است و حیاتش بستگی به بحران دارد. به ضرورت خود را در بن‌بست می‌اندازد و در بن‌بست، مسئله‌ها می‌سازد و مسئله‌ها برهم افزوده می‌شوند، کوهی می‌شوند که در محدوده رژیم، حل ناپذیرند. با توجه به وجود این اتحاد برای جنایت و فساد و خیانت گسترده است که می‌توان معنای امور زیر را دریافت:

❖ هم زمان با ۲۸ مرداد، سال روز کودتای سیا - انتلیجنت سرویس و دستیارانشان، شاه و زاهدی، برضد حکومت ملی مصدق، پمپئو، وزیر خارجه امریکا، خبر تشکیل «گروه اقدام ایران» را داد. این کمیته کارش به زانو در آوردن رژیم ایران است.

❖ سفر بولتن، مشاور امنیتی ترامپ، به اسرائیل، برای گفتگو در باره ایران و سوریه. بولتن می‌گوید پوتین به او گفته است منافع روسیه در سوریه با منافع ایران در این کشور، همسان نیستند.

❖ موضوع بحث مداوم شدن توافق ترامپ - پوتین بر سر تخلیه سوریه از قوای ایران،

❖ قول نخست وزیر عراق: عراق تحریم ایران از سوی امریکا را رعایت می‌کند. در پی اعتراض‌ها و مشکل شدن کار بر العبادی، نخست‌وزیر عراق، در ۲۱ اوت، عراق از امریکا خواست عراق را مستثنی کند. و

❖ **فرا خواندن ترامپ کشورهای عرب را به تشکیل ناتوی عرب،**

این امرها می‌گویند: جنگ‌های اقتصاد و روانی و دیپلماتیک و مذهبی تشدید می‌شوند. امریکای ترامپ بیشتر از حامی، که همچون عضو اتحاد سعودیها و شیخ‌های نفتی و اسرائیل عمل می‌کند. اتحادیه اروپا، نیز، مفر جدی

برای رژیم نمی‌تواند ایجاد کند. بدین‌سان، درگیری در جنگهای هشتگانه با چشم انداز تشدید جنگهای بالا، ایران را در حلقه محاصره قرار داده است. راه مقابله کارآ، بازکردن فضای سیاسی در درون است. اما این بازشدن را خامنه‌ای و سران حزب سیاسی مسلح، پایان ولایت مطلقه فقیه می‌دانند. از این‌رو، رژیم در بن‌بست است. بن‌بست و گرفتاری در جنگهای هشتگانه و کوه مسئله‌ها، می‌گویند چرا بطور روزافزون، سهم زور در تنظیم رابطه‌ها بیشتر می‌شود:

*** نقش زور در تنظیم رابطه‌ها در رژیم و در جامعه، بطور روزافزون بیشتر می‌شود:**

• در قم، باصطلاح «اجتماع خود جوش طلاب»!! تشکیل شد. پلاکاردهایی در دست برخی از «طلاب» بودند. بر یکی از آنها خطاب به روحانی نوشته شده بود: «ای آن که مذاکره شعارت، استخر فرح به انتظارت». دم خروس (جمله‌ای بر دسته پلاکارد که می‌خواست بعد از پایان اجتماع، پلاکاردها را بازگردانند) تردید باقی نگذاشت که اجتماع سازمان داده شده بود. مکارم شیرازی اعتراض شدید کرد و از مدیریت حوزه و سپاه توضیح خواست. فرماندهان سپاه قم نزد او رفتند و گفتند ما نقشی در تشکیل این اجتماع نداشتیم. اما شماری از افراد سپاه در آن اجتماع حاضر بوده‌اند و فرمانده تیپ ۸۳ سخنرانی کرده است. رحیم پور ازغدی سخنران بوده است. چگونه سپاه می‌تواند بگوید در تشکیل آن اجتماع نقشی نداشته است؟ آنچه مکارم شیرازی و نوری همدانی را به خشم آورده است، سخنان ازغدی است که حوزه قم را میان تهی خوانده است. اما اگر «حوزه علمیه» در چهلمین سال استقرار ولایت فقیه، همچنان میان تهی از اقتصاد و سیاست و... است، پس، ولایت مطلقه کسی چون خامنه‌ای که در این حوزه درس خوانده مجتهد جامع‌الشرائط نیز نشده است (بعنوان مجتهد متجزی عضو مجلس خبرگان شد)، بی‌پایه و مایه و دروغ است.

آیا سپاه نیز به این نتیجه رسیده است که ولایت فقیه، چه رسد به ولایت مطلقه فقیه دروغ است؟

وقتی اجتماعی سازمان یافته است و، در آن، «رییس جمهوری» تهدید می شود که با همان شیوه کشته می شود که هاشمی رفسنجانی کشته شد و هیچ کس سازمان دادن آن را بر عهده نمی گیرد و واواک و اطلاعات سپاه در قم تحت مهار کامل سپاه، مانع تشکیل اجتماع نمی شوند و وسائل ارتباط جمعی «اصول گرا» و مقامهای «اصول گرا» اعتراضهای مراجع مقبول رژیم را سانسور می کنند، یعنی این که اجتماع را «دولت در سایه» تشکیل داده است.

- اطلاع موثقی که ما دریافت کرده ایم می گوید: اجتماع را «دولت در سایه» که مرکز آن مشهد است (باند ریسی و علم الهدی و حزب سیاسی مسلح)، ترتیب داده است. با وجود پی آمد اجتماع دیمه سال پیش در مشهد - و انکار سازمان دهندگان -، دولت در سایه، نه تنها به تضعیف روحانی و حکومت او تداوم بخشیده است، نه تنها از تهدید علنی به قتل نیز باکی ندارد، بلکه در کار تصرف مقامهای حساس در رژیم است. زیر فشار «دولت در سایه»، فرهاد رهبر، رییس دانشگاه آزاد، جای خود را به محمد مهدی تهرانچی داد که معاون ریسی بود. «دولت در سایه» در کار به مهار خود آوردن حوزه قم است. هم بخاطر در اختیار گرفتن مراجع قم و هم بخاطر، تحمیل جانشین خامنه ای در صورت مرگ او.

- اما امر واقع مهمی که اجتماع قم و اعتراضهای دو مرجع مقبول رژیم و نوشته ها و گفته های «اصلاح طلبان» و «اعتدال گرا» و ... را عیان می سازد، طبیعی انگاری نقش زور در تنظیم رابطه ها، حتی در حوزه قم، جایی است که می باید نماد معنویت باشد. این امر که در تنظیم رابطه با حوزه قم و در تنظیم رابطه در درون رژیم (تهدید روحانی به مرگ)، از زور استفاده می شد، حساسیتی را بر نمی انگیزد. اگر بتوان اعتراض به سلب استقلال حوزه را حساسیت به این واقعیت دانست که ولو در لفافه، اجتماع کذایی گویای سلطه سپاه، حزب سیاسی مسلح، بر حوزه دانسته

شده و نسبت به استقلال حوزه - که در دوره خمینی از دست داد و پس از آن نیز، اداره حوزه را دست نشاندگان خامنه‌ای به انحصار خود در آوردند- ، در واقع، سلطه فراگیر سپاه، اعتراض‌هایی بعمل آمده‌اند:

• نشریه‌های شرق، سازندگی، ایران، ستاره صبح، اعتماد و آفتاب یزد از جمله روزنامه‌هایی هستند که بیانیه مکارم شیرازی و سپاه را درج کرده‌اند. اما کلمه ای در باره سازماندن دهندگان اجتماع قم ننوشته‌اند. بدیهی است اگر سازمان دهندگان «دولت در سایه» و حزب سیاسی مسلح نبود، هر کس یا کسانی بودند، با اسم و رسم معرفی می‌شدند.

• مدیرمسئول روزنامه جمهوری اسلامی در باره اجتماع ۲۵ مرداد «گروهی از طلاب قم» نوشته است: «...آنچه در روز پنجشنبه گذشته در مدرسه فیضیه قم رخ داد، زنگ خطری بود که به همگان فهماند حوزه علمیه استقلال خود را از دست داده است و کار به جایی رسیده که در مرکز حوزه علمیه قم به مراجع و روحانیت آشکارا اهانت می‌شود. بزرگان حوزه علمیه قم با واکنش هایشان، نشان دادند که نگران مخدوش شدن استقلال حوزه هستند و چنین چیزی را بر نمی‌تابند. اکنون که بی‌تفاوتی‌های گذشته در برابر تلاش‌هایی که علیه استقلال حوزه علمیه صورت می‌گرفت کار را به اهانت آشکار به مراجع تقلید و حوزه علمیه رسانده و بزرگان حوزه را به واکنش کشانده، صبر بیشتر در برابر این تلاش‌ها جایز نیست. انتظار این است که بزرگان حوزه علمیه با اقدامات جدی دست عناصر و جریان‌های خارج از حوزه را قطع نمایند و برای همیشه استقلال حوزه علمیه را تضمین کرده و به سفارش امام خمینی که تلاش برای استقلال حوزه علمیه را بر همگان واجب می‌دانستند عمل نمایند.»

اما خمینی خود اول کس بود که استقلال حوزه را از میان برد. مراجع را در خانه‌های خود محصور کرد و اهانت به مراجع را باب کرد و امروز، مراجع که خود به مرجع دولتی معروفند، چگونه بتوانند دست «دولت سایه» و حزب سیاسی مسلح را قطع کنند؟ کاری که حوزه می‌تواند و اگر بکند استقلال می‌یابد، یکی نفی خشونت و فراخواندن به خشونت‌زدایی است و پیش از

آن، نفی ولایت فقیه از مطلقه و غیر مطلقه و رها کردن دین از مهار رژیم ولایت مطلقه فقیه است.

• روزنامه اعتماد می‌پرسد: سازمان دهندگان اقدامات زیر کیانند؟ «تندورها به کجا وصلند؟ برخی جریان‌ها، خواسته یا ناخواسته موضوعات خاصی را مطرح می‌کنند یا اقداماتی انجام می‌دهند که بازی در زمین دشمن است. از نمونه این اقدامات می‌توان به حمله با مِهر به رئیس مجلس، آتش زدن سفارت عربستان، تسخیر سفارت انگلیس، اخلال در سخنرانی سید حسن خمینی در سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) و مواردی از این دست اشاره کرد که هزینه‌های سنگینی به نظام تحمیل کرده است. اگر این اقدامات آگاهانه باشد قطعاً خیانت به نظام و کشور است و اگر ناآگاهانه باشد، جهل است»

اما روزنامه نمی‌تواند بپرسد: دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم که در درون و بیرون مرزها جنبنده نیست که بجنبند آنها از آن مطلع نشوند، چگونه است تا این زمان سازمان دهندگان اینگونه خشونت‌گریها را هنوز شناسایی نکرده‌اند؟

• روزنامه ابتکار قول نعمت احمدی، حقوقدان، را آورده است: «... آن طلبه جوان و یا آن گردانندگان آمدند آن کار را انجام دادند و خروجی کارشان پیدا است. اینجاست که آدم بیشتر دلش می‌گیرد که بیایند اظهار بی‌اطلاعی کنند. این در واقع توهین به شعور مردم است. اصلاً نشدنی است، مگر می‌شود کسی با لباس روحانیت در مکانی مانند مدرسه فیضیه تجمع کند و شعار بدهد اما کسی در جریان آن نباشد... در مورد مساله فوت آیه‌الله هاشمی از همان ابتدا شایعاتی مطرح بود. حالا یک دفعه ما می‌بینیم دستی از غیب می‌آید و بر آن شایعات مهر تأیید می‌زند. خوب مردم اینجا پرسشگر می‌شوند. حالا افرادی که گناه این جریان بر گردن آنها است می‌خواهند بگویند ما در جریان نبودیم و نیستیم. به نظر من اینها مسئول هستند و باید در دادگاه پاسخگو باشند».

بدین‌قرار، با آن‌که گوینده از تشکیل دهندگان سخن می‌گوید اما همچنان، نمی‌تواند بگوید در قم چه کسانی هستند که می‌توانند برضد حوزه و

مراجع، اجتماعی تشکیل دهند و در آن، به صراحت تهدید به قتل بکنند و بگویند هاشمی رفسنجانی، «مرد شماره دو رژیم» را هم ما کشته‌ایم؟

*** روحانی وقتی می‌گوید: باید فرماندهی نیروهای مسلح منتخب مردم باشد، از استراتژی «دولت در سایه» غافل نیست؟:**

در ۳۰ مرداد ۹۷، در حضور نظامیان، روحانی گفته است: بار اصلی نیروهای مسلح بر دوش مردم قرار گرفته و بنابر این، چنانچه فرماندهی نیروهای مسلح نیز مردمی باشد، یعنی منتخب و مورد اعتماد مردم باشد و علاوه بر این اسلام شناس، مدیر، مدبر و مورد اعتماد دینی مردم باشد، توانمندی و قدرت نیروهای مسلح مضاعف خواهد شد».

سخن او دو پهلوی است. وسائل ارتباط جمعی رژیم یا آن را سانسور کرده‌اند و یا از آن، در گذشته‌اند. دو پهلوی است زیرا او می‌تواند بگوید مرادش «ولی فقیه» است که منتخب غیر مستقیم مردم (منتخب مجلس خبرگان) است. اما سخن او بازگو کردن این واقعیت پذیرفته شده در دموکراسی‌ها نیز می‌تواند باشد: وقتی ولایت با جمهور مردم است (دموکراسی بمعنای مشارکت جمهور مردم در اداره جامعه و کشور خود)، دولت، از جمله نیروهای مسلح، تحت فرمان ملت هستند. افراد نیروهای مسلح بدین‌خاطر که از ملت فرمان می‌برند، از غرور ملی برخوردار می‌شوند و در برابر دشمن متجاوز شکست ناپذیر می‌شوند. تجربه ارتش در دوران چند ماهه اول جنگ ۸ ساله که با تجاوز قوای صدام به ایران آغاز شد، گویای این واقعیت است. اما غرور ملی آنها مضاعف می‌شود زیرا در امور داخلی کشور مداخله نمی‌کنند چه رسد به سرکوب مداوم مردم.

با وجود دو پهلوی بودن، روشن است که روی سخن او با سپاه و «دولت در سایه» است. بخصوص که خطاب به آنها می‌گوید: دو سال جنگ سیاسی کافی است بیایید متحد شویم. از قرار او استراتژی دولت در سایه را اندر نیافته‌است:

در حقیقت، «دولت در سایه» براین نظر شده است که باوجود شدت تحریمهای امریکا و تهدیدهای اتحاد اسرائیل و سعودیها و... و حکومت ترامپ، مردم کشور فعل پذیر هستند و بهترین موقعیت است برای تصرف کامل دولت. تضعیف بازهم بیشتر حوزه قم، کار را آسان تر می کند. بدیهی است که حزب سیاسی مسلح و دولت در سایه، کوه مسئله های برهم افزوده و ناتوانی مغرط رژیم در حل آنها و نیز بن بست قطعی که رژیم در آن است را نه اینکه به حساب نمی آورد، بلکه دستمایه توجیه سپردن کار به دست «سپاهیان» می کند

طرفه این که «رهبر» کارش خشونت گری است. و نه او و نه مراجع قم و نه هیچیک از گروه بندیهای موجود در رژیم خطر زور بمثابه تنظیم کننده رابطه با یکدیگر، با مردم و مردم با یکدیگر و مردم با طبیعت و کشور با کشورهای دیگر جهان را، نمی بینند تا نسبت به آن هشدار بدهند. از بکاربردن قواعد خشونت زدایی که مپرس. نتیجه این است که «دولت در سایه» و حزب سیاسی مسلح، مقاومت پشیمان کننده ای را در برابر خود، برای اجرای طرح خویش، نمی بیند.

وضعیت سنجی دویست و شانزدهم:

تصدیق ناتوانی ناشی از خودگرفتار کردن در بن بست:

۰۸ شهریور ۱۳۹۷ برابر ۳۰ اوت ۲۰۱۸

*** دو جمله، گویای چرایی قفل بودن لبهای روحانی و ناتوانی
مفرط او بخاطر گرفتار شدن در بن بست:**

در ششم شهریور، روحانی در مجلس حاضر شد و به پنج پرسش، پاسخ داد. پیشتر گفته بود گفتگوی تلویزیونی فرصت مناسبی برای اظهار حقایق نیست و مجلس فرصت مناسبی هست و برای اظهار حقایق به مجلس خواهد رفت. اما در مجلس، از حقایقی که بنا بود بگوید، هیچ نگفت. جمله‌ای بر زبان آورد تا معلوم کند چرا محکوم به سانسور خویش شده است:

• «امیدوارم که بتوانم نکات مورد نظر مقام معظم رهبری را که در توصیه‌هایی که نسبت به جلسه امروز به من فرمودند، دقیقاً مراعات کنیم»

و جمله دومی نیز گفت حاکی از این که عامل وضعیت کنونی را دولت در سایه می‌داند:

• «حادثه دی‌ماه، آقای ترامپ را به طمع انداخت تا که او در اواخر دی‌ماه اعلام کند من در برجام نمی‌مانم».

جمله اول می‌گوید خامنه‌ای دهان او را قفل کرده و کلید او نمی‌تواند این قفل را باز کند. ناچار به امر خامنه‌ای تمکین کرده است. جمله دوم می‌گوید: اگر «مقام معظم رهبری» دهان او را قفل نکرده و یا کلید او می‌توانست قفل را باز کند، حقایقی که به مردم وعده داده بود، بگوید را می‌گفت. از این‌رو، می‌گوید مشکلهایی که موضوع ۵ پرسش شده‌اند، واقعیت دارند، اما چون نمی‌تواند بگوید علل و عوامل پدید آورنده آنها کدامها هستند، نمی‌تواند راه حل‌ها را نیز ارائه کند. بالا رفتن بلافاصله قیمت دلار می‌گوید که اقتصاد ضعف مفرط حکومت روحانی را احراز کرده و علل و عوامل پدید آورنده تب افزایش قیمت دلار برجا می‌مانند. رأی مجلس (قانع نشدم) نیز تصدیق سه امر واقع مهم بود:

۱. روحانی و حکومت او توانا به حل مسائل کشور نیستند. و
۲. لبها را به قفل خامنه‌ای سپردن، دولت در سایه را نرم نمی‌کند، بلکه با رأی به کافی نبودن پاسخهای روحانی به چهار پرسش از پرسشهای پنج‌گانه - پاسخ یکی از آنها، تحریم بانکها را مجلس کافی دانست -، یعنی این که «دولت در سایه»، نخست توسط خامنه‌ای بر لبان روحانی قفل زده است و سپس، مجلس دست نشانده، به رأی خود، مشروعیت و مقبولیت بخشیده است. چرا که «رییس جمهوری» می‌باید از علل و عوامل پدید آورنده مسائل و راه‌حلهای آنها سخن می‌گفت و سخن نگفت. بدین‌سان، روحانی از حامیان خود رانده و از پدید آورندگان وضعیت امروز کشور مانده شد. بدین مهم باز می‌گردیم.

۳. رأی دهندگانی که از بیم بدتر به «اصلاح‌طلبان» و «اعتدالیون» رأی داده بودند، خطا کرده بودند. در رژیم ولایت مطلقه فقیه، مجلس هر ترکیبی را پیدا کند، مجلس دست نشانده است، بخصوص در این مجلس، هم نمایندگان دست نشانده «دولت در سایه» قوی هستند و هم «حزب باد» قوی و باد سیاست به زیان روحانی در وزیدن است: دو وزیر او را با استیضاح روانه کرده‌اند و سه وزیر تهدید به استیضاح می‌شوند و خود

او نیز تهدید می‌شود به فرستادن پرونده پرسخ و پاسخ به قوه قضاییه. هر چند «رییس» مجلس گفت قابل ارسال به قوه قضایی نیست. بدیهی است اگر حق مردم را بر دانستن حقایق بجا می‌آورد، وضعیت وارونه می‌شد. اینک به سراغ پرسشهای پنج‌گانه می‌رویم و پاسخ‌های خالی روحانی را بررسی می‌کنیم:

*** پاسخهای خالی روحانی به پرسشهای پنج‌گانه:**

• ۸۲ «نماینده» از «رییس جمهوری» درباره ۱. «عدم موفقیت دولت در کنترل قاچاق کالا و ارز» و ۲. «استمرار تحریم‌های بانکی» و ۳. «عدم اقدام شایسته دولت در خصوص کاهش نرخ بیکاری» و ۴. «رکود اقتصادی شدید چندین ساله» و ۵. «افزایش شتابان نرخ ارزهای خارجی و کاهش خرید ارزش پول ملی» سؤال کرده‌اند. روحانی به هریک از این پرسشها، پاسخ داده است:

۱. در پاسخ به استمرار تحریمهای بانکی، روحانی این پاسخ را داده است:

«وضعیت شبکه بانکی کشور بعد از پذیرش برجام به هیچ عنوان قابل قیاس با پیش از آن نیست و گشایش‌های وسیع و قابل توجهی در آن صورت گرفته که موجب خروج بخش مالی از مرحله بحرانی و بن‌بست دوره تحریم شده است. پیش از برجام هیچ بانکی با ایران کار نمی‌کرد اما پس از اجرای برجام بانک‌های مختلف روابط کارگزاری خود را با بانک‌های خارجی آغاز کرده‌اند و با حدود ۳۰۰ بانک در دنیا روابط کارگزاری برقرار شد. در واقع یکی از دستاوردهای مثبت برجام این بود که تمامی مقرراتی که بانک‌های غیر آمریکایی را مکلف به قطع روابط کارگزاری با بانک‌های ایرانی می‌کردند، رفع شده و در نتیجه نظام بانکی کشور از انزوای بانکی خارج و تعداد روابط کارگزاری

بانک‌های ایرانی که در دوران تحریم به‌طور بی‌سابقه‌ای کاهش یافته بود، به تدریج در حال بازگشت به سطح معمولی است».

ذیل آن نیز قراردادهایی را که با بانکها و مؤسسه‌های مالی و پولی امضاء شده‌اند را فهرست کرده است. قراردادهای امضاء شده درشت رقم، با روسیه، یکی بدون محدودیت در مبلغ و دیگری ۲/۲ میلیارد دلار و چین به مبلغ ۱۰ میلیارد دلار است. با کشورهای اروپایی، به استثنای ایتالیا (۵ میلیارد یورو، یوزانس یا اعتبار کوتاه مدت برای خرید) با دو کشور اتریش و دانمارک است. اولی ۱۰۰۰ و دومی ۵۰۰ میلیون یورو.

اما سقوط ارزش برابری ریال در برابر دلار نزدیک به ۳/۵ برابر می‌گوید عاملهای داخلی،

۱. حجم عظیم نقدینه (۱۶۰۰ هزار میلیارد تومان) متمرکز در دست مافیاهای نظامی مالی (۶۰ تا ۷۰ درصد) و

۲. سقوط تولید داخلی (۵۰۰۰ واحد تولیدی تعطیل و بقیه از ۳۰ تا ۵۰ درصد کار می‌کنند)، بنابراین، نیاز به واردات و

۳. کاهش صادرات نفت و

۴. ناتوانی رژیم از حل مسائل انبار شده، در نتیجه،

۵. عامل روانی ناشی از تاریک دیدن آینده نزدیک و

۶. عامل خارجی، تحریمها و تهدید به صفر رساندن صادرات نفت ایران و ممنوع شدن بانکها از معامله با ایران.

روحانی از این شش عامل و عواملی که در بررسی سؤال پنجم شناسایی خواهیم کرد، هیچ نگفت. بنابر این، نمی‌توانست از راه حل‌های آنها سخن بگوید.

۲. در باره سؤال در مورد «کنترل قاچاق کالا و ارز» (تنها در یک ماه، ۳۰ میلیارد دلار ارز را از کشور خارج کردند):

روحانی دست‌آوردهای حکومت خود را برشمرده است، بی آنکه از عوامل پدیدآورنده قاچاق و قاچاقچیان عمده سخنی بگوید:

۱. دستاوردهای حکومت در زمینه مبارزه با قاچاق: ذیل آن «دست آوردها» فهرست شده‌اند. بنابر قول او، قاچاق وقتی واردکردن کالاها است، از ۲۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۹۲ (آغاز ریاست جمهوری روحانی) به ۱۲/۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۹۵ کاهش یافته است. روند نزولی قاچاق در سال ۹۶ نیز تداوم داشته است. کشف قاچاق مواد مخدر در سال ۹۶ نسبت به سال ۹۲، ۷۴۰ درصد افزایش یافته و در سه ماه اول سال ۹۷، کشف این مواد ۵۷۰ درصد افزایش داشته است. کشف قاچاق تلفن و کاهش ۶/۶ میلیارد دلاری قاچاق سوخت و در نتیجه، افزایش ۲۲ درصدی واردات سرمایه‌ای که سبب افزایش تولید داخلی می‌شود. و «نمایندگان» به او یادآور شدند که تولید داخلی گرفتار رکود است.

۲. «اهم اقدامات صورت گرفته در حوزه کنترل قاچاق توسط دولت»، ذیل این عنوان نیز اقدامات را فهرست کرده است:

برگزاری مستمر جلسات اعضای اصلی ستاد مبارزه با قاچاق (۲۰ جلسه)، تدوین و ابلاغ راهبردهای ۵ ساله مبارزه با قاچاق و تدوین و ابلاغ ۱۰ آیین نامه اجرایی قانون و ۳۶ دستور العمل و تخصیص ۵۰۰ میلیارد تومان برای راه‌اندازی سامانه‌های مواد ۵ و ۶ و ۷ و ۱۳ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز ...و

• «اهم برنامه‌های دولت برای مبارزه مؤثر با قاچاق کالا و ارز در سال ۱۳۹۷»
زیر این عنوان نیز تدابیر فهرست شده‌اند: اتصال و یکپارچه سازی کلیه سامانه‌های مورد نیاز برای مبارزه با قاچاق کالا و ارز علی‌الخصوص اتصال گمرک به سامانه جامع تجارت (موضوع قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز و آیین‌نامه‌های ذیربط، مصوبات شورای عالی امنیت ملی کشور و مصوبات ابلاغی

ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز) و اجرای کامل طرح جریمه هوشمند ناوگان فاقد بارنامه در جاده‌های کشور و... تا اینجا، سخنی از عوامل پدید آورنده قاچاق و قاچاقچیان عمده نگفته است. در بند چهارم به عوامل پرداخته‌است:

۳. «مهم‌ترین دلایل استمرار مشکلات در حوزه مبارزه با قاچاق کالا و ارز». زیر این عنوان، او «دلایل» را فهرست کرده است:

۳/۱. «وجود انگیزه‌ی اقتصادی بالا برای قاچاق و عدم همکاری کافی دیگر قوا، باعث استمرار معضل قاچاق در اقتصاد کشور شده است.»

۳/۲. دلیل اصلی اقتصادی بروز پدیده قاچاق کالا در کشور وجود تعرفه‌های بالا و نرخ ارز غیر رقابتی است و مادامی‌که محصولات داخلی قدرت رقابت پذیری با نمونه‌های مشابه خارجی را نداشته باشند و قصد بر این باشد که از طریق محدودیت‌های تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای موردحمایت قرار گیرند، همواره تقاضای بالقوه‌ای برای کالاهای قاچاق وجود خواهد داشت. بنابراین برای مبارزه با قاچاق، لازم است انگیزه قاچاق را از بین ببریم. در این راستا دولت تمام تلاش خود را برای از بین بردن این انگیزه‌ها انجام داده است.

۳/۳. مبارزه با پدیده قاچاق نیازمند همکاری هر ۳ قوه است. برای مثال در حال حاضر دولت در موارد زیر نیازمند همکاری دیگر قوا است:

- همکاری نیروی انتظامی ج.ا.ا در اجرای کامل طرح جریمه هوشمند ناوگان فاقد بارنامه در کشور (کارکرد ضعیف سامانه جامع حمل و نقل، سامانه جامع انبارها و سامانه شناسایی قاچاق)
- راه اندازی پایگاه اطلاعات محکومان قاچاق کالا و ارز توسط قوه قضاییه و اشتراک اطلاعات آن به دستگاه‌های کاشف که موجبات کاهش توان شناسایی قاچاقچیان حرفه‌ای و سازمان یافته می‌گردد.

- اقدام برخی دستگاه‌های اجرایی در اشتراک اطلاعات سامانه‌های خود با سامانه‌های مبارزه با قاچاق از جمله همکاری گمرک ج.ا.ا در پیوستن به سامانه جامع تجارت
- همکاری بیمه تأمین اجتماعی نیروهای مسلح برای استفاده از سامانه ردیابی، رهگیری و کنترل اصالت سازمان غذا و دارو
- توجه به اصل امحای کالاهای قاچاق در کشور علی‌الخصوص در کالاهای بادوام و لوکس
- نظارت بر تمام اسکله‌ها، و موج شکن‌های مردمی با همکاری دستگاه‌های متولی و مشخص شدن متولی برخی از این مناطق در کشور.

در پاسخ روحانی که تأمل کنیم، می‌بینیم سربسته از عدم همکاری نیروی انتظامی و ناتوانی تولید داخلی برای رقابت با تولید خارجی سخن می‌گوید. به سخن دیگر، نه از عوامل و علل واقعی سخن می‌گوید و نه از قاچاقچیان که حکومت توانا به مبارزه با آنها نیست. «نمایندگان» نیز به او یادآور می‌شوند که برخلاف قول او، قاچاق افزایش یافته است. و ما می‌دانیم که در روزهای پایانی سال پیش و روزهای اول سال جدید، ۳۰ میلیارد دلار را از کشور خارج کرده‌اند. و مجلس، تنها قاچاق کالاها را در تاریخ فروردین ۱۳۹۶، سالانه ۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار برآورد کرده بود. و در ۵ خرداد ۱۳۹۶، رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس، گفته بود: به اندازه‌ای که نفت می‌فروشیم، قاچاق داریم. او رقم واقعی قاچاق کالا را در سال، ۲۲ میلیارد دلار گفته بود. یعنی ۱۰ میلیارد دلار بیشتر از رقمی که روحانی به مجلس ارائه می‌کند.

• اما عوامل و دلایل ناگفته کدام‌ها هستند:

۱. فقر و افزایش بیکاری خصوصاً در شرق و جنوب و جنوب غربی کشور که سبب روی آوردن به قاچاق می‌شود؛

۲. استفاده از شدت تورم برای تحصیل درآمدها توسط سازمانهای دولتی خارج از مهار حکومت (سپاه و...):

۳. استفاده از رانت ارز (تفاوت بهای رسمی و قیمت در «بازار آزاد») بیشتر توسط «شبه دولتی»ها. کالاهای قاچاق به تناسب بهای دلار در «بازار آزاد» فروخته می‌شوند و با پولی که حاصل می‌شود، ارز را به قیمت رسمی، می‌خرد و داشته خود را نزدیک به سه برابر می‌کنند. توضیح این که قاچاقچیان با پول حاصل از فروش کالاهای قاچاق (سود اول)، با استفاده از نفوذ خود، بیهانه وارد کردن «کالاهای ضرور»، از بانک ارز می‌خرند. در بانک، قیمت دلار برای این گونه واردات، ۴۲۰۰ تومان است. بنابر این، اگر قاچاقچی جنسی را یک دلار خریده باشد و با فروش آن، ۱۱ هزار تومان بدست آورده باشد، می‌تواند ۲/۶ دلار بخرد (سود دوم). پول قاچاق را هم سفید کرده است!

۴. نابرابری شدید عرضه کالاها و تقاضای آنها در همه کشورهای گرفتار این نابرابری، زمینه و عامل عمده قاچاق است. در مورد ایران، دولت و نظام بانکی قوه خرید عظیمی را ایجاد می‌کنند که دست کم دو برابر خود، تقاضا بر می‌انگیزد. کالا برای جذب این قدرت خرید نیست. در نتیجه قاچاق رونق می‌گیرد.

۵. سود عظیم وقتی موضوع قاچاق مواد مخدر است. با توجه به این مهم که مافیاهای نظامی - مالی همواره در تقلای به انحصار درآوردن این نوع قاچاق هستند، مبارزه با قاچاق در گرفتار کردن قاچاقچیان خودسر، خلاصه می‌شود. روحانی هیچ‌یک از این عوامل را بر زبان نیاورد. لذا، نمی‌توانست راهکار ارائه کند.

۳. پاسخ روحانی به سؤال در باره بیکاری:

در باره بیکاری نیز او به این مهم که اقتصاد مصرف محور توانا به ایجاد شغل نیست و در این اقتصاد، شغل‌ها که ایجاد می‌شوند، شغلهایی هستند که، در اقتصاد، «شغل کاذب» خوانده می‌شوند، نمی‌پردازد. بنابراین، به این مهم

که بسیاری از کارگاهها تعطیل هستند و آنها هم که تعطیل نیستند، اغلب با کم تر از نصف ظرفیت خود کار می کنند، اشاره نیز نمی کند. بجای آن، به بزرگ شدن نرخ بیکاری در حکومت احمدی نژاد می پردازد و این که در حکومت او میزان کار ایجاد شده نزدیک است به میزان «نیروی کار»ی که وارد بازار کار می شود، پرداخته است. و گفته است که بخاطر میزان بالای بیکاری پدید آمده پیش از ریاست جمهوری او، حکومت او نتوانسته است نرخ بیکاری را کاهش دهد. در پایان از طرح هایی سخن گفته است که برای ایجاد اشتغال تهیه شده اند. اما

• عوامل بیکاری در اقتصاد مصرف محور:

۱. اقتصاد مصرف محور فرصت برای کار ایجاد نمی کند، فرصت برای رانت ایجاد می کند. از این رو، در اقتصادهای مصرف محور، ایجاد کار از راه «بادکردن» دستگاه های دولتی ممکن می شود که در واقع، دریافت مزد برای خود تخریب کردن است؛

۲. کارهای تولیدی بخاطر عدم تکافوی درآمد با هزینه، رها می شوند. بخش کشاورزی ایران گرفتار این مشکل است. جوانان که روستاها را ترک می کنند، در شهرها کار مولد پیدا نمی کند و «شغل کاذب» پیدا می کنند و یا بر شمار بیکاران می افزایند؛

۳. کاهش شدید بودجه تولیدی که در حال حاضر بخش عمده آن نیز به زخم بودجه عادی زده می شود؛

۴. فقدان منزلت و امنیت لازم برای سرمایه گذاریهای صنعتی که به ضرورت دراز مدت هستند. هم بخاطر در محاصره آتش و در قید تحریم بودن و هم بخاطر دولت استبدادی. تازه نه تنها حزب سیاسی مسلح در مهار حکومت نیست، بلکه حکومت در مهار آن است.

۵. وجود انحصارها که افزون بر ۷۰ درصد اقتصاد کشور را در اختیار دارند (سپاه و اموال رهبری و بنیاد مستضعفان و...) این انحصارها مانع از بکار افتادن سرمایه‌های «بخش خصوصی» در تولید می‌شوند؛
۶. بزرگ شدن نابرابری میان سطح علمی و فنی کشور با پیشرفت علم و فن در جهان و ناتوانی آموزش و پرورش از آموزش و پرورش فرزندان ایران برای تصدی کارهای نیازمند به دانش و فن به روز؛
۷. فرار مغزها بخاطر نبود منزلت (برخورداری از حقوق و کرامت) و کار درخور، در نتیجه، کمبود عامل اول از عوامل تولید و ایجاد شغل. و
۸. نبود کارها که استعدادهای گوناگون انسان ایجابشان می‌کند. در نتیجه، متراکم شدن «نیروهای کار» در کارهای موجود که اغلب «شغل‌های کاذب» هستند.

روحانی نمی‌توانست این عوامل را بر زبان آورد. لاجرم، نمی‌توانست سیاست اقتصادی ارائه کند.

۴. پاسخ روحانی به پرسش در باره رکود اقتصادی:

در باره رکود اقتصادی، او گفت: از پایان جنگ با عراق، تنها حکومتی است که اقتصادی با رشد منفی را تحویل گرفته است و در حکومت او، اقتصاد رشد مثبت داشته و رشد کرده است:

«به جز دولت یازدهم، هیچ دولتی، بعد از پایان جنگ تحمیلی، کار خود را با نرخ رشد منفی اقتصادی آغاز نکرده است. در آغاز فعالیت دولت یازدهم، کشور با یک رکود تورمی بی‌سابقه دست به گریبان بود. به‌طوری‌که رشد اقتصادی در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ به ترتیب ۷/۷- و ۳/۰- درصد و نرخ تورم به ترتیب به ۳۰/۶ و ۳۴/۷ درصد رسید. تدابیر دولت یازدهم در همان شش ماه اول باعث شد که سال ۱۳۹۳، سال خروج از رکود همراه با افت شدید نرخ تورم باشد، به‌طوری‌که در آن سال، نرخ تورم به ۱۵/۶ درصد کاهش و نرخ رشد اقتصادی به ۳/۲ درصد افزایش یافت... به‌ویژه رشد اقتصادی و

رشد اقتصادی غیرنفتی از فصل چهارم سال ۱۳۹۴ (اجرائی شدن برجام) همواره مثبت بوده است. طی مدت یادشده (نه فصل متوالی)، متوسط رشد اقتصادی ۷/۴ و متوسط رشد اقتصادی غیرنفتی ۵/۳ درصد بوده است.

بدین قرار، کسی که می‌گوید رشد اقتصاد منفی بوده و او آن را مثبت کرده است، نه می‌تواند عوامل رکود اقتصادی را بر شمارد و نه تدابیری را ارائه کند برای بیرون رفتن از رکود. در حقیقت، رشد اقتصاد واقعی، در دوره شاه سابق نیز منفی بود. از کودتای ملاتاریا بدین سو نیز منفی است. توضیح این که

۱. اقتصاد آن تقسیم بندی را ندارد که رژیم شاه برای پوشاندن رشد منفی اقتصاد، می‌کرد و رژیم ولایت مطلقه فقیه می‌کند. اقتصاد دو بخش دارد: بخشی وابسته به صدور نفت و گاز و دیگر ثروتهای ملی و بخش ناوابسته به آن. بخش اول واردات بعلاوه بودجه دولت بعلاوه «ارزش افزوده» نظام بانکی است. این بخش رشد می‌کند و با رشد خود، بخش دوم (کشاورزی و پیشه وری و بخشی از صنعت که متکی به واردات نبود. در حال حاضر، وابسته شده است) را تخریب می‌کند. هرگاه اقتصاد کشور بخواهد تولید محور بگردد و رشد کند، رشد بخش اول، باید بطور مداوم منفی و رشد بخش دوم بطور مداوم مثبت باشد. این رشد نیز باید بر پایه استقلال و آزادی (کتاب رشد جلدهای اول و دوم نوشته ابوالحسن بنی‌صدر)، یعنی رشد انسان و آبادانی طبیعت، سازمان و سامان بجوید. بنابراین، رشد بخش غیر نفتی اقتصادی که روحانی از آن سخن می‌گوید، دروغ فاحشی است.

۲. بیابان شدن کشور و تراکم جمعیت در حاشیه‌های شهرهای بزرگ را می‌گویند شتاب و شدت منفی شدن تولید کشاورزی و بخش صنعت و پیشه‌وری وابسته به آن. و این واقعیت که کارگاههای صنعتی تعطیل می‌شوند و یا با ظرفیت کم فعالیت می‌کنند، گویای آن است که حجم عظیم نقدینه نمی‌تواند به سرمایه تبدیل و در تولید بکار افتد. علتها و عوامل آن، غیر از آنها که در سه قسمت پیش بر شمرده شدند، وجود بودجه دولت و ترکیب آن و ترکیب اعتبارات نظام بانکی و ترکیب واردات و فرصتهای رانت‌خواری است که روزمره ایجاد می

شوند. رانت خواری همراه است با فساد ساختاری. و نیز، از عوامل تولید، کارفرمایی و آزادی جریان اطلاعات و امنیت و وجود استعداد های علمی و فنی و بخصوص توزیع بسیار نابرابر درآمدها که سبب می شود، اکثریت بالای ۹۰ درصد جامعه قوه خرید نداشته باشند، در نتیجه، بازار بسیار محدود باشد، وجود ندارند.

۳. اقتصاد تولید محور بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی، به ضرورت، نیازمند برخورداری شهروندان از حقوق انسان و حقوق شهروندی و جامعه ایرانی از حقوق ملی و طبیعت ایران از حقوق طبیعت و برخورداری کشور از حق صلح و دیگر حقوق خود بمثابة عضو جامعه جهانی است. چنین اقتصادی مطلقاً با استبداد ناسازگار و استبداد نیز با آن در تضاد است. بنابراین، ساختار استبدادی دولت و نیز نظام اجتماعی بسته (بدین خاطر که تنظیم کننده رابطه ها قدرت است و حقوق نیستند)، از موانع برخورداری مردم ایران از اقتصادی در خدمت رشد آنها و آبادانی طبیعت است.

۵. پاسخ روحانی به پرسش در باره ارز و کاهش ارزش پول ملی:

در پاسخ به پرسش اول، پاسخ روحانی به کاهش ارزش پول کشور در برابر دلار و یورو و دیگر ارزها را نقد کرده ایم. یکبار دیگر یادآور می شویم که او به مهم ترین عامل که افزایش عظیم حجم نقدینه است، اشاره نیز نکرده است. به عامل دیگری که کاهش ارزش داخلی پول و در نتیجه، محاسبه قیمت هر کالا به قیمت روز دلار است نیز نپرداخته است. در حقیقت، پدیده ای که ایرانیان روزمره با آن رویارویند و آن خودداری فروشنده از فروش کالا در انتظار افزایش قیمت دلار است، به چشم روحانی، نیامده است.

*** وقتی «رییس جمهوری» و مجلس بی اختیارند، مجلس تماشاخانه و سخنرانان نقشهای آدمکهای خیمه شب بازی را بازی می کنند:**

۱. واقعیتی که همگان مشاهده‌اش کردند، این بود که رئیس جمهوری و مجلس بی‌اختیارند. حتی اختیار بر زبان آوردن وضعیت واقعی کشور، به جای خود، واقعیت طرح چند مسئله که رژیم خود ساخته است را نیز ندارند.

۲. گفته‌اند روحانی خود را نه فدای حقیقت که فدای مصلحت کرد. در حقیقت، او از مردم رانده و از صاحبان قدرت در رژیم مانده شد. زیرا به این اندازه از بی‌اختیاری تن داد. نقش آدمک خیمه شب‌بازی را ایفا کرد. «نمایندگان» نیز

۳. یکبار دیگر مردم ایران دیدند که در مدار بسته بد و بدتر، انتخابی وجود ندارد و باید هم بد و هم بدتر را تحمل کنند. دیدند که بد جز به بدتر روی نمی‌آورد. جهت یابی روحانی و نیز ترکیب مجلسی که ادعا می‌شد جانبدار حکومت او است، سمت‌یابی بد به بدتر را با شفافیت تمامی، نشان می‌دهد.

۴. گرچه می‌گویند پیوند روحانی با اصلاح طلبان برجا است، اما اگر بریدن یا نبریدن او از اصلاح طلبان قابل مشاهده نباشد، بریدن او با اصلاح طلبی بوضوح قابل مشاهده است. در حقیقت، قلابی بودن اصلاح طلبی نیز به وضوح قابل مشاهده است.

۵. هرکس از سیره خود خارج شد، بنده قدرت و غیر قابل اعتماد می‌شود. حتی در درون باند حاکم. ولایت مطلقه فقیه خارج شدن از سیره است. از این رو، دولت ولایت مطلقه فقیه غیر قابل اعتماد و روحانیان زورمرداری گزیده غیر قابل اعتماد و «رئیس جمهوری» و «نماینده» مجلس آلت فعل و غیر قابل اعتماد می‌شوند که شده‌اند. در درون رژیم چه کسی به روحانی اعتماد می‌کند؟ در هیأت وزیران او، «وزیران» چگونه می‌توانند به او اعتماد کنند وقتی می‌بینند، او از وزرای خود دفاع نمی‌کند؟

۶. نه تنها رژیم مسئله ساز نمی‌تواند مسئله حل کند، بلکه عوامل پدید آورنده ۵ مسئله از مسئله‌های موضوع سؤال شده را هم نمی‌تواند برزبان بیاورد. زیرا علت العلل ولایت مطلقه فقیه و نظام اجتماعی است که، در آن، قدرت، تنظیم کننده

رابطه‌ها است، در نتیجه مردم نه شهروندان حقوقمند که دون انسان‌های مطیع بشمارند و محکوم به ایفای نقش فعل‌پذیر شده‌اند.

وضعیت سنجی دویست و هفدهم:

تقصیر با «رهبر» است یا می‌خواهند تقصیر را به پای

«رهبر» بنویسند؟

۱۵ شهریور ۱۳۹۷ برابر ۶ سپتامبر ۲۰۱۸

در ۱۳ شهریور ۹۷، سعید لیلان عضو کارگزاران که با اقتصاد سر و کار دارد، تقصیر وضعیت کنونی اقتصاد را به پای روحانی می‌نویسد و پیش‌بینی می‌کند بهای دلار به ۱۵ و ۱۶ هزار تومان برسد. می‌گوید: «من پشت پرده را نمی‌دانم ولی اختیاراتی که آقای خامنه‌ای به روحانی و سران سه قوه داده اگر به چوب داده بود، تا الان یک کاری کرده بودند».

بدینسان، این «رهبر» است که به سران سه قوه اختیار می‌دهد و این رئیس قوه مجریه است که بی‌کفایت است. این سخن را، جنتی، «رئیس مجلس خبرگان»، در همان تاریخ که روز نخست اجلاس آن مجلس بود، بر زبان آورده است:

*** جنتی: می‌خواهند هزینه‌های برجام و ناکارآمدی‌ها را به گردن رهبری بیاندازند:**

• جنتی می‌گوید: « امروز برخی از افراد می‌خواهند ناکارآمدی‌ها را گردن رهبر انقلاب بیاندازند. این خط نیز از غرب هدایت می‌شود و از پیش تعیین شده است. آنها می‌خواهند تلقین کنند که در کشور، مجلس و سایر قوا هیچ کاره هستند و مسئولیت‌ها فقط بر گردن رهبر است. رهبر انقلاب علیرغم چنین ادعاهایی اختیارات زیادی به قوای سه‌گانه دادند که یکی از آنها تسهیل در امر قضاوت برای دستگاه قضا است. در بحث سیاست خارجی نیز رهبر انقلاب، آزادی عمل دادند، هرچند این تیم خطوط قرمز را رعایت نکردند. رهبر انقلاب به سه قوه حتی برای برون رفت از مشکلات اقتصادی اختیارات بسیاری دادند. حتی دستور تشکیل کارگروه آسیب‌های اجتماعی را نیز صادر کردند. رهبر انقلاب حتی وظایف محوله را نیز مرتب پیگیری می‌کنند و حتی در حوزه مسائل منطقه‌ای نیز با درایت خود کارها را به صورت مستمر رصد می‌کنند... با توجه به انجام تمامی تعهدات، آمریکا از برجام خارج شد، اروپا نیز به دنبال پیگیری خواسته‌های آمریکا است و حتی مذاکره برای قدرت موشکی را مطرح می‌کند. باید از تجربه برجام عبرت بگیریم و بدانیم آمریکا قابل اعتماد نیست. همین نگاه را باید برای مذاکرات احتمالی آتی نیز حفظ کنیم. هر چند در همین شرایط نیز می‌خواهند هزینه‌های برجام را بر گردن رهبر انقلاب بیاندازند.

مردم نارضایتی‌های به حق دارند، اما نباید به این نارضایتی‌ها چراغ سبز نشان داد. وظیفه قوه قضاییه این است که در این راه با برخوردهای جدی، اعتماد را به مردم باز گرداند. وی به نوسانات بازار سکه و ارز نیز اشاره کرد و گفت: رهبر انقلاب معتقد هستند وضعیت موجود برآمده از سوء مدیریت و حتی ناشی از خیانت برخی افراد است. باید در همین رابطه محکم‌ترین برخوردها با سوء استفاده‌کنندگان صورت بگیرد.

• نخست تناقض‌ها را شناسایی کنیم:

۱. بدین سان، این نه قانون اساسی است که اختیارات و وظایف هر یک از سه قوه و سران آنها را معین می کند که «رهبر» است که اختیار مطلق دارد و از آن به هر مقام که لازم دید، مقداری می دهد. این امر واقع، ادعای جنتی را نقض می کند آنجا که می گوید: « این خط نیز از غرب هدایت می شود و از پیش تعیین شده است. آنها می خواهند تلقین کنند که در کشور مجلس و سایر قوا هیچ کاره هستند و مسئولیت ها فقط بر گردن رهبر است ». هرگاه مجلس و سایر قوا کارهای هستند، چه نیاز به اخذ اختیار از «رهبر» دارند؟ بنا بر مواردی که بنابر قول جنتی و لیلانز، در آنها، خامنه ای اختیار داده است، در اساسی ترین مسائل کشور، از اقتصادی و آسیب های اجتماعی و سیاست خارجی، سه قوه از اختیار لازم برخوردار نیستند و بخش اصلی دولت (سپاه و دیگر قوای مسلح و بخشی از اقتصاد را که در مهار خود دارند و مؤسسه هایی که به اقتصاد می پردازند و دولت بمتابسه سه قوه بر آنها کمترین مهار را ندارند و ۶۰ درصد نقدینه و ارز نیز در اختیار آنها است).

۲. جنتی می گوید مردم ناراضی هستند و تقصیر نه با خامنه ای که با حکومت و مجلس است. اما نه مگر جنتی خود « دبیر شورای نگهبان » است و این « شورا » صلاحیت نامزدها را تعیین می کند؟ آیا این شورا دست نشاندۀ خامنه ای نیست؟ آیا ملاک صلاحیت را اندازه « ذوب بودن » در ولایت مطلقه فقیه می داند و لیاقت را ملاک نمی داند؟ آیا خامنه ای نیست که « وزیران » اصلی را در واقع تحمیل می کند؟ پس چگونه می توان بی کفایتی حکومت و مجلس را ناشی از میل مهار نکردنی خامنه ای به مطیع امر بودن اعضای « مجلس و سایر قوا » ندانست؟

۳. هر حکومتی که بخواهد برنامه ای اقتصادی تهیه کند و به اجرا بگذارد، نیازمند آن است که دست کم بر اقتصادی که در قلمرو دولت است، مهار داشته

باشد. حکومتی که هم نیاز به پول برای تأمین بودجه - بنابراین گران فروختن ارز - دارد و هم «دولت در سایه»، موقع را برای ضربه زدن به آن مغتم می‌شمارد، آیا اختیار آن را دارد که دست کم، ارز و نقدینه در اختیار سازمانهای بیرون از مهار خود را در اختیار بگیرد؟ آیا این سازمانها در مدیریت مستقیم «رهبر» نیستند؟ اگر خودسر عمل می‌کنند، خودسری آنها دلیل بی‌کفایتی «رهبر» نیست؟

۴. حجم نقدینه، مرتب افزایش یافته است. اما بیشتر در حکومتهای احمدی نژاد و روحانی. و بسیار بیشتر از دوره احمدی نژاد در دوره روحانی و اینک ۱۶۰۰ هزار میلیارد تومان است. بنابر نامه قالیباف، «اکنون سالانه حدود بیش از ۲۷۰ هزار میلیارد تومان سود پرداخت می‌شود. دقت کنید این رقم بیش از دو برابر درآمد فروش سالانه نفت و هفت برابر رقم یارانه نقدی است». بنابر قانون اساسی بازنگری شده، تعیین سیاست اقتصادی با «رهبر» است. آیا او اجازه داده است میزان نقدیه ظرف ۵ سال حکومت روحانی ۳ برابر شود و سازمانهای تحت مدیریت مستقیم او ۶۰ درصد از این نقدینه را از آن خود کنند؟ هرگاه پاسخ آری است، پس این خود خامنه‌ای است و نه غرب و امریکا که او آنها را مسئول وضعیت اقتصادی متلاشی ایران می‌داند. و اگر بدون اجازه او، مردم ایران گرفتار این وضعیت اقتصادی شده‌اند، بی‌کفایتی او است که مسبب این وضعیت است.

۵. جنتی می‌گوید در سیاست خارجی - دیرتر می‌گویم مقصودش قرارداد وین است که چون کسی حاضر نشد مسئولیت آن را بپذیرد، برجاش خواندند - «رهبر» اختیار داده است اما حکومت «خط قرمزها» را رعایت نکرده است. غیر از این که روحانی و ظریف گفتند قرارداد، از آغاز تا پایان، بعد از تصویب خامنه‌ای، امضاء شده است، اما قول جنتی تصریح است بر بی‌کفایتی خامنه‌ای و مسئولیت کامل او، چرا که او «خط قرمزها» تعیین می‌کند و ولایت مطلق

نیز دارد، باوجود این، قرارداد را از سر باز می‌کند و برعهده مجلس می‌گذارد و مجلس هم تن به قبول مسئولیت نمی‌دهد و ظرف ۲۰ دقیقه، به حکومت اجازه اجرای آن را می‌دهد و «شورای نگهبانی» که جنتی دبیر آن است، هم به وظیفه قانونی خود عمل نمی‌کند و نمی‌گوید این قرارداد است و باید به تصویب مجلس برسد و مصوبه مجلس با قانون اساسی بخواند، آن را از سر باز می‌کند. چه کسی جز خامنه‌ای مسئول اول و جنتی و «شورای نگهبان» مسئول دوم است؟

بدین‌سان، نه تنها تناقضهای بالا و رفع آنها مسلم می‌کنند که مسئولیت وضعیت اقتصاد مصرف و رانت محور غرق فساد با شخص خامنه‌ای است و گزارشگر بی‌کفایتی او است، بلکه تناقض بنیادی زیر می‌گوید: مسئول اول وضعیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و طبیعت امروز ایران، نظام ولایت مطلقه فقیه است:

*** مسئولیت تام وضعیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و طبیعت ایران با «نظام ولایت» مطلقه فقیه است:**

۱. لیلاز و جنتی می‌گویند خامنه‌ای اختیار داده است اما «مجلس و سایر قوا» کفایت نداشته‌اند و اختیارات اعطایی را در تخریب اقتصاد ایران بکار برده‌اند. خواسته یا ناخواسته، واقعیت بس مهمی را تصدیق کرده‌اند: اختیارات مطلقه «رهبر» جز در اعمال زور و تخریب کاربرد ندارد. کاربرد ندارد زیرا خامنه‌ای به آنها اختیار بکاربردن زور را داده است: جنتی می‌گوید به قوه قضایی اختیار تسهیل در امر قضاوت برای محاکمه کسانی را داده است که «اخلال گران در اقتصاد کشور» خوانده می‌شوند. به حکومت نیز اختیار «محکم‌ترین برخوردها را با سوء استفاده کنندگان» داده است.

اگرهم اجازه می‌داد از اختیار او در بنای اقتصاد تولید محور استفاده کنند، این اختیار بکار بردنی نبود، زیرا اقتصاد مصرف و رانت محور که

همزاد است با آسیبهای اجتماعی و بیکاری که همزاد است با کاهش خودانگیزگی شهروندان، بنابراین، ناتوانی از خلق فرهنگ که همزاد است با بن بست سیاسی که رژیم در آن است، فرآورده نظام ولایت مطلقه فقیه است. بدون تغییر این ساختار، بنابراین، حذف یک مقام صاحب اختیار مطلق که هیچ گونه مسئولیتی در قبال مردم ندارد، بلکه مردم در برابر او مسئول هستند، ناممکن است. با حذف این مقام، و تغییر قانون اساسی، به ترتیبی که مرام دولت حقوق پنج گانه بگردد و وظیفه اش نه اعمال زور که زور و خشونت زدایی بگردد و در سلسله مراتب، هر اختیاری با وظیفه ای و مسئولیت توأم شود و دولت تحت مهار جامعه مدنی درآید ساختار نیروهای مسلح تغییر و آنها تحت مهار کامل دولت درآیند، اجرای برنامه در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ممکن می شود.

۲. تناقض گویی جنتی بس گویا است: محور رژیم، ولایت مطلقه فقیه است. اما ولایت مطلقه او بکاربردنی نیست مگر با تفویض به این و آن مقام! چنین نظام زور محوری را خداوندی که دانش مطلق است، هرگز مقرر نمی کند، سهل است، حتی آدمهایی هم که از حداقل دانش و بینش برخوردار باشند، آن را مقرر نمی کنند و خود را در اختیار آن قرار نمی دهند. این «نظام» زاده عقل مطلقا قدرت محوری است که خود را تجسم قدرت بپندارد و نداند که قدرت چیست و بپندارد که جمهور مردم باید مطلقا مطیع او باشند و حتی نداند که غیر ممکن است بتواند اختیارات مطلق را خود بکار برد و مجبور است آن را به دیگران تفویض کند.

عقلی که سازنده ولایت مطلقه، بمعنای اختیار مطلق بکار بردن قدرت است، چنان در تسخیر قدرتمداری است که نمی داند ساختن و رشد با اعمال زور ناسازگار است. توضیح این که هرگاه بنابر ویران کردن باشد (مثل اجازه محاکمه سریع و اعدام)، نیاز به ترکیبی می شود که، در آن، بیشترین

سهم را زور داشته باشد. اما اگر قرار بر ساختن و رشد باشد (مثل به صفر رساندن کسر بودجه و یا پایان دادن به سلطه مافیاهای نظامی - مالی بر اقتصاد)، نیاز به ترکیبی است که در آن، بیشترین سهم را حق و علم و فن داشته باشند و در آن، از زور هیچ نباشد. بنابراین، منقلب کردن اقتصاد مصرف و رانت محور به اقتصاد تولید محور، نیازمند زور زدایی است و نه اختیار بکار بردن آن. در سیاست خارجی نیز، نیاز به بازگشت به استقلال و آزادی و دیگر حقوق ملی و منطبق کردن سیاست خارجی زورمحور بر حقوق ملی، یعنی زور زدایی است. اما زور زدایی نه تنها نیاز به ولایت مطلقه فقیه ندارد، بلکه نیاز به از میان برداشته شدن آن و تغییر ساختار دولت و نقش پیدا کردن جامعه مدنی در حقوق مدار نگاهداشتن دولت دارد.

۳. دو «نماینده» مجلس، یکی پروانه سلحشوری و دیگری غلامرضا حیدری، زبان به گفتن حقیقت گشوده‌اند. سلحشوری، به حق، «نظارت استصوابی» را عامل ناتوانی مجلس و حکومت دانسته است و حیدری این حقیقت را بازگفته است که اختیارات در یک جا و مسئولیتها در جای دیگرند. او خواسته است بگوید اختیار مطلق به خامنه‌ای و مسئولیتها با روحانی و «وزیران» او است و عامل وضعیت امروز کشور همین است. درحقیقت، از تناقض‌های ذاتی رژیم ولایت مطلقه فقیه، یکی و در شمار مهم‌ترین‌ها، این است که اختیار با وظیفه و وظیفه با مسئولیت همراه نیست. اختیار مطلقه را «رهبر» دارد بی‌آنکه وظیفه ای برای او معین شده باشد و چون وظیفه‌ای بر عهده ندارد، مسئولیت نیز ندارد. در اصل ۱۱۰ بازنگری شده که بنگری، می‌بینی، عنوان آن، «وظایف و اختیارات رهبری» است. اما در متن، هرچه هست، اختیار است. او ۱۱ اختیار دارد. از جمله، فرمانده کل قوا است بی‌آنکه موظف به اداره نیروهای مسلح، بنابراین، مسئول باشد. او در برابر مردم و به طریق اولی، قوای سه گانه دولت، مسئول نیست. فرماندهی کل قوا و دیگر اختیارات را برابر کدام قانون تصدی

می‌کند؟ نه قانون اساسی و نه قانون عادی، وظیفه فرماندهی کل قوا و چگونگی عمل به آن را معین نمی‌کنند.

وقتی مقام و اختیار به «رهبر» داده می‌شود بی‌آنکه چگونگی تصدی آن معین و مسئولیت او مشخص شود، به ضرورت، هر مأموری خود را صاحب همان اختیار می‌داند و بکارش می‌برد. دیدیم چرا اختیار «رهبر» را شخص او نمی‌تواند بکار برد. در طول تاریخ، در همه استبدادها، همواره، اختیارات مستبد را مأموران از آن خود پنداشته و بکار برده‌اند. بدین‌سان، فساد ذاتی رژیم از این‌است که مأموران «رهبر» اختیارات او را بکار می‌برند بی‌آنکه مسئول باشند. اما این اختیارات جز در تخریب کاربرد ندارند. بدین‌خاطر است که دستگاه دولت فاسد و فسادگستر می‌شود. بدین‌سان، ریشه فساد مقامی است که اختیارات مندرج در قانون اساسی تازه کف اختیارات او را تشکیل می‌دهند!

۴. اینک که ریشه فساد و عامل مسئله سازی معلوم شد، اینک که می‌دانیم چرا «رییس جمهوری» و «وزیران» ناتوان از حل مسائل هستند و حتی نمی‌توانند از برف انبار شدن مسئله‌ها (نمونه حجم نقدینه که دائم بر آن افزوده می‌شود، بیابان شدن کشور که روز افزون است و بیکاری و آسیبهای اجتماعی و...) جلوگیری کنند، باید بگوییم که همه کسانی که در محدوده این رژیم صاحب مقام می‌شوند، مسئول وضعیتی هستند که ایران گرفتار آن است. نه تنها به این دلیل که اختیارات «رهبر» را اینان بکار می‌برند و در ویرانی بکار می‌برند، بلکه بدین‌خاطر نیز که سبب برپاماندن این رژیم مسئله ساز و فساد گسترند. حتی اگر خود فاسد نباشند، وسیله فساد گستری هستند.

و نیز، آن بخش از مردم که به پای صندوقهای رأی می‌روند و از خود سلب حق حاکمیت می‌کنند، مسئولیت بازهم سنگین‌تر دارند. زیرا خود را در مدار بسته بد و بدتر زندانی می‌کنند و به تحریم انتخابات، این معنی را نمی‌دهند که

حق حاکمیت از آن من است. حقوق انسان و حقوق شهروندی مرا هستند و حقوق ملی را ما شهروندان بمثابه جامعه ملی داریم و ما هستیم که می‌باید حقوق طبیعت را بجا آوریم و باز ما هستیم که باید خود را بمثابه عضو جامعه جهانی صاحب حقوق بشناسیم و نگذاریم به حقوق ما تجاوز شود و اجازه ندهیم رژیمی تک پایه، برای سلطه استبدادی بر ما، از راه ستیز و سازش با قدرتهای انیرانی، خود بر پا و برجا نگاهدارد. اینان بجای عمل به حقوق و عمل در بیرون از مدار بسته بد و بدتر، زور را تنظیم کننده رابطه‌های خود با یکدیگر می‌کنند و عامل برپایی و دیرپایی استبداد جباران می‌شوند.

وضعیت سنجی دویست هجدهم:

جنگها، سانسور و سرکوب را تجویز نمی کنند، دست

کشیدن رژیم از جنگ همه جانبه با مردم ایران را

ضرور می کنند :

۲۲ شهریور ۱۳۹۷ برابر ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۸

■ روحانی می گوید: ما در شرائط جنگی هستیم و باید با یکدیگر متحد باشیم. اگر امریکا با تمام قوا به میدان نیامده بود، من در مجلس طور دیگری صحبت می کردم.

■ جهانگیری، معاون او در ۱۹ شهریور ۹۷، می گوید: تحریم ها تاثیر بسیار زیادی داشته و آمریکا اعلام کرده است که علیه ما یک جنگ اقتصادی به راه انداخته است علاوه بر این، آنها جنگ رسانه ای و سیاسی ایجاد کرده اند تا بر افکار عمومی ملت ما تاثیر بگذارند.

پس از یک دوران انکار، اینک نوبت تصدیق بخشی از حقیقت رسیده است: ما در جنگ هستیم و امریکا همراه با جنگ اقتصادی، جنگ «رسانه ای و سیاسی» نیز به راه انداخته است. بدین سان، از ۸ جنگی که رژیم، ایران را گرفتارشان کرده است، به سه جنگ اعتراف می شود. افزون بر این سه جنگ،

ایران گرفتار جنگ نظامی نیز هست و اسرائیل می‌گوید به پایگاه‌های نظامی ایران در سوریه، ۲۰۰ حمله کرده است. گرفتار جنگ نیابتی نیز هست. نه تنها در سوریه بلکه در یمن نیز. گرفتار جنگ داخلی - خارجی در غرب و شرق کشور است: حمله موشکی به کردستان عراق، اعتراف به درگیر بودن در این نوع جنگ است. گرفتار جنگ از راه ترور هست و خود نیز به این جنگ می‌پردازد. رحیم صفوی، در توجیه حمله به کردستان عراق، تهدید می‌کند: «مدافعان امنیت کشورمان فقط دفاع نمی‌کنند؛ بلکه متجاوزان را تا آن سوی مرزهای زمینی، دریایی و هوایی هم تعقیب می‌کنند». جنگ مذهبی شیعه و سنی که به داخل کشور نیز سرایت کرده است و جنگ روانی که در منتهای شدت است. آیا درگیر این هشت جنگ بودن توجیه دارد؟ از گروگانگیری بدین سو، کار رژیم جز ایجاد بحران و تحمیل فعل‌پذیری به مردم کشور بوده است؟ طرفه این‌که «رییس جمهوری» جنگی را وسیله توجیه خودسانسوری می‌کند که رژیم در پدیدآمدنش نقش اول را دارد!

*** ایران گرفتار جنگ‌های دائمی است و این امر واقع مستمر از عوامل تعیین‌کننده بازسازی استبداد است:**

گروگان‌گیری طرحی امریکایی بود اما سپاه و «دانشجویان خط امام» اجرایش کردند و خمینی آن را انقلاب دوم، بزرگ‌تر از انقلاب اول خواند. زمینه ساز تجاوز عراق به ایران، تنها انگلیس و امریکا و دست نشانده‌گان آنها نبودند که کودتای نوژه را طراحی کردند و کشف آن، دست‌آویز متلاشی کردن ارتش شد، بلکه دستگاه خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی نیز بودند. اینان بودند که ارتش را، برغم گزارش اداره اطلاعات ارتش در باره آمادگی عراق برای حمله به ایران، متلاشی کردند. بحران اتمی را رژیم، خود ایجاد کرد و رژیم، خود در جنگ‌های منطقه‌ای شرکت جست. سازمان ترور را رژیم ایجاد کرد. سخنی که امروز احمد منتظری بر زبان می‌آورد در باره مواد منفجره

فرستادن به عربستان توسط هاشمی رفسنجانی و سپاه، امر واقعی است که همچنان مستمر است. ترورها در کشورهای مختلف موضوع کار مداوم سازمان ترور است. امروز نیز بابت یکی از فعالیتهای تروریستی رژیم ولایت فقیه، ایران به پرداخت ۱۰۴ میلیون دلار محکوم می‌شود. جنگ مذهبی را سعودی‌ها تنها راه نیانداختند، نخست رژیم به راه انداخت. در افغانستان و عراق و لبنان و سوریه و یمن و بحرین و... شیعه‌ها را سپاه قدس سازمان داد و مسلح کرد و دست‌آویز ایجادکرد برای تجاوز به حقوق شهروندی و حقوق آنها بعنوان انسان، توسط رژیم‌های استبدادی وابسته و فاسد. جنگ دیپلماتیک و روانی را هم رژیم ولایت مطلقه فقیه، نخست در سطح منطقه به راه انداخت.

حاصل جنگها و بحرانها اعتراف به انزوای ایران از زبان مصباح یزدی است. هرچند نیاز به اعتراف او نیز نیست. آتش زدن کنسولگری ایران در بصره و حمله موشکی به کردستان عراق برای کشتن افراد سازمانهای سیاسی کرد کردستان ایران، یعنی این که رژیم نه در عراق شیعه و نه در کردستان عراق و به طریق اولی، در عراق سنی نشین، توانا به رقابت با رقیبان نیست و منفور است. وضعیت رژیم در سوریه بسیار بدتر است.

و در آنچه به بحران اتمی مربوط می‌شود، نه تنها ایجاد کننده بحران خود رژیم است، بلکه آن بخش از رژیم که قدرت نظامی - مالی را در اختیار دارد، اصرار بر تشدید آن داشت و دارد. یکبار دیگر، بپرسیم: مسئله‌ای داخلی را چرا باید به بحرانی بین‌المللی تبدیل کرد و برغم سپردن ۱۰۵ تعهد، این امکان را در اختیار قدرت در حال انحطاط امریکا قرارداد تا که تحریمهای هرچه شدیدتر را به ایران تحمیل کند؟ سئوالی به همان اندازه مهم: چرا برای جنگ اقتصادی و... نه در داخل که در خارج از مرزها، راه‌کار جسته می‌شود؟ دست بدامن اروپا شدن و باجهای سنگین به روسیه و چین دادن از چه رو است؟ پاسخ این پرسش این است که جنگهای هشت‌گانه پی‌آمدهای جنگ همه جانبه رژیم ولایت مطلقه فقیه با مردم ایران است: از منظر ملاتاریا که بنگری، هدف اول گروگانگیری و جنگ

و کودتا استقرار «دیکتاتوری ملاتاریا» نبود؟ این از قدرت خارجی نبود که در داخل، برای غلبه بر مردمی که برای متحقق گرداندن اصول راهنمای انقلاب، در جنبش همگانی شرکت کردند استفاده کرد؟ متوقف کردن برنامه بازگرداندن اقتصاد مصرف محور دست ساخت پهلوی‌ها به اقتصاد تولید محور، با تحمیل حکومت رجایی انجام نگرفت؟ فرار و راندن استعدادها از کشور و کشتار نسل انقلاب در زندانها و میدانهای جنگ، هدفی جز فعل‌پذیر و بی‌تفاوت کردن مردم کشور داشت؟ تورم مستمر و کاهش مداوم ارزش پول کشور و کاهش سطح درآمد واقعی و افزایش میزان هزینه‌ها و در نتیجه پویایی فقر مردم و سرزمین ایران (بیابان شدن و اتلاف منابع آن) و باج دادن به بیگانگان برای تحمیل استبداد به مردم ایران، امرهای واقع مستمر نیستند؟ بنابراین، راه‌کار، جز پایان دادن به جنگ همه جانبه با مردم ایران است؟:

*** سانسور و تشدید سرکوبها راه‌کار نیست، پایان دادن به جنگ همه جانبه با مردم ایران راه‌کار است:**

راه‌کار واقعی که جنگهای هشت‌گانه هستند، نه خود سانسوری و نه تحمیل سانسور به وسائل ارتباط جمعی و «نمایندگان» (بنگرید به رفتار با دو نماینده مجلس که زبان به اظهار حقیقت گشودند) که الغای سانسورها و اظهار حقایق به مردم ایران است. راه‌کار نه اعدام جوانان از کرد و غیر کرد، حمله موشکی به افراد سازمانهای کرد که رعایت حقوق انسان و حقوق شهروندی ایرانیان و بازسازی سیاست خارجی کشور بر پایه حقوق ملی مردم ایران است:

- در آنچه به اقتصاد مربوط می‌شود، گفته‌اند:

«اگره دلار به سطح ۲۰ هزار تومان برسه سه اتفاق مهم رخ خواهد داد؛

۱. ۷۰۰ هزار میلیارد بدهی دولت به شرکتهای بارقمی در حدود ۲۰ الی ۳۰ میلیارد دلار تسویه میشه

۲. ۱۶۰۰ هزار میلیارد تومان سپرده مردم هم در بانکها با ۶۰ میلیارد دلار تسویه میشه و کل نقدینگی از بازار حذف میشه و دیگه دولت مجبور نیست روزی ۱۰۰۰ میلیارد تومان سود سپرده بدهد.

۳. قبلا کل درآمد نفت باضافه ۱۰۰ هزار میلیارد تومان درآمد مالیاتی صرف حقوق کارکنان دولت میشد اما در شرایط فعلی حتی اگر حقوقها دو برابر بشه باز با ۲۰ میلیارد دلار تسویه میشه و با فروش پنجاه درصدی نفت بازهم ۱۰ میلیارد دلار اضافه میاد که برای کالای اساسی اختصاص میدن.

در واقع دولت با افزایش قیمت دلار و ۱۲۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی موجود علاوه بر خنثی کردن اثر نقدینگی موجود و جلوگیری از پرداخت روزانه ۱۰۰۰ میلیارد تومن سود به سپرده‌ها، بدهی خود به شرکتها را نیز تسویه می‌کند و با خیال راحت به مسیر ادامه می‌دهد!

و البته تاهمین الان هم این هدف تقریبا محقق شده است!!»

این گفته، در واقع، همان کاری است که رژیم می‌کند. اما بلایی که بر سر اقتصاد و زندگی روزمره مردم می‌آورد، گویای امر واقعی تلخ و دیرپا است: دولت ولایت مطلقه فقیه از جامعه بیگانه و با آن در جنگ است. دولت بیگانه از مردم با مردم ایران در جنگ اقتصادی و جنگهای سیاسی و دینی و فرهنگی و اجتماعی (تخریب مستمر نیروی محرکه‌ای که جوان است و نیروهای محرکه را تولید می‌کند) است.

جنگ اقتصادی دولت با مردم، یک امر واقع مستمر است. از دوران شاه تا امروز، دولت با مردم در این جنگ است و هدف از آن، وابستگی مردم به دولت در زندگی روزمره است. جهانگیری معاون روحانی چنان که پنداری کشف مهمی کرده است، می‌گوید: پولدار شدن بخش خصوصی سقف ندارد. او دانسته یا نادانسته اعتراف می‌کند که اقتصاد کشور مصرف و رانت محور است. حال آنکه اگر هم بنابر پیروی از الگوی اقتصاد لیبرال غرب باشد، کار بخش خصوصی باید تصدی کارفرمایی و تولید باشد. کارش باید تبدیل پول به سرمایه و ترکیب سرمایه با دیگر عوامل تولید و بکار انداختن آن در تولید باشد

و نه رانت خواری از راه سوداگری، از جمله، رانت ناشی از چندگانگی نرخ ارز.

هاشمی رفسنجانی هم گفته بود قرضه گرفتن از کشورهای خارجی سبب می‌شود آنها پشتیبان رژیم شوند و آن را از سقوط حفظ کنند. باز او گفته بود مردم گرسنه انقلاب نمی‌کنند. آیا کاهش درآمد واقعی مردم ایران، از کودتای خرداد ۶۰ بدین سو، یک امر واقع مستمر نیست؟ در دوره کوتاه حکومت بازرگان و تصدی بنی‌صدر، متوسط درآمد هر خانوار از متوسط هزینه در شهر و روستا بیشتر شد. اما به دنبال کودتا، هم فقر فراگیر شد و هم درآمد از هزینه مرتب کم‌تر شد. بخاطر «جنگ با دشمن» این واقعیت را نباید سانسور کرد، باید آن را گفت و برای رهاکردن جامعه از فقر، برنامه اقتصاد تولید محور را به اجرا گذاشت. **در حقیقت، به جنگ اقتصادی با مردم است که باید پایان داد.** بودجه دولت باید برداشت از تولید ملی باشد و نه این‌که تولید ملی ناچیز شود در فروش نفت و دیگر منابع کشور و بودجه دولت و کسر بزرگش. جنگهای اقتصادی و... را نباید دست‌آویز تحمیل فقر و سکوت به مردم کرد، بلکه باید فرصتی برای خلع ید از «خصوصیتی» ها کرد. فرصتی برای اجرای برنامه جامع شامل چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کرد. باید همراه با پایان دادن به جنگ اقتصادی به جنگهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی با مردم نیز پایان داد:

- ولایت مطلقه فقیه بمعنای اختیار مطلق یک تن بر یک جامعه، جنگ سیاسی دائمی با مردم کشور است. نه تنها بدین خاطر که سالب ولایت جمهور مردم است، بلکه بدین خاطر نیز که اعمال این ولایت با برخورداری ایرانیان از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی در تضاد است. بیابان شدن سرزمین ایران یعنی این‌که ولایت مطلقه فقیه با برخورداری شدن طبیعت نیز از حقوق خود در تضاد است. بدین خاطر است که هرگاه ایرانیان به حقوق خود بعنوان انسان و حقوق خود بمنزله شهروند و حقوق خود بمثابة ملت، عمل کنند، رژیم ولایت مطلقه فقیه منحل می‌شود.

رژیم برای موفقیت در جنگ سیاسی، پر عده و پر عده‌ترین سازمانهای سرکوب را ایجاد کرده است و با صراحت هم می‌گوید سرتاسر جهان را محدوده سرکوب خود می‌داند.

• ستیز رژیم ولایت مطلقه فقیه با دین، تنها این نیست که بخاطر نیاز به توجیه خود، مرتب دین را از خود بیگانه می‌کند، بلکه بیشتر بدین خاطر است که بجای قدرت ویران‌گری که هست، دین را مقصر وضعیتی می‌گرداند که اینک مردم در آنند. اما جنگ بزرگ‌تر رژیم با فرهنگ است، فرهنگ، فرآورده خلاقیت‌های شهروندان است. اما تنها عقل خودانگیخته، یعنی عقل مستقل و آزاد می‌تواند ابتکار کند، ابداع کند، کشف کند و خلق کند. بنابراین، جامعه برخوردار از رشد فرهنگی، جامعه ای است که، در آن، جامعه خود و شهروندان، از خودانگیختگی برخوردار باشند. اما خودانگیختگی در ایران امروز جرم است. بدین‌سان، جنگ رژیم با فرهنگ، خطرناک‌ترین جنگ‌ها است و حیات ملی را تهدید می‌کند.

• جنگ اجتماعی رژیم با مردم ایران، تنها در کشتن استعدادهای مسئولیت شناس و محکوم کردن جوانان به بیکاری و فرار از کشور، خلاصه نمی‌شود، بلکه معنادار کردن جامعه ایرانی به خشونت نیز هست. ابعاد بزرگی که آسیب‌های اجتماعی پیدا کرده‌اند و فساد فراگیر، شدت این جنگ را گزارش می‌کند. افزون بر این، تحمیل منزلت دونِ مرد به زن و گسستن پیوندهای همبستگی اقوام ایرانی، از جمله با اعدام و موشک باران را روش مستمر خود کردن و زور را تنظیم کننده رابطه کردن و تبعیض‌های اجتماعی را برهم افزودن، نظام اجتماعی را نظام بسته‌ای گردانده است که، در آن، زور، تنظیم کننده اصلی رابطه‌ها است. **تأملی در جنگ‌های رژیم ولایت فقیه با مردم کشور، تأمل کننده را از غفلت بدر می‌آورد. از این غفلت: وارد شدن رژیم در جنگ‌های هشت گانه، بخاطر نیازش به آنها در جنگ با مردم ایران است. زیرا می‌داند بدون آن جنگ‌ها، توان جنگیدن با مردم ایران را ندارد:**

*** تا جنگ در چهار بعد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی با مردم ایران به پایان نرسد، جنگها و بحرانها با انیران، ادامه دارند:**

اینک می‌دانیم گروگانگیری و جنگ هشت ساله و تحریمهای اقتصادی و ... و بحران اتمی، اگر روی نمی‌دادند، ولایت مطلقه فقیه ستون پایه‌هایی را که اینک دارد نمی‌یافت. به سخن دیگر استبداد بازسازی نمی‌شد. امرهای واقع مستمر، در رابطه با یکدیگر، هر ایرانی را که بخواهد بداند چرا در وضعیتی است که هست، از دلیل جنگها و بحرانها آگاه می‌کنند و به او می‌گویند جنگها با انیران را جنگ رژیم با مردم خود ایجاد کرده است. با این حال، شهروند ایرانی می‌تواند از خود بپرسد: آیا بدون تخاصم رژیم با مردم ایران، جنگها و بحرانها با انیران، پایان یافتنی است؟ به سخن دیگر، رژیم می‌تواند به جنگها و بحرانهای فرآورده روابط قوا با انیران پایان بدهد بدون این‌که به جنگ با مردم ایران پایان بدهد؟ بمحض در میان گذاشتن این پرسش، تاریخ پاسخ آن را در اختیارش می‌گذارد: اگر این کار شدنی بود، نه گروگان‌گیری روی می‌داد و نه تحریم اقتصادی وضع می‌شد و نه عراق به ایران حمله می‌کرد و نه ایران در حلقه آتش و محاصره پایگاههای اطلاعاتی و نظامی قرار می‌گرفت و بحران اتمی بوجود می‌آمد و نه رژیم کشور را درگیر هشت جنگ می‌کرد.

فایده پرسش و پاسخ این است که ایرانیان می‌توانند راهکار و برنامه عمل واقعی را از غیر آن تمیز دهند و وجدان همگانی به راهکار و برنامه عمل واقعی پدید آید و آنها را به پایان دادن به جنگهای رژیم با خود توانا کند. این وجدان سبب می‌شود که سران رژیم ولایت مطلقه فقیه نتوانند واقعیت را وارونه کنند و دروغ بر جای حقیقت بنشانند. بنابراین،

۱. اگر جنگ رژیم با مردم حتی آشکار نبود، نه ترامپ می‌گفت هدف از تشدید تحریمها برانگیختن مردم برضد رژیم است و نه روحانی می‌گفت جنبش ۵ دی

ماه ۹۶، ترامپ را بر آن داشته است از قرارداد وین («برجام») خارج شود. بدین قرار، جنگ رژیم با مردم فرآورده تحریمها نیست. ترامپ برخلاف است وقتی می‌پندارد تحریمهای شدید سبب احساس قوت گرفتن مردم و برخاستنش برضد رژیمی می‌شود که با آنها در جنگ است. زیرا ترامپ را مددکار رژیم در جنگ اقتصادی برضد مردم می‌کند. هرگاه انگیزه ترامپ سلطه‌گری نبود، روشی را در پیش می‌گرفت که جنگ اقتصادی رژیم با مردم توجیه ناپذیر شود. در همان حال، مردم ایران که چهل سال تحریم و مجازات اقتصادی را تجربه کرده‌اند، حالا دیگر باید بدانند، تا دولت را تابع خود نکنند، کاهش و افزایش دلار در اختیار رژیم، تنها شکل جنگ اقتصادی با آنها را تغییر می‌دهد. رژیم نسبت به مردم خارجی و در جنگ با آنها است. مشکلی که باید حل شود، این مشکل است. وگرنه، رژیم مسئله ساز مسئله حل نمی‌کند.

۲. این واقعیت که رژیم مسئله اتمی را که ساخته است و مسئله‌ای داخلی است، حاضر نیست با مردم ایران حل کند و این مسئله را وسیله نزاع با یک طرف و باج دادن به طرف دیگر کرده است و واقعیت دیگری که انزوای ایران است و تا بخواهی برای حیات ملی ما ایرانیان خطرناک است، راهکار خارجی ندارد. راهکار داخلی دارد. پس باز باید وجدانی همگانی به این مهم پیدا شود که تبدیل مسئله‌ای داخلی به مسئله‌ای خارجی، هم‌گویای جنگ دولت با ملت است و هم محکوم کردن ملت به پرداخت بهایی که دائم بر آن افزوده می‌شود، یعنی آینده بازهم سیاه‌تر از گذشته و حال است. پس درنگ در برخاستن به جنبش، خود را محکوم کردن به مرگ و ویرانی روزافزون است.

این وجدان باید پدید آید تا که ایرانیان به یاد حقوقی بیفتند که ذاتی حیات آنها بمثابة انسان و حقوق آنها بمثابة شهروند و حقوق آنها بمثابة ملت و حقوق طبیعت و حقوق خود بعنوان عضو جامعه جهانی هستند و جنبش همگانی را

جنبش عمل به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق بگردانند و به بدیلی روی بیاورند که نماد استقلال و آزادی و الگوی عمل به حقوق است.

وضعیت سنجی دویست و نوزدهم:

رژیم ولایت فقیه در حال از دست دادن سه ثبات است:

۲۹ شهریور ۱۳۹۷ برابر ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۷

* خبرها و هشدارها و اعلان خطر، گویای شدت گرفتن بلبشو در ایران و منطقه هستند:

یک چند از واقعیتهای که از مردم پنهان نگاه داشته می‌شدند، اینک موضوع مقاله‌ها شده‌اند و واقعیتهای دیگری مدعاهای سران رژیم ولایت مطلقه فقیه را تکذیب می‌کنند. یکچند از عنوان‌های خبرها و هشدارها و تحلیل‌های روزنامه‌ها در تاریخ ۲۷ شهریور ۹۷ برابر ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۸ ما را از شدت بلبشو آگاه می‌کنند:

- حوزه اختیار دولت (= با قوه مجریه) بخصوص در قلمرو اقتصاد محدود است. پیش از این، در ۲۱ شهریور ۹۷، محسن هاشمی گفته بود: «تخریب‌های دولت سایه، که نه سیاست خارجی می‌شناسد، نه سیاست داخلی، به مراتب از موازی‌کاری بدتر است». و در ۲۵ شهریور (در ۲۷ شهریور همچنان در سایت درج بود)، پایگاه خبری آفتاب، قول لعلیا جنیدی، معاون حقوقی روحانی را در باره «دولت موازی» این‌سان آورده است: «لعلیا جنیدی، معاون حقوقی رئیس جمهوری، در باره گستره موازی‌کاری‌ها در جمهوری اسلامی، با اشاره به اینکه این مشکل در برخی دیگر از کشورها هم

هست، اما در ایران ما به صورت گسترده با این مشکل مواجه هستیم، گفت: این معضل از گذشته مرسوم شده است، به این معنی که کنار هر نهاد دولتی، می‌بینیم که یک نهاد موازی هم وجود دارد و در همان زمینه‌ای که آن نهاد دولتی فعالیت می‌کند، فعالیت می‌کند.»؛

• رکود در راه است؛

• بهای دلار همچنان در افزایش است. در باره این عنوان، خاطرنشان باید کرد که در حال حاضر، دلار سه نرخ دارد: نرخ دولتی (هر دلار ۴۲۰۰ تومان) نرخ در بازاری که حکومت ایجاد کرده است و قیمت دلار در آن بیشتر از نرخ رسمی و کم‌تر از نرخ در «بازار آزاد» است و نرخ در بازار آزاد که حدود ۱۴ هزار تومان است؛

• چهار برابر شدن بهای دلار سبب شده است که همسایه‌ها، بیشتر عراقیها و افغانی‌ها، دارو و فرآورده‌های نفتی و حتی لبنیات از ایران بخرند و بکشورهای خود ببرند. هشدار مقام اتاق بازرگانی که قحطی در راه است، سبب خرید بمیزان بیشتر از نیاز روزمره شده است.

• مردم بی‌اعتمادند و به قول و قرارهای مسئولین نظام، اعتماد نمی‌کنند؛

• محکوم شدن مشایی به شش سال و نیم زندان هم گویای بلبشو در رژیم و هرکس زورش رسید هرکار خواست با مخالف خود می‌کند و هم گویای شدت بی‌اعتمادی در رأس و بدنه رژیم است. بدین خاطر است که روحانی برای تصدی وزارتخانه‌های بدون وزیر و وزارتخانه‌هایی که باید وزیرانش تغییر کنند، وزیر پیدا نمی‌کند.

• توافق نفتی روسیه و سعودیها که وزارت نفت رژیم می‌گوید قصد روسیه تصرف بازارهای نفتی ایران با استفاده از تحریم امریکا نیست؛

• کاهش خرید نفت از ایران: وزارت نفت رژیم می‌گوید: اگر امریکا سابقه و تجربه تحریم را دارد ما هم سابقه و تجربه دورزدن تحریم را داریم!؛

• اوضاع واقعاً وخیم است. روحانی و حکومت او دست و پای خود را گم کرده‌اند؛

• در جلسه شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، وزیر انرژی آمریکا پیام ترامپ را قرائت کرد: ما طالب توافق جامع با ایران هستیم و دو تضمین می‌خواهیم: برنامه اتمی ایران بطور دائم صلح‌آمیز بماند و ایران هرگز سلاح هسته‌ای تولید نکند؛

• در همان جلسه، صالحی گفته است: خروج آمریکا از برجام ریشخند به اصول اساسی حقوق بین‌المللی است. برجام در خطر است، اروپا به تعهدات خود عمل کند. اما خاویر سولانا، مسئول پیشین سیاست خارجی اروپا می‌گوید: اروپا نمی‌تواند در برابر آمریکا از برجام حمایت کند و ناگزیر است به تحریم ایران بپیوندد؛

• پوتین و اردوغان بر سر ادلب توافق کردند. قرار بر ایجاد کریدور امن شد. بنابر این، حمله ارتش سوریه به این منطقه انجام نمی‌گیرد. ۱۰ روز بعد از کنفرانس سه جانبه تهران، این دو، توافقی می‌کنند که اگر رژیم با آن موافق بود، در تهران بعمل می‌آمد؛

• یک هواپیمای روسی بر فراز سوریه سرنگون شد. روسیه اسرائیل را مسئول می‌شناسد. گرچه هواپیما را ضد هوایی سوریه به اشتباه زده است اما در همان زمان، هواپیماهای اسرائیل به لاذقیه و دو منطقه دیگر حمله برده بودند. چون گفته شده بود در این حمله، نیروی هوایی فرانسه شرکت داشته است، فرانسه خبر را تکذیب کرد. روسیه می‌گوید حق تلافی را برای خود محفوظ می‌دارد؛

• دستور جلسه شورای امنیت تغییر کرد و ترامپ از این‌که، در آن، «مسئله ایران» را طرح کند، منصرف شد. قرار بر رفتن ظریف و روحانی به نیویورک است؛

• رویارویی رژیم ولایت مطلقه فقیه و آمریکا در عراق: رژیم خود را پیروز می‌داند بخاطر تعیین رییس مجلسی که مخالف تحریم ایران توسط آمریکا است و توافق بر سر عادل عبدالمهدی، برای تصدی مقام نخست‌وزیری عراق. اما خبرهای واصل از عراق حاکی از مذاکرات طولانی است که به توافق انجامیده‌اند؛

- بیرون کردن سفیر فلسطین از امریکا به دستور ترامپ و قرارگرفتن «دنیای عرب» در باره فشار شدیدی که اسرائیل و امریکا به فلسطینی‌ها وارد می‌کنند؛
- کتاب وود وارد با عنوان «ترس» و مقاله یک مقام حکومت ترامپ که در نیویورک تایمز انتشار یافت، آغاز انتشار خبرها و گزارشها در باره بلبشو در کاخ سفید و در اداره کشور است. از جمله، نطقی برای ترامپ می‌نویسند و در آن، این جمله هست: وضعیت اقتصاد امریکا در ۱۰ سال گذشته، هیچ‌گاه به این خوبی نبوده است. یکی از کارکنان کاخ سفید که باید به اندازه کافی نزدیک به او باشد که بتواند در نوشته دست ببرد و یک صفر بیافزاید، یک صفر می‌افزاید و ۱۰ سال اخیر را، ۱۰۰ سال اخیر می‌کند. مضحک این‌که ترامپ نیز متن را می‌خواند و وسائل ارتباط جمعی دستش می‌اندازند.

با توجه به این واقعیت که از بسیاری موارد، یکی دو مورد در وسائل ارتباط جمعی خارج از امریکا موضوع خبر و مقاله می‌شود، گفته می‌شود اسرائیل بخاطر سودمندی بی‌مانند ترامپ برایش، عامل سانسور است.

غیر از این‌که خبرها و هشدارها و اعلان خطرهای گویای وضعیت بلبشو است، وقتی در باره رابطه آنها با یکدیگر تحقیق کنیم، می‌توانیم وضعیت داخلی و منطقه‌ای ایران را روشن‌تر و دقیق‌تر تشریح کنیم:

*** ناتوانی روزافزون رژیم آن را از سه ثبات محروم کرده است:**

۱. خبرها و هشدارها و اعلان خطرها، در رابطه با یکدیگر، می‌گویند و در شفافیت کامل که وضعیت ایران در منطقه و در جهان، پی‌آمد بلاواسطه و بلافاصله وضعیت کشور و وضعیت درونی رژیم و وضعیت حاصل از رابطه رژیم با مردم ایران است. توضیح این‌که
- ۱/۱. در درون رژیم، جنگ همه با همه است و استعدادها از این جنگ می‌گریزند و اگرهم تنی چند از آنها ناگزیر از قبول مقامهایی بشوند که به آنها «تکلیف» می‌شود، هم مایل نیستند ابتکار عمل را حق خود بشناسند و هم

بخاطر حضور «دولت موازی» در همه سلسله مراتب، اختیار لازم را ندارند. ماشین تقسیم به دو و حذف یکی از دو، شتاب نیز گرفته است. **در نتیجه، رژیم فاقد ثبات درونی است.**

۱/۲. بی‌ثباتی درونی، آنهم در وضعیت بن‌بست، ناتوانی رژیم را بیشتر و تا بخواهی، بر مردم ایران و قدرتهای خارجی نمایان کرده است. بدین‌خاطر است که در منطقه و در جهان، طرفهای رژیم، در معامله با آن، این ناتوانی را لحاظ می‌کنند.

۲. جنگهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی رژیم با مردم ایران، دست کم از گروگانگیری بدین‌سو، رژیم را از ثبات دوم و اساسی محروم کرده است. در حقیقت، رژیم تک پایه‌ای - یعنی پایه بنیاد دینی - که تازه شکسته نیز هست، بیش از پیش محتاج ثبات خارجیش کرده است. برای اینکه وضعیت جنگ رژیم با مردم را از زبان خبرها و هشدارها و اعلان‌ها - که عنوانهای آنها را نقل کرده‌ایم و در مواردی با توضیح نقل کرده‌ایم - بشنویم، آنها را در رابطه با یکدیگر قرار می‌دهیم تا زبان بازکنند و واقعیت را بازگویند:

۲/۱. بالارفتن قیمت ارز و حضور همسایه‌های دلار به دست در ایران و رفتار اقتصادی مردم ایران گزارش می‌کنند که رژیم از حمایت مردم برخوردار نیست. بی‌اعتمادی به رژیم بی‌اعتمادی منفعلانه نیز نیست، بلکه بی‌اعتمادی به رژیمی است که با این مردم در ستیز است. از این‌رو، مردم تنها نسبت به قول و قرارهای مقامهای اول رژیم، ناباور نیستند، بلکه وقتی مشاهده می‌کنند واقعیتها دروغ بودن قول و قرارها را گزارش می‌کنند، مطمئن می‌شوند که وضعیت بدتر نیز می‌شود. بنابراین، این اعلان خطر که «رکود در راه است»، تنها حاصل برآورد وضعیت اقتصادی نیست، بلکه گویای اطمینان مردم از بدتر شدن وضعیت نیز هست.

۲/۲. یک اطلاع از درون رژیم حاکی است که جناحها، در ستیز با یکدیگر، جدا جدا، بکار برآورد میزان تحمل مردم مشغولند. حزب سیاسی مسلح، یعنی

سپاه و مافیاهای نظامی - مالی، دست به یک رشته تغییرها در این حزب زده‌اند. از آنجا که پیش از هر «انتخاباتی»، متناسب به مهندسی آن «انتخابات» این‌گونه تغییرها بعمل می‌آمده‌اند، این حزب از هم اکنون خود را برای مهندسی «انتخابات» مجلس در سال آینده و «انتخابات» ریاست جمهوری در سال ۱۴۰۰ آماده می‌کند. از منظر این حزب، جامعه ایرانی زیر بار فشارهای اقتصادی و ترسها - که جنگهای هشتگانه، بخصوص جنگ اقتصادی آنها را تشدید می‌کنند - به آن اندازه فعل‌پذیر می‌شود که این حزب و مافیاهای بتوانند بطور کامل دولت را از آن خود کنند و جانشین خامنه‌ای را هم معین کنند. تشدید سرکوبها، که افراد گروه‌بندی‌های درون رژیم نیز از آن معاف نیستند، هدفهای چندگانه‌ای دارند: خنثی کردن نیروهای محرکه (دانشجویان و دانشگاهیان و زنان فعال و...) و نیز گرایشهای موجود در رژیم، بنابراین، بازداشتن مردم از جنبش و برداشتن موانع همه جوره از سر راه.

در برابر، گرایشهای «اصلاح‌طلب» و «اعتدالیون»، به این ارزیابی رسیده است که کاسه صبر مردم دارد لبریز می‌شود. اگر حکومت روحانی به رویه کنونی ادامه دهد، ولو مردم به جنبش بر نخیزند، در «انتخابات» مجلس، از آنها روی‌گردان می‌شوند. این عنوان «اصلاح‌طلبان مرغ عروسی و عزا»، بطور شفاف، شدت نگرانی آنها را نمایان می‌کند. ارزیابی آنها این است که هرگاه مردم به جنبش برخیزند، آنها نیز چون «اقتدارگرایان» قربانی می‌شوند. راست بخواهی، دو طرف به یکدیگر اعلان خطر می‌کنند که همه ما سوار یک کشتی هستیم و اگر کشتی غرق شود، همه با هم غرق می‌شویم.

خبرها و هشدارها و اعلان‌خطرها می‌گویند: جنگ با مردم رشته‌ها را پاره کرده و رابطه‌ای که برجا مانده است، رابطه تقابل است. میان تهی شدن «نظریه ولایت مطلقه فقیه» توسط رژیم، آن را از وسیله توجیه خود محروم کرده است، سهل است، حوزه‌های دینی نیز خود را ناگزیر می‌بینند، حساب خود و «اسلام فیضیه» را از حساب رژیم جدا کنند.

سخنان مصباح یزدی، گویای نزدیک شدن حوزه‌ها به بریدن از رژیم و ترس او و اقلیت وابسته به رژیم و دستگاه ولایت فقیه است.

۲/۳. پیش از این، مهاجرت استعداد از کشور را رژیم بسود خود می‌دید زیرا جامعه از نیروی محرکه تغییر محروم می‌شد. این زمان، داوطلبان مهاجرت بیشتر نیز شده‌اند. باوجود این، مهاجرت همراه است با فرار سرمایه‌ها و میزان این دو بسیار کم‌تر است از میزان شدت فقر و بی‌کاری. و شدت یأس از رژیم بازهم بیشتر است. جامعه هیچ علامتی از اینکه رژیم حتی آتش بس دولت به ملت را بدهد، نیز نمی‌بینند. بلکه شاهد یکه تاز تر شدن «دولت در سایه» هستند. وسعت و شدت نابسامانیه‌ها و آسیب‌های اجتماعی هم بنوبه خود، گویای عصیان راه گم کرده‌اند.

حاصل این که مردم از تنها شدن رژیم آگاه شده‌اند و آینده خود را، آینده‌ای باوجود این رژیم تعریف نمی‌کنند. لذا، رژیم از ثبات دوم و اساسی، بسیار بیشتر از گذشته محروم است.

۳. اما ثبات خارجی که به قول ولایتی، مشاور خامنه‌ای، باید از راه گرایش به شرق، حاصل شود. ترامپ بیش از پیش بی‌اعتبار می‌شود، هم در درون امریکا و هم در سطح جهان. بنابراین، بیش از پیش، نیازمند بدست آوردن پیروزی در سیاست خارجی است. در آنچه به کره شمالی مربوط می‌شود، خود را بدان دلخوش کرده است که کیم جونگ اون، به او نامه فدایت شوم نوشته و خواستار دیدار دومی با او شده است. در ۱۹ سپتامبر، رؤسای دو کره در باره برچیده شدن دوپایگاه اتمی و موشکی توافق کردند بشرط این که امریکا به تعهدهای خود عمل کند. ترامپ اظهار خوشحالی کرده است. اما آیا به تعهدها عمل می‌کند و کره شمالی اسلحه اتمی و موشکهای خود را هم از بین می‌برد؟ پاسخ این پرسش را آینده خواهد داد. این است که ترامپ، عجله دارد رژیم ایران را ناگزیر کند به خواسته‌اش تمکین کند. حساب کرده بود خود ریاست شورای امنیت را تصدی کند و «مسئله ایران» را پیش بکشد، اما حسابش غلط از آب درآمد و

منصرف شد. جنگ تبلیغاتی در آنچه به «برنامه اتمی ایران» مربوط می‌شود، در امریکا و در جهان، موفقیت آمیز نبوده است. حمله‌های کری به او، برای ناکامی ترامپ در جنگ تبلیغاتی و محصول این ناکامی هستند.

باوجود این، قطع کمک‌های مالی و رابطه سیاسی با فلسطین، یعنی این که ترامپ و حکومت او، در منطقه، بطور کامل یک‌جانبه نگر است و این یک‌جانبه نگری با رفتار خصومت‌آمیز با طرف دیگر، توأم است. این واقعیت است که توضیح می‌دهد چرا، از دید حکومت روحانی، بهر قیمت، نباید اتحادیه اروپا را از دست داد.

۴. سخنگویان حکومت روحانی و نیز ارگانهای تبلیغاتی که خامنه‌ای سیاست نفتی روسیه و سیاستش در سوریه را توجیه می‌کنند که نه نادیده گرفتن «ایران» و نه بطریق اولی، ضد «ایران» است. اما واقعیت زبان دارد و خود خویشتن را اظهار می‌کند: ۱۰ روز پیش از ۲۶ شهریور ۹۷ (۱۷ سپتامبر ۲۰۱۸)، پوتین و اردوغان و روحانی در تهران، گفتگو کردند و در پایان آن، بیانه صادر کردند. اردوغان مخالفت کرد و پیشنهاد کرد، دریانه، آتش بس قید شود، اما رضا داد. اگر توافق پوتین و اردوغان همان است که رژیم ولایت مطلقه فقیه با آن موافق است، پس می‌توانست در تهران بعمل‌آید و اعلان شود. هرگاه این توافق در تهران بعمل می‌آمد سبب اعتبار رژیم ایران می‌شد. اما حالا که در تهران بعمل نیامد و پوتین و اردوغان، در روسیه، آن را بعمل آوردند، سبب بی‌اعتباری ایران شد و واقعیت مهمی را بر مردم ایران و منطقه معلوم کرد:

۴/۱. پوتین و اردوغان از دو بی‌ثباتی رژیم، یکی در درون خود و دیگری در رابطه با مردم ایران آگاهند. از وخامت وضعیت اقتصادی رژیم آگاهند. از موقعیت رژیم در منطقه و در قبال امریکا و نیز اروپا، آگاهند. بنابر این، هم می‌دانند که ضعیف است و هم می‌دانند بشدت نیازمند ثبات خارجی است. بنابراین، میان خود توافق کرده‌اند و رژیم ولایت فقیه را در برابر امر انجام شده قرار داده‌اند. می‌ماند این پرسش: چرا در تهران، رژیم را ناگزیر از قبول توافق

نکرده‌اند؟ در تهران، پوتین تن به خواست اردوغان نداد. اما موضع روحانی نیز همان موضع پوتین بود. آیا اگر خامنه‌ای اجازه داده بود، روحانی می‌توانست توافق در روسیه را در تهران به انجام رساند؟ نخست این‌که خامنه‌ای نمی‌توانست با آن موافقت کند. زیرا جنگ ۸ ساله و به دنبال آن، بحران اتمی و در پی آن، شرکت رژیم در جنگ سوریه و سپس در جنگ عراق، برای ایجاد کمر بند سبز و رسیدن به مدیریتانه بود. اگر ادلب از اختیارش خارج شود، هستی سوخته و بجایی نرسیده می‌شود. سپس این‌که برفرض که این پرسش محل داشته باشد و پاسخ آن این باشد که بله می‌توانست، نتیجه این است که ثبات خارجی رژیم نیز تا بخواهی متزلزل است. بنابراین، رژیم به روسیه و چین و نیز هند و ترکیه و... باید باجهای بزرگ‌تری را بدهد.

بدین‌قرار، رژیم ولایت مطلقه فقیه از سه ثبات در حال محروم شدن است. در این وضعیت، در کوتاه مدت، در خود رژیم، «دولت در سایه» دست بالا را پیدا می‌کند و در برابر مردم، نقش اول را قوای سرکوب پیدا می‌کنند. با توجه به خطرهای که حیات ملی را تهدید می‌کنند، جامعه ملی برای این‌که ابتکار عمل را از آن خود کند، نیازمند همگرایی و توحید است و این توحید را از راه وجدان بر حقوق پنج‌گانه و عمل به این حقوق می‌تواند ممکن کند. اتحادی فرآورده وجدان بر حقوق و عمل به حقوق، به بدیلی نقش می‌دهد که می‌تواند کار تغییر را به انجام رساند.

وضعیت سنجی دویست و بیستم:

جنگ از راه ترور و بن‌بستی که خشونت زدایی می‌گشاید

۰۵ مهر ۱۳۹۷ برابر ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۸

روز شنبه ۳۱ شهریور ۱۳۹۷ برابر ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۸، در اهواز، پنج تروریست رژه دهندگان و مردم عادی را به رگبار بستند. آن جنایت، دست‌آویز تهدید و تهدید متقابل شد:

* تهدیدها و تهدیدهای متقابل و وضعی که نمی‌توان پوشاند:

- خامنه‌ای امارات و دولت سعودی را بعنوان دست‌نشانده امریکا، عامل ترور شمرده و وعده «گوشمالی سخت» داد. پیش از او، فرمانده سپاه و روحانی نیز تهدید کرده بودند.
- در ۲۴ سپتامبر، شورای امنیت، به ریاست نیکی هیلی، تشکیل و حمله تروریستی در اهواز را «با قوی‌ترین عبارات» محکوم کرد. در همان حال،
- و در ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۸، مایک پمپئو ایران را تهدید کرد که هرگاه خود یا گروه‌های مسلح دست‌نشانده‌اش به منافع امریکا حمله کنند، امریکا با ایران وارد جنگ خواهد شد. پیش از او، جولیانو، وکیل ترامپ نیز گفته بود: رژیم

ایران را سرنگون می‌کنیم. بدین‌سان، هرگاه رژیم واکنش شود و دست به عمل مشابهی در کشورهای دست‌نشانده امریکا بزند، ایران عرصه عملیات نظامی گسترده‌تری نیز می‌شود. راهکار واکنش شدن نیست، کنش شدن است و کنش در خور، پایان بخشیدن به جنگ با مردم ایران و بدان بی‌محل کردن جنگ‌هایی است که هم اکنون ایران گرفتار آنها است.

• برابر اطلاعاتی که ما از عراق تحصیل کرده‌ایم، سازمان تروری که به این‌گونه عملیات در ایران دست می‌زند، در بیرون از ایران مستقر و تحت سرپرستی سعودیها و شیخ امارات است. آتش زدن کنسولگری ایران در بصره و با استفاده از بلبشو، وارد کردن افراد به داخل برای ترور و انجام آن در اهواز، بخشی از طرح است. قرار بر انجام ترورهای دیگری در تهران و اصفهان است. سازمان ترور و جاسوسی دست پرورده اسراییل نیز وجود دارد و فعال است. داعش می‌گوید جنایت کار او است. اما امروز دیگر همه می‌دانند که ۵ کشور از داعش حمایت می‌کنند. در قسمت دوم، نوشته‌ای از نظر خوانندگان می‌گذرانیم که نقش این دو رژیم را در خصومت سازی مدلل می‌کند و از وجود شبکه جهانی فساد و لابی‌گری پرده بر می‌دارد.

• در ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۸، بیانیه مشترک ۴ + ۱ در باره مبادله نفت و میعانات با کالا و خدمات، در نهادی شبیه بورس، صادر شد. اما در همان تاریخ، رویترز قول شماری از دیپلمات‌های اروپایی را منتشر کرد حاکی از این‌که با اجرای تحریم‌های امریکا در ماه نوامبر، ۵ کشور امضاءکننده دیگر قادر به حفظ «برجام» نمی‌شوند.

• در ۲۵ سپتامبر، بولتون، مشاور امنیتی ترامپ، خطاب به اروپاییان گفت: اجازه نمی‌دهیم تحریم‌های ما را دور بزنید و خطاب به رژیم ولایت مطلقه فقیه گفت: خود را برای خطرهای آماده کنید. پمپئو، وزیر خارجه ترامپ نیز اروپاییان را سرزنش کرد: از اینکه اروپا درکنار دولت ترور پرور ایستاده است، شگفت زده شدم.

• در ۲۵ سپتامبر، در سازمان ملل، ترامپ، سخنرانی کرد و گفت: با جهانی شدن مخالفیم، اول امریکا، و به ایران حمله کرد. خامنه‌ای را دزد و متجاوز به حقوق مردم ایران خواند. او تهاجمی و روحانی تدافعی سخن گفتند. با این حال، روحانی او را دارای مرام نازی خواند و گفت دنیا باید جلوی او را بگیرد. هیچ‌یک از دو طرف، راهکار ارائه نکردند. الا اینکه روحانی، در بروی گفتگو نسبت. در عوض، مکرون، رئیس جمهوری فرانسه بود که مستقیم به ترامپ و سیاست او حمله کرد و گفت: «من ولایت مطلقه دارم چون از همه قوی‌ترم» را نمی‌پذیریم. یک جانبه تصمیم گرفتن جهان را در بحرانه فرو برده است و... راهکار چند جانبه گرایی است. عبور بهای هر دلار از مرز ۱۹ هزار تومان، یعنی این که دو طرف، امریکا و جبهه رژیمهای اسرائیل و سعودی و شیخ‌های خلیج فارس و رژیم ایران، در سازمان مللی که بخاطر حل صلح‌آمیز مسائل فی‌مابین دولتها بوجود آمده است، از راهکارها سخن نگفتند. دیوار دشمنی را بالاتر بردند.

• در ۲۶ سپتامبر، ترامپ بر شورای امنیت ریاست کرد. قرار بود شورا به منع گسترش سلاح هسته‌ای به پردازد، اما ترامپ، فرصت را برای سخنرانی انتخاباتی (متهم کردن چین به دخالت در انتخابات امریکا با هدف گرفتار شکست کردن او) و حمله به ایران مغتنم شمرد. او گفت برضد ایران تحریمهای هرچه سخت‌تر را به اجرا خواهیم گذاشت و هر کشوری تحریمهای امریکا را دور بزند، بشدت مجازات می‌کنیم. اعضای شورا او و حکومتش را بخاطر خارج شدن از قرارداد وین سرزنش کردند. روحانی شادی کرد که امریکا به انزوا درآمد. اگر رژیم ولایت مطلقه فقیه قطعنامه‌های شورای امنیت را کاغذ پاره نخوانده بود، روحانی این فرصت را داشت که ترامپ را کسی که قصد جان سازمان ملل را کرده‌است بخواند و از جهانیان بخواهد از این سازمان در برابر امریکا دفاع کنند. چراکه رئیس جمهوری امریکا، کشوری که از بانیان اصلی سازمان ملل است، در این سازمان حاضر شد و گفت: من مصوبه این سازمان

را پاره و برخلاف مصوبه شورای امنیت، کشوری را محکوم به تحمل مجازاتهای بسیار سخت کرده‌ام.

• اما این واقعیت که حتی نظامیان بهنگام رژه امنیت ندارند با واقعیت‌های دیگر (بردن اسناد اتمی از ایران و ترور دانشمندان اتمی و خریدن افسران بلند پایه سپاه و بمباران‌های مکرر قوای رژیم در سوریه)، بنوبه خود، واقعیت‌هایی را باز می‌گویند:

۱. وقتی وارد جنگ‌های هشت‌گانه شدی، دیگر نمی‌توانی مرزها را به روی این جنگ‌ها ببندی. سخن خامنه‌ای که اگر در عراق و سوریه نجنگیم باید در کرمانشاه و همدان بجنگیم، دروغ بود و دروغ است. تا این زمان، هیچ کشوری نتوانسته است مانع از گسترش جنگ از راه ترور و یا «جنگ نیابتی» توسط سازمان‌های مسلح و یا جنگ اقتصادی و یا... به درون مرزهای خود شود. بخصوص که جنگ‌ها با دیگران از تبعات جنگ رژیمی با مردم خودش باشند.

۲. بی‌ثباتی درونی رژیم، بطور روزافزون از حفظ امنیت خویش، ناتوان‌ترش ساخته است. وجود سازمان‌های مسلح و اطلاعاتی دوگانه بسا چندگانه و وجود «دولت در سایه»، نه تنها موجب امنیت بیشتر نشده است، بلکه بخاطر شکاف‌ها که دوگانگی‌ها ایجاد می‌کنند، گستره ناامنی بیشتر شده است، بخصوص که هدف از پیدایش و بزرگ شدن آنها نه برخوردار کردن شهروندان از امنیت - رژیم در جنگ با مردم ناامنی‌ها را بیشتر می‌کند - بلکه حفظ امنیت رژیم بوده است. در حقیقت، هدف از ایجاد سازمان‌های موازی، جلوگیری از کودتا بود. اما اینک سازمان‌ها که رژیم ایجاد کرده است، بیش از اندازه بزرگ و سران آنها معتاد به استفاده از فرصت‌های رانت‌خواری شده‌اند. به قول هاشمی رفسنجانی، سپاه کشور را می‌خورد و سیر نمی‌شود.

۳. بدین قرار، روحانی در حالی برای شرکت در اجلاس سازمان ملل به امریکا رفته است که تا بخواهی تضعیف شده است. هم بخاطر استیضاح وزیرانش و هم بخاطر رأی مجلس بعد از پاسخهای او به پرسشها و هم بخاطر ناتوانیش از گزینش وزیران و هم بخاطر وضعیت اقتصادی، اقتصادی که هنوز تحریمها به عمل در نیامده، دستها را بعلافت تسلیم بالا برده است و هم به خاطر آسیب پذیری کشور از جنگهای هشتگانه‌ای که رژیم ولایت مطلقه فقیه کشور را درگیر آنها کرده است و هم بخاطر اینکه «دولت در سایه» بی‌پرده‌تر عمل می‌کند.

* جنگها که قرار بود رژیمها را تثبیت کنند، عامل بی‌ثباتی آنها شده‌اند:

«بی‌ثبات کردن خاورمیانه بقصد سود بردن»، عنوان مقاله‌ای است که داوید داویسون Derek Davison، محقق در مسائل بین‌المللی، نوشته و در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۸ انتشار داده است. مقاله پیوند مقامهای مالی و سیاسی را با هدف سود بردن از راه ایجاد بی‌ثباتی، لو می‌دهد. نکات عمده آن عبارتند از:

- مارک والاس، مدیر عامل «اتحاد بر ضد ایران اتمی» (UANI) همکار نزدیک توماس کاپلان Kaplan بود. دست کم سه شخص دیگر با کاپلان و گروه وکلای دادگستری کار می‌کردند. کاپلان هیچ‌گاه از ارتباط این سازمان با خود، سخنی نمی‌گفت. تا اینکه در ۲۰۱۷، در کنفرانس سالانه گروه، رابطه آن سازمان را با خود علنی کرد. او در باره سیاست تهاجمی ایران سخن گفت و گفت ایران از روش تقیه استفاده می‌کند برای پوشاندن مقاصدش. او ایران را

مار پیتون توصیف کرد که در پی تخفیف مجازات‌ها است تا با خیال راحت، کشورهای منطقه را ببلعد.

انقلاب اسلامی در هجرت: دانستنی است که «اتحاد بر ضد ایران اتمی» را مهم‌ترین لابی ضد ایران می‌خوانند. نه تنها بودجه آن‌را که میلیاردرها دلار است و شیخ‌های عرب تأمین می‌کنند، بلکه گردانندگان آن در مجموعه‌ای عضویت دارند که با ایجاد نزاع در منطقه، ثروتهای هنگفت بدست می‌آورند:

- والاس از دستیاران اصلی جان بولتن بود. بولتن مشاور امنیتی ترامپ است که در دوره بوش پسر، نماینده امریکا در سازمان ملل بود. او باز مدیر عامل گروه مالی تگریس، متعلق به کاپلان است. در دوره‌ای که اروپا گرفتار بحران اقتصادی بود و دلار ضعیف شده بود و خاورمیانه گرفتار بلبشو بود، تقاضا برای سرمایه‌گذاری بالا بود و شرکت، نانش در روغن. مدیر شرکت به صاحبان سرمایه مراجعه می‌کرد و وضعیت خاورمیانه و احتمال جنگ اتمی هند با پاکستان و وضعیت بحرانی خلیج فارس و شدت تنش میان همسایه‌های ایران با ایران را شرح می‌داد و سپردن پول به شرکت را تضمین امنیت آن و سودآور گشتنش می‌خواند.

اما کار مدیران ضد ایران تنها این نیست که پولدارها را تشویق کنند پولهایشان را به شرکت مالی آنها بسپارند. والاس با سفیر امارات متحده عربی در امریکا، یوسف العتیه، دوست و همدست است. یوسف العتیه یکی از بانفوذترین دیپلماتهای خارجی در واشنگتن است. این سفیر، با داماد ترامپ، جارد کوشنر، نزدیک‌ترین رابطه‌ها را برقرار کرده و به اتفاق والاس و کاپلان و... لابی‌گری می‌کنند تا که سیاست امریکا در قبال ایران و اخیراً قطر نیز، هرچه تهاجمی‌تر بگردد.

• **اتصالات با مقامهای خارجی:**

«اتحاد بر ضد ایران اتمی» حاضر نشده است منابع مالی خود را اعلان کند و بگوید کدام مقامهای داخلی و خارجی آن را تغذیه مالی می‌کنند. محل تردید نیست که گروه با سازمانهای اطلاعاتی امریکا و کشورهای دیگر روابط نزدیک دارد. اعضای کمیته اجرایی آن، مدیران پیشین سازمانهای اطلاعاتی آلمان و اسرائیل و انگلستان و دیپلماتهای پیشین امریکایی و انگلیسی و لهستانی و ایتالیایی و کانادایی و اسپانیایی و استرالیایی هستند.

دادگاه از «اتحاد برضد ایران اتمی» خواست منابع مالی خود را در اختیار دادگاه بگذارد. اما حکومت امریکا مانع شد. در حکومت اوپاما، در سال ۲۰۱۴، وزارت دادگستری به این عذر که «سر دولتی» است، مانع از آن شد که دادگاه گروه را به تسلیم فهرست تغذیه کنندگان مالی خود، وادار کند. امری بی‌سابقه در تاریخ قضایی امریکا روی داد. حکومت در نزاع میان دو شرکت (ویکتور رستیس، صاحب شرکت شاکي و «اتحاد برضد ایرانی اتمی») خصوصی، بدین‌سان مداخله کرد.

• باوجود این، تغذیه مالی گروه توسط امارات و سعودیها از پرده بیرون افتاد: در سالهای اخیر، دهها میلیون دلار به این گروه و گروههای دیگری پول داده‌اند که برضد ایران فعالیت می‌کنند. صورت حسابهای بانکی العتیه مسلم می‌کنند که به وسائل ارتباط جمعی پول داده می‌شود و به «اتحاد بر ضد ایران اتمی» نیز. این گروه با امارات و دولت سعودی روابط مالی دارند.

در ۳ سپتامبر ۲۰۱۴، والاس به العتیه ایمیل کرده است و از او برای برگزار کردن «فوروم» کمک مالی خواسته است. والاس نوشته بود:

تشکیل این «فوروم» هزینه سنگین دارد و «اتحاد برضد ایران اتمی» نمی‌تواند آن را تأمین کند. حامیان مالی و شرکت کنندگان باید آن را تأمین کنند. در ۲۰۱۵ نیز، والاس از عتیه بخاطر کمک مالی به CEP تشکر کرده است. و در ۲۰۱۶، ایمیل رییس «ائتلاف جمهوریخواهان یهودی» و نورم کلمن که بسود دولت سعودی لابی‌گری می‌کند، به عتیه، معلوم می‌کند که CEP در خدمت دولت سعودی نیز هست...

• افتضاح کاپلان و عتیبه و صندوق سرمایه گذاریهای استراتژیک مالزی (Malaysia Development Berhad MDB) :

در ۲۰۱۵، مقامات مالزیایی نجیب رزاق، نخست وزیر را متهم کردند که ۷۰۰ میلیون دلار از Malaysia Development Berhad که صندوق سرمایه‌گذاریهای استراتژیک کشور است، خارج کرده و به حساب خود ریخته است. تحقیقات معلوم کرد که ۴/۵ میلیارد دلار از این مؤسسه دزدیده شده است. وزارت دادگستری اوپاما مشغول تحقیق شد در باره فعالیتهای مالی نجیب رزاق در امریکا و یک میلیارد دلار از پولهای دزدیده شده را پیدا کرد. نجیب رزاق توقیف شد. ایمیل‌های عتیبه معلوم کردند که او و کاپلان به این افتضاح آلوده‌اند.

در حقیقت، عتیبه و کاپلان وصل بوده‌اند به جو لاو Jho Low . و شرکت این شخص به افتضاح صندوق سرمایه‌گذاریهای استراتژیک مالزی آلوده بود. لاو مبلغ ۲۰ میلیون دلار در گروه مالی کنسرواسیون کاپلان می‌گذارد و کاپلان باوجود حمله سخت به ایران، به خود می‌بالید که اجازه معامله در ایران را دارد. طرفه این که عتیبه و همسرش عبیر العتیبه، اعضای هیأت مدیره گروه مالی کنسرواسیون هستند. باز، لاو مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار در گروه الکتروم متعلق به کاپلان، سرمایه‌گذاری کرد و عضو هیأت مدیره آن شد. و این سرمایه موضوع رسیدگی دستگاه قضایی امریکا است.

و بنابر نوشته وال استریت ژورنال، مبلغ ۶۶ میلیون دلار از شرکتهایی که در خارج امریکا فعالیت می‌کنند و دو قوه قضایی امریکا و سنگاپور مشغول تحقیق در باره فعالیتهای آنها هستند، دریافت کرده است. این مبلغ، بخشی از آن ۱ میلیارد دلار است که کشف شده است.

کاپلان و عتیبه در باره آلوده شدنشان به افتضاح صندوق سرمایه‌گذاریهای استراتژیک مالزی، توضیحی نمی‌دهند. امر شگفت این‌که حکومت ترامپ دو شخصیت را به اجتماعی فرستاده است که کاپلان سازمان داده و عتیبه از آن پشتیبانی کرده است.

سال پیش، الیوت بروادی، رییس کمیته مالی مشترک ترامپ و حزب جمهوری خواه امریکا با جو لاو در گفتگو بود برای دریافت ۷۵ میلیون دلار تا که وزارت دادگستری پرونده افتضاح صندوق را دنبال نکیرد. از قرار، او همین گفتگو را با نجیب رزاق، پیش از بازدید او از واشنگتن در ۲۰۱۷، برای متوقف کردن تعقیب قضایی انجام داده است.

• ارتباط با سازمانهای اطلاعاتی خارجی بر سر نزاعها در خاورمیانه:

ارتباطها با سازمانهای اطلاعاتی خارجی در باره نزاعهای خاورمیانه و تغذیههای مالی پوشیده و آلودگیها به بزرگترین فساد تاریخ معاصر از توانایی «اتحاد ضد ایران اتمی» برای فشار به مقامات حکومت ترامپ بر ضد ایران نکاسته است و مسئولان این حکومت در اجتماعهای این گروه شرکت می کنند. در همان حال که حکومت ترامپ فشار به ایران را به حداکثر می رساند، امریکاییان و غیر امریکاییانی که «اتحاد بر ضد ایران اتمی» را تغذیه مالی می کنند، بیشتر پول می دهند و این گروه، با تمام توان از بولتن و پمپئو در سیاست ضد ایرانیشان حمایت می کند.

این نوشته امور چندی را آشکار می کند:

۱. سعودیها و شیخ امارات برای برانگیختن امریکا بر ضد ایران، از هیچ تلاشی فروگذار نمی کنند. بخصوص پول در فاسد کردن دستگاه حاکم بر امریکا نقشی یافته است که دیگر نمی توان گفت دستگاه حاکم امریکا آلوده نیست.

۲. مقامات امریکایی و کشورهای منطقه، با ایجاد نزاع، ثروتهای هنگفت به جیب می زنند. این امر واقع، البته امر واقع مستمری در کشورهای منطقه است و اینک امر واقع جهان شمول گشته است.

۳. شبکه فساد مالی و جنگ افروزی و لابی گری یک شبکه جهانی است. گروههای مسلح که پول و اسلحه می گیرند تا در کشورهای خود، بساط ترور و اگر شد جنگ داخلی را بگسترانند، وسیله کار این شبکه هستند.

۴. رژیم ولایت مطلقه فقیه بجای خنثی کردن لابی‌ها، با محور کردن امریکا در سیاست داخلی و خارجی کشور، موفقیت لابی‌ها را تا بخواهی تضمین می‌کند.

۵. چرا رژیم نمی‌تواند حتی به این لابی‌ها کمک نکند؟ زیرا محور سیاست داخلی و خارجی شدن امریکا، عامل مهم مهار مردم ایران است.

۶. جنگ از راه ترور و «جنگ نیابتی»، غیر از این‌که وسیله پرکردن جیبها و از پی آمدهای جنگ با مردم است، به رژیم‌های دیگر منطقه نیز امکان می‌دهد، برخوردار از حمایت امریکا، جامعه‌های خود را مهار کنند. فضاهاى سیاسى کشورهاى منطقه این‌سان بسته شده‌اند.

*** خشونت‌زدایی، روشی است که ایرانیان با بکاربردنش، خود را از گزند جنگهای نیابتی و ترور حفظ می‌کنند:**

مردم ایران واکنش ترور تروریستها نشدند. رفتار مردم و رفتار تمایل‌های سیاسی بر این‌گونه گروه‌های وابسته معلوم کردند جمهور مردم جنایت آنها را محکوم می‌کنند. در برابر خشونت کور، مردم واکنش نشدند و با ابراز بیزاری، خشونت‌زدایی کردند. بدین‌سان، چهار دهه کوشش، از راه ارائه قواعد خشونت‌زدایی، بیهوده نبوده است. هرگاه جمهور مردم بر این قواعد وجدان بیابند و آن را در همه بعدهاى سیاسى و اقتصادى و اجتماعى و فرهنگى بکار برند، ایران در حال سوختن به آتش جنگها را، نجات میدهند و ایران را سبز می‌کنند و حیات ملی را به یمن رشد خود و آبادانی طبیعت، جاودان می‌گردانند. و اگر قرار بود سران رژیم ولایت مطلقه فقیه هم خشونت‌زدایی روش می‌کردند، بجای تهدیدکردن که سبب تهدید شدن توسط امریکا و جبهه وابسته به آن قدرت شد، در درون رژیم و در سطح جامعه، به خشونت‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعى و فرهنگى پایان می‌دادند که خود روزمره برضد مردم بکار می‌برند، شبکه جهانی آتش افروز جنگ را زبون می‌کردند. اما خود عضو این

شبکه هستند و به این کار توانا نیستند. زیرا این خشونت‌زدایی، انحلال ولایت مطلقه فقیه را ناگزیر می‌کند.

حال که می‌دانیم رژیم ولایت مطلقه فقیه نمی‌تواند به جنگ‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی با مردم ایران پایان ببخشد، پس نباید به انتظار بنشینیم. می‌باید خود قواعد خشونت‌زدایی را بکاربریم و، بدان، قلمرو رژیم ولایت مطلقه فقیه را محدود و محدودتر کنیم تا که ناگزیر از انحلال بگردد. یکبار دیگر، باید و می‌توان گل را بر گلوله پیروز کرد.

وضعیت سنجی دویست و بیست و یکم:

«ایرانیان از مردم یمن بیاموزند که نان خشکیده

می‌خورند»؟!

۱۲ مهر ۱۳۹۷ برابر ۴ اکتبر ۲۰۱۸

علی‌اکبر ولایتی، کسی است که از پیش از کودتای خرداد ۱۳۶۰، در خدمت جبار در بازسازی استبداد بوده است و امروز نیز حاضر به اعتراف به این حقیقت نیست که اگر مردم ایران دچار وضعیتی قابل مقایسه با مردم یمن شده‌اند - که قربانی تجاوز سعودیها، به پشتیبانی امریکا و اسرائیل و... است -، بخاطر تجاوز مداوم به حقوق ملی و حقوق شهروندی و حقوق طبیعت و حقوق این مردم بعنوان عضو جامعه جهانی و کرامت و حقوق یکایک آنها، بعنوان انسان، است. در این تجاوز مستمر، او دستیار جباران وقت، خمینی در دیروز و خامنه‌ای امروز، بوده است. او از مردم ایران می‌خواهد از مردم یمن بیاموزند که به خود لنگ می‌بندند و بخوردن نان خشک بسنده می‌کنند!

اما مردم یمن چرا وضعیتی را یافته‌اند که اینک - اگر گیر بیاورند - نان خشک می‌خورند؟ بنابر گزارشهای رسمی، بسا ناگزیر از خوردن علف نیز هستند. گرفتار بیماریهای مسری نیز هستند. لوموند (۱ اکتبر) خبر داده بود که سعودیها، به اتکای حمایت حکومت ترامپ از خود، در جنگی که به مردم یمن تحمیل کرده‌اند و با تهدید به معامله نکردن، از کشورهای اروپایی می‌خواهند، خود و مطبوعاتشان درباره آنچه سعودیها در یمن می‌کنند، سکوت گزینند.

بدین قرار، مردم یمن قربانی جنگی شده‌اند که ائتلاف سعودیها و اماراتی‌ها و اسرائیل و حکومت ترامپ در آن شرکت دارند. این کشورها از سوی ترامپ موظف شده‌اند «ناتو عربی» را بر ضد ایران ایجاد کنند. اما مردم ایران چرا وضعیتی را یافته‌اند که باید از یمنی‌ها در خوردن نان خشک درس بیاموزند؟ زیرا

*** از آن زمان که درآمد سرانه خانوارها از هزینه آنها بیشتر شد تا این زمان که باید از یمنی‌ها درس بگیرند:**

دو شکل یک استبداد، شکل سلطنتی و شکل ولایت مطلقه فقیه آن، یک دوره را سانسور می‌کنند و آن دوره مرجع یا بهار انقلاب ایران است. در آن دوره، وامها بخشیده شدند و این تدبیر و تدابیر دیگر برای بازگرداندن اقتصاد مصرف و رانت محوری که ارثیه پهلوی‌ها بود، به اقتصاد تولید محور - تا زمانی که زورمداران تحت رهبری خمینی کودتای خانمانسوز را در خفا و علن تدارک و زمینه چینی می‌کردند- به اجرا گذاشته شدند. نتیجه آن شد که متوسط درآمد خانوارها، در شهرها و روستاها، از متوسط هزینه خانوارها بیشتر شد. از این نظر، ایران می‌توانست الگو باشد، زیرا ایرانیان هنوز گرفتار زندگی قسطنطنیه‌ای همچون جامعه‌های صنعتی نشده بودند. بنابراین، تنها از این لحاظ، وضعیتی بهتر از وضعیت اقشار زحمتکش داشتند.

این دوره را پهلوی‌چی‌ها و هم ملاتاریای قدرت پرست سانسور می‌کنند زیرا اگر نکنند، باید بپذیرند که شاه سابق و رژیمش پولهای نفت را آتش می‌زد - او خود گفت دیگر پولهای نفت را آتش نخواهیم زد- و اقتصادی مصرف و رانت محور را به کشور تحمیل می‌کرد که ایران را بیابان می‌کرد و در جامعه ایران، فقر و فساد می‌گسترده. اما رژیم ولایت مطلقه فقیه سانسور می‌کند زیرا بازگو کردن حقیقت، حکم محکومیتش در دست زدن به کودتای خرداد ۶۰ و بازسازی استبداد است. اعتراف به این واقعیت است که گذار از اقتصاد مصرف

و رانت محور و وابسته به اقتصاد مسلط، به اقتصاد تولید محور مستقل، ممکن بود. چون با استبداد ناسازگار بود، کودتا کردیم و اقتصاد را به بیراهه مصرف و رانت محوری بازگردانیدیم. اعتراف به حقیقت، جبار و دستیاران او را با پرسش بسیار مهم روبرو می‌کند: **هرگاه آن تدابیر همچنان به اجرا گذاشته می‌شدند، امروز وضعیت اقتصادی مردم ایران چگونه وضعیتی بود؟**

پاسخ این پرسش مهم را، پیشاپیش، خمینی داده بود. او گفته بود: بنی‌صدر می‌خواهد ایران را سوییس و فرانسه کند اما مردم برای اسلام انقلاب کردند! این سخن او را، هاشمی رفسنجانی در ۲۶ آذر ۱۳۶۱، بی‌آنکه بگوید سخن خمینی است، به این ترتیب بازگو کرده است: «مردم دیدند حکومت دست کسانی است که البته اسمشان مسلمان است، از لحاظ نسلی هم مسلمان‌اند، ممکن است نماز هم بخوانند، خیلی‌هاشان هم می‌خوانند اما خواست و ایده‌آلشان برای حکومت، جایی مثل سوئد یا سوییس و آلمان است و جامعه‌ای این چنینی می‌خواهند، ...!». بدیهی است مدعای خمینی نادرست بود. چرا که بنی‌صدر نمی‌خواست اقتصادی سرمایه سالارانه، از نوع اقتصادهای فرانسه و سوییس بنا کند، او در پی آن بود که همراه با مردم کشور، اقتصادی تولید محور در خدمت رشد انسان و آبادانی طبیعت، بنا گردد. پویایی رشد انسان بر میزان عدالت اجتماعی و آبادانی طبیعت، ایران را الگوی جامعه جدیدی می‌گرداند برخوردار از حقوق و الگو برای همه جامعه‌ها، بخصوص جامعه‌های زیر سلطه. برای مثال، رشد اقتصاد ایران، وقتی تولید محور و در خدمت انسان و آبادانی طبیعت می‌گشت، سبب می‌شد بطور مداوم میزان درآمد خانوارها از میزان هزینه‌ها بیشتر بگردد. در نتیجه، هم ایرانیان و هم دولت آنها، مازاد تولید بر مصرف می‌یافتند که همراه با نیروهای محرکه دیگر بکار می‌افتادند و جامعه‌ای برخوردار از فرهنگ استقلال و آزادی، ایران سبز، محل زندگی انسان‌های برخوردار از حقوق و مدار باز مادی - معنوی، واقعیت می‌یافت.

با استقرار ولایت مطلقه فقیه، تخریب نیروهای محرکه رویه شد و امروز در بیابانی که ایران شده است و می‌شود، مردمی زندگی می‌کنند که سرطان فقر و

فساد و قهر زندگی آنها را فراگرفته است قرار بود اسلام با قدرت جمع نشود، یعنی به مالکیت قدرت در نیاید و بمثابة بیان استقلال و آزادی راهنمای ایرانیان در عمل به حقوق خویش بگردد و به یمن مدار باز مادی - معنوی به آنها امکان دهد، حقوق را تنظیم کننده رابطه بگردانند تا که شهروندان ایران، در جامعه رها از تضادها، در توحید اجتماعی، به زندگی در رشد ادامه دهند. آن اسلام جای به اسلام تقدیس کننده خشونت و توجیه کننده قدرت ویرانگر سپرد و آنقدر توسط دولت ولایت مطلقه فقیه از خود بیگانه شد که اینک، در آن هیچ جز توجیه کننده های جنگ و خشونت و ویرانگری نیست. اگر نه، مشاور خامنه ای در سیاست خارجی، از مردم ایران نمی خواست از مردم یمن بیاموزند و به خوردن نان خشک قناعت کنند. عقل قدرتمدار و بس از خود بیگانه ولایتی، چگونه بتواند دریابد که نان خشک خوردن، بنفسه، گرفتار خشونت همه گونه و همه جانبه شدن را گزارش می کند. آیا نان خشک خوردن مردم یمن، چنین خشونتی را گزارش نمی کند؟ او چگونه بفهمد که راه کار، خشونت زدایی است و نه مجبور کردن مردم به قناعت به نان خشک، آن هم در کشوری که بلحاظ داشته ها و نیروهای محرکه نه با یمن و نه با هیچیک از کشورهای منطقه قابل مقایسه نیست. او چگونه بفهمد که اگر قواعد خشونت زدایی - بشرط آنکه زمانش نگذشته باشد - با هم به اجرا گذاشته نشوند و برنامه عمل پیشنهادی خط استقلال و آزادی، بلادرنگ به اجرا گذاشته نشود، به قول «وزیر» پیشین کشاورزی و معاون کنونی محیط زیست، تا ۳۰ سال دیگر، ۵۰ میلیون نفر از جمعیت ایران باید از ایران کوچ کنند. یعنی، در این سرزمین، دیگر نان خشک نیز نخواهند یافت. بدین سان، پویایی رشد بهار انقلاب، جای به پویایی های فقر و فساد و نابرابری و قهر و مرگ سپرده است. این پویایی ها هستند که دانشگاهیان را بر آن داشته اند، در زبان و اندازه ای که در فضای سیاسی بسته ایران، بکار بردنی است، نسبت به پویایی فقر و آسیبهای اجتماعی و به خطر افتادن حیات ملی، اعلان خطر کنند:

* اعلان خطرهای اقتصاددانان و دانشگاهیان:

اقتصاددانان در نامه دوم خود، این واقعیتهای را خاطر نشان کرده‌اند:

۱. ایجاد به اصطلاح "بازار" ثانویه ارز باعث تداوم نااطمینانی‌ها از طریق سرعت گرفتن مشکلات تولید کنندگان، فرو غلطیدن ناگهانی میلیون‌ها نفر از افراد طبقه متوسط جامعه به زیر خط فقر و تحمیل مسکن گسترده به بخش‌های بزرگی از فقرا و مستمندان کنونی شود. این پدیده همچنین، موجب شکل‌گیری و استمرار رانت‌های عظیم برای غیر مولدها و بنگاه‌های خام فروش شده و ظهور انواع آشکار و پنهان امکانات و انحصارهای قدرت ثروت به افزایش شدید انفعالی نقدینگی خواهد شد، فعالیت بسیاری از بنگاه‌های تولیدی نیمه جان را کاملاً متوقف کرده و بخش عظیمی از نیروی کار شاغل را بیکار کند. در همین مدت زمان نسبتاً کوتاه سال جاری، نگاهی به تحولات جهشی قیمت مایحتاج مردم روند رو به افزایش توقف واحدهای تولیدی یا تشدید بحران کاملاً قابل مشاهده است در حالی که نگاه به آمارهای حساب‌های ملی بانک مرکزی، در سال ۱۳۹۶ واقعیتهای عریان تری را به نمایش می‌گذارد. در سال مزبور افزایش تولید ناخالص داخلی نسبت به سال ۱۳۹۵ به قیمت‌های حقیقی معادل ۲۶۰۰۰ میلیارد تومان و همزمان افزایش موجودی انبار ۱۹۲۰۰ میلیارد تومان است. به عبارت دیگر ۷۴ درصد افزایش تولید ناخالص داخلی به دلیل کمبود تقاضای موثر مصرف‌کننده، تبدیل به موجودی انبار شده است. طی این مدت رشد مصرف بخش خصوصی (خانوارها) ۲/۵ درصد و رشد موجودی انبار ۲۰/۵ درصد بوده است. معنای آن این است که مردم بخش مهمی از قدرت خرید خود را برای کالاهایی که با دلارهای ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ تومان تولید یا وارد شده بودند، حتی قبل از شوک‌های اخیر ارزی از دست داده بودند. در همین راستا لازم به ذکر است که مخارج مصرف نهایی بخش خصوصی در فصل بهار سال جاری (۱۳۹۷) نسبت به سال قبل کاهش یافته

است؛ بنابراین برای امکان پذیری بقاء بنگاه‌های تولیدی و خانوارها باید از اساس همهٔ بسترهای رانتی و سوداگرانه بازی با نرخ ارز هرچه سریعتر متوقف گردد.

۲. استمرار خطاها و سهل انگاری‌های صورت گرفته در قیمت ارز موجب خواهد شد که خانوارهای ایرانی با بالاترین نرخ تورم بعد از جنگ جهانی دوم مواجه شوند. محاسبات نشان می‌دهند در شرایطی که فقط ۱۵ درصد از کل مصرف خانوارها در سال ۱۳۹۶ و حدود ۱۰ درصد مصرف کالاهای ضروری خانوارها در همین سال منشاء ارزی دارد، استمرار نااطمینانی با روند کنونی سیاستگذاری قیمت ارز، تورم را بالای ۶۰ درصد افزایش خواهد داد و چنانچه به این تصویر، سوء تدبیر و مدیریت غلط بازار کالاهای اساسی و قدرت قیمت گذاری دلبخواهی عرضه کنندگان و دلالتان در داخل را نیز بیافزاییم، در صورت عدم توجه بایسته به توصیه‌های مشفقانه کارشناسی، نگرانی برای ماه‌های پیش رو تشدید می‌شود. در حالی که بر اساس داده‌های گمرک ایران در ۵ ماه نخست سال جاری ۲۳۰۰ میلیون دلار به واردات قطعات و اجزای خودرو، ۸۶۰ میلیون دلار به واردات برنج، ۱۰۰۰ میلیون دلار به واردات نهاده‌های دامی، ۱۰۴۰ میلیون دلار به واردات دارو و اقلام طبی، ۱۱۹۰ میلیون دلار به واردات روغن، دانه‌های روغنی و کره اختصاص یافته است، شاهد افزایش ۴۶ درصدی قیمت برنج، افزایش ۳۷ درصدی قیمت تخم مرغ و ۵۱ درصدی قیمت کره، ۵۴ درصدی شیر و کمیاب شدن دارو و افزایش شدید قیمت خودروهای داخلی بوده ایم.

۳. اثر تخریبی و اضطراب‌برانگیز شوک ارزی چهارم طی ۷۵ سال گذشته، بی‌سابقه خواهد بود. در سه دههٔ پس از جنگ تحمیلی، در اثر سیاست‌های تعدیل ساختاری، اقتصاد ایران چهار شوک بزرگ ارزی را تجربه کرده است. اولین شوک ارزی از پاییز ۱۳۷۲ تا زمستان ۱۳۷۳ شکل گرفت که تنها یکی

از آثار آن، تورم ۴۹/۷ درصد سال ۱۳۷۴ است. شوک دوم ارزی از زمستان ۱۳۷۶ تا زمستان ۱۳۷۷ بروز کرد. شوک سوم از تابستان ۱۳۹۰ تا زمستان ۱۳۹۱ پدید آمد و شوک چهارم از زمستان ۱۳۹۶ تا تابستان ۱۳۹۷ جریان و تداوم دارد. سه شوک نخست در یک بازه به مراتب طولانی‌تر نسبت به شوک چهارم وارد شدند، اما شوک چهارم در یک مدت کوتاه و به صورت ضربه‌ای وارد آمد، زیرا میانگین ماهانه افزایش نرخ ارز در شوک اول کمتر از ۵ درصد، در شوک دوم کمتر از ۴ درصد، در شوک سوم نزدیک به ۷ درصد و در شوک چهارم ۱۵ درصد بوده است. فقط در ۷ سال اخیر دو شوک ارزی متوالی ارزش پول ملی را به حدود یک‌دهم تنزل داده است که در سه ربع قرن اخیر تجربه نشده است. شوک چهارم ارزی پس از ۷ سال پی در پی رکود همراه با تورم در اقتصاد کشور و بیکار شدن جمعیت بزرگی از مردم و تضعیف قدرت خرید بخش بزرگ دیگری از جمعیت صورت گرفته است. از این رو، اثر تخریبی و اضطراب برانگیز شوک ارزی چهارم در صورت عدم چاره جویی قاطع و سریع و دور اندیشانه از جنگ جهانی دوم تاکنون طی ۷۵ سال گذشته، بی‌سابقه خواهد بود... نکته قابل ذکر مهم در اینجا این است که حتی اگر مبنای قدرت خرید نسبی را بپذیریم باید سال پایه را طوری انتخاب کنیم که نرخ ارز آن سال با ثبات و تعادلی باشد لذا اگر سال پایه را ۱۳۵۶ در نظر بگیریم که در آن نرخ ارز برای حدود ۲۰ سال حول وحوش ۷۰ ریال بوده است و از آنجا همه ساله تفاوت تورم امریکا و ایران را در آن لحاظ کنیم نرخ ارز کمتر از یک هشتم مقدار کنونی خواهد شد. جالب است بانک جهانی در تاریخ ۲۰۱۸/۶/۲۸ درآمد سرانه ایران را با نرخ معادل یک شانزدهم نرخ کنونی به عنوان برابری قدرت خرید مطلق محاسبه کرده است. نظر به کاهش قدرت خرید خانوارها، اقتصاد ایران توان مصرف دلار با قیمت ۴۲۰۰ تومان را هم ندارد و قیمت کنونی دلار بیش از هرچیز معلول اختلال در عرضه، سفته بازی و سوداگری و فرصت‌های خانمان سوز، انبوه واردات نامرتبط با بقاء و بالندگی مردم و تولید کنندگان و گسترش بی سابقه مونتاژ کاری به نام تولید است که با رفتارهای

نامتعادل ترامپ گره خورده است. طی سال‌های اخیر اتحاد نامبارک کوتاه نگرانی‌های حاکم بر سیاست‌های اقتصادی و منافع طیف نامولد، منجر به جعل واژه‌ای به نام فنر نرخ ارز شده که توجیه گر روند دائمی رو به افزایش نرخ ارز باشد، در حالی که اگر تقاضاهای مرتبط با منافع سوداگران و نامرتب با مصالح تولید ملی متوقف شود چیزی به نام فنر وجود خارجی نخواهد داشت.

۴. افزایش دستوری قیمت‌ها توسط بنگاه‌های رانتی دولتی و شبه دولتی و هم راستا نمودن آن‌ها با بالاترین قیمت ارز در بازار سوداگران بزرگترین و عمیق‌ترین رکود را طی سه ربع قرن گذشته بدنبال خواهد داشت، بطوری که در همین شش ماه باقی مانده از سال خطر از بین رفتن یک میلیون شغل پایدار و به همین تعداد اشتغال ناپایدار وجود دارد. بر پایه داده‌های بانک مرکزی، در شوک سوم رشد بهای مواد اولیه شیمیایی و پتروشیمی ماهیانه $\frac{3}{8}$ درصد، در شوک چهارم ماهیانه $\frac{7}{4}$ درصد بوده است. در حالی که متوسط قیمت مواد شیمیایی و پتروشیمی در تیرماه سال ۱۳۹۷ نسبت به تیرماه سال قبل از آن ۱۳۵ درصد و متوسط قیمت فلزات اساسی ۵۱ درصد افزایش داشته‌اند. شاخص قیمت تولید کننده در مرداد ماه ۱۳۹۷ نسبت به مرداد ماه سال ۱۳۹۶، ۴۵ درصد رشد را نشان می‌دهد. از فروردین ۱۳۹۵ تا تیر ۱۳۹۷ طی دو سال و چهار ماه بهای فلزات اساسی $\frac{2}{1}$ برابر و بهای مواد شیمیایی و پتروشیمی $\frac{2}{3}$ برابر شده است. قیمت آهن‌آلات ساختمانی در فاصله بهار ۱۳۹۶ تا بهار ۱۳۹۷، ۷۲ درصد افزایش یافته که با توجه به افزایش قیمت دیگر نهاده‌های تولید ساختمان نشان می‌دهد قیمت مسکن در دست ساخت فزاینده‌تر از قیمت بازار می‌رود و فعالیت بخش مسکن، نیز در اثر افزایش دستوری قیمت ارز، با ابعاد نگران‌کننده رکود گسترده و تشدید بحران تقاضای مؤثر مواجه خواهد شد...

۵. بخش قابل توجهی از نیروی کار بخش تولید بیکار خواهند شد. از آنجایی که در پی افزایش دستوری قیمت ارز، بهای نهاده‌های تولید بیش از ۳ برابر

افزایش می‌یابد، بنگاه‌های تولیدی که یکی از مشکلات حاد کنونی آن‌ها کمبود نقدینگی است، به سرمایه در گردش حداقل ۲ برابری نیاز خواهند داشت که به دلیل ناتوانی در تأمین آن، در بهترین حالت بخش‌های بیشتری از تولید خود را متوقف خواهند کرد. این مساله به کاهش متناسب نیروی کار آن‌ها منجر خواهد شد. بخش‌های بزرگی از اقتصاد کشور که با اعتبار کار می‌کردند (عموما کالا می‌دادند و چند ماه بعد وجوه خود را دریافت می‌کردند) نظر به کاهش شدید ارزش پول ملی قادر به ادامه حیات نخواهند بود و به همین دلیل بخش دیگری از نیروی کار بخش تولید نیز از این ناحیه شغل خود را از دست خواهند داد و دچار بیکاری خواهند شد. پرسش نگران‌کننده این است که با افزایش شدید بیکاری و تورم، خانواده‌های کارگری با حداقل دستمزد حدود یک میلیون تومانی چگونه باید روزگار سپری کنند؟ بر اساس گزارش‌های جدید جهانی خط فقر شدید، مصرف یک خانوار سه نفره، به میزان ۱۷۰ دلار در ماه مشخص شده است. در اینصورت با استقرار دلار ۹ هزار تومان به بالا، حداقل نیمی از جمعیت کشور به زیر خط فقر مطلق می‌رود. تاکید برخی مطالعات بر از دست رفتن حدود ۱/۱ میلیون نفر از نیروی کار شاغل در صورت برخورد سهل‌انگارانه تایید دیگری است بر نگرانی افزوده شدن به خیل بیکاران موجود. آن هم در شرایط اوج‌گیری سطح عمومی قیمت‌ها.

۶. در سه دهه اخیر پس از جنگ تحمیلی تاکنون، استدلال مدافعین افزایش قیمت ارز پر مناقشه و پر مغالطه بوده و به یک دور باطل انجامیده است. بهترین استدلال بطلان این منطق نتایجی است که پدید آمده‌اند. طی این مدت طولانی نه تنها هیچ یک از وعده‌ها هیچگاه تحقق نیافت، بلکه به شکل‌گیری یک دور باطل افزایش قیمت‌ها و به دنبال آن افزایش نرخ ارز و در پی آن مجدداً افزایش قیمت‌ها و بدنبال آن افزایش نرخ ارز و گسترش بحران به سایر حیطه‌ها انجامیده است. اما در عمل هیچ یک از وعده‌ها تحقق نیافته است. نه صادرات واقعی افزایش یافت (بلکه خام‌فروشی سکه روز شد)، نه رونق اقتصادی حاصل شد،

نه توسعه صنعتی پدید آمد، نه از رانت‌جویی کاسته شد، نه فساد مهار شد و نه رفاه مردم افزایش یافت. اما از طرف دیگر همه جامعه در تله این دور باطل گرفتار آمده است. اما در مورد این که چرا از این تجربه تلخ و فاجعه ساز درسی گرفته نمی‌شود پاسخ این است که این غارتگری از مردم، برندگان نیز دارد که آن‌ها پیوندهای نامیمونی با بخش‌هایی از ساختار قدرت ثروت قرار دارند. این گروه از اصحاب قدرت ثروت، اصلی‌ترین مدافعین سیاست‌های اقتصادی سه دهه گذشته و اصلی‌ترین مانع در مقابل اصلاحات اقتصادی بوده و هستند. به همین دلیل از ابتدای دولت یازدهم این تذکر بارها مطرح شد که اگر برنامه جدی برای مقابله ساختاری با فساد وجود نداشته باشد، هیچ سیاستی موفق نخواهد بود.

۷. برجسته کردن یکباره رشد نقدینگی، بدون عنایت به نقش تعیین کننده شوک‌های پیاپی ارزی در سه دهه گذشته، ابزار سیاسی برای متقاعد کردن مسئولین کشور به استمرار دور باطل کاهش ارزش پول ملی و تحمیل درد و رنج ناشی از آثار آن بر جسم و جان و دارایی‌های مردم بوده است.

۸. صادرات مواد خام و اولیه معدنی و فلزی (که بیش از نیمی از آن سنگ آهن و فولاد بوده است) حدود ۹ میلیارد دلار بوده است و این میزان برای سال جاری بیش از ۱۰ میلیارد دلار صادرات برآورده شده؛ بنابراین در نتیجه افزایش نرخ ارز و بهای فروش داخلی، در سال جاری حدود ۱۰۰ هزار میلیارد تومان رانت ارزی (جدای از رانت منابع و انرژی ارزان) فقط در این بخش ایجاد خواهد شد. با توجه به این که در بهترین حالت حدود ۳۰ درصد از این رانت عظیم به خزانه دولت واریز خواهد شد، چه توجیه و منطقی برای خلق این حجم عظیم از رانت و تشدید فساد مالی و توزیع آن در بین گروه‌هایی تنها فقط در این بخش وجود دارد؟ همچنین بخش قابل توجهی از صادرات غیرنفتی از محل تزریق رانت نهاده‌های وارداتی با ارز دولتی یا نهاده‌های داخلی با

یارانه‌های دولتی انجام می‌شود که ارزیابی رانت تعلق گرفته این بخش از این ناحیه نیز مورد تأمل است.

۹. چرا ارز حاصل از صادرات مواد خام و اولیه به قیمت عادلانه و در راستای شرایط و محدودیت‌های بخش‌های مولد به بانک مرکزی فروخته نمی‌شود و به بهای آزاد عرضه می‌شود و قیمت نهاده‌های تولید صادرکنندگان (اعم از مواد خام و اولیه و انرژی و سایر موارد) واقعی‌سازی نشده و به بهای بازار آزاد محاسبه نمی‌شود؟ هدف از اعمال دستوری هزینه ریالی و درآمد دلاری برای آن‌ها چیست؟ با توجه به آن چه ذکر شد ارزیابی کلی این است که تجربه تعیین نادرست نرخ ارز طی سه دهه گذشته و احاله آن به پدیده موهوم بازار ارز، با توجه‌های فاقد بنیه کارشناسی و اعتبار علمی تحت عنوان‌هایی مانند "فتر نرخ ارز" و مبنا قرار دادن تنها یک متغیر یعنی "تفاوت نرخ‌های تورم" صورت پذیرفته به پایان خط رسیده است و دستاوردی جز تعمیق فقر و عقب ماندگی و شکل‌گیری یک دور باطل بر محور طمع ورزی سوداگران در بستر زمینه بازی با نرخ ارز از خود باقی نگذاشته است. در چنین شرایطی پدیده‌ای موهوم به نام بازار ارز به محملی تبدیل شده است که در آن دولت بدون هر نوع برنامه و اولویت‌گذاری، طمع گرانفروشی ارز و کسب درآمد بیشتر دارد و همراه با منافع سوداگران و دلالان به این به اصطلاح بازار به شیوه‌ای برخورد می‌کند که اگر ارز به آن تزریق بشود بخش مهمی از آن صرف هزینه‌های غیر ضرور و فاقد اولویت برنامه‌ای می‌شود و به گونه‌ای امواج استمرار رانت جویی و تشدید وابستگی به دنیای خارج و تعمیق نابرابری و فساد را دامن می‌زند و اگر به هر دلیل دولت از تزریق ارز در هر سطحی خودداری کند، امواج آینده هراسی و عدم اطمینان و تشدید بحران‌های چهارگانه مورد اشاره از طریق جهش‌های گاه و بیگاه نرخ ارز به نظام ملی تحمیل می‌گردد...»

فهم این ۹ مورد، نیازمند اطلاع از علم اقتصاد نیست. مردمی که قربانیان اقتصاد مصرف و رانت محوری هستند که رژیم ولایت مطلقه فقیه به آنها تحمیل کرده است، می‌دانند که این موارد فرآورده تحمیل اقتصاد مصرف و رانت محور به مردم ایران است. اقتصادی که با استبداد وابسته سازگار است.

و ۲۸۰ استاد دانشگاه بیانیه‌ای خطاب به مردم ایران و «رهبر» صادر کرده‌اند و در آن، نسبت به گسل‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خطرناکی هشدار داده‌اند که حیات ملی را با خطر مرگ روبرو کرده‌اند. هرگاه خامنه‌ای را مخاطب قراردادند، به خاطر آن باشد که امضاءکنندگان بتوانند همگان را از خطرهای بزرگ آگاه سازند، قابل درک است. با این وجود، از جباری توقع عمل کردن به پیشنهادها را داشتن، به جای خاطر نشان کردن به همگان که وضعیت امروز فرآورده استبدادهای پهلویها و ملاتاریا است، نه کاری است که از استادان دانشگاه انتظارداشتنی است. خطرهایی که متوجه حیات ملی هستند و استادان نسبت به آنها هشدار می‌دهند، نه مگر نتیجه ولایت مطلقه فقیه است که با تحمیل قانون اساسی استبداد فقیه محور، به مردم ایران، ایجاد شده‌اند؟ پس، این نه از پدید آوردندگان این خطرها که از مردم ایران است که باید خواست، فعل‌پذیرانه تسلیم مرگ حیات ملی نشوند و برخیزند.

وضعیت سنجی دویست و بیست و دوم:

ترس از آینده:

۱۹ مهر ۱۳۹۷ برابر ۱۱ اکتبر ۲۰۱۸

امید به آینده که در غرب، از رنسانس بدین سو، بن‌مایه مشترک همه مرامهایی بود که این و آن آرمان شهر را به همه انسانها پیشنهاد می‌کردند، اینک جای به ناامیدی از آینده و ترس از آن داده است. یک دلیل قوت گرفتن تمایل راست افراطی در جامعه‌های غرب، همین ترس از آینده است. این ترس است که دستمایه مدار بسته بد و بدتری است که میان حال و آینده برقرار کرده‌اند. در امریکا، نماینده راست افراطی به ریاست جمهوری رسید و «اول امریکا» را شعار کرد و گفت امریکا را از افتادن در سراشیبی که به انحطاط کامل می‌انجامد نجات می‌دهد. اما کارنامه او، به گزارش صندوق جهانی پول آینده را ترسناک‌تر نیز کرده است. با وجود این، در برزیل، نامزد راست افراطی (ترامپ برزیل)، با دستمایه کردن ترس از آینده، در دور اول انتخابات، ۴۶ درصد رأی آورد. او علاج ناامنی را دادن اسلحه به دست «اشخاص خوب» می‌داند تا خود تهدید کنندگان امنیت جانی خویش را بکشند و...

* «وضعیت در آینده بدتر است» و ترس از آینده:

داده‌های گویای ترس از آینده:

■ در جهان:

• در فرانسه، تنها ۱۳ درصد از جوانان، وضعیت آینده را بهتر از وضعیت کنونی می‌دانند؛

• براساس گزارش سازمان ملل برای اینکه تا سال ۲۰۳۰ افزایش دمای زمین به بیش از دو درجه (در مقایسه با شروع انقلاب صنعتی) نرسد نباید تولید دی‌اکسید کربن بیش از ۴۲ گیگاتن باشد. سازمان ملل تخمین زده اگر بخواهیم افزایش دما زیر ۱/۵ درجه باقی بماند باید بین ۱۶ تا ۱۹ گیگاتن از تولید فعلی دی‌اکسید کربن کاسته شود و اگر بخواهیم افزایش دما زیر دو درجه سانتی‌گراد باقی بماند، باید ۱۱ تا ۱۳ گیگاتن از تولید فعلی دی‌اکسید کربن کاسته شود. یک گیگاتن دی‌اکسید کربن تقریباً معادل دی‌اکسید کربنی است که حمل و نقل و رفت‌آمد (از جمله صنعت هوانوردی) در اتحادیه اروپا در یک سال تولید می‌کند. حاصل گرم شدن زمین از جمله این است که گرفتاران به فقر، یک پنجم جمعیت زمین می‌شوند و گرما بخشهایی از جهان را غیر قابل سکونت می‌کند.

• صندوق بین‌المللی پول گزارش می‌کند (۹ اکتبر ۲۰۱۸ برابر ۱۷ مهر ۱۳۹۷) رشد اقتصاد جهان رو به کاهش و مقصر اول آن نیز ترامپ و سیاست اقتصادی او است. اقتصاد ایران تا سال ۲۰۲۰، فقیرتر می‌شود:

۱. گزارش صندوق در باره اقتصاد امریکا: اقتصاد امریکا بخاطر کاهش مالیاتها، رشد اقتصادی و کاهش بیکاری بخود می‌بیند. اما بابت این دست‌آورد، بهایی پرداخت شده است و آن افزایش کسر بودجه و کسر بازرگانی است. این افزایش مهار نشده می‌تواند سبب تورم شود و نرخهای بهره را افزایش دهد. در جهانی که قرضه‌های دولتی و خصوصی، به اوج خود رسیده‌اند (در قیاس با سال ۲۰۰۷، ۶۰ درصد افزایش یافته‌اند)، افزودن بر کسری‌ها بر عدم تعادل‌های جهانی می‌افزاید. در آنچه به اقتصاد امریکا مربوط می‌شود، اثر کاستن از مالیاتها در سال ۲۰۲۰ زایل می‌شود. در عوض، کسریها، از جمله کسر بودجه امریکا را در صورت بروز بحران، از اتخاذ تدبیر و اجرای آن ناتوان می‌کند.

- رشد اقتصاد چین به ۶/۲ درصد کاهش می‌یابد.
- وضعیت قشرهای زحتمکش بدتر می‌شود: مزدها، جز در مورد مرفه‌ترین‌ها، گرفتار رکود است و افزایش نمی‌یابند. در امریکا، مزد متوسط، در فاصله ۱۹۹۹ تا ۲۰۱۶، تغییر نکرده است. بنابراین، در میان مدت، مشکلی که کشورهای پیشرفته با آن روبرو می‌شوند، مشکل اجتماعی است.
- وضعیت کشورهای نو صنعتی چون برزیل و آرژانتین و ترکیه و آفریقای جنوبی، بخاطر سیاست اقتصادی امریکا، رو به پس روی است: افزایش بهای دلار و نرخ بهره در امریکا، سبب خروج سرمایه‌های مهمی از این کشورها شده‌اند. پول ملی این کشورها را ضعیف کرده‌اند و بازار پولی این کشورها را گرفتار تکان‌های سخت کرده‌اند.

کشورهایی که کسری‌های بیشتری دارند، تکانهای سخت‌تری به خود می‌بینند. با توجه به وزن این اقتصادها در اقتصاد جهانی، بزرگ‌تر شدن مشکلهای اقتصاد این کشورها تهدید مهمی برای کشورهای پیشرفته است.

■ در ایران:

- رشد اقتصادی ایران نیز تحت تأثیر تحریم‌های امریکا کاهش چشمگیری پیدا می‌کند: رشد اقتصادی ایران در سال ۲۰۱۸ ۱٫۵ درصد و در سال ۲۰۱۹ حدود ۳٫۶ درصد کاهش پیدا می‌کند. قبل از آغاز تحریم‌ها، صندوق بین‌المللی پول رشد اقتصادی ایران را حدود ۴ درصد تخمین زده بود. اقتصاد ایران تا سال ۲۰۲۰ - ۲۰۲۳ همچنان سیر نزولی را طی می‌کند و لاغرتر می‌شود.

- در ۱۳ مهر ۹۷، موسی کلانتری، «معاون رییس جمهوری» متصدی محیط زیست اعلان خطر کرده است در صورت عدم اقدام فوری در زمینه مشکلات متعدد زیست محیطی ۷۰ درصد اراضی کشاورزی کشور نابود خواهد شد. در حال حاضر ایران ۱۰۰ درصد ذخایر تجدید پذیر آب را به کار می‌برد در حالیکه بر اساس ضوابط جهانی، این رقم نباید بیش از ۴۰

درصد باشد. استفاده از آب‌های زیرزمینی «یک تهدید جدی است و می‌تواند تبعات اجتماعی وخیمی داشته باشد».

• در ۱۷ مهر ۹۷، غلامحسین شافعی، رئیس اطاق بازرگانی ایران گفته‌است: **بزرگترین مشکل فعالان اقتصادی، عدم اطمینان از آینده است و به تصمیمات اعلام شده نیز اعتماد ندارند.** بارها و بارها در طول ۴ تا ۵ ماه گذشته بسیاری از تصمیماتی که از سوی دولت اتخاذ شد، به سرعت تغییر یافت و این خسارت‌های فراوانی به فعالان اقتصادی وارد کرد. در شرایط فعلی توجه به اقشار آسیب پذیر بسیار مهم است و فشار بازار ارز و التهابات آن، بر روی دوش مردم بسیار بالا است و با کمال تاسف، **طبقه متوسط به سرعت در حال تجزیه است و دارد کم می‌شود.** یعنی اکثر افراد طبقه متوسط در حال سقوط به طبقات پایین جامعه هستند:

بدین‌سان، ترس از آینده، امر واقعی جهان شمول است و میزان آن نسبت مستقیم دارد با میزان کسریهای اقتصاد کشورها و ثبات سیاسی آنها و کمی و بیشی وابستگی اقتصادی آنها و درجه آسیب‌پذیری اجتماعی آنها. از این‌رو، ترس از آینده، در ایران، بسیار شدیدتر است، بخصوص که رژیم و بخشی از تمایلهای سیاسی نیز این ترس را تبلیغ نیز می‌کنند:

*** امرهای واقعی که در رابطه با یکدیگر وضعیت کنونی را می‌شناسانند:**

امرهای واقع مستمری که امید به آینده را با ترس از آینده جانشین کرده‌اند: ۱. اصل راهنمای سرمایه داری فزونی مصرف بر تولید است. مصرف انبوه و تولید انبوه برای مصرف انبوه، یک چند امرهای واقع دیرپای دیگر ببار آورده است:

۱/۱. کاهش مداوم منابع زمین و قرارگرفتن پایان آنها در چشم انداز نزدیک؛

۱/۲. آلودگی محیط زیست ناشی از تولید و مصرف انبوه؛
 ۱/۳. ازدیاد مصرف کنندگان انبوه از بین رفتن نیازهای واقعی و ناتوانی اکثریت
 بزرگ انسانهای روی زمین از برآوردن نیازهای واقعی؛
 ۱/۴. بزرگ شدن سهم تولید فرآورده‌های مخرب از کل تولید؛
 ۱/۵. در نتیجه، زیادت مصرف بر تولید که متوقف شدن سیر صعودی آن، با
 تغییر ساختار اقتصادی کنونی میسر است؛
 ۱/۶. ناتوانی نظام سرمایه‌داری از حل مسائلی که ایجاد می‌کند و برهم افزوده
 شدن مسئله‌ها.

۲. ایدئولوژی‌ها که بیان‌های قدرت و اقتصاد محور بودند و آرمان‌شهرها
 پیشنهاد می‌کردند، بدین‌خاطر که بیان قدرت بودند، از یک کار مهم ناتوان شدند
 و آن این‌که نمی‌توانستند به انسانها بگویند، درجا، می‌توانند به آنها عمل کنند.
 عمل کردن به آنها را موکول به تصرف دولت می‌کردند. اما هرجا دولت را
 تصرف کردند، بنابراین که فکر راهنما بیان قدرت بود و حفظ قدرت «اوجب
 واجبات»، فکر راهنما را به خدمت توجیه قدرتمداری گماردند و قدرت، فکر
 راهنما را از خود بیگانه و از هر آنچه بود خالی کرد. نتیجه این‌که آرمان شهر،
 ساختنی نشد.

مرام سرمایه‌داری، لیبرالیسم، در نئولیبرالیسم از خود بیگانه شد و این مرام
 نیز در حال خالی شدن از محتوایی است که داشت. بدین‌خاطر است که مرام
 راست افراطی پیروان روزافزون یافته است چرا که برپایه ترسها، از جمله ترس
 از آینده ساخته شده است.

۳. روابط مسلط - زیر سلطه در سطح جهان و در سطح جامعه‌ها، مانع از باز و
 تحول‌پذیر شدن نظام‌های اجتماعی و در نتیجه، ناتوانی نظام‌های اجتماعی از
 بکار رشد انسان و آبادانی طبیعت درآوردن نیروهای محرکه است. قدرت مسلط
 نیز نیروهای محرکه را از بکارافتادن در این رشد باز می‌دارد، زیرا سبب باز

شدن نظامهای اجتماعی و از میان برخاستن خود می‌شود، از این‌رو، بخش بزرگی از نیروهای محرکه تخریب می‌شود.

۴. برانگیخته شدن موجهای مهاجرت در سطح هر کشور و در سطح جهان یکی از پی‌آمدهای روابط مسلط - زیر سلطه و تخریب نیروهای محرکه است که بنوبه خود، عامل ترس جامعه‌هایی است که مهاجران به کشورهاشان پدید می‌آورند؛

۵. ماوراءملی‌ها در همان‌حال که در سطح جهان مالک نیروهای محرکه گشته‌اند، دولت‌ها را نیز دست نشانده خود کرده‌اند. در نتیجه،

۶. در معرض از میان رفتن «تمدن صنعتی» و پیدایش عصر و «نسل دیجیتال»، رابطه کارگر و کارفرمایی را تغییر داده‌است، در نتیجه حالا دیگر نه سرمایه‌سالاران و سالاران مؤتلف آنها که کارگران هستند که از ترقی علمی و فنی می‌ترسند؛

۷. دولت‌ها بیشتر کارگزار سرمایه‌سالاری و کم‌تر بعنوان منتخب مردم عمل می‌کنند. دلیلی که همه دولت‌های غرب می‌آورند این است: هرگاه جز این کنیم، سرمایه‌ها از کشور می‌روند و بی‌کاری و... افزایش می‌یابند. پی‌آمد آن این است:

۸. تضعیف احزاب سیاسی چپ و راست سنتی و قوت گرفتن احزاب راست افراطی، از جمله بدین خاطر که بن‌مایه فکر راهنمای آنها ترس و ناامیدی و توجه‌گر دیرپایی روابط مسلط - زیر سلطه است بنابراین،

۹. حاکمیت ملی دایم ضعیف‌تر می‌شود و مدارهای بسته‌ای که شهروندان کشورها گرفتار آنها هستند، چنگانه می‌شوند:

* مدارهای بسته‌ای که شهروندان کشورها در آنها زندانی می‌شوند:

امرهای واقع مستمر جهان شمول می‌گویند چرا ترس از آینده و ناامیدی از توانایی بنای آرمان شهر، نیز جهان شمول است. مدارهای بسته نیز که زندانهای شهروندان کشورهای مختلف شده‌اند نیز جهان شمول هستند. با وجود این، جامعه‌های زیر سلطه در مدارهای بسته بیشتری گرفتارند و هرگاه آنان خویشتن را از این مدارها برهند، جهان را تغییر می‌دهند. برای آن‌که وضعیت سنجی بیش از اندازه طولانی نشود، به مدارهای بسته‌ای می‌پردازیم که مردم ایران در آنها زندانی هستند:

۱. مدار بسته میان حال بد و آینده بدتر که حاصل از تغییر نظام ولایت فقیه باشد. این ترس از «بدتر» را تنها رژیم القاء نمی‌کند، گرایشهای سیاسی و صاحب‌امتیازان که تغییر را بر نمی‌تابند نیز القاء می‌کنند؛

۲. مدار بسته ناامیدی از آینده دیگر، ناشی از این‌که جامعه هنوز به راه‌کاری که با عمل به آن، آینده را می‌سازد، روی نمی‌آورد. بنابراین، هیچ آینده دیگری جز وضعیت کنونی کشورهای منطقه، در منظر او قرار، نمی‌گیرد؛

۳. مدار بسته وضعیت اجتماعی - اقتصادی بد و ترس از بدتر شدن وضعیت، حتی اگر رژیم تغییر نکند (ملحق شدن قشرمیانه به قشرهای تهی دست) که توضیح می‌دهد چرایی رفتن بخشی از مردم را به پای صندوقهای رأی. بنابراین،

۴. کار رژیم ولایت مطلقه فقیه چندان مشکل نیست: با قرارداد بد در برابر بدتر، رفتار مطلوب خود را به جامعه تحمیل می‌کند؛

۵. مدار بسته ترس از رها کردن دینی که قدرت حاکم آنرا از خود، بیگانه و میان‌تهی کرده است و نیز دین سنتی و گرفتار خلاء فکر راهنما شدن؛

۶. مدار بسته ترس از بیابان شدن کشور و نیافتن جایی برای رفتن که دست به دست امرهای واقع دیگر، برانگیزنده ایرانیان به مهاجرت از کشور شده است.

۷. مدار بسته روابط قوا در سطح رابطه فرد با فرد و گروه با گروه که گروه‌بندیها با ایجاد مرزها و خاکریزهای دفاعی بوجود آورده‌اند. در نتیجه،

۸. مدار بسته فرد و دولت ولایت مطلقه فقیه که تنهایی هر شهروند پیشاروی قدرت است. این تنهایی در جامعه‌های غرب نیز وجود دارد، الا اینکه در ایران، فرد در برابر قدرت، کاملاً خلع سلاح است؛

۹. مدار بسته ترس از بیرون بخاطر قرارگرفتن کشور در حلقه آتش و درگیر جنگهای هشتگانه شدنش. ترس از حمله نظامی به ایران، شدیدترین ترسها است. و

۱۰. مدار بسته خشونت ناشی از مدارهای بالا که در شکل آسیبهای اجتماعی و تخریب طبیعت و نیروهای محرکه، آتش به هستی ایران می‌زنند.

ماندن در این مدارها زندگی را بطور روزافزون سخت می‌کند. بنابراین، راه‌کار بایسته ضرور است:

*** راه‌کار برای بیرون رفتن از مدارهای بسته ترس و ناامیدی:**

آقای محمود دلخواسته تعریف prefigurative politics را اینگونه آورده است: «هدفی را که برای آن مبارزه می‌کنیم، از هم اکنون زندگی‌اش کنیم و

اینگونه حال را آینده کنیم». این تعریف می‌گوید که در همه جا اندیشه‌ها بکارند تا مگر روشی را بیابند که انسانها با بکار بردنش، بتوانند مدارهای بسته را باز کنند و استقلال و آزادی خویش را باز یابند. الا این‌که، مرامها که به انسان پیشنهاد شده‌اند و یا می‌توانند بشوند، دو دسته‌اند: دسته‌ای که عملی شدنشان در گرو ایجاد وضعیت جدید از راه تصرف دولت است و دسته‌ای که از انسانها می‌خواهند، درجا، با ما عمل کنید.

اولی‌ها بیان قدرت هستند و بکاربردنش از سوی همگان و درجا، برای بنای آینده، دروغ بودنشان را آشکار می‌کند. از این‌رو، نه پیشنهادکنندگان خود به آنها عمل می‌کنند و نه گروندگان. بنابراین، آینده را انسان‌ها نمی‌سازند، قدرت (= دولت) می‌سازد که گویا باید مرام را به اجرا گذارد. از آنجا که قدرت از تخریب پدید می‌آید و با تخریب ادامه حیات می‌دهد، مرام را - با از خود بیگانه کردنش - مأمور توجیه تخریب‌گری خود می‌کند. امر واقعی که جهان شمول است و هیچ دین و مرام از آن مصون نمانده‌اند.

بدین‌قرار، آینده، واقعیتی موجود نیست. بعمل امروز واقعیت پیدا می‌کند. بنابراین، نوع عمل امروز ما می‌گوید چگونه ساخته می‌شود. از این‌رو، «زندگی کردن هدفی که بخاطرش مبارزه می‌کنیم»، اگر هدف «تحصیل قدرت» باشد، عمل امروز ما تخریبی می‌شود. زیرا، جز به تخریب، قدرت بدست نمی‌آید (راست بخواهی، در پی تخریب نیز، این انسان است که به بندگی قدرت در می‌آید). بنابراین، آینده‌ای که زندگی رشد در استقلال و آزادی باشد، را همگان، می‌توانند زندگی کنند. بدین زندگی آن آینده بنا می‌شود.

از این‌رو، کوتاه‌ترین راه و بکاربردنی‌ترین روش که همگان می‌توانند بکارش برند، عمل به حقوق است. بدین عمل همه مدارهای بسته از میان بر می‌خیزند و امرهای واقعی که ترس و ناامیدی و ناتوانی را القاء می‌کنند، از میان رفتنی می‌شوند. پیشنهاد حقوق و خاطر نشان کردن

این مهم که هر حقی خود روش خویش است، به همگان امکان می‌دهد آن‌را به محک تجربه بیازمایند. عمل به حقوق، افزون براین که انسانها را از زندان مدارهای بسته می‌رهد، به آنها امکان می‌دهد اندیشه راهنمایی را بجویند که راهنمای زندگی روزانه آنها در عمل به حقوق و رشد در استقلال و آزادی می‌شود.

باشد که همگان، با عمل به حقوق بر اعتیاد به زندگی در مدارهای بسته، غلبه کنند. از آنجا که نقش الگو بس مهم است، هرگاه جوانان که نیروی محرکه تغییر هستند، این روش را بکاربرند، می‌توانند جامعه را از زندان مدارهای بسته برهند.

وضعیت سنجی دویست و بیست سوم: «الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت»؟:

۲۶ مهر ۱۳۹۷ برابر ۱۸ اکتبر ۲۰۱۸

در ۲۲ مهر ۱۳۹۷، خامنه‌ای متنی را منتشر کرد با عنوان «الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت» که بنابر آن، در سال ۱۴۴۴، ایران یکی از ۵ کشور جهان برخوردار از بالاترین رشد علمی و بلحاظ «سطح کلی پیشرفت»، یکی از هفت کشور اول جهان و یکی از چهار کشور اول آسیا خواهد شد. مدعی است که الگو، حاصل کار چند هزار از استادان و صاحب نظران و... است و طی هفت سال کار، این الگو را اندیشیده اند.

اما متن، واجد کاستی‌ها و تناقض‌های بسیار است و نمی‌تواند حاصل کار چند هزار دانشمند و صاحب نظر و استادان دانشگاه و حوزه و فرزندان و... باشد:

* بلحاظ شکل، «الگو» این گویایی‌ها را دارد:

۱. به کار شاه سابق می‌ماند: چند صد تن دانشگاهی مأمور شدند کاری از این نوع را انجام دهند. خود او گفت: «ولو به زور، من ایران را به دروازه تمدن بزرگ می‌رسانم». نه او دانست که زور ضد تمدن است و با کاستن از نقش زور

در جامعه‌ها و برخورداری شهروندان از حقوق خویش، از جمله استقلال و آزادی، خودانگیختگی فردی و جمعی میل به صد در صد می‌کند و به یمن خلاقیتها، جامعه، فرهنگ استقلال و آزادی می‌یابد. و نه خامنه‌ای می‌فهمد که آغاز هر رشد، بازیافتن خودانگیختگی، یا استقلال و آزادی فردی و جمعی است.

۲. محور این الگو، ولایت مطلقه فقیه است (بند ۴۴). همان‌طور که محور طرحی که باید اجرا می‌شد و ایران به «دروازه تمدن بزرگ» می‌رسید، «شاهنشاهی» و «شاهنشاه» برخورداری از اختیار مطلق بود. «الگو» می‌گوید که قصد خامنه‌ای ایجاد «سلسله خامنه‌ای» است. آیا نباید جانشین او کسی باشد که اجرای این طرح را «رهبری» کند؟

۳. اما رشد علمی و فنی، و در نتیجه رشد اقتصادی را انسانها، و شهروندان ایران می‌کنند. بنابراین، هر الگوی رشد، می‌باید بیشترین امکان را برای برخورداری شهروندان از حقوق خویش و رشد فراهم کند و نیروهای محرکه توسط شهروندانی که خود، آنها را تولید می‌کنند، در نظام اجتماعی باز بکار افتند. در «الگو»، دو بار (در بندهای ۳۷ و ۴۵ و ۴۸ و ۵۳)، مردم نقش پیدا کرده‌اند: در بند ۳۷، نظارت و مشارکت در ارتقای سلامت آمده است و در بند ۵۳، «بسیج مردمی» در «پیشگیری از شکل‌گیری تهدید علیه جمهوری اسلامی ایران» نقش پیدا کرده است. در بند ۴۵، در محدوده "مردم سالاری دینی!" (بر محور ولایت مطلقه فقیه)، از مشارکت مردم سخن رفته است و در بند ۴۸، به مردم نقش نظارت بخشیده شده است!!

در نامه خامنه‌ای هم، مردم نقش کمک کننده به اجرای الگو را دارند. به سخن دیگر، الگو را دولت تحت رهبری «ولی امر» اجرا می‌کنند و مردم هم به دولت کمک می‌کنند!

می‌توان باور کرد این «الگو» حاصل کار چند هزار استاد و صاحب نظر و... باشد!؟

* بلحاظ محتوا، کاستی‌های «الگو» پر شمار هستند:

۴. از آنجا که رشد را انسان و جامعه متشکل از انسان‌ها می‌کنند، پس آغاز هر الگوی رشدی، برخورداری شهروندان از حقوق پنج‌گانه می‌شود: حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی. در الگوی پیشنهادی آقای خامنه‌ای، این حقوق «غایب مفقودالاثَر» هستند. مفقودالاثَر ساده نیز نیستند، با شبه حقوق پوشانده شده‌اند:
- «انسان دارای حقوقی از جمله حق حیات معقول، آگاهی، زیست معنوی و اخلاقی، دینداری، آزادی توأم با مسئولیت، تعیین سرنوشت و برخورداری از دادرسی عادلانه است». همین!؟
 - «اجرای کامل ضمانت‌های پیش‌بینی شده در قانون اساسی در حوزه آزادی‌های فردی و اجتماعی و آموزش و ترویج حقوق و تکالیف شهروندی و تقویت احساس آزادی در آحاد جامعه» (بند ۴۹).
- اما «تکالیف و حقوق شهروندی» را قانون اساسی تضمین نمی‌کنند. چرا که در این «قانون» شبه حقوق نافعی حقوق، پوشش حقوق شهروندی شده‌اند. در حقیقت، در قانون اساسی «ولایت مطلقه فقیه»، «حقوق ملت» تنها در ۱۹ اصل آمده‌اند که از آنها، تنها ۱۱ اصل را می‌توان به حقوق شهروندی راجع دانست که آنها هم مقیدند به قید «با رعایت موازین اسلام»!! یعنی محکوم به محال شده‌اند. چرا که بنابر اصل، چون حق است، خدا می‌گوید، اگر شهروندان این حقوق را دارند، پس اسلام این حقوق را پذیرفته است و مقید کردن برخورداری از آنها به «رعایت موازین اسلام»، ناقض حق و دست‌آویز سازی برای حاکمان در ممانعت از برخورداری، از اندک شمار حقوق شهروندی مندرج در قانون اساسی است.

۵. هرگاه چند هزار استاد و صاحب نظر این متن را تهیه کرده بودند، می‌دانستند که علم، خلق است. پس، توانا به خلق علم، عقل خود انگيخته، یا مستقل و آزاد است. بنابراین، نخستین مطالبه آنها، دست کم در سطح دستگاه آموزش و پرورش، از ابتدایی تا عالی، ایجاد محیط مناسب و امکانه‌های درخور، برای پرورش نسل خود انگيخته، مستقل و آزاد، می‌شد.

هر اهل دانشی می‌داند که فرق است میان معلوم (= یافته‌های علمی) و علم. علم خلق است و جز عقل خود انگيخته بدان توانا نمی‌شود. کشوری که بخواهد ظرف نیم قرن، یکی از ۵ کشور اول جهان بلحاظ رشد علمی باشد، شهروندان آن، باید از بیشترین خود انگيختگی برخوردار باشند. باید برخورداری عقلهای فردی و جمعی از استقلال و آزادی کامل باشد. در این «الگو» به شهروندان نقشی نداده‌اند و البته لازم نیز ندیده‌اند بدانند که رشد بازیافت خود انگيختگی است و رفتن به این راه، جز با بازیافت خود انگيختگی ممکن نمی‌شود.

۶. از روشهای شناختن مدعی دروغگو یکی این است: آنچه در حال، شدنی است و هم اکنون و همین‌جا به عمل درآوردنی است را به آینده حواله می‌دهد. حقوقی که ذاتی حیات انسان هستند و حقوق شهروندی و حقوق ملی که ذاتی حیات شهروندی و ملی هستند و حقوق طبیعت که ذاتی حقوق طبیعت هستند و حقوق جامعه ملی بمثابة عضو جامعه جهانی ذاتی حیات حقوقمند انسانها بر روی این کره خاکی هستند، بلادرنگ، قابل بکار بردن توسط یکایک شهروندان و جمهور شهروندان هستند. بدون عمل به این حقوق نیز هیچ برنامه رشد به عمل درآوردنی نمی‌شود. اما بنا بر این «الگو»، در آینده نامعلوم (در کدام سال از سالهای ۱۴۰۰ تا ۱۴۴۰؟ پرسشی بدون پاسخ است)، ایرانیان می‌توانند از «شبه حقوق» بالا، برخوردار شوند!!

افزون بر این، آینده را کارهایی که در آینده انجام خواهند گرفت، پدید نمی‌آورند. کارهایی که در گذشته و حال انجام گرفته‌اند و می‌گیرند، پدید می‌آورند. اما حاصل کار استبدادهای قاجار و پهلوی‌ها و ملاتاریا، وضعیت امروز کشور است. بنابراین، هرگاه بنابر بنای آینده دیگری باشد، باید نظام سیاسی - اجتماعی تغییر کند که میزان تخریب را از میزان ساختن بیشتر کرده و حیات ملی را گرفتار خطر مرگ گردانده است. بدین قرار، الگو، واجد تناقض در اساس است: ولایت مطلقه فقیه با رشد در تضاد است. رشد نیازمند نظام اجتماعی باز است که الگو نویسان یکسره از آن غافل مانده‌اند. یأس از آینده نزدیک و دور که حاصل نظام سیاسی - اجتماعی نزدیک به بسته است، را با وعده آرمان شهری که در ۵۰ سال بعد واقعیت پیدا می‌کند، نمی‌توان با امید جانشین کرد. بعبارت دیگر "اینها وعده سرخرمن هستند". با بازشدن نظام اجتماعی و با تغییر ماهیت رژیم از دولت استبدادی به دولت حقوقمند و یکسره تابع مردم است که امید، جانشین یأس می‌شود. زیرا شهروندان خود دست بکار می‌شوند و به یمن رشد، که بر خودافزا است، آرمان شهر مطلوب خویش را می‌سازند.

از آنجا که شهروندان برای درپیش گرفتن راست راه رشد انسان و آبادانی طبیعت، نیازمند میزان هستند، عدالت نه هدفی که در آینده متحقق می‌شود، بلکه بمثابة میزان تمیز حق از ناحق، عمل رشید و رشدآور، از عمل ویران‌گر، همه روز کاربرد پیدا می‌کند:

*** نقش عدالت در «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»:**

در متن، یازده بار کلمه عدالت بکار رفته است. عدالت اجتماعی هیچ بار بکار نرفته است. در موارد، یازده گانه، عدالت همانند خود «الگو»، مفهومی گنگ و مبهم دارد. هیچ‌گاه بمعنای میزان تمیز حق از ناحق بکار نرفته است، نمی‌توانسته است بکار رود. زیرا نیازمند پذیرفتن حقوق پنج‌گانه و سنجیدن

یکایک بندهای الگو بدانها است. نیازمند سنجیدن پندار و گفتار و کردار خامنه‌ای و تمامی متصدیان رژیم با آنها است. نیازمند سنجیدن نابرابریهای فراورده قشربندی اجتماعی بر محور قدرت با آنها و طراحی طرحی برای زدودن نابرابریها است. نیازمند...

اما اگر عدالت میزان تعریف و در الگو بکار نرفته است، پس با کدام تعریف بکار رفته است؟ برای این پرسش، پاسخ روشنی نمی‌توان یافت. زیرا هرگز تعریف نشده اما در جمله‌ها معانی نایکسان جسته است:

- در ذیل عنوان «مبانی انسان شناختی»، عدالت‌طلبی، در ردیف زیبایی طلبی و... آمده است: «کمال‌گرایی، حقیقت‌جویی، خیرخواهی، زیبایی‌گرایی، عدالت‌طلبی، آزادی‌خواهی و دیگر ارزش‌های متعالی». غافل از این‌که، اگر عدالت میزان نباشد، کمال و خیر و زیبایی و آزادی را، با کدام میزان باید سنجید؟ توضیح این‌که اگر گرایش به حقیقت و خیر و زیبایی و آزادی، عدالت است، گرایش به عدالت چیست؟ این پرسش تنها یک پاسخ پیدا می‌کند: عدالت برابری است و گرایش به عدالت گرایش به برابری است. در این صورت، غیر از این‌که عدالت هدف می‌شود و بر فرض که تحقق‌پذیرش بدانیم، عین ستم می‌شود: برابر کردن دانا با نادان. برابر کردن فعال با فعل‌پذیر، برابر کردن پر کار با کم کار، نفی استقلال و آزادی انسان را بیار می‌آورد. زیرا به قول آئن تورن (دموکراسی چیست؟)، برابر کردن پرکار و کم کار، جز با محدود کردن آزادی پرکار، شدنی نیست.

- در مبانی جامعه شناختی نیز، عدالت در ردیف تقوی و استقامت آمده است.
- در مبانی دین شناختی، باز عدالت در ردیف آمده و صفت همه جانبه جسته است. ابهام کامل‌تر است. زیرا «اهم ارزشهای تشکیل دهنده حیات طبیه» عبارتند از: معرفت به حقایق، ایمان به غیب، سلامت جسمی و روانی، مدارا و همزیستی با همنوعان، رحمت و اخوت با مسلمانان، مقابله مقتدرانه با دشمنان، بهره‌برداری کارآمد و عادلانه از طبیعت، تفکر و عقلانیت، آزادی مسئولانه، انضباط اجتماعی و قانون‌مداری، **عدالت همه جانبه**، تعاون، مسئولیت‌پذیری،

صداقت، نیل به کفاف، استقلال، امنیت و فراوانی». هیچ معلوم نیست که «عدالت همه جانبه» یعنی چه و چرا ارزشی است در ردیف «آزادی مسئولانه» و «انضباط اجتماعی» و...؟

در همین قسمت، از «عدالت بین نسلی» و «عدالت و صلح جهانی» و «پیشرفت و عدالت» نیز سخن رفته است. که قدر مسلم نمی‌توانند یک تعریف را داشته باشند و البته معانی نایکسان عدالت در این سه مورد نیز نامعلوم است.

- در بند ۱۱، «عقل و نقل، علم و دین، پیشرفت و عدالت، ایرانی بودن و اسلامیت» آمده است. اگر قرار بود مراد پیشرفت بر میزان عدالت اجتماعی باشد، عدالت مترادف پیشرفت نمی‌شد. پس عدالت بمعنای میزان بکار نرفته است. اما به چه معنی بکار رفته است؟ بمعنای برابری نیز بکار نرفته است. زیرا باید نوشته می‌شد پیشرفت با هدف برابری. با توجه به تعریف افلاطون از عدالت که در کله از خود بیگانه کنندگان دین در بیان قدرت حک شده است (عدالت یعنی این که هر چیز در جای خود قرار بگیرد که تعریف عدالت به نابرابری است)، پیشرفت و عدالت، پیشرفت و قرارگرفتن هرکس در جای خود (= هرم اجتماعی) معنی می‌دهد.

- در بند ۲۱، سخن از «عدالت مالیاتی» رفته است. که البته تعریفی نجسته است. بر کسی پوشیده نیست که در فقه، در سوسیالیسم، در لیبرالیسم، در نئولیبرالیسم، در... عدالت اجتماعی معانی متضادی دارند. بنابر فقه، عدالت مالیاتی، اندازه گرفتن مالیات بر میزان حقوق، از جمله حق کار و حق طبیعت و حق جامعه و حق قشرهای نیازمند به برابری در برآوردن نیازهای اساسی و حق نسلهای آینده، تعیین نمی‌شود.

- در بندهای ۴۵ و ۵۱ نیز عدالت بدون تعریف آمده است: در بند ۴۵، از عدالت و ثبات سیاسی سخن رفته است و در بند ۵۱، عدالت در ردیف «صداقت، راستگویی، اعتماد، فداکاری و پاسخگویی» آمده است.

بدینسان، «الگو» فاقد حقوق و در نتیجه، فاقد عدالت بمثابه میزان برای سنجیدن مواد الگو با آن است. تاریخ جامعه‌ها نیز می‌گوید، وقتی عدالت که میزان است - و تنها در بیان استقلال و آزادی، عدالت تعریف صحیح و دقیق خود را بمثابه میزان تمیز حق از ناحق می‌یابد - تعریف از خود بیگانه‌ای پیدا می‌شود تا هدفی که باید به آن رسید معنی دهد، غیر قابل تحقق می‌گردد. زیرا قدرتمدارها بدناخاطر عدالت را هدف می‌کنند تا هم میزانی برای سنجش عمل آنها نباشد و هم، مردم فریب سراب را بخورند. اگر آنها می‌دانستند که قدرت از تخریب پدید می‌آید، در جا نیز در می‌یافتند که عدالت، ولو برابری تعریف شود، غیر قابل تحقق می‌شود.

و هنوز «الگو» کاستی‌ها دارد:

*** دوگانگی‌ها و نامعلوم بودن رابطه بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی:**

۱. با آنکه در همین قانون اساسی (اصل نهم) استقلال و آزادی از یکدیگر جدایی ناپذیرند، در این «الگو» این دو حق از یکدیگر جدایند. از آزادی انسان سخن بمیان است اما از استقلال او نه:

- در «الگو»، تنها چهار نوبت از استقلال سخن رفته است. سه نوبت به کشور راجع است و یک نوبت به «استقلال بودجه» (ماده ۲۴). تعریفی نیز از استقلال بعمل نیامده است. اما سه نوبتی که در باره کشور بکار رفته، در معنی تقابل قوا بکار رفته است. از قرار، «چند هزار صاحب نظر و استاد دانشگاه و حوزه» نمی‌دانند که رابطه قوا یک مدار بسته است. در این مدار، مسلط و زیر سلطه، هردو، از استقلال محروم می‌شوند. استقلال، زیستن یک جامعه است در بیرون از روابط قوا با جامعه‌های دیگر. بدین معنی استقلال و آزادی، دو اصل راهنمای انقلاب ایران و هدف آن بودند که هرگاه روش نیز می‌شدند، ایرانیان گرفتار استبدادی به نام دین نمی‌شدند.

• در «الگو»، کلمه آزادی شش بار بکار رفته است، البته تعریف نیز نشده است. اما آزادی مقید به قید مسئولانه، («آزادی مسئولانه» و «آزادی توأم با مسئولیت») شده است. این قید جا برای تردید نمی‌گذارد، نویسندگان «الگو»، از استقلال و آزادی خویش غافل و بسا استقلال و آزادی ستیز نیز هستند. چرا که استقلال و آزادی حق هستند. مسئولیت انسان این است که از این دو حق غافل نشود و به این دو حق و حقوق دیگر خویش عمل کند. میزان عدالت را وجدان اخلاقی بکار می‌برد برای اندازه گرفتن عمل به مسئولیت که روش و هدف گرداندن استقلال و آزادی، توسط فرد و توسط جامعه است.

۲. از شماره ۱ تا شماره ۵۶، «تدابیر»ی که باید به اجرا گذاشته شوند، نگاشته شده‌اند. مبهم و درهم برهم بی آنکه معلوم باشد تدابیر بکدام یک از بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی راجعند و رابطه تدبیرهای مربوط به هر بعد با یکدیگر و رابطه بعدها با یکدیگر کدامها هستند.

۳. در متن (ابلاغیه خامنه‌ای و «الگو»، بیشتر از هر کلمه‌ای، اسلام و اسلامی و اسلامیت (بیشتر از ۵۳ بار) و دین (بیشتر از ۱۳ بار) بکار رفته است. اسلام صفت ناب محمدی نیز جسته است. بنابراین که هم پایه و هم محور «الگو»، ولایت مطلقه فقیه است، کار «اسلام ناب محمدی» در توجیه قدرتمداری مطلق «رهبر» از خود بیگانه شده است. طرفه این که در متن «الگو» نیز، دین نه بیان استقلال و آزادی، در بردارنده حقوق و اندیشه راهنمای هر انسان که توجیه‌گر قدرت است:

- «پیشرفت حقیقی با هدایت دین اسلام، رهبری پیشوای الهی، مشارکت و اتحاد مردم و توجه به غایت پایدار تحقق کلمه الله حاصل می‌شود.»
- «گسترش فهم عمیق و تحکیم نظریه مردم‌سالاری دینی مبتنی بر ولایت فقیه»

هرگاه خوانندگان متن مشوش «الگو» را بخوانند، دلیل مشوش بودن و خالی از حقوق و تدبیرهای انجام دادنی آن را پایه‌ای می‌یابند که ولایت فقیه است. ولایتی که اختیار بکاربردن زور تعریف شده است و بنابر این تعریف، تمامی سازمانهایی که کارشان اعمال زور است در اختیار «رهبر» قرار گرفته‌اند. این پایه ضد رشد است چنانکه استبداد مطلق که بدان «ولایت مطلقه فقیه» نام داده‌اند، بطور روزافزون، زور را تنظیم‌کننده اصلی رابطه‌ها میان فرد با فرد و گروه با گروه و ایران با جهان کرده است. فقر طبیعت ایران (بیابان شدن) و خشونت که طبیعت ایران بدان گرفتار است و فقر و خشونت که مردم ایران بدان گرفتارند و تخریب روزافزون نیروهای محرکه فرآورده ولایت مطلقه فقیه عامل جلوگیری‌کننده از باز و تحول‌پذیر شدن نظام اجتماعی است.

تکرار کنیم که هر رشدی با شناسایی حقوق و عمل به حقوق انجام می‌گیرد و به حقوق، همگان و هم اکنون می‌توانند عمل کنند.

وضعیت سنجی دویست و بیست و چهارم:

وجدان تاریخی و جنگ و جنایت

۰۳ آبان ۱۳۹۷ برابر ۲۵ اکتبر ۲۰۱۸

انتشار «الگوی اسلامی - ایرانی رشد» و رویه رژیم و دستگاه تبلیغایش در باره جنایت سعودی‌ها در ترکیه و به حافظه راه نجستن جنایات سعودی‌ها در یمن و مدعی پرچمداری حقوق انسان و جنگ با تروریسم که امریکا است و بخاطر معامله ۱۱۰ میلیارد دلاری اسلحه با دولت سعودی، غمض عین بر تجاوز به حقوق انسان و ترور، وقتی سعودی‌ها مرتکب می‌شوند، این پرسش را پیش رو می‌نهند: وجدان تاریخی جامعه‌ها چرا خفته است؟:

* دلیل تحول وضعیت از بد به بدتر، از جمله، بخاطر به خواب رفتن وجدان تاریخی است:

❖ در ۱۳۷۷، سالی بعد از رییس جمهور شدن محمد خاتمی، خامنه‌ای برنامه ۲۰ ساله‌ای را ابلاغ کرد. قرار بر اجرای آن برنامه بود تا که در ۱۳۹۷، فقر زدوده شود، اقتصاد، مازاد تولید کند و این مازاد «پس‌انداز آرام‌بخش» بگردد و رانت‌خواری از میان برخیزد و «انسجام ملی» کامل بگردد و «استقلال کشور همراه با تعامل جهانی» متحقق شود. چرا که «اگر استقلال کشور آسیب ببیند، تعامل جهانی هم ذلت برای کشور می‌آورد» و در بعد اجتماعی، چهار هدف می

بایست متحقق شود: اول صیانت از ارزشها و دوم عدالت اجتماعی همراه رشد و سوم امنیت ملی و اجتماعی و چهارم « توجه به جریانهای خارج از حاکمیت. باید به گروهها و جریانهای موجود در کشور، که در حاکمیت نیستند اجازه تکامل و تعامل داده شود که آنها هم احساس غربت، تنهایی و انزوا نکنند»... و اینک بعد از گذشت ۲۰ سال، وضعیت کشور از زبان واقعیتها که اندک شماری از مسئولیت شناسان نگران حال و آینده کشور و حتی خدمتگزاران رژیم نیز اظهارشان می کنند:

• در ۱ آبان ۱۳۹۷، میر سلیم، عضو مجمع تشخیص مصلحت و از نزدیکان به خامنه ای، به ایلنا، می گوید:

« ما در وزارت صنعت دیگر مجالی برای کارآموزی نداریم؛ یادمان باشد نزدیک ۷۰ درصد کارخانه ها و کارگاهها و معادن در کشور تعطیل یا ورشکسته شده است».

• ف رشید هکی وکیل دادگستری، فعال اجتماعی و محیط زیست می گوید ایران به آستانه فروپاشی اجتماعی رسیده است و بسا دیر شده و در وضعیت غیر قابل بازسازی است (وی اخیرا بنا بر اطلاعی در مقابل منزلش به ضرب چاقو کشته و سپس جسدش سوزانده شد، نیروی انتظامی از خود سوزی او خبر داده است)

• به جای تعامل با جهان، کشور گرفتار ۸ جنگ و تحریمها است که مدام به آنها افزوده می شوند.

• رانت خواری بیشتر از هر زمان است و حکومت روحانی و مخالفان او در رژیم، یکدیگر را به رانت خواری و یا زمینه سازی برای رانت خواری محکوم می کنند. رانتها بسا متجاوز از نیمی از «تولید ناخالص داخلی» هستند.

• هرگاه بنابر «سند چشم انداز ۲۰ ساله» که می گوید: «فقر زدایی برای این که باید جامعه از لحاظ معاش و نیازهای ضروری مطمئن باشد. معلوم است که جامعه نباید نسبت به اموری مانند مسکن، خوراک، تحصیل، درمان و مانند آن، نگران باشد»، میزان فقر را در جامعه امروز برآورد کنیم، ۸۰ درصد جامعه

زیر خط فقر قرار می‌گیرند. آنها که گرفتار فقر مطلق هستند، افزون بر ۵۰ درصد مردم هستند:

در ۱۰ مرداد ۱۳۹۷، رسول خضری، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس، به خبرنگار خبرگزاری خانه ملت، گفته است: «در یک سال اخیر فقر مطلق در کشور از ۱۲ درصد به ۵۰ درصد مردم افزایش یافته است و نرخ خط فقر به نزدیک ۶ میلیون تومان رسیده است. ریشه کن کردن فقر مطلق یکی از شعارهای اصلی آقای روحانی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ بود و این موضوع همراه با رفع بیکاری و عدالت اقتصادی، محور بودجه دولت در سال ۹۷ قرار گرفت، اما متأسفانه امروز نه تنها فقر مطلق از بین نرفته بلکه چندین برابر شده است».

• عیسی کلانتری، معاون رییس جمهوری در قلمرو محیط زیست هم مرتب هشدار می‌دهد که ایران دارد بیابان می‌شود و ۷۰ درصد زمینهای کشاورزی کشور در معرض از دست رفتن هستند و...

با وجود اینکه حاصل «اجرای» برنامه ۲۰ ساله، وضعیت بدتر امروز است آیا مردم ایران، وجدان تاریخی به کنار، حافظه‌ای که وضعیت روز و ماه و سال آنها را بخاطر بسپرد را نیز ندارند؟ این پرسش محل دارد زیرا اگر وجدان تاریخی - که می‌باید تجربه‌های اجرای «برنامه»ها را محک سنجش برنامه‌گذاری و برنامه‌گذاران کند - و، دست کم، حافظه‌ای که تحول وضعیتی را ثبت کند که دارند، بیدار بود، غیر ممکن بود خامنه‌ای جرأت کند، «الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت» را انتشار دهد.

■ خاشقجی که روزنامه نگاری تبعه عربستان بود، در کنسولگری این کشور در ترکیه، توسط دژخیمان محمد بن سلمان، ولیعهد آل سعود، کشته شده است. پیش از ارتکاب این جنایت، سعودیها بسیار ترورها کرده‌اند. بسیاری از اتباع ایرانی و غیر ایرانی را با خریدن پول، فاسد کرده‌اند. گروه‌های مسلح تشکیل و

در کشورهای دیگر، مأمور جنایت کرده‌اند. دو کشور لیبی و سوریه، قربانیان نخستین آنها و دولتهای غربی هستند. یمن نمایشگاه جنایت‌گری سعودیها و حامیان امریکایی آنها است. سرمایه‌های عظیم حاصل از فروش نفت که دست کم باید مردم عرب را از فقر بیاساید، خرج جنگ و ویرانی و به انواع فسادها، تلف می‌شوند. ...

و تا از پرده بیرون افتادن جنایت فجیعی که قتل خاشقجی است، غرب بر همه این جنایتها و فسادها، پرده سکوت کشیده شد بود. اگر حکومت ترکیه بر آن نمی‌شد، افشای جنایت را طولانی کند - با وجود قولی که اردوغان داده بود، همچنان بخش مهمی از حقیقت را نگفت -، هر روز، قسمتی از آن را از پرده بیرون اندازد و اگر وسائل ارتباط جمعی، این بار سکوت را نمی‌شکستند، جنایت درجا، از یادها رفته بود. هنوز هم ترامپ و سعودیها برآنند که دست دست کنند تا کهنه شود و وسایل ارتباط جمعی دیگر بدان نپردازند.

هرگاه وجدان تاریخی جهانیان بیدار بود، هرگاه وجدان تاریخی مردم عرب بیدار بود، هرگاه وجدان تاریخی دنیای مسلمان بیدار بود، رژیمهایی چون رژیم سعودی‌ها و رژیم ولایت مطلقه فقیه نبودند تا مرتکب جنایتها و فسادها و خیانت‌ها بگردند.

اما چرا وجدانهای تاریخی و حافظه روز نیز بیدار نیستند؟ نخست بدانیم که قوت گرفتن تمایل راست افراطی که زور، بن‌مایه راهکارهای پیشنهادی آنها را تشکیل می‌دهد، از به خواب رفتن وجدان تاریخی و نارضایتی از وضعیتی که جامعه‌ها در آنند و ناامیدی از آینده، در فریب بخشی از جامعه‌ها - که دائم دارد بزرگ‌تر می‌شود - سود می‌جویند. بنابراین، پدیده جهانی است. لذا خواب‌آورها و مشوش‌کننده‌های حافظه ثبت‌کننده تحول وضعیتی که هر نسل در آن می‌زید، نیز در همه جامعه‌ها عمل می‌کنند. البته با قوت و ضعف:

* وجدان تاریخی تنها عمل نمی‌کند و اگر وجدانهای اخلاقی و علمی خوب عمل نکنند، بیدار نمی‌ماند:

نخست یک چند از عوامل را خاطر نشان کنیم که جهان شمول هستند:

- بحران اندیشه راهنما، از باورهای دینی و غیر دینی؛
- نقش قدرت در تنظیم رابطه‌های فرد با فرد و گروه با گروه و کشور با کشور؛
- از یادها رفتن حقوق ذاتی حیات فردی و اجتماعی و حقوق طبیعت (= حقوق پنج‌گانه)؛

- زیادت مصرف بر تولید که آینده بدتر را از پیش متعین می‌کند؛
- آلودگی روزافزون محیط زیست و کاهش روزافزون منابع موجود در طبیعت؛
- خشونت که در اشکال پرشمار روزافزون می‌شود؛
- نابرابریها در سطح جهان و در سطح هر جامعه که بطور مستمر بزرگ‌تر می‌شوند؛

- بیکاری روز افزون که پدیده جهانی گشته است. اما بیشتر جامعه‌های فقیر گرفتار آنند و از عوامل برانگیخته شدن موجهای مهاجرت است؛
- فردیت، تنهایی و انزوا را به انسانها تحمیل کرده و آنها را در برابر قدرتی که سرمایه داری است، تنها و ناتوان، مایل به تسلیم کرده است؛
- احساس ناتوانی که وجدان تاریخی و حافظه ثبت کننده تحول وضعیت روز - که از بد بدتر می‌شود -، را تنبل و بسا بیزار و متمایل به فراموش کردن می‌کند؛
- هویت‌های متضاد: هر ملت و هر قوم و هر گروه اجتماعی و نیز جنس و نژاد، هویت خود را در تضاد با هویت دیگری تعریف می‌کند.

- فقدان الگو، بدیل عامل به حقوق و ایستاده بر حق و فراخواننده به حق و پیشنهاد کننده نظام اجتماعی باز. و

- ناامیدی از آینده که دو راهکار پیش روی انسان‌ها قرار می‌دهد: تغییر نظام اجتماعی - اقتصادی و یا حصار کشیدن به دور خود و ناگزیر کردن جامعه‌های فقیر به تحمل ویراگریهای سرمایه داری و تبعات آنها. راهکار دوم، فریب است

و فریب‌کاران گرایشهای راست افراطی هستند که مجموعه عوامل را وسیله فریب می‌کنند.

واقعیت مهمی که انسان‌های این عصر از آن غافلند این است که سرمایه‌داری بدین‌خاطر که جهانی است و پیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده را به همه جامعه‌ها تحمیل می‌کند، برای جلوگیری از برخاستن جهانیان به عمل، برای تغییر نظام، ناتوانی و یأس از تغییر را همگانی می‌کند و این کار را با القای این دروغ می‌کنند که تلاش برای تغییر، وضعیت را بدتر می‌کند. شرکت قدرتهای بیگانه در بازسازی استبداد در ایران بعد از انقلاب، در متوقف کردن جریان تحول از استبداد به دموکراسی در روسیه و ترکیه، بستن راه بر هرگونه راهکار دیگر در خود غرب و در بقیه دنیا، تا بجایی که فوکویاما، صاحب نظریه «پایان تاریخ»، که «دموکراسی لیبرال» را نظامی می‌شمرد که جهان را فرا گرفته است و نظام‌های پیشنهادی دیگر شکست خورده‌اند، امروز هشدار می‌دهد: جنگ فراگیر می‌شود و ادامه می‌یابد اگر جنبشهای هویت‌گرا یک‌ه تاز بمانند و گروه‌های بزرگ، کارگران و قشرهای دیگر زحمتکش، در برابر گرایشهای راست افراطی، بی‌دفاع بمانند و به این گرایشها تسلیم شوند.

اما این عوامل چرا هستند و عمل می‌کنند؟ چرا انسانها با آنکه، خود خویشان را گرفتار جبر مجموعه امرهای واقع مستمر کرده‌اند، برآن نیز نمی‌شوند که این امرها را شناسایی کنند و بدین شناسایی، وجدانهای علمی و تاریخی خود را غنی و بیدار نگهدارند؟ چرا حقوق ذاتی حیات خویش را شناسایی نمی‌کنند و بدانها عمل نمی‌کنند تا که وجدان اخلاقی آنها غنی و بیدار باشد و نقش قدرت را در تنظیم رابطه‌ها به حقوق بسپارد؟ پاسخهای این پرسشها:

۱. فیلسوفانی بوده‌اند و هستند که می‌گویند: اخلاق و پند نامه‌ها ساخته اقلیت صاحب قدرت برای مهار اکثریت بی‌چیز است. چرا که دستورهای اخلاقی

اکثریت بزرگ را فعل‌پذیر می‌کند. اما هر انسانی وجدان اخلاقی دارد که کارش تصویب هر عملی است که او بخواهد انجام دهد. بنابراین، حق و ناحق بودن وزنه‌ها هستند که وجدان اخلاقی را کارگزار قدرتمداری می‌کند و یا با سنجش عمل به حق، رابطه‌های قوا، بنابراین، سلطه اقلیت صاحب امتیاز را بر اکثریت، بی‌محل می‌گرداند. هرگاه انسانها از حقوق خویش غافل شوند، وجدان اخلاقی گرفتار خلاء می‌شود و این خلاء را «دستورهای اخلاقی» پر می‌کنند که توجیه‌گر سلطه اقلیت بر اکثریت و فعل‌پذیر شدن اکثریت می‌شوند.

اما وجدان اخلاقی چه وقت محتوایی چرکین پیدا می‌کند؟ وقتی اندیشه‌های راهنما، در بیان‌های قدرت از خود بیگانه می‌شوند و حقوق را ممنوعه می‌کنند. وقتی دانشمندان به خدمت قدرتمداران در می‌آیند و در ترکیب دانش و فن با زور و پول و بکار رفتن در سلطه اقلیت بر اکثریت بزرگ شرکت می‌کنند و وجدان علمی جامعه را «شبه دانش‌ها» پر می‌کنند. دانش‌های اجتماعی به نقش برخورداری از حقوق در بیرون رفتن از مدار بسته بد و بدتر نمی‌پردازند. در عوض، دانش و فن را بکار القای ترسها می‌برند. بدین‌سان، وجدان اخلاقی فرد و وجدان اخلاقی جامعه، از حقوق و دانش که بکار زندگی در رشد و آبادان کردن طبیعت می‌آیند، خالی می‌شود و از توجیه‌کننده‌های قدرت و قدرتمداری پر می‌شود.

۲. وجدان علمی جامعه که غنی‌گرداندنش بر عهده اهل دانش است، هم بخاطر اختصاص تولید علم به مراکز علمی و بی‌نقشی مردم کشورها در تولید علم و هم بدین‌خاطر که علم در ترکیبی کاربرد دارد که در روابط قدرت بکار می‌رود، از علم خالی و از «شبه علم»‌ها یا توجیه‌کننده‌های نظام اجتماعی - اقتصادی موجود پر می‌شود. این «شبه دانش‌ها» که توسط وسایل ارتباط جمعی در اختیار سرمایه‌داری به جمهور مردم القاء می‌شوند، انواع ترسها را نیز القاء می‌کنند. در جامعه‌هایی که نظام اجتماعی آنها بسته‌تر است، بر «شبه علم»‌ها

تا بخواهی غیر عقلانی‌ها و خرافه‌ها نیز افزوده می‌شوند. نتیجه این است که وجدان علمی نقش ضد رشد را پیدا کرده است.

۳. فقدان الگو، بدیل در جامعه‌های امروز و نبود مقاومت در برابر سیل آتش، زندگی بر روی زمین را دارد خاکستر می‌کند. تخریب سامانه‌مند الگو یا بدیل‌ها که به استقامت ایستاده‌اند و بی‌تفاوتی اکثریت بزرگ در برابر این تخریب، دست به دست عوامل بر شمرده، مانع از آن می‌شود که وجدان همگانی به خطر پدید آید و این وجدان، در همانحال که جنبش همگانی را فرمان می‌دهد، چرک‌زدایی از وجدانهای اخلاقی و علمی و تاریخی را ناگزیر می‌گرداند. دانستی است که وجدان همگانی از سه وجدان اخلاقی و علمی و تاریخی تغذیه می‌شود و فاسد شدن آن وجدانها، این وجدان را نیز فاسد می‌کند. مگر وقتی که الگو یا بدیل به فسادزدایی بر می‌خیزد و سبب پیدایش وجدان همگانی به زندگی در رشد، رشد انسان و آبادانی طبیعت، می‌گردد. این زمان، فساد زدایی از وجدان‌ها، در دستور کار قرار می‌گیرد.

بدین‌سان، وجدان‌های اخلاقی و علمی انسانها را فعل‌پذیر می‌کنند. جور فعل‌پذیری با وجدان تاریخی که تجربه‌ها را خاطر نشان کند و امرهای واقع مستمر فرآورده روابط قوا را یادآور شود، جور نیست. فعل‌پذیر نمی‌خواهد این وجدان به او راست بگوید، بگوید تغییر وقتی تغییر است که زورپذیرها حقوقمندا بگردند و زورگوها را به حقوقمندی بخوانند. **فعل‌پذیر، وجدان تاریخی می‌خواهد که فعل‌پذیری را توجیه کند.** این دروغ را تعلیم دهد که دست زدن به هر تغییری، کار را از آن هم که هست بدتر می‌کند. وجدان تاریخی این درس راست تاریخ را به انسانها یادآور نمی‌شود: هر تغییری وقتی وضع را از آن هم که هست بدتر می‌کند که شهروندان تغییرکننده و تغییر دهنده نمی‌شوند. تغییر از بندگی قدرت به انسان مستقل و آزادی عارف و عامل به حقوق، انجام نمی‌گیرد، رابطه‌های قدرت برجا می‌مانند و دو موقعیت مسلط - زیرسلطه نیز برجا می‌ماند،

تنها کسانی که در موقعیت مسلط هستند، جای خود را به تازه نفس‌ها می‌دهند و این تازه نفس‌ها ابعاد تخریب نیروهای محرکه را بزرگ‌تر نیز می‌کنند.

*** جهانی که در کام آتش خشونت‌ها فرو می‌رود، بیش از هر زمان نیاز به الگو یا بدیل دارد:**

هرگاه خوانندگان زحمت مراجعه مکرر به عامل‌ها را به خود بدهد و از اندازه آلودگی وجدانهای جامعه امروز ایران، برآوردی بعمل بیاورد، در می‌یابد، نیاز به چشم انداز دیگری است. نیاز به آن است که رشد انسان در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی و آبادانی طبیعت، جانشین بزرگ شدن سرمایه‌داری و تخریب طبیعت و نیروهای محرکه بگردد. نیاز به معرفت و عمل به حقوق و کاستن از نقش قدرت در تنظیم رابطه‌ها است. نیاز به موازنه عدمی بمثابه اصل راهنمای هر شهروند و اصل راهنمای جامعه ملی در تنظیم رابطه‌ها با کشورهای دیگر، بر پایه حقوق ملی است. نیاز به یادآور شدن به انسان فرد شده، شیئی شده و تسلیم شده است که توانایی ذاتی حیات است، امید، حقی از حقوق ذاتی حیات است، توانایی به تغییر بمعنای رها شدن از مدار بسته‌ای را دارد که، در آن، انسان جز بردگی قدرت نمی‌تواند و نمی‌کند.

اما این هشدار، این فراخوان را چه کسانی می‌توانند به جمهور شهروندان بدهند؟ پاسخ این است: الگو یا بدیل‌های عارف و عامل به حقوق و در رشد و ایستاده برحق. در ایران امروز، در جهان امروز، عاجل‌ترین کار، بدیل یا الگوی عارف و عامل به حقوق شدن و رشد است. آنها که اینسان زندگی خویش را باز می‌یابند، باید شجاع باشند و در برابر تخریب سامانه‌مند، مقاومت کنند. از خود بپرسند، وقتی در برابر تمایل‌های راست افراطی که جهان را به آتش خشونت‌ها می‌سوزانند، مقاومتی نباشد، چه بر سر جمعیت کره زمین و قابلیت زیست این کره

می‌آید؟ از آنجا که جوانان نیروی محرکه تغییرند، بیشتر برعهده آنها است که بلادرنگ، به ساختن خود، بمثابة بدیل یا الگوی عارف و عامل به حقوق و رشد، بپردازند و تغییر را به رژیم‌های ویران‌گر تحمیل کنند.

وضعیت سنجی دویست و بیست و پنجم:

«آینده رژیم و مسئولیت ما»

۱۰ آبان ۱۳۹۷ برابر ۱ نوامبر ۲۰۱۸

انقلاب اسلامی در هجرت: این نوشته نخست در مجله میهن، شماره ۲۳ مورخ مهر و آبان ۱۳۹۷ انتشار یافته است. امر جدیدی که تصدیق درستی ارزیابی است (در مورد بند یک از دست رفتن ثبات در پایه)، نامه محمد یزدی به آیه الله شبیری زنجان است. اعتراض ها و انتقادات به آنچه اساسی است اشاره نیز نکرده اند. یک مورد (نقد محسن کدیور) به قصد خامنه ای به منحصر کردن مرجعیت به مراجع دست نشانده رژیم ولایت فقیه، پرداخته شده است. این امر که دست نشانده کردن مراجع، جاده صاف کردن برای کسی است که بنا است جانشین خامنه ای بگردد، یکی از تبعات آن است. اما از همه مهم تر آن که نامه اعلان خالی شدن «فقه» توجیه کننده ولایت مطلقه فقیه است را نقدکنندگان و اعتراض کنندگان، به ذهن خطور نداده اند. در حقیقت، محمد یزدی، در نامه، نه به آیه ای و نه به روایتی و نه به حکمی از «احکام شرع» استناد نمی کند، بلکه به «مسئله دار» بودن دیدارکنندگان با آیه الله شبیری زنجان، استناد می کند. این استناد دو واقعیت مهم را فاش می گوید:

۱. قرار بود سیاست تابع دین بشود و دولت دینی بگردد، نامه می گوید ادعا دروغ بود چرا که دولت دینی ناممکن بود و هست. بنابر نامه، دین

و اخلاق و اختیار حتی یک مرجع دینی، باید تابع موافقت یا مخالفت با «رهبر» باشد؛

۲. مهم‌تر از آن، این که محمد یزدی دیدار را با محک احکام شرع نمی‌سنجد. چرا که در شرع توجیه‌گر ولایت مطلقه فقیه، هیچ حکم و قاعده‌ای نمانده است تا بتوان به استناد آن، حتی عمل ساده‌ای که یک دیدار است را خوب یا بد شمرد. تهدید آیه‌الله شبیری زنجانی نیز، تهدید از موضع قدرتی است که دین را وسیله توجیه بکاربردن زور می‌کرد و چون دین را از خود بیگانه و خالی کرده است، یکسره تهدید به زور می‌کند. این خالی شدن «فقه» توجیه‌گر ولایت مطلقه فقیه است که پایان رژیم ولایت مطلقه فقیه را اعلان می‌کند.

بنابر قاعده، هر زمان که میزان ویران‌گری یک سامانه از میزان سازندگی آن بیشتر می‌شود، آن سامانه روی به مرگ می‌نهد. وقتی این سامانه یک رژیم گشته است، زمان مرگ آن را توانایش در حفظ سه ثبات تعیین می‌کند. در آنچه به رژیم ولایت مطلقه فقیه مربوط می‌شود، تک پایه بودنش، آن را نیازمند ثبات چهارمی نیز می‌کند و آن ثبات در پایه، بنیاد دینی، است. از آنجا که قدرت، فکر راهنمایی را که از آن مشروعیت می‌گیرد از خود بیگانه و میان تهی می‌کند، رژیم چه بخواهد و چه نخواهد، میان دین رسمی در حال میان تهی شدن و دینی که بنیاد دینی خود را مروج آن می‌داند، تعارض بوجود می‌آورد. این، آن تعارض است که در اشکال گوناگون بروز می‌کند. تازه‌ترین شکل آن، حوزه‌های دینی را کارگاه تولید انبوه مرجع خواندن بود. این تعارض است که زمانی آقای خامنه‌ای را ناگزیر کرد پی در پی به قم برود. بعدها، آقای علم‌الهدی گفت اگر آن سفرها نبود، قم عصیان می‌کرد.

*** اندازه برخورداری رژیم از ثباتهای چهارگانه:**

۱. از دست رفتن ثبات در پایه:

در واقع، این تعارض، با طرح ولایت فقیه از سوی اکثریت مجلس خبرگان اول، عینیتی مشخص پیدا کرد. از آن پس، به تدریج که قدرت دین را از خود بیگانه و میان تهی می‌کرد، از سویی آقای خمینی دم از ولایت مطلقه فقیه می‌زد و می‌گفت حاکم بر احکام دین است و، بطور روز افزون، دین را در توجیه خشونت بکار می‌برد و از سوی دیگر، کار انکار ولایت مطلقه فقیه را آسان می‌کرد. به آن اندازه که آقای منتظری، نظریه پرداز ولایت فقیه، ولایت مطلقه فقیه را از مصادیق شرک خواند.

بکاربردن دین در توجیه ویران‌گریهای قدرت، کار دین را به این‌جا رسانده است که، امروز، جز در توجیه خشونت، کاربرد ندارد. قدرتمداری که آقای خامنه‌ای است، سخن را با دشمن آغاز می‌کند و با دشمن به پایان می‌برد، توجیه او این است که هدفش بوجود آوردن بصیرت نسبت به توطئه‌های امریکا است. **غافل از این که وقتی بن‌مایه کلمه‌ها و جمله‌ها زور است، یعنی این که فکر راهنما، جز بکاربردن زور را توجیه نمی‌کند.** در حقیقت، او خالی شدن فقه را از آنچه بود و پرشدنش را از توجیه‌گرهای اعمال زور، فاش می‌گوید. نه از راه اتفاق است که سران رژیم و دستگاه تبلیغاتی آنها، هیچ‌گاه در ساختن، به دین رجوع نمی‌کنند اما در مقام توجیه گرانی و زلزله و سیل و بخصوص جنگهای گوناگون و فسادها و آسیبهای اجتماعی و همه دیگر ویران‌گریها، پای خدا و دین را بمیان می‌آورند.

از این منظر که بنگریم، اجتماع اخیر در قم، اجتماعی که در آن پلاکاردهای تهدید به مرگ در دستان چند طلبه بودند و سخنان رحیم پور ازغندی را آشکار کننده واقعی می‌یابیم که سانسور مانع مشاهده شدنش بود: ولایت مطلقه فقیه دین را در وسیله توجیه خشونت ناچیز کرده است و در حوزه قم، جانبداران آن، اقلیت ناچیزی گشته‌اند. حتی «مراجع دولتی» نمی‌توانند توجیه کننده دینی تا این اندازه از خود بیگانه و میان تهی باشند. این بی‌ثباتی تا بدانجا است که در حوزه‌ها، این مسئله مطرح است: وقتی میان بقای حوزه‌ها و دین و بقای «نظام

ولایت مطلقه فقیه» تعارض قطعی است، چه باید کرد؟ پاسخ شماری از روحانیان حوزه قم این است: اعلان جعلی بودن ولایت فقیه و پاک کردن دامن دین از لوث آن. حمله آقای رحیم پور ازغدی به حوزه‌ها، اعتراف است به این واقعیت که پایه رژیم، نه بی‌ثبات که شکسته است. این شکستگی هم نتیجه از خود بیگانه کردن مستمر فقه توسط قدرت و هم فرآورده سه بی‌ثباتی دیگر است:

۲. از دست رفتن ثبات در درون رژیم:

فاصله زمانی میان از شعار «همه باهم» آقای خمینی تا همه جاسوس هم او (سازمان اطلاعات ۳۶ میلیونی)، کوتاه بود. یک دلیل آن، ورود به ابتلا با او و ایستادگی بر اصول راهنمای انقلاب بود که بر زبان خود او جاری شده بودند. اما دلیل دیگر، شتاب بخشیدن به بازسازی استبداد بود که استبدادیان را بر آن داشت مکانیسم تقسیم به دو و حذف یکی از دو را بکار اندازند. نخست در بیرون خود تقسیم به دو می‌کردند تا یکی از دو را حذف کنند، اما سرانجام، کار تقسیم به دو و حذف یکی از دو به درون رسید. نتیجه این است که رژیم انسجام نمی‌جوید و گروه‌بندی‌ها که از شبکه‌های روابط شخصی قدرت پدید آمده‌اند، رو در روی یکدیگر ایستاده‌اند:

۲/۱. دولت دو گانه است نه تنها دستگاه ولایت مطلقه فقیه از قوه مجریه و تا حدودی قوه مقننه جدا است، بلکه نیروهای مسلح، از نظامی و انتظامی و دستگاه تبلیغاتی نیز از آن جدا و تحت فرمان «رهبر» هستند.

۲/۲. بی‌ثباتی شغلی که تصفیه‌های مستمر گویای آن هستند، نه تنها مدیران را قربانی می‌گیرد، بلکه وزیران را نیز گرفتار خود می‌کنند. نتیجه این است که دستگاه اداری نه استعدادپرور که استعداد کش گشته است. هم اکنون، آقای روحانی قادر به گزینش وزیران لایق نیست. هم بدین‌خاطر که لایق‌های اندک شمار حاضر به قبول مقام نیستند و هم بدین‌خاطر که هرکس مقام وزارت را می‌پذیرد، می‌داند توانایی او برای اجرای یک برنامه بس ناچیز است.

۲/۳. این دوگانگی از رأس تا قاعده رژیم وجود دارد، هم در شکل رسمی و هم در شکل غیر رسمی: در شکل رسمی، سپاه و ارتش و دستگاههای اطلاعاتی متعدد و دوگانگی در درون وزارتخانه‌هایی چون وزارت نفت و وزارت خارجه و وزارت دفاع و واکا و وزارت کشور و آموزش پرورش و آموزش عالی، وجود دارند و فلج کننده‌اند. در حقیقت، یک دلیل فساد گسترده و ناکارآمدی نزدیک به فلج دستگاه اداری، همین دوگانگی است. بخصوص که دوگانگی غیر رسمی آن را تشدید نیز می‌کند:

۲/۴. دوگانگی فلج‌کننده، وجود یک دولت غیر رسمی است که چون تعرضهای خود را به روحانی و حکومت او تشدید کرد، حجاب از سرش بیفتاد و موجود بی‌حجاب «دولت در سایه» نام گرفت. مشاور حقوقی روحانی می‌گوید این دولت در سایه از صدر تا ذیل دولت وجود دارد و عمل می‌کند. ایجاد بحرانهای سخت سیاسی و اقتصادی بلحاظ در اختیار داشتن حجم عظیم نقدینه و ارز، تنها علائمی نیستند که بی‌ثباتی درونی رژیم و شدت آن را نشان می‌دهند، بلکه پرونده‌سازیه‌ها و تبلیغات شدید برضد یکدیگر و هرگاه لازم شود، به قتل رساندن و ناتوانی‌های رژیم از حفظ امنیت کارکنان خود، حتی نیروهای مسلح، نیز علائم بارز این بی‌ثباتی هستند.

۲/۵. دوگانگی «رهبر» و «رییس جمهوری» که سبب شده است از آغاز، کارکرد این دو مقام بیشتر متمایل به تضاد باشد. چرا که «رهبر» واجد تمامی اختیارات است و در برابر مردم مسئول نیست و کارکرد مقام او، «حفظ ولایت مطلقه فقیه» است و قدرتی که این مقام دارد، جز در تخریب، کاربرد پیدا نمی‌کند، حال آنکه کارکرد ریاست جمهوری ساختن است. بدین خاطر است که این دو مقام، در طول چهاردهه، سازگاری نجسته‌اند.

بدین قرار، مکانیسم تقسیم به دو و حذف یکی از دو، دوگانگی‌ها پدید آورده و این دوگانگی‌ها مجموعه‌ای از بی‌ثباتی بی‌ار آورده‌اند: بی‌ثباتی دولت و بی‌ثباتی شغلی و بی‌ثباتی ناشی از فقدان امنیت و منزلت و بی‌ثباتی ناشی از موضع‌گیریهای «رهبر» و پرونده‌سازیه‌های دستگاههای اطلاعاتی و بی‌ثباتی ناشی

از حضور و عمل «دولت در سایه» و بی‌ثباتی ناشی از افزایش نارضایتی مردم،
فرآورده جنگ دائمی رژیم ولایت مطلقه فقیه با مردم ایران:

۳. بی‌ثباتی ناشی از جنگ دائمی با مردم ایران:

امری از امرهای واقع مستمر، یکی این است که ستیز و سازشها با قدرتهای خارجی فرآورده رابطه رژیم ولایت مطلقه فقیه با مردم ایران هستند. توضیح این که، هرگاه قرار بر بازسازی استبداد نمی‌شد، گروگانگیری با هدف محور کردن امریکا در سیاست داخلی و خارجی نیز، روی نمی‌داد. گروگانگیری بدین خاطر که در امریکا طراحی و در ایران اجرا شد و وضع تحریمهای اقتصادی برضد ایران و برانگیختن صدام به حمله به ایران و بحران اتمی و اینک جنگهای هشتگانه (جنگ نظامی، جنگ «نیابتی»، جنگ از راه ترور، جنگ مذهبی، جنگ اقتصادی، جنگ تبلیغاتی، جنگ دیپلماتیک و جنگ روانی)، هرگاه بنابر بازسازی دولتی حقوقمدار بر پایه استقلال و آزادی می‌شد، روی نمی‌دادند. این ستیز و سازش دائمی ضرورت یافته است زیرا بخشی مهم از جنگ دولتی است استبدادی که ادامه رژیم شاه، با توان ویرانگری بیشتر است با مردم.

ستون پایه‌های قدرت جدید («نهادهای انقلاب»)، خاصه، سپاه و «دادگاه انقلاب» برای آن بوجود آمدند که انقلاب را از ضد انقلاب حفظ کنند. اما در عمل، وسیله «ملاتاریا» برای ایجاد «سلسله روحانیت»، بنابراین، از میان برداشتن مخالفان شدند. سپاه بسان کرم هفواد (شاهنامه فردوسی)، حزب سیاسی مسلح شد که به قول هاشمی رفسنجانی به خوردن تمامی ایران نیز قانع نیست. یک اقلیت نوکیسه، بدون جنگی همه جانبه، چگونه بتواند اکثریت بزرگ را استثمار کند و بخش عمده‌ای از نیروهای محرکه را تخریب کند؟ از این رو است که، بخصوص با کودتای خرداد ۶۰، جنگ با مردم ایران به جنگها بدل شد:

۳/۱. بحرانها و جنگهای خارجی بقصد نگاهداشتن مردم ایران در ترس و بازداشتن آنها از جنبش همگانی،

۳/۲. جنگ اقتصادی که در حکومت رجایی، عنوان «ریاضت» به خود گرفت. یادآور می‌شود که در سال ۱۳۵۹، متوسط درآمد خانوارهای شهری و روستایی از متوسط هزینه‌های آنها بالاتر شد. اما از کودتای خرداد ۶۰، بطور مستمر، کسری درآمد نسبت به هزینه بیشتر می‌شود. این جنگ از رهگذر متوقف کردن تدابیر در حال اجرا برای منقلب کردن اقتصاد مصرف و رانت محور دوران شاه به اقتصاد تولید محور و بازگرداندن اقتصاد به همان مسیر اقتصاد مصرف و رانت محور دوران شاه، ایران را بیابان و جامعه ایرانی را گرفتار فقر فزاینده کرده است.

۳/۳. جنگ دینی و مرامی نه تنها با اقلیتهای دینی و مرامی که با اکثریت بزرگ نیز. در حقیقت، بحکم آنکه ولایت مطلقه فقیه مرام توجیه‌گر استبداد فراگیر است، پس مهار مردم از لحاظ دینی را ناگزیر می‌کند. این جنگ تنها جنگ با زنان کشور با هدف دون انسان نگاه داشتن آنها نیست. انکار حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق ایرانیان بعنوان عضو جامعه جهانی نیز هست. هر مخالفتی را محاربه خواندن و محاربه و مجازات آن را درجه بندی کردن نیز هست. از تبعات این جنگ، یکی این است که بخشی از مردم کشور حساب دین خود را از دین دولتی جدا کرده‌اند و دیگری بیزاری از دین است.

۳/۴. جنگ سیاسی که چهار دهه است با شدت تمام ادامه دارد: جنگ با سازمانهای سیاسی مسلح و غیر مسلح و اعدام و حبس هزاران تن و منحل کردن سازمانهای سیاسی که حتی حزب جمهوری اسلامی و مجاهدین انقلاب اسلامی هم از آن معاف نگشتند و نیز سرکوب خونین جنبشهای همگانی که رویه مستمر رژیم ولایت مطلقه فقیه گشته است. در برابر رژیم نه تنها نیروهای محرکه سیاسی (دانشگاهیان و دانشجویان و معلمان و زنان و کارگران) که کشاورزان و اداریان و پیشه‌وران و بخشی از روحانیان نیز، قرار دارند. سرکوب این نیروهای محرکه همه روزه است. اما موجهای جنبش نیز بطور مستمر، در شکلهای مختلف، بر می‌خیزند و مدام سرکوب می‌شوند.

۳/۵. سرکوب اجتماعی که تحمیل تبعیض‌ها به زنان یک وجه آن است. مهاجرت استعدادها بخاطر برخوردار نبودن از منزلت و امکانات که خود فرآورده تنظیم رابطه‌ها توسط قدرت است، وجه دیگری از آن است. باز نبودن نظام اجتماعی که بی‌کاری و گسترش خشونت و آسیب‌های اجتماعی یک‌چند از عوارض آنند، وجه سومی از آن است. تحمیل تبعیض سامانه‌مند در تمامی سلسله مراتب اجتماعی هم وجهی دیگر از آن است.

این جنگ‌ها میان دولت تک پایه‌ای که آن نیز شکسته است، با مردم ایران، سبب می‌شود از سویی رژیم ولایت مطلقه فقیه قدرت خارجی را محور سیاست داخلی و خارجی کشور بگرداند و از سوی دیگر ناگزیرش می‌کند، با ایجاد تعادل از راه باج دادن از سویی و ستیز و سازش از سوی دیگر، بقای خود را ممکن بگرداند. باوجود این، تغییرهای مستمر در روابط قوای بین‌المللی، رژیم را از ایجاد ثبات خارجی ناتوان کرده است:

۴. بی‌ثباتی ناشی از ناتوانی در برقرارکردن تعادل پایدار با قدرتهای انیرانی:

شعار نه شرقی و نه غربی مردم ایران در جریان انقلاب، اینک جای خود را به شعار «تعامل با شرق» و ستیز و سازش با غرب، بخصوص امریکا، داده است. باوجود این، از برقرارکردن تعادل پایدار با قدرتهای انیرانی، ناتوان است. در حقیقت، رژیم‌های تک پایه، حتی اگر در موقعیت مسلط نیز باشند (شوروی سابق)، از ایجاد چنین تعادلی ناتوان می‌شوند. یکی از عوامل روی دادن انقلاب و موفقیت آن نیز، برهم خوردن تعادلی بود که رژیم شاه با قدرتهای انیرانی برقرار کرده بود. در آنچه به تعادلی مربوط می‌شود که رژیم ولایت مطلقه فقیه با قدرتهای انیرانی برقرار می‌کند، واقعیت‌ها بی‌ثباتی این تعادل را گزارش می‌کنند:

۴/۱. گرفتار شدن رژیم به انواع جنگ‌ها در بیرون مرزها – که به درون مرزها نیز سرایت کرده‌اند – هم از منظر افزوده شدن جنگ‌ها بر یکدیگر و هم از منظر

بغرنج شدن آنها، رژیم ولایت مطلقه فقیه را ناگزیر کرده است، همچنان بر سهمی از بودجه که صرف بقای خود می‌کند، بیفزاید.

۴/۲. باج دادن اقتصادی و ارضی و سیاسی که همچنان بر ابعاد آن افزوده می‌شود:

- از خلیج فارس تا مرز روسیه با کشورهای آسیای میانه، رژیم باج‌گذار است: هشت منطقه نفت و گاز مشاع در خلیج فارس را همسایه‌ها می‌برند و می‌خورند. رژیم از حقوق ایران در دریای خزر چشم می‌پوشد و سیاستش در آسیای میانه، دنباله رو سیاست روسیه است.

- به چین بیشتر و به هند کمتر، هم در فروش نفت و هم در وارد کردن کالاهای باج می‌دهد. تراز منفی بازرگانی خارجی ایران می‌گوید به کشورهای دیگر نیز باج می‌دهد.

۴/۳. باوجود این، توانا به برقرارکردن تعادل پایدار نیست: بازگشت تحریم‌ها به دنبال خارج شدن آقای ترامپ از توافق وین و رفتار کشورهای نفت خیز، از جمله روسیه، می‌گوید آنها میان دفاع از حق یک ملت در برابر قدرتی که امریکا است، منافع خود را مقدم می‌شمارند. توافق روسیه و ترکیه در سوچی، نیز، می‌گوید تعادل با روسیه، ولو با دادن باج، بی‌ثبات می‌ماند. بی‌ثباتی تعادل با اروپا را هم تحریم‌های امریکا و رویه اروپا در قبال آنها (در نیویورک ۴ + ۱ اجتماع کردند اتحادیه اروپا راه‌کار دور زدن تحریم‌ها را تصویب کرده است. اما تعادل همچنان ناپایدار است) و هم ناتوانی رژیم از فراهم آوردن شرائط ثبات بخشیدن به این تعادل (قانون FATE تصویب شد ولی بنابر قول آقای لاریجانی، تکلیف آن باید در مجمع تشخیص مصلحت تعیین شود)، گزارش می‌کنند.

۴/۴. اما تعادل با کشورهای منطقه: دولت سعودی که وعده داده است جنگ را تا عمق خاک ایران بکشاند و رژیم ولایت مطلقه فقیه در خود کشور و در خاک عربستان و همه دیگر کشورهای منطقه با آن دولت در ستیز است. فعل و انفعال در روابط رژیم با دولت عراق هم گویای بی‌ثباتی است. در سوریه،

پس از نزدیک ۴۰ سال پرداخت هزینه سنگین جانی و مالی، اینک این روسیه است که دست بالا را پیدا کرده است. حاصل «بسط نفوذ ایران تا مدیترانه» یکی افزایش هزینه‌های جانی و مالی و دیگری، برانگیخته شدن احساسات خصمانه نسبت به ایران هستند.

این بی‌ثباتی‌ها بر ویران‌گری رژیم افزوده و از توانایش در سازندگی کاسته‌اند. و چون ولایت مطلقه فقیه با رشد انسان و آبادانی طبیعت در تضاد است، مرگ آن ناگزیر است اگر جامعه ملی بر بدیلی نماد زندگی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، وجدانی همگانی بیابد و خود در آن شرکت کند:

*** مسئولیت ما:**

مسئولیتی که وضعیت ایجابش می‌کند، مسئولیتِ شرکت در تغییر است، تغییر نظام اجتماعی از نیمه بسته به باز، بنابر این، جامعه مدنی برخوردار از حقوق و توانایی‌های لازم برای مهار دولت حقوقمدار است که بتواند از اعمال‌کننده انحصاری خشونت به سازمانی توانا به خشونت‌زدایی تحول کند تا که تنظیم‌کننده رابطه‌ها حقوق بگردند: استقرار جمهوری شهروندان.

اما «ما» کیست؟ وضعیت امروز ایران می‌گوید بیشتر از همه این «ما» است که تعریف روشنی نجسته‌است. در نتیجه، بدیل توانا بر عمل به مسئولیت، قوت لازم را نیافته‌است. یادآور شوم که بدیل بدون پیدایش وجدان همگانی بر مسئولیت بالا و بدیل خود شدن جامعه مدنی، توانایی بدست نمی‌آورد. برای آنکه جمهور مردم وجدان همگانی به خود بمثابة بدیل بیابند، امرهای واقع مستمر را شناسایی و برپایه آنها، باید راه‌کار پیشنهاد کرد:

۱. سه تمایل تاریخی:

جنبشهای همگانی موفق، از جنبش کاوه - اسطوره‌ای در بردارنده ویژگی‌های امر واقع مستمری که جنبش همگانی است - تا انقلاب ۱۳۵۷، حاصل

همگرایی سه تمایل تاریخی ایران بوده‌اند: تمایل چپ و تمایل ملی و تمایل دینی. تاریخ اجتماعی ایران، از هخامنشی تا این زمان، تاریخ کنش‌ها و واکنش‌های سه تمایل است:

- تمایل چپ که بیانگر اکثریت زحمتکش مردم ایران بوده‌است، مرام خود را از دین اخذ می‌کرد. با بازگرداندنش از بیان قدرت توجیه‌گر امتیازهای قشرهای حاکم به بیانگر خواستهای قشرهای زحمتکش جامعه (گئومات که نخستین سوسیالیست نام‌گرفت و مزدک و... پیش از اسلام و جنبش‌های چپ با بیان دینی نا‌همخوان با دین رسمی، چون سربداران و عیاران و... تا جنبش‌ها از عصر صفوی بدین‌سو). از اواسط دوره قاجار بدین‌سو، بیانگرهای تمایل چپ، منشعب شدند: آنها که بر رویه پیشین ماندند و آنها که ایدئولوژی غیر دینی از خارج اخذ کردند.

یادآور می‌شود که شعار شدن عدالت در تمامی جنبش‌ها و در وجدان همگانی جا پیدا کردن مفهومی از عدالت گویای خواست‌های اکثریت بزرگ و کوشش‌های مستمر نظریه‌پردازان در خدمت صاحب‌امتیازها برای تغییر این مفهوم، امر واقع مستمر جهان شمول است.

- تمایل ملی در جریان تاریخ از تمایل چپ جدا نبوده‌است. الا اینکه برای استقلال ایران از انیران و نیز همبستگی ملی در درون تقدم قائل بوده‌است. این تمایل نیز فکر راهنمای خود را از دین می‌گرفته‌است. بدین‌خاطر است که از کارکردهای بنیاد دینی، پیش و پس از اسلام، دفاع از استقلال ایران بوده‌است. بدین‌خاطر است که هر زمان این تمایل ضعیف گشته‌است، بنیاد دینی نیز وظیفه خود را از یادبرده‌است: ایران بهنگام حمله اسکندر، ایران بهنگام حمله عرب، ایران بهنگام حمله مغول، ایران بهنگام جنگ‌های سی‌سال پایان عصر صفوی تا آغاز استقرار سلسله قاجار و ایران در دوره جنگ‌های ایران و روس.

در پی شکست ایران، تمایل ملی قوت گرفته‌است. از جنبش تنباکو بدین‌سو، تمامی جنبش‌های همگانی ایرانیان را این تمایل برانگیخته و از انقلاب مشروطیت بدین‌سو، استقلال و آزادی را هدف و روش شناخته‌است.

باوجود این، از پیش از انقلاب مشروطیت بدین سو، این تمایل نیز بنوبه خود، در زیر تمایلها منشعب شده است: تمایلی که اندیشه راهنمای خود را از غرب اخذ کرده و خود به دو زیرتمایل منشعب شده است: تمایلی که به استقلال تقدم می دهد و تمایلی که به آزادی تقدم می دهد.

- تمایل دینی که از نخست به دو زیر تمایل یکی توجیه گر دولت و دیگری بیانگر خواسته های مردم، منقسم بود. تعامل این تمایل با دو تمایل دیگر از سویی و نحله های فلسفی و رشد علمی از سوی دیگر، سبب پیدایش قرائت های متعدد از دین شده است. راست بخواهیم، قرائت ها که انواع بیان های قدرت باشند، از دین از خود بیگانه در بیان قدرت مایه گرفته اند. بنابراین، دو قرائت دینی وجود دارند: بیان قدرت و بیان استقلال و آزادی.

این دومی است که به تمایل دینی امکان داده است با دو تمایل دیگر همگرایی بجوید و همگرایی این سه تمایل، جنبشهای همگانی را برانگیخته اند و این جنبشها ادامه حیات ملی را تا به امروز ممکن کرده اند. با این حال، ادامه دولت استبدادی و نیمه بسته ماندن نظام اجتماعی، از جمله برغم سه جنبش همگانی در یک قرن (انقلاب مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و انقلاب ۵۷)، این پرسش را پیش رو قرار می دهند: چرا هم دولت استبدادی برجا است و هم نظام اجتماعی باز نیست. باز نیست زیرا میزان تخریب نیروهای محرکه تا بخواهی بالا است.

یک پاسخ به این پرسش این است: همگرایی سه تمایل زودگذر و سرکوب هر سه تمایل دیرپا بوده و هست. بدیهی است قدرتهای انیرانی حضور داشته اند و دارند و عمل کرده اند و عمل می کنند. اما این مراجعه از درون به قدرتهای خارجی و زمینه سازی برای حضور و عمل آنها است که به آنها امکان حضور و عمل داده است و می دهد. دلیل زودگذر بودن اتحاد نیز کاستی های جنبش ها هستند که به تمایلهای قدرتمدار امکان می دهند با روی آوردن به قدرتهای انیرانی، استبداد را بازسازی کنند:

۲. کاستی‌های «ما»:

حاصل تحقیق درباره کاستی‌ها را در کتاب انقلاب، آورده‌ام (فصل پنجم و حاصل سخن). در این جا به آن کاستی‌ها می‌پردازم که به «ما» و مسئولیتش مربوط می‌شوند:

۲/۱. استقلال و آزادی، دو اصل از اصول راهنمای انقلاب بودند و هدفی تلقی می‌شدند که بعد از سقوط رژیم شاه می‌باید متحقق می‌شدند. همین برداشت نادرست (متحقق شدن در آینده)، این دو اصل را، پیش از رفتن شاه، وسیله توجیه موضع رهبری انقلاب (سرنگونی رژیم شاه)، به سخن دیگر، «تحصیل قدرت» گرداند. شناسایی قدرت بمثابة هدف، ناگزیر مردم را وسیله (= زور) ای می‌کرد که بکار می‌رفت برای اینکه رژیم شاه ساقط و رژیم جدید مستقر بگردد. اگر قرار بر این می‌شد که استقلال و آزادی هدف و روش بگردند، درجا، یکایک شهروندان می‌باید استقلال و آزادی را روش می‌کردند و برنامه‌ای را که اجرای آن جامعه ملی را از استقلال و آزادی برخوردار می‌کرد و نظام اجتماعی را باز می‌کرد، می‌شناختند و در جا، در اجرای آن شرکت می‌کردند. در آنچه به حقوق انسان مربوط می‌شد، بنابراین که این حقوق ذاتی حیات انسانند، عمل به آنها نیز نباید به آینده باز گذاشته می‌شد. بنابراین، وقتی حقوق انسان بمثابة یکی از اصول راهنمای انقلاب پذیرفته می‌شد، باید درجا سه کار انجام می‌گرفت: یکی پذیرفته شدن آنها در اندیشه راهنمای انقلاب ایران و دیگری عمل شهروندان به آنها و سومی نقش تنظیم کننده بخشیدن به آنها در تنظیم رابطه‌ها. بجای آن، وعده‌ای شدند که بکار توجیه آمدند و در عمل، رابطه‌ها رابطه‌های قوا ماندند و انقلابی که می‌باید کیفیت زندگی را تغییر می‌داد، کمیتی (جمهور مردم شرکت کننده در جنبش) را بکار انداخت برای جانشین کردن کمیتی (استبداد) با کمیتی همانند و با ظرفیت تخریب بسیار بزرگ‌تر.

۲/۲. دو گانگی میان هدف ذهنی که اعلان می‌شد (استقلال و آزادی و حقوق انسان و...) و هدف واقعی که بدان عمل می‌شد (سرنگون کردن رژیم شاه و

تصرف دولت)، بدیلی را پدید آورد که ترکیبش با هدف‌های اعلان شده ناسازگار، بلکه در تضاد و با هدف واقعی (تصرف دولت) سازگار بود. در این بدیل، اکثریت بزرگ با کسانی بود که قدرت را هدف می‌شناختند و برنامه پنهانی نیز می‌داشتند. این کاستی در هر سه جنبش مردم ایران (مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و انقلاب ۵۷) وجود داشت. تلاش برای این‌که رفع شود، نتوانست بجایی برسد. از جمله بدین‌خاطر که جذب و حذفها سبب شدند که، در ترکیب بدیل، سازگارها با هدفهای انقلاب کم شمار و ناسازگارها پر شمار شوند:

۲/۳. گرایشهای چپ و ملی و حتی دینی ناسازگار با «رهبر»، بعنوان رهبری شونده جذب و بعنوان رهبری کننده حذف می‌شدند. در حقیقت، حذف با سقوط رژیم شاه و برقرار شدن «دولت موقت» شروع نشد، پیش از آن، از حذف بدیل تصدی کننده بنای دولت حقوق‌مدار، آغاز گرفت. توضیح اینکه طرح تشکیل شوراهای در سطح روستاها و شهرها و استانها و کشور، توسط مردم در جنبش، امکان اجرا نیافت. حتی کوشش برای این‌که نمایندگان تمایلها در شورای انقلاب شرکت کنند نیز بجایی نرسید. مردم شرکت کننده در جنبش نیز خواستار شرکت خود در ایجاد شوراهای و شورای ملی نشدند. راستی این‌است که نمایندگان سه گرایش، اختلاف و بسا تضاد را استراتژیک و اتحاد را تاکتیک می‌انگاشتند. از جمله، اسناد سفارت امریکا حکایت روشنی هستند از تاکتیکی بودن اتحاد و مقرر بودن حذفها. **قائل بودن به دوگانگی هدف و روش و غفلت از این مهم که هدف در روش بیان می‌شود**، بنابراین، روش می‌گوید هدف واقعی کدام است، عامل چشم بستن بر هدفهای واقعی گرایشهای شرکت کننده در انقلاب شد. کاستی زیر نیز می‌گوید که اصول راهنمای انقلاب که از زبان آقای خمینی، خطاب به جهانیان، اظهار می‌شدند، هدف واقعی او و همه آنهایی نبودند که هدف واقعی‌شان تصرف دولت بود:

۲/۴. قانون اساسی، بسا قانونهای اساسی، باید پیشاپیش به جامعه پیشنهاد می‌شدند تا تحمیل قانون اساسی بعد از استقرار دولت جدید، ناممکن شود. اما

چنین نشد. بنابراین، اصلهای اعلان شده، در حقوقی که هر شهروند می‌توانست درجا به آنها عمل کند، تعریف نشدند. حتی تصریح نشد مراد از حقوق انسان، کدام حقوق هستند. برنامه عمل وجود داشت اما در سطح جامعه طرح نشد و وجدان همگانی نسبت به آن وجود نیافت، در نتیجه، مردم فاقد اختیار و رهبری قدرتمدار واجد اختیار شدند.

۲/۵. سانسورها و خود سانسوریه‌ها که همچنان درهای گروه‌های سیاسی را به روی یکدیگر بسته‌اند، مانع از آن بود که جریان آزاد اندیشه‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها برقرار شود و یک وجدان جمعی پدید آید حافظ اتحادی که می‌توانست مانع بازسازی استبداد شود. سانسور بدان شدت بود که هشدارها نسبت به خطر استقرار «فاشیسم مذهبی» نیز شنیده نشدند.

بدین‌سان، نیاز امروز ایران به «ما»یی است که فاقد این‌کاستی، بنابراین، واجد سازگاری کامل با مسئولیتی باشد که متحقق کردن هدف‌هایی است که خود، روش خویش باشند:

۳. ویژه‌گی‌های «ما»:

۳/۱. «ما»یی که بتواند از عهده مسئولیت برآید، دست کم باید فاقد کاستی‌های پنج‌گانه باشد. کار را با سانسور زدایی و بازکردن درها بروی یکدیگر و روی آوردن به بحث‌های آزاد و شرکت در این بحث‌ها آغاز کند.

۳/۲. بنابراین، باید نماد/الگوی حقوق باشد، نماد/الگوی استقلال و آزادی باشد. از سه تجربه در یک قرن درس بیاموزد و وابسته‌ها به قدرتهای انیرانی را به خود راه ندهد.

۳/۳. در همان حال که «ما» اندیشه و عمل شفاف دارد و ابهام‌زدایی را روش می‌کند، نمایندگی خود را از سه تمایل تاریخی، واقعی کند. این واقعی باید برای جمهور مردم قابل مشاهده شود. از آنجا که «ما» با جمهور مردم عمل می‌کند، اعتماد آنها را به خود جلب و همراه مردم، بدیل تحول از جامعه نیمه بسته به جامعه باز، بنابراین، مستقل و آزاد، حقوقمند و عامل به حقوق، بگردد.

۳/۴. برای این‌که آنچه «ما» اعلام و اعلان می‌کند، درجا و از سوی همگان قابل عمل باشد، حقوق پنج‌گانه، شامل حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق ایرانیان بعنوان عضو جامعه جهانی، تدوین شده‌اند. این حقوق وقتی به ویژه‌گی‌های حق تعریف می‌شوند و بیانگر ایدئولوژی‌ای نیستند که موافق و مخالف دارد، می‌توانند اتحاد نمایندگان واقعی سه تمایل تاریخی را ممکن کنند و این اتحاد می‌تواند دیر بپاید.

۳/۵. «ما» قانون‌های اساسی و برنامه عمل و حقوق پنج‌گانه و قانون اساسی دوران گذار را موضوع بحث‌های آزاد می‌کند تا که همگان هدف و روش مشخصی را بیابند و تغییرکنند و تغییر دهند.